

ترجمان فرقان

خلاصه ای از تفسیر الفرقان

جلد دوّم

حضرت آية الله العظمى دكتور محمد صادقى تهرانى

سوره مائده ۳...

سوره انعام ۱۲۵...

سوره أعراف ۱۹۰...

سوره انفال ۲۹۲...

سوره توبه ۳۲۷...

سوره يونس ۳۸۴...

سوره هود ۴۱۷...

سوره يوسف ۴۶۵...

سوره مائده

سوره مائده - مانند سایر مائده های وحیانی - مائده ای است قرآنی، با این امتیاز که آخرین پیام وحی و احیاناً ناسخ است، و هیچگاه منسوخ نمی باشد، - مگر در وجهی آیه "النفس بالنفس" بلکه کلامین و مکمل آیاتی است عقیدتی و احکامی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ
غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگیان

هان ای کسانی که ایمان آوردید! به تمام قراردادهای خود و دیگران بر مبنای ایمان وفا کنید. برای شما تمامی حیوانات زبان بسته ی نعمتوار حلال گردیده، جز آنچه (حکمش) بر شما خوانده می شود؛ حال آنکه شکار را در حال احرام یا حرم حلال نشمرید. خدا هر چه را بخواهد حکم می دهد. ﴿١﴾

آیه ١ - در اینجا "الذین آمنوا" کل مؤمنان بر مبنای ایمان مأموریت یافته اند که به تمامی پیامهایی که بر مبنای ایمان مقرر است وفا کنند، و «العقود» - که به جمع محلا به ال است - دلالت بر استغرا و شمول صد در صد دارد، چه پیمان خدا با ما، و چه پیمانهای ما با خدا، و یا پیمانهای ما با یکدیگر، که در این مثلث وفای به عقود با تمامی درجاتش مورد امر است:

عقود ربانی با ما مکلفان نخست پیمان فطری، و سپس عقلانی و بعداً کل شریعت های الهی است، و پیمانهای با خدا نیز همان پاسخگویی فطرتها و عقلهاست که در جواب "أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ" «بلی» گویند، و نیز پاسخگویی مکلفان در برابر قرآن و سنت است که توافقی همه جانبه با فطرتها و عقلها و علوم مکلفان دارد.

و اینجا پیمان ربانی اعم است از پیمانهای اصلی توحیدی و رسالتی و معادی، و پیامد این پیمانها پیمان خلافت معصومه رسالتی پایانی، و در مرحله سوم کل پیمانهایی است که راجع به بایدها و نبایدها، واجبات و محرمات بر مکلفان مقرر گردیده است.

روی این مبنا ما درباره «العقود» نسبت به یکدیگر و یا نسبت به خدا، هم مبنای سلب داریم و هم مبنای ایجاب؛ مبنای سلب بدین معنی است که پیمانهایی که بر خلاف ایمان است حرام می باشند، مانند پیمان ربا خواری و سایر مفتخواریها بین خودمان، و نیز نذر یا قسم یا عهد با خدا در انجام عمل حرام یا مرجوح.

مبنای ایجاب بدین معنی است که هرگونه پیمانی شرعی - چه با مسلمانان و چه با غیر مسلمانان - انجام شد، پای بند بودن به آن ها واجب است، مانند عقد بیع، اجاره، مضاربه و... که اگر با شرایط شرعی انجام گیرد، گر چه طرف مقابل کافر هم باشد، التزام به این پیمان لازم است، چنانکه آیاتی چند در سوره براءت خصوصاً، و آیاتی دیگر عموماً این مبنا را تبیین کرده است.

"غیر محلّی الصيد" در اینجا انعام را معنی کرده که فقط چهار پایان چهار گانه نیستند، زیرا آنها هرگز مورد صید نمی باشند، و این "غیر محلّی الصيد" صید غیر دریایی را در حال احرام یا بودن در حرم حرام کرده، چه هوایی باشد و چه زمینی.

«الانعام» جمع محلی به لام جمع نعمت ها است، و کل حیواناتی را که برای انسان نعمت می باشند، اعم از هوایی، دریائی و زمینی شامل است، و در مقابل کل این حیوانات در صورت درنده بودن نقتم و حرام هستند، البته خبیث نبودن نیز از شرایط دیگر است، که از آیاتی دیگر استفاده می شود، بنابراین حیواناتی - مانند خرگوش که نه مقتدر هستند و نه خبیث - جزو انعام بوده، و بر خلاف آنچه گفته می شود حلال هستند، روایات نیز در مورد خرگوش دو دسته اند، و آن دسته که خرگوش را حرام می داند مخالف آیه و نیز روایات دسته اول است، و بنابراین مطرودند.

"و انتم حُرْمٌ" هم حالت احرام را شامل است - گرچه در غیر حرم باشید - و هم بودن در حرم را - گرچه مُحْرَم نباشید - یا محرم و در حرم باشید - که "انتم حرم" در این مورد اخیر مسلم تر و جامع تر است، در هر سه حال احلال صید حرام است، و این احلال به معنای وارد شدن در جریان صید است، چه از نظر فتوی و عقیده، و چه از نظر عمل، و چه کمک در صید، و چه فروختن و یا خوردن آن، حال آنکه شما مُحْرَمید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحْلُوا شَعِيرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ
وَلَا الْقَلِيدَ وَلَا ءَامِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا
حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ أَن صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَن
تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ
إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! حرمت شعایر خدا و ماه حرام و قربانی (بی نشان) و قربانی های
نشانه دار و راهیان بیت الحرام را - در حالی که فضل و خشنودی پروردگار خود را می طلبند - نگه
دارید. و چون از احرام یا حرم بیرون آمدید (می توانید) شکار کنید. و هرگز مبادا کینه توزی گروهی که
شما را از مسجدالحرام بازداشتند، به تجاوزتان (بر اینان) وادارد. و در نیکوکاری و پرهیزگاری با
یکدیگر همکاری کنید، و در گناه - تأخیر اندازنده‌ی از خیر - و در دشمنی، همکاری نکنید. و از
(خشم) خدا پروا نمایید که خدا همواره سخت کیفر است ﴿2﴾

آیه ۲ - "امین البیت الحرام" که قصد کنندگان کعبه مکرمه می باشند، در صورت "بیتغون فضلا من
ربهم و رضواناً" که قصدشان یا زیارت خانه خداست و یا هر کاری که موجب رضای اوست، احلال
اینان نیز حرام است، به معنی اذیت کردن، جلوگیری و بازداشتن آنها از این قصد، یا از زیارت کعبه
مکرمه، و یا هر کاری که مانع از این قصد مبارک گردد حرام است.

«اصطادوا» امری بعد از نهی و به معنای رفع حرمت است، یعنی پس از خارج شدن از احرام و حرم
حرمت صید از شما برداشته شده، که شامل چهار حکم دیگر است.

«تعاونوا» و «لاتعاونوا» اولاً همیاری و همکاری در هر نیکی و تقوی را واجب کرده، ثانیاً هرگونه
همیاری و همکاری درباره گناه و دشمنی را حرام دانسته است، «واتقوا الله» نیز که در پایان آمده شامل
هر دو مبنا و هر دو معناست.

اکنون باید دید مراد از برّ و تقوای چیست؟ طبعاً امر به این تعاون از طرفی، و برابری «اثم» و
«عدوان» در مقابل آن از طرف دیگر، برّ و تقوای واجب را مورد امر قرار داده است، و این تعاون در
نفی و اثباتش اعم است از اینکه در انجام واجبی چگونه ای برابر یا نابرابر شرکت کنید، و مانند آن در
انجام حرامی که در هر دو تعاون مسلم است، و چه در انجام مقدماتی از کار واجب شرکت کنید، که
همچون خود عمل واجب مورد امر است، و یا در انجام مقدمه ای برای کار حرام شرکت کنید که این
هم حرام است، و در این دو مورد هر مقدمه ای از مقدمات مشمول - «تعاونوا» و «لاتعاونوا» می باشد،
چه مقدمه رسا باشد که معلوم است و به اصطلاح مقدمه موصله واجب - و یا مقدمه موصله حرام است،

و یا مقدمه ای نارسا باشد که باز مشمول این دو می باشد، و بالاخره هر مقدمه ای که - انجامش همکاری و همیاری با واجب و یا حرام باشد، واجب یا حرام خواهد بود، و اصولاً بر مبنای آیاتی چند از جمله "مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ بِهِ كِفْلٌ مِنْهَا" (85:4) چنانکه امری واجب، باشد مقدمه اش هم واجب و اگر امری حرام باشد مقدمه اش نیز حرام است، و این شفاعت حسنه و شفاعت سئیه نمونه روشنش همین مقدمات واجب و حرام است، چون شفاعت فی حسنه و شفاعت فی سئیه نیست، بلکه خود شفاعت و میانجیگری زیبا و نازیباست، و آیا مثلاً فروش انگور به کسی که می داند آنرا شراب می کند میانجیگری زیبایی است، یا چنانکه معلوم است نازیبا است.

در هر صورت "و اتقوا الله" همه تعاونها و شفاعتهای زشت و زیبا را در سلب و ایجادشان شامل است، چنانکه در "ان الله شديد العقاب" همه را با تفاوتی که دارند مورد عقوبت ربانی قرار داده است.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالِدَمُّ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَمَا أُهْلِيَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذُكِّتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَمِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَدْعِسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿3﴾

(اینها) بر شما حرام شده است: مردار و خون (ریخته شده) و گوشت خوک و آنچه به نام غیر خدا فروافکنده و کشته شده و (حیوان) خفه شده و چوب خورده و از بلندی افتاده و شاخ خورده و آنچه درنده (از آن) خورده - مگر آنچه را (از اینها) زنده ای دریافته، سر ببرید - و (همچنین) آنچه روی بت ها سر بریده شده، و (نیز) اینکه با تیرهای قرعه (حیوانی را میان خود) بخش کنید؛ اینها فسق و نافرمانی (خدا)ست. امروز کسانی که کافر شدند از (کارشکنی در) دین شما نومید گردیدند، پس از اینان مترسید و از من بهراسید. امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و این اسلام را برای شما (به عنوان) طاعتی (شایسته و بایسته و پیوسته) پسندیدم؛ پس هرکس (در این جریان و مانند آن) دچار تنگی و تنگنایی شود، بی آنکه به گناهی متمایل باشد، (اگر آنچه را منع شده است انجام دهد) خدا همواره پوشندهی رحمت گر بر ویژگیان است ﴿3﴾

آیه ۳ - همان گونه که در آیه اول گذشت «العقود» تمام پیمانها را در بردارد، و تا اینجا و آیاتی دیگر نخست بگونه ای توأمان دو پیمان یاد شده و در آخر کار پیمان سلبی و ایجابی محرمانت و

مباحاتی است، و در قلب این دو مورد پیمان ولایت و استمرار این رسالت آخرین است در کل اصول و فروع.

بر مبنای "احلت لکم بهیمة الانعام" در آیه اول «حرمت» در این آیه نیز مربوط به همان بهیمة الانعام است، که محرمات یازده گانه در اینجا در همان ارتباط می باشند، و «المیته» از انعامی است که بدون ذبح، تذکیه، نحر یا صید مرده اند، زیرا همین موارد ذکر شده است که حیوان را پس از جان کندن حلال می کند، چنانکه در آیاتی دیگر تصریح شده، گرچه حیواناتی دریائی با مرگ در خارج آب حلال می باشند از «المیته» مستثنا هستند، و یا آنکه اصولاً صید دریائی اعم است از اینکه انسان خودش صید کند و یا این حیوان بگونه ای دیگر صید شود، یعنی خود به طریقی از آب بیرون افتاده و بمیرد.

«الدم» در این آیه - مانند دو آیه دیگر اشاره به "دماً مسفوحاً" است، که نخستین آیه از چهار آیه مربوط به حرمت خون می باشد "دماً مسفوحاً" در آیه انعام حرمت خون انعام را در انحصار همان خونی دانسته که بهنگام کشته شدن بگونه ای عادی فرو می ریزد و بقیه خونهایشان که همچنان در درونشان می ماند حلال می باشد، چه یکجا یا در جاهای گوناگون بدن، چه در عضوی حرام باشد، و یا در عضوی حلال، پس کلا خونهای باقی مانده در درون این حیوان حلال است، و این سه آیه دیگر که از جمله «الدم» در آیه مذکور است اشاره به همان "دماً مسفوحاً" می باشد، و گمان اینکه «الدم» در این آیه کل خونها را بر مبنای جنس بودن (ال) که در اینصورت این سه آیه ناسخ "دماً مسفوحاً" باشند درست نیست، زیرا چنانکه دلالت منسوخ بایستی قطعی باشد، ناسخ نیز باید در ناسخ بودن دلالتی قطعی داشته باشد، و (ال) در سه آیه مدنی «الدم» بعد از آیه مکی "دماً مسفوحاً" نخست آشکار است که برای عهد ذکری است، و اگر هم احتمال غیر آن باشد ناسخ بودن با احتمال هرگز درست نیست.

بنابراین تنها خوردن خونی حرام است که "دماً مسفوحاً" از بهیمة الانعام باشد، و خونهای دیگر کلا حلال است، چه از بهیمة الانعام باشد که در داخل بدنشان همچنان مانده، و چه از جماداتی باشد، و یا در دستگاههای شیمیائی ساخته گردد، و چه درون تخم مرغ که کلا "دماً مسفوحاً" نیست و اصلاً قابلیت ریزش به بیرون تخم مرغ را در بر ندارد و هم از اجزاء حساس حیوانی مرغ نمی باشد، روی این اصل خونهای درون تخم مرغ کلا حلال می باشد، ولی خون حیوانات حرام گوشت همچون گوشتشان کلا حرام است.

"و لحم الخنزیر" گوشت خوک که در اینجا از بهیمة الانعام مستثنی گردیده - آنها بین میتة و سایر موارد بهیمة الانعام - خود دلیلی روشن است بر اینکه خود نیز از بهیمة الانعام است، بر خلاف آنچه گفته می شود که بهیمة الانعام در انحصار چهار قسم از چهارپایان است، چنانکه در جاهای دیگر به تفصیل مورد بحث قرار گرفته.

موارد زیرین تحریم شده از بهیمة الانعام دارای دو بعد می باشند: ۱ - آنکه با این صدمات مرده باشد که مشمول «المیتة» است و ۲ - اینکه هنوز جان در بدن دارد که مشمول "الآ ماذکیتیم" می باشد، و تذکیه تنها کشتن نیست بلکه تکمیل مرگ بهیمة الانعام است، که در حال جان کندن آنان فرا رسی، و آن ها را ذبح یا نحر یا صید کنی، که در اینجا صرف آخرین رمق زنده بودن حیوان کافی است، که آنرا هم با کشتن شرعی تکمیل کنی.

و «تم» در «ماذکیتیم» گرچه خطایی به مسلمانان است، ولی هرگز دلالت بر انحصار این تذکیه بدست آنان را ندارد، زیرا اولاً حلال بودن گوشت این حیوانات در انحصار کسی که خود آنرا تذکیه کرده باشد نیست، و ثانیاً نوعاً مسلمان است که متعهد به تذکیه می باشد نه غیر مسلمان، و اگر اسلام در اینجا شرط بود. تذکیه غیر مسلمانان نیز در این میان باید به حرمت یاد می شد، و در آیاتی آمده که حیوانی که با نام خدا کشته شده کلا حلال است - که اگر با شرایط اسلامی جاننش تسلیم شود - کلا حلال می باشد، و در حدود چهل روایت این جمله است که "انما هو الاسم و لا یؤمن علیه الا مسلم" که محور کشتن صحیح در بهیمة الانعام ذکر نام خداست، و مورد اطمینانش تنها مسلمان است، که این تعهد را دارد، در اینصورت اگر غیر مسلمان هم در کشتن حیوان نام خدا را ببرد و بقیه شرایط را نیز انجام دهد، مانند ذبح مسلمان حلال خواهد بود.

در اینجا می بینیم که اضافه بر اصول دهگانه محرمات بهیمة الانعام حتی خون هم که از فروع است یاد شده، در اینصورت چگونه می توان پذیرفت که ذبیحه غیر مسلمان هم از اصول این محرمات است، و این شرط هرگز نه در این آیه و نه در آیات مربوطه دیگر بدان اشاره ای هم نشده است، بلکه چنانکه خواهد آمد بعنوان عموم "و طعام الذین اتوا الكتاب" حلال گردیده است.

یاد کردن «الدم» هم در میان اصول محرمات دهگانه خود دلیل است بر اینکه اجزاء دیگر بهیمة الانعام حرام نیست، بر خلاف اینکه سایر فقیهان از سه تا چهارده جزء دیگر حیوان را حرام دانسته اند، فقط دومین حرام از اجزاء این حیوانات بر حسب آیه (۱۹۷) اعراف و مانندش "و یحرم علیهم الحبائت" بیان شده است، و دیگر در کل قرآن موردی از برای حرمت سایر اجزاء حیوان نیامده،

روایات هم بین دو تا چهارده چیز اختلاف دارند، و ما دو چیز را می‌پذیریم که «الدم» و خبائث است، و بقیه که بر خلاف کتاب و نیز روایات دسته اول می‌باشد قابل قبول نیست.

اینجا در پاسخ این پرسش که مگر خود خون خود از خبائث نیست، پس چگونه خون باقی مانده - که مانند خون بیرون رفته از خبائث است - حلال شده، باید گفت: اولاً استثناء با نص "مأ مسفوحاً" است. که اگر هم این خون باقی مانده از خبائث باشد به نص قرآن استثناء خورده، و ثانیاً کلاً باید گفت که خبائث دارای سه بعد است، نخست از نظر انسانها بگونه ای عادی که انسان از نظر انسان بودن - نه در بعد افراط بی ایمانی و نه در بعد تفریط بی دینی - چیزی را خبیث و پلید بداند، دوم خبیث از نظر شرع که گاه از نظر انسانی هرگز خبیث نیست مانند گوشت خوک که چرب تر و بر حسب آنچه می‌گویند لذیذتر نیز هست، ولی به نص قرآن حرام و خبیث است که هم خبث درونی دارد و هم خبیثی برونی، خبث درونیش کرمهای تریشین، و برونیش زوال غیرت است، که اگر هم خبث نخستین با وسائلی جدید از بین برود، خبث درونی اش همچنان پابرجاست، و گذشته از این ما تابع نص هستیم، گر چه حکمت یا علت مادی و معنوی آنرا هرگز ندانیم، که فقط ندانستن است و نه دانستن اینکه از هیچ نظری اشکالی ندارد، اینجا بعکس خون باقیمانده است، که گر چه از نظر انسانی خبیث هم باشد، ولی به نص قرآن حلال است و در بعد سوم خبیث بودن این خون عادی نیست بلکه افراطی است بر مبنای فتاوی، مانند مغز حرام که روی این مبنا حلال است، ولی بر اساس فتاوی مغز حرام نامیده شده و نیز بیضه که بر مبنای فتاوی با تلقین در صد بالای آنها از خبائث شمرده شده ولی شما از انسانهای عادی خارج از افراط و تفریط درباره آن سؤال کنید، می‌گویند هم بسیار لذیذ و هم داروئی نیرومند برای تقویت است، و اینکه برای پلیدی و حرمتش سخنانی از این قبیل می‌تراشند که مجموعه ای است از منی، این هم مجموعه ای است از خیال، و اصولاً اگر هم چنین باشد به چه دلیل منی کلا حرام است، و حرمت نیز مربوط به منی برون ریخته است، و نه جایگاه اصلی اش که بیضه و صلب باشد، وانگهی مگر بره کوچک نر منی دارد تا حرمت منی حتی جایگاه اصلی آنرا هم در برگیرد، و اصولاً بدون در نظر گرفتن این تفصیلات ما تابع نص هستیم، و در کل قرآن تنها و منحصرأً دو نص است که از اجزاء بهیمة الانعام حرام شده، و آن "مأ مسفوحاً" و «خبائث» است، و اگر هم خبیثی مانند خون باقی مانده، وجود داشته باشد، به نص یا عموم آیات مربوط تحلیل شده، آری اجزائی از حیوانی که حتی خورندگان پلیدیها آنرا نمی‌خورند مانند فضله، بول، عورت حیوان، اینها از خبائث می‌باشند.

و در آخر باز تکرار می‌کنیم که ما تابع نص بوده و هرگز از فتاوی و روایاتی که توافقی با قرآن ندارند، بلکه مخالف با آن می‌باشند پیروی نمی‌کنیم.

اکنون به قلب این آیات درباره پیمانی که ضامن حفظ سایر پیمانهاست می‌رسیم: "الیوم اکملت لکم دینکم" که پیش از آن بعنوان مقدمه "الیوم یتس الذین کفروا من دینکم" آمده، و آیا این روز چه روزی است، آیا روز آغاز اسلام است و حال آنکه سوره مائده آخرین پیام وحی قرآنی است، یا روز پایان یافتن احکام اسلام است، و حال آنکه احکامی دیگر همچنان در این سوره آمده، از جمله وضوکه برای اولین بار در این سوره به آن تصریح شده، وانگهی یأس کفار از فرو ریختن بنیاد اسلامی نه در گرو اصول اسلامی است و نه فروع آن، زیرا بالاخره بیان رسالتی و وحیانی این اصول و فروع تنها در انحصار زمان حیات رسول الله (صلی الله علیه وآله) است که اگر این رسالت استمراری نداشته باشد، خود به خود واژگون می‌گردد، پس این یأس در ارتباط خاتمه یافتن آن احکام اصلی (توحید، نبوت و معاد) و این فرعی (بایدها و نبایدهای اسلام)، هرگز نیست، بلکه بایستی جریان دیگری در کار باشد که نگرهبان همه اسلام است پس از فوت رسول الله (صلی الله علیه وآله) تا اینکه با مرگ حضرتش اسلام نمیرد، و با رفتنش اسلام هرگز از بین نرود، و این جز خلافت معصومه بنیادین و ماندنی از رسول الله (صلی الله علیه وآله) نیست، که از حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آغاز می‌شود و با حضرت ولی امر (علیه السلام) پایان می‌پذیرد، و در این پایان هم چنانکه در آیات مربوطه بحث خواهد شد - با رجعت عموم پیامبران الهی تمام مکلفان تا پایان زمان تکلیف و قیامت کبری آشکار می‌گردد، و اینجاست که "یتس الذین کفروا من دینکم" و همین جاست که "الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً" این چهار جریان هرگز ربطی به زیان کفار و به سود اسلام ندارد، مگر با این جریان آخرین که استمرار رسالت رسول الله (صلی الله علیه وآله) است در میان خلفای معصومش (علیهم السلام)، چه حقشان غصب گردد، و چه بر مبنای حق بگونه ای جهانی مانند حضرت مهدی (عج) قیام کنند، که در هر صورت با پیوند دو معصوم (قرآن و رسول و خلفای رسول)، اسلام تا پایان زمان تکلیف همچنان پایدار و استوار است، که جویندگان این شریعت آخرین بتوانند به اسلام حقیقی دست یابند.

در سوره کوثر بر خلاف گمان این کفار - که با فوت رسول الله (صلی الله علیه وآله) بدون پسری که دعوتش را استمرار دهد، اسلام خواهد مُرد - با "انا اعطیناک الکوثر" کثرتهای رحمتهای شایسته الهیه را نسبت به آن حضرت مستدام دانسته، که با نداشتن پسر این خلافت معصوم رسالت همچنان پایدار و پایدار خواهد بود.

در روایات متواتر اسلامی - اعم از شیعه و سنی هم این جریان ثابت است، که این جملات چهارگانه به اضافه آیه تبلیغ "یا ایها الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربک" در روز غدیر خم نازل

گردیده، که در جمع بنیاد مستمر خلافت شایسته این رسالت همچنان عهده دار حفاظت کتاب و سنت اسلام در تبیین کل حقایق اسلامی است، و در این زمینه آیاتی دیگر نیز هست که خواهد آمد.

اینجا "فمن اضطرَّ فی مَخْمَصَةٍ" اضطرار ناخود آگاه و و ناخواه را در جریانهای جانکاه و بدون قصد گناه مستثنی کرده، چه در خوردن اضطراری و غیر عمدی محرمات یاد شده، و چه - مهمتر و بالاتر - عدم قیام برای حفظ این خلافت معصومه، که مخمصه تنها مخمصه شکمی نیست، بلکه مهمتر مخمصه ها و گرفتاریهای دیگر است، که در هر صورت هر مخمصه ای ناخود آگاه حاصل گردد، حتی کلمه شرک یا الحاد را در ظاهر حلال شمرده، تا چه رسد قضیه رسالت و یا خلافت رسالت را.

اینجا آن مؤمنان حقیقی را که در زمینه غضب خلافت امیر المؤمنین (علیه السلام) نتوانسته اند آنگونه که شایسته و بایسته است قیام کنند معذور دانسته، لیکن اصل این قیام در زمینه های مناسب بر اهلش واجب است، چنانکه قیام کل اسلامی و کل قیام اسلامی بر مبنای حفاظت و صیانت ثقل اکبر: قرآن بوده، به پیروش بر اهل حق برای صیانت ثقل اصغر واجب است، که انجام دهنده معصوم ثقل اکبرند.

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أَحَلَّ لَهُمْ قُلْ أَحَلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلَّبِينَ
تَعْلَمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ
وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿4﴾

از تو می پرسند چه چیز برایشان حلال شده؟ بگو: «چیزهای پاکیزه برایتان حلال گشته، و (نیز) صید به وسیله حیوانات درنده (زمینی، دریایی و هوایی) که شما (مربیان شایسته حیوانات شکاری) از آنچه خدایتان به شما آموخته، به آنها تعلیم داده اید (برایتان حلال شده). پس از آنچه آنها برای شما گرفته و نگاه داشته اند بخورید، و نام خدا را (در حال صید) بر آنها ببرید، و خدای را پروا بدارید (که) خدا همواره زودشمار است.» ﴿4﴾

آیه ۴ - این "ماذا احل لهم" اشاره به این است که گوئی هنوز قاعده ای کلی از برای چیزهای حلال در قرآن وارد نشده، گر چه در آیه ای مکی "یحل لهم الطيبات" (157:7) اشاره ای است به این قاعده، زیرا *يُحِلُّ* باصطلاح مضارع است و نه ماضی، و اکنون که در سوره مائده جریان آخرین پیامهای وحیانی قرآنی تحقق می پذیرد، جای این پرسش است که بر *حَسَبَ* قاعده کلی چه چیزهایی بر مسلمانان در این زمان پایانی وحی حلال شده است؟ پاسخش این قاعده کلی است که "أَحَلَّ لَكُمْ الطيبات" کل علوم، افکار، عقاید، اخلا، گفتار، خوراکی ها، آشامیدنی ها، لباس ها، ازدواج ها و از جمله صیدها و... که در این آیه و آیاتی بعد مطرح است همه در قاعده ای فراگیر حلال است، جز آنچه صریحاً استثناء می شود، و اصولاً طیبیات چون در سوره اعراف که "یحل لهم الطيبات و یحرم علیهم

الخبائث" و نیز در جاهای دیگر در برابر خبائث آمده، تمامی مواردی که از خبائث نیستند شامل است، و در عین حالیکه بهترین طبیعت آنهاست که طبع انسانی بر مبنای ایمان آنرا می پذیرد و خوشایند اوست، و خبائث در کلیتش تمامی پلیدیها را حرام کرده است.

"ما علمتم من الجوارح مکلبین" درباره حلال بودن صیدهای حلال است با شرایطی، و «الجوارح» ونه «الکلاب» قاعده ای است که هر درنده ای اعم از زمینی، هوایی، و دریائی - که با شرایط آینده برای شما حیوان حلال گوشتی را صید کند - آن حیوان برای شما حلال است، و آیا درست است که «الجوارح» با اینکه جمع محلی به الف و لام است، و در نتیجه دلیل بر استغرا می باشد، تنها سگهای زمینی باشند، و سایر درندگان را که در صد بسیار زیادی را تشکیل می دهند هرگز شامل نگردد، و بسی جای شگفت است که بسیاری از فقهاء «مکلبین» را که از کَلْبُ به معنای درندگی است، به معنای سگ گرفته اند، با اینکه مکلبین وصفی است از برای انسانهای صید کننده چون اسم فاعل است: و یاء و نون دلیل بر عاقل بودن این فاعلان است، و این مکلبین حال است از برای ایشان که درندگان را تعلیمی ویژه از برای صید می دهند که از جمله "تعلّمونهنّ مما علمکم الله" است، تا شما درندگی انسانی آنگونه که خدا به شما آموخته است تا حد امکان به این درندگان بیاموزید، که نه تماماً درندگی وحشی و وحشتناک حیوانی باشد، و نه کشتن و ذبح انسانی، بلکه میانگین این دو درندگی که حتی الامکان این درندگان با ادب و حمله ای شایسته تر حیوانی را بدرند، که اولاً خودشان آن حیوان را نشکند، و اگر کُشتند آنرا نخورند، و اگر هم مقداری ضروری از آنرا خوردند بقیه اصلی آن را به صاحب اصلی صید بعنوان رد امانت برگردانند، در اینصورت آنچه را برای شما آوردند بخورید، و نام خدا را نیز بر آن ذکر کنید، که موقع فرستادن و یا قدر مسلم بهنگام دریدن و یا مسلمتر وقت کشتن نام خدا را بر این صید ذکر کنید، و چون احیاناً دو مرحله آخرین برای انسان صید کننده معلوم نیست، ذکر نام خدا بهنگام فرستادن حیوان صیاد واجب است، و در هر صورت "و اتقوا الله" پرهیز از هرگونه حرام در فرستادن حیوان و یاد دادن آن و بسم الله گفتن و خوردن شرط است، زیرا "ان الله سریع الحساب".

در پایان اگر مکلبین از کَلْبُ به معنای سگ است و نه از کَلْبُ به معنای مطلق درندگی، آیا انسان حیوان صید کننده را سگ می کند یا سگ را سگ تر می نماید، که این خود تفسیری است غیر انسانی!

افزون بر آنچه گفته شد صید در قرآن یا وجه مطلق یا عمومی کل صیدها را شامل است و یا بوجه خصوصی مانند "غیر محلی الصید و انتم حرم" که گذشت، و آیا این صید فقط توسط سگ است و یا کل درندگان را نیز شامل، می باشد صید درندگان هم در انحصار انسان نیست بلکه بوسیله حیواناتی

تعلیم یافته و درنده احیاناً انجام می‌گیرد، روایاتی هم که درباره حیوان صید کننده وارد شده دو گونه است یکی همان مبنای گروهی از فقیهان می‌باشد که تنها مقصود سگ است، و دوم کل حیوانات صید کننده که دومی موافق این نص قرآنی است و اولی در صورت انحصارش مطرود و یا با این توجیه است که مراد نمونه بارز حیوانات صید است.

در هر صورت حیوان صید کننده با شرایط شرعی اش که ذکر بسم الله است از فرستنده حیوان و تعلیم یافتن حیوان که آدموار صید کند، و سوم اینکه مقدار غیر ضروری آنرا نخورد و حتی المقدور حیوان را زنده به صیاد رساند، که اگر زنده بود کل شرایط شرعی ذبح بایستی مقرر گردد، و بسم الله هم چون در فاصله ای گفته شده تکرار شود، و اگر بناچار در اثر صید حیوان این حیوان صید شده کشته شد بر حسب عموم دلایل این آیه و سایر آیات صید حلال است. و طبعاً چون تماس دهان یا پنجه های سگ با این حیوان آنرا متنجس کرده این مواضع را باید شست زیرا خاکمال فقط در صورت تماس زبان سگ با آب یا مایعی دیگر در ظرف است.

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلَّ لَهُمْ
وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا
ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَفِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ
بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ ﴿٥﴾

امروز چیزهای پاکیزه برایتان حلال شده، و طعام کسانی که کتاب (وحیانی) داده شدند، برایتان حلال، و طعام شما (هم) برای آنان حلال است، و (نیز ازدواج با) زنان پاکدامن باایمان و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما کتاب (آسمانی) به آنان داده شده (حلال است)، هنگامی که مهریه هایشان را بدیشان بدهید، و (خودتان و آنان) پاکدامن و نگه دار (خود و همسرانتان) باشید. نه زناکاران و نه زنانی را (از روی شهوت) به دوستی بگیرید. و هرکس به ایمان کافر شود، بی گمان عملش تباه شده و او در آخرت از زیانکاران است ﴿٥﴾

آیه ۵ - در این آیه و آیه قبلی "احل لكم الطيبات" آمده، که مراد از «اليوم» در این آیه زمان پایان وحی قرآنی است، در اینصورت آیا طیبات پیش از این در طول زمانهای مکی و مدنی حلال نشده بود که اکنون در آخرین زمان مدنی حلال گردیده است؟ پاسخ - چنانکه گذشت - این است که در تمام آیات ۴۶ گانه ای که لفظ طیب یا طیبات به میان آمده فقط در این دو آیه «طیبات» به چهره جمع محلی به الف و لام که دلیل بر استغرا است آمده، و در آیات دیگر یا "من الطيبات" است و یا «طیبات» که طیباتی حلال شده و یا "و يحل لهم الطيبات" که حلال کردن کل طیبات را به آینده اش

هم محول کرده است. و آینده تنها همین دو آیه مائده است، درست است که در گذشته ظاهراً طیبیاتی حرام نبوده است ولی تصریح به حلال بودن کل طیبیات هم هرگز به میان نیامده است، و چون در گذشته حکم توراتی هم بعضی از طیبیات بعنوان جزا و عقوبت حرام گشته و در انجیل هم بعنوان "و لاحلّ لکم بعض الذی حرّم علیکم" آمده، بدین معنی که بعضی از طیبیاتی را که در شریعت تورات حرام شده بود حلال کرده، روی این اصل بعضی دیگر از طیبیات حرام شده همچنان به حرمت خود باقی بوده است و تا آیه مورد بحث در مائده هرگز سخنی از حلال بودن کل طیبیات به میان نیامده، روی اصل سیاست گام به گام حلال کردن طیبیات اکنون گام آخرین را می پیماید که کل طیبیات بدون استثناء در شریعت قرآن و آخرین زمان تکلیف حلال گردیده، در اینصورت برای مؤمنان هر چیزی که به طبعشان خوش آید و یا بد نباید اعم از درونی ها و برونی ها، پوشیدنی ها و خوردنی ها، آشامیدنی ها، ازدواج، سکونت ها و کل نعمت های درونی و برونی بدون هیچ استثنایی حلال گردیده و از جمله آنها در این آیه دو مورد بسیار مهم گوشزد گردیده است: ۱- "وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم" غذاهای اهل کتاب کلا - که اکثراً هم مرطوب و درسفره هاست - برای مؤمنان حلال گردیده، چنانکه غذاهای مؤمنان نیز بر اهل کتاب حلال گشته، و این اعم است از استمرار حلّیت این غذاها نسبت به یکدیگر و یا اینکه در گذشته حرام بوده و اکنون حلال گردیده است، بدین معنی که مثلاً در بعضی شرایع گذشته تحریم شده و یا آنکه مسلمانان بر مبنای اختلاف شریعتشان با سایر اهل کتاب بر این گمان بوده اند که خوردنیهای اهل کتاب هم بر آنان حرام است و این آیه هر دو بعد را سلب کرده، زیرا این طعام که اکنون برای هر دو گروه نسبت به یکدیگر حلال شده در ضمن همین «الطیبیات» است که امروز بر مسلمانان حلال شده، در هر صورت این نخستین تصریحی است که در این بلندگوی قرآنی مسلمانان را با اهل کتاب با دو وسیله یاد شده نزدیکتر کرده است.

انسان در کل از نظر قرآن و سنت قطعیه از نظر جسمانی پاک است حتی اگر مشرک و یا ملحد هم باشد تا چه رسد به "الذین اوتوا الکتاب" آیاتی هم که احیاناً بدانها بر نجاست برخی از کفار مانند مشرکان استدلال می شود در جاهای خود آمده است که هرگز دلالتی بر نجاست بدنی شان ندارد. بویژه آیه انفال: "انما المشرکون نجس" که بخیال گروهی بمعنای نجاست بدنی آنان است.

"اوتوا الکتاب" اعم است از اهل کتاب و کتابیین زیرا ایندو تعبیر اخص است از تعبیر نخستین که اهل کتاب احیاناً نمایانگر اهلیت آنان است و کتابیین نیز شاید بگونه ای آشکارتر اهلیت را گوئی محکمتر دانسته ولی "اوتوا الکتاب" کسانی هستند که به آنها کتاب وحیانی داده شده است و در زمره دارندگان کتاب آسمانی هستند چه اهلیت از خود نشان دهند یا نه، و چه این اهلیت بعنوان کتابی

مماس باشد و یا نه، لیکن "اوتوا الکتاب" از هر دو اعم است که اکثراً هم افکار شرک آمیز تثلیث یا تنبیه یا توحید الوهیت در مسیح را دارند و کمی از آنان دارای توحید واقعی می باشند و کلمه اوتوا الکتاب هر چهار دسته را در بر دارد.

و اینجا «طعام» - برخلاف آنچه گفته می شود - تنها خشکبار نیست، زیرا حلال آنها حلال و حرامشان هم کلا حرام است، پس نیازی به تحلیل ندارد، و چنانکه در برخی روایات وارد است از جمله این طعام سبزیجات می باشد که در عین مرطوب بودن حلال است، و منظور هم نفی ذبایح اهل کتاب می باشد، چنانکه در آیاتی دیگر تصریح شده است که از شرایط اصلی حلال بودن گوشت گفتن بسم الله است بهنگام کشتن حیوان، و چون اهل کتاب بسم الله نمی گویند گوشتهای ذبایح آنها هم حرام است، و بالاخره طعام در اینجا مطلق است و فقط استثنایی که دارد محرماتی است که در آیاتی دیگر کلا حرام شده مانند شراب، گوشت خوک، میته و مانند اینها، ولی خوراکی های پاکیزه ای که در دست اهل کتاب است بعنوان کتابی بودن هرگز حرام نیست، گرچه مرطوب هم باشند - که بیشتر آنها نیز مرطوبند - و چون در قرآن آب هم به عنوان طعام یاد شده است "و من لم یطعمه فانه منی" (249:2) تا چه رسد به خوراکی های مرطوب دیگر، که از اهل کتاب برای مسلمانان حلال است، و نیز آیه (8:76) "و یطعمون الطعام علی حبه" مورد استشهاد است در بعد اختصاص و ویژگی این طعام در گندم ولی اینجا هم طعام خود گندم نیست بلکه نان جو یا گندم است که اهل بیت طهارت در عین روزه و گرسنگی آنرا به نیازمندی دادند. و اصولاً لفظ طعام که شامل همه خودرنیهاست اگر جائی بدون هیچگونه قید اختصاصی ذکر گردد. نص در اطلا است روی این اصل اختصاصش به گندم اختصاصی بس مستهجن می باشد.

و در کل قرآن درست است که تصریحی به حرام بودن غذاهای اهل کتاب نشده، لیکن در حلال بودن آن نیز تصریحی نیامده است، و اکنون با نص این آیه حلال گردیده و اینجا ضمناً طهارت اهل کتاب با این نص مسلم است و چگونه ممکن است خوردن غذاهای مرطوب اهل کتاب حلال باشد ولی خود آنها نجس العین باشند، در حالیکه غذاها بیشتر - خصوصاً در گذشته - با دست آماده می گردد. و تنها آیه ای هم که قبلاً نازل گردیده و از آن نجاست مشرکان و بلکه اهل کتاب نیز استفاده شده آیه "انما المشرکون نجس" (28:9) می باشد که درباره آن به تفصیل سخن خواهد رفت، و نتیجه بررسی کامل آن این است که این آیه دلیل بر نجاست بدنی مشرکان هم نیست تا چه رسد به اهل کتاب، و اگر هم بر نجاست مشرکان دلالت می کرد اهل کتاب از مشرکان و بت پرستان رسمی نیستند تا مشمول آن باشند، زیرا بر حسب آیاتی مانند "لم یکن الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین منفکین" (98:1)

برابری اهل کتاب با مشرکین این حقیقت را تبیین می کند که در کل اهل کتاب غیر مشرکانند، و مقصود از مشرک همان بت پرستی رسمی است و نه مزخرفی در توحید، زیرا حتی وهابیان مسلمان نیز انحرافات در توحید دارند، و در بعد عمومی شرک ریا هم بر حسب آیاتی شرک است تا چه رسد به کتابیان منحرف، ولی مشرکان در کل قرآن تنها همان بت پرستانند گرچه احياناً بموحدان کتابی و یا غیر کتابی هم نسبت انحراف شرکی داده شده است. و بالاخره اگر هم نصی بر نجاست اهل کتاب در گذشته بود این آیه ناسخ آن است، و در هر صورت بنابر این آیه نه تنها اهل کتاب پاک هستند، بلکه غذاهای آنها و نیز هم غذا شدن با آنان از نظر قرآن حلال است.

در پاسخ این پرسش که ویژگی اهل کتاب در حلیت خوردنیهایشان و طهارت بدنهایشان آیا خود دلیل بر این نیست که پس از مسلمانان تنها کتابیان پاکند و نه دیگران؟ باید گفت که نخست هرگز دلیلی بر نجاست سایر کفار در دست نیست و این ویژگی کتابیان هم در طهارتشان ویژگی انحصاری نیست زیرا دلیلی بر این انحصار در این آیه و در سایر آیات مربوطه وجود ندارد.

و ویژگی که نسبت به اهل کتاب روشن است این است که آنان با مسلمانان نزدیکتر از دیگرانند، روی این اصل معاشرت با آنان هم بحساب جلبشان به اسلام و هم جهات اجتماعی دیگر در این آیه منظور است.

گروهی از فقیهان مانند مرحوم آقای خمینی در آخر کار به این گمانند که نجاست اهل کتاب نجاستی سیاسی است ولی باید پرسید این سیاست خود سیاست سلبی و دست رد زدن به سینه اهل کتاب است. و از طرفی هم آنان بعنوان "المولفة قلوبهم" بایستی با دادن زکات و یا وسائلی دیگر به اسلام نزدیک گردند، و روی این اصل حکم به نجاست سیاسی اینان با همان نجاست عینی برابر است. و این خود تناقضی است در جذب و دفعشان که با یک دست جذبشان کنیم و با دست دیگر آنها را از خود برانیم.

وانگهی نجاست چه عینی و چه سیاسی نیازمند به دلیل است، و ما هرگز دلیلی بر هیچگونه نجاست غیر معنوی نسبت به آنان نداریم.

در هر صورت نجاست سیاسی که بمعنای ترک برخورد با آنان است جز این جریان سلبی را که گفته شد در بر ندارد و این خود موجب پرهیز از معاشرتشان نیست زیرا نجاست عینی بسیاری وجود دارد که دست زدن به آنها ضروری یا جائز است پس اگر نجاست اهل کتاب سیاسی است خود مانع از معاشرت مسلمانان با آنان نیست زیرا دست تر زدن به بدنشان و مصافحه کردن با آنان و هم

غذا شدن با ایشان در بعد نجاست سیاسی حَلَس به این نیست که پس از این برخوردها خود را تطهیر کنند.

در هر صورت معاشرت اهل کتاب گناه واجب است، گاهی راجح و گاه حرام. واجب از برای دعوت آنان به اسلام و راجح برای تمایلشان به اسلام، و حرام است در صورتی که موجب گمراهی انسان گردد، چه با خوردن غذاهایشان و یا نخوردن آن بلکه معاشرت با مسلمانان منحرف مانند وهابیان و امثالشان نیز در صورت زیان عقیدتی حرام است.

در کل ما هرگز دلیلی از قرآن و سنت و عقل بر نجاست هیچ انسانی نداریم. و آیا اگر نجاست کافران افزون بر نجاست روحی، جسمی هم باشد نجاست جسمی بمعنی میکروبی است زیانبار که باید بوسیله آب و مانندش برطرف گردد، و آیا کافر حتی مشرک و ملحد با گفتن شهادتین میکروبهای جسمانی زوده می گردد که از مطهرات جسم تحولی عقیدتی است؟!

از نظر روایات هم حکم اهل کتاب دو گونه است:

۱ - طهارت ذاتی آنان و یا نجاست ذاتی شان که طبعاً دسته اول بحساب موافقت با قرآن پذیرفته است.

۲ - دسته دوم نیز در مواردی بسیار قابل این توجیه است که چون اینان از نجاسات پرهیزی ندارند شما هم از آنان پرهیز کنید مانند صحیحہ ابراهیم ابی محمد که به حضرت رضا(علیه السلام) گفتم: کنیزی است نصرانی که خادمه شماست و شما می دانید او نصرانی است نه خود را از نجاسات تطهیر می کند و نه غسل جنابت می نماید. فرمود: اشکالی ندارد او دستهای خود را می شوید.

کافران بویژه اهل کتاب با طهارت ذاتیشان در دو حکم با مسلمانان فر دارند:

۱ - اگر مسلمانی خود را متنجس کرد و سپس ادعا کرد که خود را تطهیر کرده از او پذیرفته است چون قول و عمل مسلمان مورد تصدیق است لیکن اگر کتابی چنان ادعائی کند پذیرفته نیست مگر در صورتی که علم به گفته او داشته باشیم.

۲ - اگر مسلمانی نمازگزار متنجس بود و به اندازه انجام نمازی از شما پنهان شد و پس از گذشتن وقت نماز او را دیدید بدون پرسش محکوم به طهارت است، و لیکن کتابی چنان نیست.

در روایاتی هم اینگونه تصریح گشته که چون اهل کتاب از نجاسات پرهیز ندارند محکوم به نجاست ظاهری می باشند.

اینجا در مورد نجاست یا طهارت ظاهری کفار ابعادی چند است: قبلاً طاهر بوده و سپس محتمل است که خود را نجس کرده اینجا جای استصحاب طهارت است، و در عکسش محکوم به نجاست

است، و اگر هم خود را هم متنجس کرده و هم پاک نموده و تقدم و تاخر این دو معلوم نیست با تعارض این دو استصحاب و تساقط آنها بر مبنای قاعده طهارت محکوم به طهارتند.

۲ - "والمحضات من المؤمنات" چنانکه در بخشی از احکام سیاست گام به گام از نظر قرآن محقق است درباره ازدواج نیز چنان است که آن را در سراسر قرآن چند مرحله ای می بینیم:

۱ - جواز تمامی ازدواجها با کل شرائط عادلانه به استثنای شرط ایمان و احسان که از عهد مکی چنان بوده است. و در شرایع گذشته نیز احیاناً می بینیم که ازدواج مؤمن با زن مشرک - مانند ازدواج نوح و لوط با همسران مشرکشان، و همینطور ازدواج زن مؤمن با مرد مشرک یا ملحد مانند زن فرعون که با او ازدواج کرد - جایز بوده است. البته نمی گوئیم که این نقش جواز کلیت داشته زیرا در اثبات و سلب این کلیت دلیلی و حیانی نداریم.

سپس برای نخستین بار در عهد مدنی در آیه دوم سوره نور ازدواج پاکان با ناپاکان تحریم گشته ولی هنوز ازدواج مسلمانان زناکار با مشرکان در جواز خود باقی بوده است سپس در این آیات مورد اشاره کلا در مردان هم احسان و عفاف شرط است و هم ایمان اسلامی

اینجا بحث آزادی ازدواج است که ازدواج مردان مسلمان چنانکه با زنان مسلمان جایز است با زنان کتابی هم حلال است، البته بشرط احسان آنها، بدین معنی که زناکار نباشند. راجع به ازدواج مسلمان با زن غیر مسلمان نیز سیاست گام به گامی در آیات مدنی ممتحنه، نور، بقره و مائده می بینیم، در آیه ممتحنه "و لا تمسکوا بعصم الکوافر" همانگونه که استمرار زناشویی با زنان کافر را حرام کرده به طریق اولی ازدواج ابتدایی را هم با آنان حرام دانسته، و لفظ «الکوافر» اعم است از زنان ملحد، مشرک و کتابی، و اگر مقصود تنها مشرکات بودند باید همان لفظ مشرکات می آمد. و با آنکه در مکه کتابیانی هم نبوده اند حرمت نسبت به غیر مشرکات که شامل کتابیات هم می باشد آمده است.

در آیه بقره که پس از ممتحنه نازل گردیده تنها "و لا تنکحوا المشرکات" آمده و می بینیم که بجای «الکوافر» - در ممتحنه - اینجا حرمت در اختصاص مشرکات قرار گرفته، بدین معنی که از نظر مفهوم کتابیات حرام نیستند، و بالاتر اینکه از "حتی یؤمن" پس از "و لا تنکحوا المشرکات" می فهمیم که اگر پس از شرک ایمانی آوردند و موحد شدند ازدواج با آنها حلال است، زیرا ایمان پس از شرک تنها اسلام نیست، بلکه اعم است از توحید غیر کتابی و توحید کتابی که نه تنها از آیه بقره حلیت ازدواج با زنان کتابی را می فهمیم بلکه ازدواج با زنان موحد غیر کتابی هم که مشمول "حتی یؤمن" می باشند حلال خواهد بود. گرچه "حتی یؤمنوا" درباره مردان مشرک ایمان اسلامی است چنانکه آیاتی بر آن دلالت دارد.

این گام دومین برای اشاره ای بس لطیف است نسبت به حلیت زناشویی بازنهای کتابی، و در سومین گام آیه مائده تصریح می کند که ازدواج با زنان کتابی هم مانند زنان مسلمان حلال است، البته به شرط احسان، یعنی هم مرد با این ازدواج خود را از زنا نگه می دارد و هم زن بدین نکبت مبتلا نگردد، که «المحصنات» هم نسبت به مؤمنات است و هم نسبت به کتابیات، و اینجا در پی آیه نور که ازدواج مردان پاک را با زنان ناپاک حرام دانسته می بینیم که گامی فراتر است، بدین معنی که بایستی پاک بودن زن برای زناشویی محرز باشد چنانکه پاک بودن مرد هم در آیه نور برای زناشویی شرط بوده است و آیا این پاک بودن به معنای احراز عفت است - که بسی مشکل است - یا تنها عدم احراز زناکاری کافی است؟ چون اصولاً زنان و مردان در حکم ظاهری بایستی پاک و پاکیزه دانسته شوند، اینجا زنانی که ناپاک بودنشان محرز نیست جزو محصناتند، پس اگر یقین به انحراف جنسی زن یا مردی نداری ازدواج با او نیز حلال است، گرچه در صورت تهمت این ازدواج مرجوح می باشد ولی حرام نیست، و بالاتر اینکه این زن یا مرد مورد تهمت نباشند، و آثار ظاهری انحراف هم در آنان هویدا نباشد، که در اینصورت مرجوح هم نیست.

و چنانکه بر حسب آیه نور زن زناکار بر مرد پاک و به عکس حرام بوده، اینجا هم بگونه ای والاتر و روشنتر حرام است، و آیا چنانکه زن زناکار و یا مشرک بر مرد زناکار یا مشرک و به عکس حلال بوده هنوز هم در آخرین پیام وحی حلال است؟ پاسخ این است که آیه بقره: "و لا تتکحوا المشرکات" ازدواج هر مسلمانی را - گرچه زانی - باز زن مشرکه حرام کرده و برعکس آن نیز طبق آیه "و لا تتکحوا المشرکین حتی یؤمنوا" (2:221) حرام گشته، و در آیه مائده هم مرد و زن زناکار را حتی نسبت به یکدیگر هم حرام دانسته، زیرا "محصنین غیر مسافحین" بوجه عموم شامل این مورد نیز هست، «محصنین» شامل دو بعد نگاهی مرد و زن از زنا در این ازدواج است و "غیر مسافحین" ازدواج زناکار را حتی با زناکار حرام دانسته، و بالاخره اگر مردی می خواهد ازدواج کند باید نسبت به خود و طرف مقابل حالت نگاهی از زنا را داشته باشد، و اگر مرد پاک و زن ناپاک بود و در حالت توبه هم نبود، این ازدواج گرچه مرد را از زنا رسمی بازداشته ولی هرگز بازدارنده زن از زنا نبوده است، بلکه او را در استمرار این بی عفتی تشویق هم کرده، زیرا اضافه بر مردان ناپاک، مردان پاک و مؤمن نیز به خیال ازدواج با او همبستر می شوند، وانگهی "غیر مسافحین" در تأکید این جریان سفاح و زنا را بکلی ممنوع و منکوب دانسته که اگر زانی با زانیه حتی بعنوان ازدواج هم با هم درآمیزند هر دو در حالت سفاح و زناکاری می باشند، مگر اینکه هر دو از اعمال گذشته خود توبه کنند. وانگهی در بعد و جوب نهی از منکر باید مرد و زن زناکار نسبت به یکدیگر تناهی داشته باشند که "کانوا

لایتنهون عن منکر فعلوه لبس ماکانوا یفعلون" (79:5) نهی متقابل از منکر را بر طرفین واجب دانسته و از مراحل این نهی از منکر این است که طرفین یکدیگر را از زناکاری منع کنند، و یا دست کم برای منع از زناکاری با هم ازدواج نکنند، زیرا از مراحل پایانی نهی از منکر فاصله گرفتن از عامل منکر است، و آیا ازدواج که اتصال کامل دو فرد است با انفصال و جدایی سازش دارد؟! آری، اگر بوسیله این ازدواج هر دو از زناکاری دست بردارند. آنگاه از باب نهی از منکر این ازدواج واجب خواهد بود، چنانکه در آیه نور انشاءالله بیان خواهد شد.

اینجا سه بعد از برای ازدواج مسلمان با زن مسلمان یا کتابی پس از پرداخت مهریه آنان مقرر شده است:

۱ - «محصنین» که این ازدواج خود پاکسازی طرفین است و نه اینکه ناپاکان را در ناپاکیشان استمرار دهد، چه هر دو ناپاک باشند یا یکی پاک و دیگری ناپاک.

۲ - "غیر مسافحین" تأکیدی است بر این جریان.

۳ - "و لامتخذی اخذان" که دوستی با زنان نامحرم را بکلی حرام دانسته که مثلاً پسر و دختری که تصمیم به ازدواج با هم دارند با هم رفت و آمدی بعنوان دوستی پیش از ازدواج داشته باشند. آری، تنها به یکی از دو صورت ذیل دیدن درست برای پسندیدن درست زناشویی جایز است: اول برخورد آغازین که پس از تصمیم ازدواج از جهات دیگر است که چهره یکدیگر را به مقدار لازم بررسی کنند و نه آنکه در میان دختران غوطهور شوند و هر که را پسندیدند گزینش نمایند و دوم عقدی موقت است، البته بشرطی که منتهی به عمل جنسی نگردد، زیرا در عقد موقت میان پسر و دختر باکره جریان جنسی سفاهتی است در ازدواج، بلکه باید در چنین عقد موقتی که مقدمه ای برای ازدواج دائم است این شرط نیز - چنانکه در واقع هست - در لفظ نیز تصریح شود، و بلکه ارتباطاتی هم که جریان جنسی را تحریک و نزدیک می کند ممنوع است، و تنها ارتباطاتی با این عقد موقت ویژه جایز می شود که این دو بخوبی همدیگر را بشناسند.

"و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله" کفر و کفران ر انسبت به هر یک از جریانات گذشته باعث سقوط اعمال ایمانی می داند.

در اینجا «المحصات» در مؤمنات و کتابیات یکسان یاد شده اند، بنابراین هم احصائشان و هم خودشان بطور یکسان مد نظر می باشند و چون اجر و مهریه در کار است مقصود کنیزان بدون ازدواج نیستند ولی شامل هر سه بعد ازدواج در این میان می باشد:

۱ - ازدواج با کنیز مؤمن یا کتابی که در گذشته به شرط اضطرار حلال بود، چنانکه در (۴:۲۰) این شرط که "لم یستطع منکم طولا" است یاد شده، و اینجا بگونه مطلق - «المحصنات» اینان را در بر می گیرد چه ازدواج دائم و چه منقطع.

۲ - ازدواج منقطع با زن آزاد مؤمن و کتابی.

۳ - ازدواج دائم با زن مؤمن یا کتابی، بنابراین حلیت ازدواج با زن کتابی در انحصار عقد منقطع نیست، زیرا آیه نسبت به هر دو ازدواج در مورد مؤمن و کتابی اطلاق دارد، علاوه بر اینکه ازدواج دائم روشنترین افراد ازدواج می باشد، که باصطلاح مطلق، در ازدواج دائم نص و در ازواج منقطع ظاهر است.

نکته دیگر اینکه احسان درباب ازدواج مردان و زنان تنها پاکدامنی جنسی نیست، بلکه پاکی در کل جهات زناشویی است که عمده پاکی جنسی را در بر دارد، روی این اصل چنانکه در آیه بقره علت عدم ازدواج با مشرکان "اولئک یدعون الی النار" (221:2) یادشده، اینجا هم احسان شامل سایر جهات نگهداری در ازدواج است، که حداقلش تعهدی عقیدتی، اخلاقی یا مالی در زندگی زناشویی است، و بطور کلی نشوز که نسبت به مردان و زنان از موانع استمرار زوجیت است، در آغاز نیز عدم نشوز شرط صحت ازدواج می باشد، پس نشوز بطور کلی در مقابل احسان است و احسان نداشتن نشوز است و روی این اصل شرط احسان و نگهداری در این آیه تنها اختصاص به پاکدامنی جنسی ندارد، مثلا اگر زنی مسلمان که انحراف جنسی هم ندارد ولی انحرافات عقیدتی، اخلاقی یا مالی دارد که باعث خوف در زندگی زناشویی است و چاره ای هم برای اصلاحش نیست، ازدواج با او حرام است، ولی اگر زن کتابیه و یا حتی مشرکه ای این نشوز را ندارد، بلکه نگهداری زندگی زناشویی است و حداقل عامل فروپاشی این زندگی نیست، ازدواج با او اصولا حلال است، چنانکه در آیه بقره به تفصیل گذشت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿6﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! چون به نماز برخاستید، صورت و دست هایتان را تا آرنج هاتان بشویید و بخشی از سرهایتان و (تمام روی) پاهایتان را تا دو برآمدگی (نخستین) مسح کنید. و اگر جنب بودید، خود را (سر تا پا هرگونه بخواهید) پاک نمایید [غسل کنید] و اگر بیمار یا در سفری بودید یا یکی از شما از موضع قضای حاجت آمد یا با زنان نزدیکی کردید، پس آبی نیافتید، در این صورت بلندای پاکیزه ای را بجوید، و از آن به بخشی از صورت و (بخشی از) دست هایتان بکشید. خدا نمی خواهد بر شما هیچ تنگی بگیرد، ولی می خواهد شما را پاک کند، و نعمتش را بر شما تمام گرداند، شاید سپاس گزارید ﴿6﴾

آیه ۶ - این آیه در باب وضو در کل قرآن منحصر به فرد است، و اینکه پیش از آن وضوی مسلمانان چگونه بوده است مطلبی روشن در دست نداریم، جز اینکه می دانیم وضویی برای نماز و مانند آن داشته اند، زیرا آیاتی از تورات دلیل بر اصل طهارت پیش از نماز وجود دارد و بر مبنای استمرار حکم تورات در اسلام و نیز روایاتی اسلامی که کیفیت وضوی قبل از این آیه را بدین گونه بیان داشته که سر و پاها را می شسته اند، روی این اصول وضوی مائده به استثنای این دو، ظاهراً استمرار وضوی گذشته است.

"الذین آمنوا" که در این آیه مخاطب می باشند شامل منافقان نیز هست، زیرا مطلق ایمان در اینجا شرط شده که ایمان با زبان را که ابتدائی ترین ایمان است نیز شامل است و منافقان حداقل ایمان را که ایمان لفظی و زبانی است دارند گرچه مراحل بعدی و والاتر ایمان، ایمان قلبی و عملی است و محور نیز همان ایمان قلبی است.

و چرا این تکلیف در اختصاص مؤمنان قرار گرفته، با اینکه کافران نیز همانگونه که مکلف به اصول اسلامی هستند به فروع آن نیز مأمور و مکلفند؟ زیرا این مؤمن است که ملتزم به وضو، غسل یا تیمم و در هر صورت نماز است، ولی کافر بر مبنای کفر هرگز چنین التزامی ندارد، بلکه او نخست مأمور به ایمان است و سپس مشمول تکالیف ایمانی می باشد.

اینجا "قمتم الی الصلاة" نه "قمتم فی الصلاة" یا «للصلاة»، وضو، غسل یا تیمم را پیش از وقت نماز نیز مورد امر قرار داده است، اگر "فی الصلاة" بود انجام طهارت نیز در حال نماز بود، و اگر «للصلاة» بود تنها برخاستن بدون فاصله برای نماز را شامل بود، ولیکن "الی الصلاة" که برخاستن بسوی نماز است، چه با فاصله و چه بی فاصله، شامل قبل از وقت نماز نیز هست، چون چنین برخاستنی انحصار به اول وقت نماز ندارد، بلکه اگر انسان بخواهد در اول وقت نمازش را بجا آورد طبعاً طهارتش قبل از وقت نماز خواهد بود، روی این اصل این آیه نص است بر صحت و بلکه وجوب یا رجحان طهارت و وضو - و یا طهاراتی دیگر - قبل و از وقت نماز، درست است که خود نماز در

اول وقت واجب نیست و لکن استجابش ثابت است، و بنابراین اگر شخص محدث بخواد در اول وقت نماز بخواند واجب است پیش از وقت طهارتش را نیز انجام دهد، گرچه ساعاتی هم پیش از اول وقت نماز باشد. و «قمتم» تمامی قیام‌ها را برای نماز در بر دارد، چه از خواب و سایر حدث‌های کوچک و بزرگ، و چه از کل پلیدهای درونی و برونی.

و چنانکه "أقم الصلاة" نماز پیا داشته ای را می طلبد که شایسته حضور در محضر اقدس الهی است "قمتم إلى الصلاة" هم تمامی قیام‌های مقدماتی نماز را در بر دارد، که کل ناپاکی‌های درونی و برونی را بایستی زدود، و در جمع قیام «الی الصلاة» برای "قیام للصلاة" و "فی الصلاة" است.

و این قیام إلى الصلاة خود مقدمه ای است غیر مماس برای مقدمه مماس نماز که طهارت از حدث‌های کوچک و بزرگ است. و در جمع سه قیام پیاپی می باشد، و قاعده این مثلث خود نمازی است که آن را پیاپی می دارید.

و چون نماز عمود دین و عماد یقین است، مقدمات آن هم عمود و عماد مقدمات سایر واجبات است.

"فاغسلو وجوهکم" نخست شستن صورت را واجب کرده و نه بیش از آن، مانند داخل چشم و بینی و دهان که درونی است و یا مانند گوشها و میان صورت و گوش که خارج از صورت است، و نیز با توجه به «فاغسلوا» باید گفت که کیفیت خاصی در شستن صورت وجود ندارد، چه ارتماسی و چه ترتیبی و چه از بالای صورت به پایین و یا از هر جای دیگر صورت بشوئید کافی است. و بنابر اساس اطلاق آیه هیچ گونه ترتیبی در شستن صورت وجود ندارد.

"وايديکم الی المرافق" «الی» در اینجا متعلق به کائن مقدر است بدین معنی که دستها تا حد مرفقاها است باید شسته شود، چه از مرفقاها و چه از سر انگشتان و چه بگونه ای دیگر، ولی اگر «الی» متعلق به «اغسلوا» بود شستن دستها باید از سر انگشتان باشد و این احتمال به دلائلی چند هرگز درست نیست:

۱- روی اصل اینکه عطف خصوصیات معطوف علیه را برای معطوف تکرار می کند، معنی آیه چنین می شود که صورتها را تا مرفقاها و دستها را نیز تا مرفقاها بشوئید! وانگهی در "الی الکعبین" هم همه می دانند که «الی» متعلق به «وامسحوا» نیست، بلکه اینجا نیز متعلق به کائن مقدر است، بدین معنی که پاهایتان را که تا نخستین حد برآمدگیهایش می باشند مسح کنید، چه از سر انگشتان و چه از بالا، چنانکه کل روایات شیعه و سنی نیز بر این معنی گواه است، وانگهی در جمع این آیه هرگز هیچگونه کیفیتی را در مورد از بالا یا پایین شستن و یا مسح کردن به میان نیاورده در عین حالیکه

همین آیه در بیان وضو منحصر به فرد است و اگر کیفیتی در وضو شرط بود بیان می کرد. روایات هم هرگز نمی توانند این اطلاق آیه را تخصیص بزنند، زیرا اینگونه تخصیص نیز خود نسخ است و سنت نمی تواند کتاب را نسخ کند و در ثانی اختلافی هم در خود این روایات موجود است از این رو هم برخی از بزرگان فقیهان کیفیت خاصی را در شستن دستها شرط نمی دانند.^۱

«المراقق» دلیل است بر اینکه کل مرفقهای هر دو دست باید شسته شود، زیرا جمع است و هر دستی هم دارای سه مرفق و مرفق به معنای تکیه گاه است. و تکیه گاه آرنج هم سه بعدی می باشد. و چون دستها معمولاً یکجا شسته نمی شوند ترتیب سنتی قطعی در جلو انداختن دست را پذیرفته ایم و منافاتی هم با اطلاق آیه ندارد.

۲- با صرف نظر از دلایل نخستین، کائن^۲ مقدر که نزدیکتر است به "الی المراقق" شایسته و بایسته تر است که متعلق این ظرف باشد و اگر گفته شود متعلق مذکور که «اغسلوا» است بر متعلق محذوف که کائن است از نظر تعلق ظرف مقدم است. پاسخ این است که ظرفی همچون کائن که بطور مداوم محذوف است همچون مذکور می باشد و هرگز از آن دست کمی ندارد. و روی این اصل اگر کائن ظاهر بود تعلق الی المراقق هم به آن حتمی بود اکنون نیز چنان است.

و در پاسخ این پرسش که اگر شستن دست ها از نظر کیفیت مطلق است پس چرا اینجا الی المراقق گفته شده، باید گفت که چون صد دست از انگشتان آغاز می کند تا آخر کتف، بنابراین مصداق نزدیکتر دست از سر انگشتان است، که اگر می فرمود من المراقق آغاز از مرفقها تا کتف ها بود و در صورت الی المراقق شستن بعکس اول است، و چون چنانکه گفته شد مصداق نخستین ید همان سر انگشتان است و الی المراقق که بر حسب آنچه گفتیم متعلق به کائن است حد فیما بین شستن را که میان انگشتان تا مراقق است تبیین و تعیین کرده است، و این شستن هر گونه هم که باشد مصداق اطلاق الی المراقق است و بالاخره در صورتیکه شستن دستان بین این دو حد کیفیت خاصی ندارد جمله ای زیباتر و وافی تر و مختصرتر از الی المراقق نداریم.

و آیا «ایدیکم» که مطلق است با تقدم دست راست بر دست چپ بر حسب سنت منافات ندارد، پاسخ این است که دو دست با هم نوعاً شسته نمی شوند. و در تقدم و تأخرشان هم نسبت به یکدیگر ظهوری در اطلاق «ایدیکم» نیست، بر این مبنا تبیین سنت قطعیه قابل قبول است.

۱ مانند سید مرتضی، ابن ادریس، سعید، صاحب معالم، شیخ بهایی، صاحب مدارک، صاحب ذخیره و گروهی از متأخران و متأخر متأخران چنانکه صاحب معالم در اثنی عشر به آنان نسبت داده است و اینجا گروهی از فقها نیز چنان گفته اند. و در شرایع نیز آمده که شستن از مراقق ظاهرتر است و بالاخره کیفیتی خاص در شستن دستها از ضرورت های فقهی اسلامی نیست.

اصولاً قرآن در بیان عقاید و احکام درست است که روشن بیان است و با اختصار ویژه ای که دارد مرادات ربّانی بخوبی معلوم می گردد، و اگر آنچه را که با تفکری شایسته می توان از بیان قرآنی فهمید به گونه ای مفصل باشد که زمینه ای هم برای تفکر نماند این خود ناچیز گرفتن کوشش ها و کاوش ها و تدبرات قرآنی است، این تذکرات و نظرهای شایسته ای بدست آوردن تنها روی همین مبنی است. در آیات مقدسات قرآن هر اندازه تدبری معصومانه و بدون پیش فرض و تحمیل غیر معصوم داشته باشیم نه تنها مرادات صریح و ظاهر این آیات برای ما بخوبی آشکار می گردد بلکه پس از مرحله لفظی به اشارات و سپس لطائف هم نائل می گردیم.

از ویژگیهای معصومان این است که نخست نظراتی سطحی در آیات قرآن که بدون بررسی و کاوشی شایسته نوعاً انجام می گردد، با استنادی عمیق به خود آیات این غبارها را بر طرف می سازند، و چهره درخشان آنها را نمایان می سازند، و در ثانی اشارات و لطائف این آیات که برای هر کسی میسر نیست و باز اگر هم میسر است عصمت ندارد و صددرصد نمی باشد این معصومان بزرگوار بیانگر آنها می باشند.

درست است که معصومان دارای مقامات ویژه ای نسبت به غیر معصومان می باشند که از جمله حاکمیت های معصومانه ایشان است و نیز نقل سنت قطعی رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) بویژه در مواردی که نه قرآن آنرا نفی کرده و نه اثبات نموده است، و نیز حقایق قرآنی که از مرحله لفظ چه نص و چه ظاهرش و از نظر اشاره و لطیفه هم برون است و اینها در اختصاص مقام عصمت رسولی و یا رسالتی است، این هم ویژه این بزرگواران است. که در این بعد تبیینی لزوماً بعد آخرینش و رجحاناً بعد نخستین را عهده دارند.

"وامسحوا برؤسکم" مسح فعل متعدی است که طبعاً مفعولش بی واسطه اش رؤسکم است، بنابراین «باء» در اینجا برای تعدیه نیست، بلکه طبعاً برای تبعیض است، بدین معنی که مسح در انحصار بخشی از سر است نه کل آن، تا چه رسد به شستن سراسری آن، ولی «ارجلکم» منصوب دلیل است بر اینکه روی پاها باید کالا تا برآمدگی های نخستین مسح شود، که در اینجا کل فتاوی شیعه و سنی بر خلاف صریح این آیه است.

اهل سنت چنانکه بر خلاف "وامسحوا برؤسکم" شستن تمامی سر را واجب می دانند، در «ارجلکم» نیز شستن زیر و روی پاها را واجب می دانند، بدین توجیه که «وارجلکم» را عطف می کنند به «ایدیکم» بدین صورت که "فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم و ارجلکم الی المرافق" و مرفق که در انحصار دست است، صورت و پا هم مرفق ندارند تا این عطف درست باشد، وانگهی با وجود دو

فعل که برای هر یک دو مفعول هست چگونه می شود مفعول دوم فعل دوم را به مفعول اول برگرداند، و این نه تنها فصیح نیست، بلکه صحیح هم نیست مانند اینکه گوئی تقی و جواد آمدند و حسن و محمد مردند که محمد را عطف کنیم به آمدند و در کل این عطفی بی عاطفه و مرده است.

فقهای شیعه نوعاً مسح روی پا را حتی به اندازه یک انگشت یا نیمه انگشت کافی می دانند، با این اختلاف که آیا این مسح تا برآمدگی اول است یا تا برآمدگی آخرین.

اما از نظر قرآن «ارجلکم» که عطف است به مجموع «برؤسکم» نتیجه اش «وامسحوا ارجلکم» می باشد، بدین معنی که کل روی پاها باید مسح گردد، و اگر «الی الکعبین» در کار نبود، این مسح زیر و روی پاها را تا بیخ ران شامل بود، ولی «الی الکعبین» تا برآمدگی نخستین هر دو پا را شامل است، زیرا هر پا کلا دارای پنج یا هفت برآمدگی است که اینجا حد مسح پا برآمدگی اول است که تنها روی پا می باشد، بنابراین مسح نیز در انحصار کل روی پا تا برآمدگی اول است، و اینکه در پا «کعبین» فرمود و در دست «مرافق» دلیل است بر اینکه در هر یک از دو دست باید کل مرفقه شسته شود ولی در هر پا تا برآمدگی اول مورد مسح است.

اهل سنت می گویند اگر ما سر و پا را کلا بشوئیم هم آنها را شسته ایم و هم مسح کرده ایم، و این خود اضافه بر احتیاط جمعی است بین کتاب و سنت، ولی نخست باید گفت که شستن بر خلاف نص کتاب می باشد، آری سنت قبل از آیه مائده شستن پا بوده، چنانکه در حدود چهل روایت شیعی نیز وارد است، ولی با نص «امسحوا» در این آیه هر چهل حدیث نسخ گردیده، وانگهی شستن جمع بین مسح و غسل نیست، بلکه مسح مسح است و غسل غسل، در صورتی که ما امر به مسح شده ایم و نه غسل جمع میان غسل و مسح خود بدعت است، زیرا اضافه ای است بر برنامه مسح، مانند نماز صبح که تنها دو رکعت است، آیا می شود آنرا بیش از دو رکعت خواند و گفت که بیش از دو رکعت هم دو رکعت است و هم افزون بر آن؟!!!

"وان کنتم جنباً فاطهروا" «جُنُب» در این جا به معنای دور و ممنوع از نماز و مانند آن است، خواه در اثر عمل جنسی یا خروج منی باشد و یا در اثر حیض یا نفاس یا استحاضه و مس میت و ...، مثلاً "الجار الجُنُب" در مقابل "الصاحب بالجنب" به معنای همسایه ای دور است، پس اصولاً جُنُب یعنی دور است، جز آن که جنب نسبت به نماز دور از نماز است، نه دور زمانی و مکانی، بلکه بدین معنی که در حالتی خاص حق خواندن نماز را ندارد، البته این جنابت در بعد اصلی و معمولی اش بر حسب قرآن جنابت جنسی است ولی جنابت حیض و نفاس نیز بر حسب سنت قطعیه مشمول است.

و «فاطهروا» اینجا چون تطهیر همه جانبه مکلف بگونه مطلق است نه مانند وضو که دو غسل و دو مسح بود، بلکه کل غسل و غسل کل است، روی این اصل برای رفع جنابت غسل و شستن کل بدن لازم است و چنانکه غسل صورت و دستها همانگونه که بیان شد مطلق است که در ترتیبی اش هم ترتیبی شرط نیست، در غسل نیز چنان است که همانگونه که در ارتماسی اش ترتیبی نیست، در - باصطلاح - غسل ترتیبی نیز هرگز ترتیبی چه سه گانه و چه دوگانه شرط نیست، سه گانه اش شستن سر و گردن سپس طرف راست و آنگاه طرف چپ و دوگانه اش مقدم داشتن سر و گردن بر کل پیکر است چه طرف راست بر طرف چپ مقدم باشد و یا برعکس و یا هر دو یکجا شسته شوند. روایات هم در این باره سه دسته است که دسته مطلق آنها را بر مبنای موافقت با این آیه می پذیریم و بقیه محمول بر استحباب خواهند بود.

و اینجا "ان کنتم مرضی" تا «الغائط» بیانی است برای دو جریان، نخست عذر از استعمال آب برای وضو یا غسل است، اعم از اینکه زیان آور باشد که بیمار بوده و یا بیمار شود. و یا اینکه در سفر باشد و به آب دسترسی پیدا نکند. و در ثانی بیان اکثریت موارد از حدث اصغر و حدث اکبر است، از حدث اصغر به بازگشت از «غائط» گودی و دستشویی تعبیر شده که طبعاً ادرار و مدفوع را شامل است، و در ضمن بیرون شدن باد هم هست، ولی اگر تنها خونی از جایگاه مدفوع انسان بریزد ظاهراً مشمول حدث اصغر نیست، و نسبت به خواب که سراسر حواس انسان را بگیرد از آیه "اذ یغشیکم النعاس أمنة منه" (11:8) استفاده می کنیم، زیرا پوشش همگانی خواب، همان خواب مطلق است.

و این پوشش سراسری دارای سه بعد است: ۱ - پوشش خواب مطلق. ۲ - پوشش مستی مطلق. ۳ - هر گونه پوششی مطلق با هر وسیله دیگر.

سپس "لامستم النساء" که عمل جنسی با زنان است و «لمستم» نیست تا صرف لمس با آنان باشد، که به قول معروف اهل سنت وضو را باطل کند، بلکه «لامستم» به معنی لمس طرفینی است که تعبیری مؤدبانه از عمل جنسی است، و دست کم این «لامستم» عمل جنسی را شامل است و نسبت به غیر آن دست بالا مشکوک می باشد، این بعد نخستین جنابت است و ابعاد دیگرش مانند بیرون آمدن منی و حیض و نفاس و ... و مشمول "ان کنتم جنباً" می باشد چنانکه اشاره شد.

در هر صورت "فلم تجدوا اماء" دست نیافتن به آب را - و نه تنها نیافتن آن را - موجب تیمم دانسته، زیرا بیمار در عین وجود آب از نظر بهداشتی دسترسی به آب ندارد، ولی مسافر - چنانکه در گذشته چنین بوده - اصلاً در سفر آب نمی یافته تا طهارتی انجام دهد، روی این اصل «لم تجدوا» اینجا هر دو گونه نیافتن آب را شامل است، بنابراین در این صورت باید تیمم کند و چون در تکالیف سه

حال وجود دارد (یُسْر، حَرَج و عُسْر) در صورت عُسْر قطعاً مشمول نیافتن آب می باشد مانند اینکه آب هست و زیان دارد، یا آب نیست و برای یافتن آن دچار عسر و ضرر می شود، و میانگین این دو جریان که حَرَج باشد یعنی باید نیروهای خود را صددرصد برای یافتن آن مصرف کند، و یا هیچکدام، در صورت سوم واجب است که برای یافتن آب کوشش کند و مسافت یک یا دو تیر در روایت هر گز قابل قبول نیست، زیرا احیاناً در همین مسافتها - و یا کم تر از این ها - عُسْر یا حرج است، و احیاناً در چندین برابر آنها هم هرگز عسر و حرجی نیست، و نیز در موردی که آبی به اندازه کافی در دسترس دارد ولی مربوط به شخص دیگری است که با منت می توان حتی بگونه مجانی از او گرفت، باز وضو و غسل واجب نیست و بلکه حرام است، زیرا بر خلاف عزت و مناعت طبع مؤمن می باشد، ولی اگر با پولی مناسب بهای آب و بدون منت آنرا خریداری کند باز واجب است وضو بگیرد یا غسل کند، اما اگر با پولی باشد بیش از بهای آب که معامله اش اسراف و سفیهانه است، اینجا نیز حرام است، در هر صورت قاعده کلی یافتن معقول و مشروع بدون عسر و حرج نسبت به اندازه کافی آب کلیت دارد. مگر حرجی که خود موجب آن شده که اینجا هم وضو یا غسل حرجی واجب است.

"فتیموما صعیداً طیباً" چنانکه "لم تجدوا ماءً" یافتن آب که به معنای کوشش و کاوشی معمولی نسبت به آب است، طهارت با آب را واجب دانسته. «فتیموما» نیز پی جوئی معمولی بدون عسر و حرج را نسبت به "صعیداً طیباً" واجب دانسته.

تیمم از «تیم» به معنای دریاست و تَفَعَّلَ که به معنای کوشش و کاوش است اینجا بجای وضوی یا غسل مکلفان مأموریت دارند خود را برای یافتن صعید طیب به دریا زنند، و چرا به دریا؟ حال آنکه صعید طیب در دریا نیست، اینجا دو چیز منظور است: ۱- سعی و کوشش همچون شناور که تمام سعیش برای عبور از آب است بدون آنکه غر گردد. ۲- نظر به پاکیزگی آب است، و روی این دو مبنا تیمم بر مبنای تیمم بر صعید طیب از این روست که بگونه شناوری در آب به جستجوی صعید باشد و طیبش بر همان مبنای دوم شناوری در آب است، روی این اصل تیمم صرف قصد کردن صعید طیب نیست، زیرا قصد تنها در رابطه با صعید طیب نه اثر صعید دارد و نه اثر طیب، روی این اصل شروط اصلی دست ها را به جای وضو و غسل به چیزی زدن با همین لفظ تیمم نمودار کرده است. صعید هر بلندی را گویند و طیب به معنای پاکیزه است و نه تنها پاک، و علت اینکه صعید آمده این است که بلندی ها نوعاً پاک و پاکیزه هستند و اگر هم آلودگی یابند بر اثر ریزش باران پاکیزه می شوند، و اگر چنین جریانی نسبت به بلندی ها پیش نیامده باشد «طیباً» آنرا جبران می کند، روی این اصل بلند بودن مورد تیمم هرگز شرط نیست، زیرا تنها اشاره به پاکی و پاکیزگی است، بنابراین خاک، سنگ، گیاه

و هر جنس معدنی و یا غیر معدنی در صورت پاک و پاکیزه بودن از موارد تیمم است، که اگر پاک باشد ولی پاکیزه نباشد مورد تیمم نیست مانند خاکی چرکین و آلوده که در بلندی هم قرار دارد و نجس هم نیست که حتی اگر هم منحصر به فرد باشد باز تیمم بر آن واجب نیست، بلکه بعنوان خبیث بودن حرام هم هست و مکلف بعنوان فاقد الطهورین باید نمازش را بدون غسل و وضو و تیمم بخواند گرچه فتاوی بر خلاف این نص است.

و چنانکه پاکیزه باشد ولی پاک نباشد مانند پوست دباغی شده میته، اینجا درست است که این نجس پاکیزه است ولی در بُعد ایمانی پاکیزه نیست، روی این اصل این «طیباً» و پاکیزگی دارای دو بُعد است: ۱- بُعد بشری که پاکیزگی است. ۲- بُعد ایمانی که عدم نجاست است.

و این دو تنوین در صعیداً و طیباً خود تعمیمی است نسبت به جسم پاکیزه ای که مورد تیمم است که هرگز انحصار به خاک و یا مانند آن ندارد.

و تیمم چنانکه گذشت تنها قصد کردن بسوی صعیداً طیباً نیست که اولاً این قصد به تنهایی کاری نیست تا طهارتی به جای طهارت با آب باشد، در ثانی تفعل خود کاری با کوشش و کاوش است و قصد به تنهایی زحمتی ندارد و بالاخره «منه» مسح صورت و دست را پی آمدی برای این تیمم می داند.

و سپس طریقه تیمم؟ «بوجهکم» دلیل است بر اینکه بخشی از صورت مورد تیمم است که بر حسب سنت قطعیه پیشانی می باشد و چون آغاز گر صورت پیشانی است اینهم توافقی بین کتاب و سنت است، و همان پیشانی در تبیعض و جوهکم کافی است و سنت قطعیه آنرا تأیید می کند.

«ایدیکم» نیز بر مبنای عطف بخشی از آغاز دست است که پشت دست ها از سر انگشتان تا میچ می باشد، و اینجا نیز همانند وضو فرقی نیست که از بالا به پایین باشد یا بر عکس و یا از چپ به راست و برعکس، گرچه از بالا به پایین مستحب است، چنانکه گروهی از علمای شیعه و سنی قائلند.

و در تیمم فرقی بین جنابت و غیر جنابت نیست، زیرا کلاً «فاسمحو» در صورت ها و دست ها تنها یک بار دست به صعید زدن را کافی دانسته، و روایاتی هم که درباره تیمم بدل از غسل دوبار آنرا واجب کرده اولاً با روایاتی دیگر که یک بار را کافی دانسته معارض است و ثانیاً بر خلاف اطلاق آیه است و روی این اصل دوبار را حمل بر استحباب می کنیم.

«منه» در اینجا بدین معنی نیست که حتماً با زدن دستها بر صعید طیب غباری هم از آن بر دست بماند، زیرا هر صعیدی غبار ندارد، بلکه تنها دلیل است بر تماس کف دستها با صعید طیب، بدین معنی که تنها بر مبنای «تیمموا» اگر مراد قصد باشد قصد و کوشش برای یافتن صعید کافی نیست، بلکه باید

دستها را هم بر آن بزند تا با این جریان مسح صورت و دستها تحقق یابد و «منه» نیز این قصد را تحقق خارجی می دهد.

در آخرین آیه با لفظ «من حرج» همه گونه فعالیت‌های طاقت فرسا را در این طهارت‌ها سلب کرده و با توجه به «لیجعل» اینجا تنها وجوب طهارت حرجی مرتفع و استجابتش بر مبنای آیاتی دیگر باقی است، سپس «لیطهرکم» برای طهارت بدنی و روحی است در طهارت با آب، و تنها معنویش در تیمم خاکساری می باشد تثبیت فرموده است.

وَأذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَقَهُ الَّذِي وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ ءَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

و نعمتی را که خدا بر شما (ارزانی) داشته و (نیز) پیوندش را - که با شما پیوندی پایدار بسته - یاد آورید، چون گفتید: «شنیدیم و اطاعت کردیم.» و خدای را پروا بدارید که خدا به (راز) ذاتی سینه‌ها بسی داناست. ﴿7﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! برای خدا بسیار به فضیلت پایدار، ارج گذار و استوار باشید، در حالی که به تقسیم کردن (عادلان) شهادت دهنده اید، و هرگز نباید دشمنی گروهی شما را بر آن وادارد که عدالت نکنید. عدالت کنید (که) آن به تقوا نزدیکتر است، و خدا را پروا بدارید. به راستی خدا به آنچه انجام می دهید بسی آگاه است ﴿8﴾

آیه ۸ - اینجا "قوامین لله شهداء بالقسط" شهادت عادلانه را بر مبنای قیام لله نمونه ای بارز از آن برشمرده که بگونه ای مطلق مؤمنان بایستی در تلقی و القاء شهادت پای برجا باشند و تفصیلش با مقدم داشتن "شهداء بالقسط" بر "قوامین لله" در (135:4) گذشت که از نمونه های بارز این شهادت گواهی علیه خود یا پدران و مادران و سایر نزدیکتران می باشد.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ ءَوَّجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٩﴾

خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته (ایمان) کردند، برایشان پوشش و پاداشی بزرگ وعده داده است ﴿9﴾

آیه ۹ - این آیه انجام اعمال شایسته ایمان را موجب بخششی نسبت به گناهان و اجری بزرگ مقرر داشته.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ءُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١٠﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ ءَان يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ

أَيَّدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿11﴾ وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمْ مَوَهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿12﴾

و کسانی که کافر شدند و با آیات ما (همان ها و ما را) دروغ انگاشتند، اینان دوزخیانند. ﴿10﴾ همان ای کسانی که ایمان آوردید! نعمت خدا را بر (سر و سامان) خودتان یاد کنید. چون قومی آهنگ (آن) نمودند (که) سویتان دست یازند، پس (خدا) دستشان را از شما بازداشت، و خدا را پروا بدارید. و مؤمنان باید بی گمان تنها بر خدا توکل کنند ﴿11﴾ و خدا از فرزندان اسرائیل همواره پیمان گرفت، و از آنان دوازده (سر کرده‌ی) پیگیر کارگشا (درباره‌ی آنان) برانگیختیم و خدا فرمود: «من حتماً با شما هستم، اگر نماز را بر پا بدارید، و زکات را بدهید، و به فرستادگانم ایمان بیاورید. و با گرامی داشتشان یاریشان کنید، و وام نیکویی به خدا دهید. بی گمان گناهانتان را از شما می زدایم، و شما را همواره به راستی در - باغ هایی که از زیر (درختان)شان نهرها روان است - در می آورم. پس هر کس از شما بعد از این کافر شود، به راستی راه راست را گم کرده است.» ﴿12﴾

آیه ۱۲ - و اینجا دوازده نقیب را بعنوان پاسدارانی عمیق و کاوشگر از افکار و اعمال آنان دانسته، و شاید این نقیبان تالی تلو رسولان و جانشینان آنان بوده اند، زیرا اولاً رسولان بنی اسرائیل بیش از صد هزار بوده اند، و انگهی لفظ نقیب غیر از لفظ رسول است، روی این اصل نقیبان نمایندگانی برگزیده از سوی رسولانی بوده اند که در بعد دوم در این خلافت شایسته رسالتهاشان را در کل جهان تحقق بخشند.

و احتمالی برتر درباره این نقیبان این است که ایشان برگزیدگانی از کل پیامبران بنی اسرائیل بوده اند که از اولوالعزم پنجگانه، مانند موسی(علیه السلام) و عیسی(علیه السلام) فروتر و از پیامبرانی دیگر مانند یوسف، زکریا، یحیی(علیهم السلام) و مانندشان فراتر بوده و برجستگی بودند که نقابتهای آنان سرآمد کل نقابتهای این رسولان در طول و عرض جهان تکلیف بوده است، و «بعثنا» نیز اشاره ای است به این رسالت ممتاز و در هر صورت این رسولان در میان کل رسولان بنی اسرائیل نقش نقابتی بزرگ با درجات گوناگون داشته اند که نه تنها پیامبران گروهی خاص یا زمانی معین باشند، بلکه می توان گفت ایشان همان صاحبان کتابهای آسمانی تورات و انجیل و در حاشیه این دو کتاب مانند

زبور داود و مزامیر سلیمان، کتاب اشعیاء و سایر کتابهای متعدد انبیاء بنی اسرائیل بوده است، زیرا از میان رسولان اسرائیلی درصد بسیار اندکی از آنان صاحب کتاب وحی بوده اند.

فَبِمَا نَقَضْتُمْ مِيثَقَهُمْ لَعْنَهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا
وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ
فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿13﴾

پس به (سزای) پیمان شکستشان لعنتشان کردیم، و دل هایشان را سخت گردانیدیم، در حالی که کلمات (وحیانی) را از جاهایشان جابه جا می کنند (و) بخشی از آنچه را بدان یادآور شده بودند به فراموشی سپردند. و تو بی وقفه بر خیانتی بزرگ از آنان آگاه می شوی؛ مگر اندکی از ایشان (که خیانتکار نیستند). پس از آنان درگذر و روی بگردان که خدا نیکوکاران را همی دوست می دارد. ﴿13﴾

آیه ۱۳ - "يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهَا" که تصریحی است بر تحریفهای بنی اسرائیل در کلمات وحی هر سه بعد تحریف را شامل است، نخست کم و زیاد کردن این کلمات که اینجا تحریف از موضع، جای وحی را خالی گذاشتن و بجایش سخنی دیگر گذاردن است، و نیز جابجا کردن آیات وحی که در نتیجه معانی آنها نیز جابجا و خالی از محتوای مورد نظر شود، سوم تحریف معنوی که اهل کتاب با گروهی از شرع مداران مسلمان در این تحریف شرکتی وسیع دارند.

در مورد این خیانتها "فاعف عنهم واصفح" دستور بخشش و نادیده گرفتن آنان در این اعمال نه بدین معنی است که بدون هیچگونه شرطی گناهانشان بخشوده شود، بلکه نخست این جریان موقتی است، وانگهی بر حسب آیاتی چند مانند "لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ" (44:16) بسیاری از تحریفات مهمشان در قرآن بیان شده است، و این عفو موقت به حساب امید ایمان آنان است، چنانکه در آیه (38:8) به این مطلب تصریح شده که به منظور راهیابی اینان به ایمان نسبت به آنچه کرده اند بر آنان خورده گیری نشود و غیر این موارد عفو و چشم پوشی از چنین گناهان بزرگی خود از گناهان بزرگ می باشد که بعبارت دیگر ترک نهی از منکری خانمان برانداز است و در ذیل آیه "ان الله يحب المحسنين" این عفو را نسبت به این گناهکاران احسان دانسته و در غیر این موارد شایسته، این عفو هرگز به آنان و دیگران احسان نیست، بلکه نسبت به همگان و شرایع الهیه و بویژه شریعت قرآن اسائه و نابکاری بزرگی است.^۲

۲ در دائرة المعارف فرانسوی است که غلط ها و تحریف های تورات و اجیل و ملحقاتشان میان یکصد هزار تا یک میلیون

است.

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرِي أَخَذْنَا مِيثَقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١٤﴾

و برخی از کسانی که گفتند: «ما نصرانیانیم» از ایشان (نیز) پیمانشان را گرفتیم. پس بهره ای بس شایسته از آنچه را بدان یادآوری شده بودند به فراموشی سپردند. پس ما (هم) تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه توزی را درآمیختیم، و به زودی خدا آنان را از آنچه می ساخته اند خبری بزرگ خواهد داد ﴿١٤﴾

آیه ۱۴ - «اغرنیا» در این آیه و «القینا» در آیه (۶۴) هر دو بمعنای افکندن دشمنی است جز اینکه القاء شدیدتر از اغراء است، که در این آیه دشمنی میان نصرانیان و در آیه (۶۴) بیشترینش میان یهودیان تا آخرین روز تکلیف است، در اینصورت این دو گروه تا آن روز همچنان برقرارند. و اما اینکه چگونه حکومت عدل اسلامی جهانشمول ولی امر (صلوة اللہوسلامه علیہ) بر حسب اشاراتی در آیات و تصریحاتی در روایات با باقیماندن اهل کتاب در عین عداوتهای داخلی شان مناسب است؟ پاسخ این است که در آن هنگامه عظیم قدرت سیاسی و شرعمداری در کل جهان تکلیف در انحصار آن حضرت و سایر امامان و پیامبران و مؤمنان در زمانهای گوناگون با مراتبشان تا پایان تکلیف خواهد بود، و اگر عده ای یهود و نصاری هم باقی هستند همگی تحت الشعاع حکومت جهانی اسلامی می باشند، علاوه بر اینکه انحرافات اصلی شان با بیعت با مسیح(علیه السلام) از بین خواهد رفت چنانکه تفضیل این مطلب در آیات آخر سوره نساء گذشت و در آیاتی دیگر نیز خواهد آمد.

«یُنَبِّئُهُمُ» إنباء و اخبار اعمال آن هاست که چهره های اعمالشان و ملکوت و حقیقت آتشین این اعمال به روز جزا آشکار می گردد.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ ﴿١٥﴾

هان ای اهل کتاب! پیامبر (بسیار برجسته‌ی) ما به راستی سوی شما آمده است که بسیاری از چیزهایی از کتاب (آسمانی خود) را که پوشیده می داشته اید، برای شما بیان می کند، و از بسیاری (هم در بیان و حیانی ویژه اش) چشم پوشی می نماید بی گمان برایتان از جانب پروردگار(تان) نور و کتابی روشننگر آمده است ﴿١٥﴾

آیه ۱۵ - «رسولنا» اینجا بیان کننده کل رسالتهای ربانی است در شخص شخیص حضرت رسول الله(صلی الله علیه وآله) و چنین تعبیری نسبت به هیچیک از پیامبران الهی در کل قرآن نیامده است،

چنانکه وحی بر سایر پیامبران اولوالعزم در مقابل وحی قرآنی در (13:42) بنام وصیت آمده و در (۳:۸۱) حضرتش را رسولی بر کل پیامبران خوانده که ایمان آنان را به حضرتش از شرایط اصلی نزول آیات و حیانی بر آنان دانسته است.

این "بین لکم" بیان محمدی (صلی الله علیه وآله) نیست بلکه بیان رسالتی آن حضرت است که در نخستین و مهمترین بعدش بیان قرآنی است، روی این اصل بیان حضرتش نسبت به بسیاری از پنهان گری ها و تحریفات اهل کتاب در اصل همان نصوص قرآنی و فرعش سنت است، و نه آنکه حضرتش بیانی روشنتر از بیان قرآن داشته باشد، مانند آنکه گفته شود: کسی با در دست داشتن نورافکن فضائی تاریک را روشن کند که روشن کننده همان نورافکن است و دارنده نورافکن تنها وسیله ای است برای روشنگری توسط نورافکن.

اینجا "نور و کتاب مبین" نور خود آن حضرت و کتاب همان قرآن است که «واو» دلیل بر این دو مرحله از رحمت الهی است، نور بودن پیامبر در دو بُعد عصمت درونی ربانی با بدست داشتن کتاب و نیز عصمت برونی اش با همان وحی کتاب است که عبارتی دیگر پیامبر نور است و کتاب، و کتاب هم پیامبر است و هم نور، و البته کمال نور پیامبر (صلی الله علیه وآله) دو نشانه مبین و آشکار کننده ربانی می باشند، و اینجا مبین که صفت کتاب است خود دلیل است بر اینکه کتاب اضافه بر اینکه بیانگر و حیانی بودن خودش می باشد نشانگر رسالت رسولش نیز هست، که این رسول خود در بُعد رسالت نوری است و کتاب بیانگری است افزون بر نورانیت او که "نور علی نور" در پیامبر (صلی الله علیه وآله) تحقق دارد. "و یعف عن کثیر" به معنای بخشودن از تحریفات یهودی و نصرانی نسبت به تورات و انجیل نیست، بلکه بدین معنی است که تنها قرآن بیانگر اصولی بسیاری از تحریفات آنان است و در پی آن سنت رسالتی بیانگر سایر تحریفات می باشد، زیرا اصولاً عفو ربانی به معنی بخشایش کلی تحریفات خود ستم و ضلالت است.

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٦﴾

خدا هر کس را که خشنودیش را پیروی کند، به وسیله‌ی آن (کتاب) به راه‌های سلامت رهنمون می‌شود، و به اذن خویش، آنان را از تاریکی‌ها سوی روشنایی برون می‌برد و به راهی راست رهبریشان می‌کند. ﴿16﴾

آیه ۱۶ - اینجا «به» که ضمیر مفرد است محمد (صلی الله علیه وآله) و قرآن را یک واحد دانسته که از یکدیگر هیچگونه جدائی ندارند، روی این اصل هدایت کامل همگانی مکلفان بر این دو محور یگانه

است، با این تفاوت که نور محمد(صلی الله علیه وآله) در ظاهر خاموش شدنی است ولی نور قرآن که همان حقیقت رسالت محمدیه(صلی الله علیه وآله) است تا آخرین زمان تکلیف پیوسته روشن است، گرچه در حاشیه این نور، نور سنت قطعیه محمدیه(صلی الله علیه وآله) است که آن نیز - یا موافقت نور قرآنی - تا قیامت روشن است.

بین ثقلین اکبر و اعظم و اتم و اکمل و اطول و ادومش بر حسب قرآن و روایات متواتره کتاب الله است و ثقل اصغرش که مادون این مرجع ممتاز است رسول الله(صلی الله علیه وآله) و سایر معصومان محمدی می باشند با این امتیاز که ثقل اکبر نه در لفظ و نه در معنایش مردنی و خاموش شدنی نیست، ولکن ثقل اصغر از نظر کونی جسمانی اش مُردنی است و از نظر کیان و امتیاز روحانی اش که روایات است در بعد سنت قطعیه اش همچنان در پرتو قرآن ماندنی است، لیکن بسیاری از روایات جعلی و یا بر مبنای تقیه و یا منسوخ به نص یا ظاهر قرآنی نیز تاریک و خاموش است، و روی همین اصل هم در ضمیر «به» همان وحدت فراتر و فراگیر قرآنی منظور شده که نور و کتاب در همان قرآن موجود است.

"سُبُل السلام" راههای نخستین سلامتی می باشد که نتیجه پیروی از رضای خداست، و پیامد آن صراط مستقیم می باشد که کثرت به وحدت می گراید، و صراط مستقیم در عین وحدت همه راهیان حقیقت را به خود متوجه می سازد. سبل - که جمع سبیل و به معنی راهی سرازیر و راهوار است - یا سبیلی راهوار بسوی پرتگاه است که سُبُل غیر سلام می باشد، و یا سبیلی است بسوی راه و طراط مستقیم که سبل السلام است، و جمع سُبُل از نظر جمعیت گوناگون راه یافتگان بسوی صراط مستقیم است که اینجا هم مطلق سبل نیست بلکه سبل سلام و راه یافتگان سلام به سوی صراط مستقیم مرادند، و گرچه خود صراط مستقیم هم دارای مراتبی است که برترینش "علی صراط مستقیم" و سپس "للصراط المستقیم" و کمترینش و میانگینش "الی الصراط المستقیم" است که هر صراط را شامل است، ولی این سه مرحله با اختلاف درجاتشان خود مقصد و نتیجه سبل السلام می باشند که این سبل السلام همچون درجاتشان در صراط مستقیم راهی بودن: فطری، عقلی، فکری، علمی، لَبّی و صدر و قلب و فؤاد است در درون، و اعمالی شایسته روی همین مبانی در برون است، و این "صراط مستقیم" که تنوینش در لفظ تنوین تنکیر است در معنا تنوین تعظیم فراگیر مثلث صراط مستقیم می باشد.

و در کل «بازنه» که از راه سبل السلام برای رسیدن به صراط مستقیم میانگینی است درخشان بدین معنی است که اگر اذن رحمانی و رحیمی حضرت اقدس رب العالمین Y در کار نباشد سبل غیر سلام و راههای بیراهه و دعوت کنندگان درونی و برونی شیطانی باندازه ای زیادند که هر اندازه هم انسان با پای خود و تنها خود بخواهد راه سبل السلام را به صراط مستقیم ببیماید بی پایه خواهد بود. درست

است که تا مکلف جويا و بويای راه خدا نباشد خدا هم او را در این راه تأیید نمی کند لیکن اینجا و مانند تمامی کارهای تکلیفی امر بین امرین است، نه جبر است و نه تفویض، که کلا بپمودن راه خدا با توکل بر خدا و تأیید او میسر است، آری، نور و کتاب مبین از کل ظلمات مکلفان را به در می برد، اما «بازنه» به صراط مستقیم هم رهبری می کند.

و می بینیم که در این جا افعالی پیاپی و پیامد یکدیگر است: ۱ - "یهدی به الله" با شرط "من اتبع رضوانه". ۲ - جریان آغازین هدایت که برطرف ساختن پرده ظلمات است. ۳- این همه تنها با علم اوست پس از اختیاری شایسته از مکلفان. ۴ - "و یهدیهم الی صراط مستقیم".
و اینجا "لا اله الا الله"، "سبل السلام" نتیجه "اتبع رضوانه" آمده، و «نور» و "صراط مستقیم" هم تبلور "سبل السلام" است.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا
إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾

بی گمان کسانی که گفتند: «خدا (هم) او مسیح پسر مریم است» (که توحیدشان در خدایی مسیح است) بی چون کافر شدند. بگو: «اگر (خدا) اراده کند که مسیح پسر مریم و مادرش و هر که در زمین است جملگی را به هلاکت رساند، پس چه کس از سوی خدا چیزی را (در دفاع از اینان) اختیار دارد؟ حال آنکه فرمانروایی آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است تنها از آن خداست؛ هر چه بخواهد می آفریند و خدا بر هر چیزی بسی تواناست.» ﴿١٧﴾

آیه ۱۷ - این آیه نظر پایانی در انحراف مسیحیان را نسبت به شناخت حضرتش بیانگر است، که بر حسب آیاتی دیگر اینان قائل به اقانیم و خدای سه بعدی بوده اند (خدا و فرزندش و روح القدس که میانگین این دو می باشد)، چنانکه "لا تقولوا ثلاثة" (171:4) و نیز مسیحیان که مسیح و مریم را دو خدا پنداشته اند و در آیه (۱۱۶) همین سوره خواهد آمد، و در آیه مورد بحث از دو خدا هم به یک خدا رسیده اند بدین معنی که خدا از لاهوت الوهیت بوسیله روح القدس به ناسوت رَحِمِ مریم نزول کرده و چنانکه در آن الوهیت سه گانه دیگر روح القدس جا ندارد، خدا هم هرگز جدائی از مسیح ندارد که به تعبیر این گروه بسیار افراطی از آنان، مسیح در روحش خدا و در جسمش انسان است که مجموعه ای از خدا و انسان است. این پندار در واقع بیانگر قوس نزولی خداست به رَحِمِ مریم که خدا مسیح شد "ان الله هوالمسیح" و نه قوس صعودی مسیح به الله، زیرا تعبیرش بعکس است: "المسیح هو الله". چنانکه این سه نوع انحراف در برابر توحید حقیقی الله در اناجیل به تفصیل آمده است، گرچه

گروه موحدان انجیلی بسیار در اقلیت بوده و هستند، ولكن ثالوث منحوس سه گانه انحراف مسیحیت همچنان به کثرت بوده و هست، که در حقیقت اینان دارای دو ثالوثند؛ یکی سه گانه بودن، و ثالوث، دوم سه و دو و یک بودنش، به همین معنی که خدا مسیح است می باشد.

اخیراً مانند گذشته مسیحیت احیاناً کسانی مانند استاد حداد بیروتی رئیس مطرانه‌های خاورمیانه در ۱۴ کتابش به خیال رد بر قرآن راجع به ثالوث چنین می گوید که توحید آغازین عرب توحید جاهلانه ای و یا میانگینی از توحید بوده است، ولكن توحید ثالوث توحیدی عاقلانه و حقیقی است گرچه در عقل نمی گنجد و فو عقل است، زیرا جاهلیت عرب که مادون عاقلان بوده اند همان توحید گذشته برایشان کافی بوده، لیکن توحید تثلیث در انجیل فو عقل است؟

در پاسخ باید گفت که اصولاً به میزان عقل حتی در فروترین درجاتش هرگز سه یک، و یک سه نخواهد بود، و این سخن که، فو عقل است اگر به معنای ضد عقل است مادون و تحت عقل خواهد بود و عقل آنرا همچنان انکار می کند، و اگر به این معناست که نه مادون عقل است و نه برابر با عقل بلکه عقل اصلش را می پذیرد ولی حقیقتش را نمی فهمد، این خود بر خلاف حقیقت است، زیرا عقل محال بودن متناقضات ذاتی را به خوبی می داند، روی این اصل توحید تثلیث نه برابر عقل است و نه مافو عقل، بلکه مادون و ماتحت عقل می باشد.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَرَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿١٨﴾

و یهودیان و نصرانیان گفتند: «ما پسران و دوستان خداییم.» بگو: «پس چرا خدا شما را به (کیفر) گناهانتان عذابتان می کند؟ (نه)، بلکه شما (هم) بشری هستید از جملهی آفریدگان.» (خدا) برای هر که بخواهد می پوشاند و هر که را بخواهد عذاب می کند و فرمانروایی آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو است تنها از خداست، و بازگشت (همه) تنها سوی اوست ﴿١٨﴾

آیه ۱۸ - اینجا «أَحِبَّاؤُهُ» بیانگر معنی "ابناءالله" است به ادعای یهود و نصاری، اکنون اگر اینان دوستان خدایند پس چرا خدا در آیاتی از کتب آسمانی گنه کارانشان را وعده عذاب داده، عذاب هرگز با دوستی خدا که در عقیده و عمل آشکار است مناسبتی ندارد.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِّنَ الرَّسُلِ أَن تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿19﴾

هان ای اهل کتاب! بی گمان پیامبران سویتان آمده که در حالت فترت رسولان (تمامی حقایق را) برایتان شما بیان می کند. تا مبدا بگویند: «برای ما هیچ بشارتگر و هشدار دهنده ای نیامد.» پس همانا برای شما بشارتگر و هشدار دهنده ای آمده. و خدا بر هر چیزی تواناست. ﴿19﴾

آیه ۱۹ - "فترة من الرسل" آیه ای منحصر به فرد در کل قرآن است که فاصله ای را میان بعثت پیامبر آخرین و سایر پیامبران نمودار کرده، زیرا بر حَسَبِ آیاتی چند مانند "ثم ارسلنا رسلنا تترى" (44:23) کل رسولان پیش از رسول اسلام از پی یکدیگر و مماس با هم آمده اند و اینجا هم «فترة» بین رسولان است و نه فترة در رسالتشان که رسالت عیسی (علیه السلام) تا زمان حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) همچنان باقی بوده است که مبشران غیر رسالتی از شرعمداران مسیحیت همچنان «تترى» و در پی یکدیگر بوده اند که در حقیقت این حجت الهی که حجت رسالت است هرگز کُلا سُستی نپذیرفته و در آن فترتی حاصل نشده است، بلکه فترت در حجت دیگر که خود رسولان است می باشد، البته در این فترتِ رسولی و نه رسالتی مصلحتهایی هم بوده است، از جمله ایجاد حالت نگرانی مکلفان که در منجلبهای تحریفات تورات و انجیل بسر می برده اند، که این نگرانی در بُعد نخست آنان را به کوششها و کاوشهایی بیشتر برای بدست آوردن وحیهای ربانی توراتی و انجیلی برگمارد، و در ثانی آمادگی برای وحی خالص و بی شائبه در آنها حاصل گردد که این بُعد نخستین است، و بُعد دوم بشارتهای متعدد تورات و انجیل است برای آمدن چنان کتاب و پیامبری که هرگز تحریف پذیر نیست، و اینجا "أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ" علت فرارسیدن رسول آخرین را بیان کرده که اگر وی نمی آمد و این فترت بیشتر بطول می انجامید حجت ربانی بس ضعیف می شد و حجت مکلفان قوی می گردید، وانگهی «رسولنا» در این آیه که با جمعش کل رسالت ویژه وحیانی پروردگار در اختصاص پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) آمده بیانگر این است که این رسالت به تنهایی جبران کننده فترت گذشته و رسالتهای پیشین بوده است، و در هر صورت چنانکه اشاره شد در این فترت برای مکلفان رحمتهایی بوده که از جمله: ۱ - امتحان و ابتلای بیشتر بر اثر نبودن خود رسولان و ۲ - ایجاد حالت آمادگی و بی جوئی از رسالتی جبران کننده و بدون هیچ تحریفی در میان مکلفان بوده است.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يٰ قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ جَعَلَ فِیْكُمْ اَنْبِیَآءَ
وَجَعَلَکُمْ مُّلُوکًا وَاَتٰکُمْ مَّا لَمْ یُوْتِ اَحَدًا مِّنَ الْعٰلَمِیْنَ ﴿20﴾

و چون موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! نعمت خدا را بر خودتان یاد کنید، آن گاه که در میانتان پیامبرانی برجسته قرارداد، و شما را مالکان خود ساخت (از بندگی فرعون نجاتتان داد) و آنچه را که به هیچ کس از جهانیان نداده بود به شما داد.» ﴿20﴾

آیه ۲۰ - در این آیه نقشی زیبا و دلربا از تحقق بخشیدن "لا اله الا الله" بعنوان نعمتی بزرگ بر بنی اسرائیل پیداست که شما را از بندگی فرعونیان نجات داد، "الا الله" همان "اذ جعل فیکم انبیاء" است که این پیامبران حامل و عامل ندای توحید بوده اند و "لا اله" همان "جعلکم ملوکاً" می باشد، با توجه به این نکته که ملوک به معنای پادشاهان نیست، زیرا پادشاهان بنی اسرائیل بسیار کم بوده اند مانند یوسف، داوود، سلیمان و اشعیا، و دیگر پادشاهانی رسالتی در این میان نمی بینم مگر طالوت که طبق آیه (247:2) پادشاه و مبعوث ربانی بوده ولی رسول نبوده است، و خلاصه اینکه پادشاهان بنی اسرائیل بسیار انگشت شمارند، و این چهار پیامبر هم در واقع نبوت را در دو بُعد شرعی و سیاسی دارا بوده اند، بنابراین «ملوکاً» غیر رسالتی - به معنای پادشان - در انحصار طالوت یا افرادی دیگر که ما آنها را نمی شناسیم بوده است. و می بینیم که از پیامبران بنی اسرائیل که بیش از صد هزار نفر بوده اند اینجا بعنوان "جعل فیکم انبیاء" یاد شده ولیکن "جعلکم ملوکاً" درباره کل بنی اسرائیل تصریح دارد، بنابراین ملوکیت در اینجا بمعنای نجات دادن خدا ایشان را از شر عبودیت فرعون است که همواره نسبت به افکار، عقاید و اعمالشان مالک خود باشند نه مملوک فرعونیان. کما اینکه «و آتاکم» نیز این ملوکیت جمعی را تأیید می کند، زیرا این رسالت اسرائیلی کل بنی اسرائیل را در بر داشته است. اینجا "مالم یؤت احداً من العالمین" به معنای کل جهانیان در مثلث زمانی نیست بلکه مقصود مکلفان پیش از بی اسرائیل هستند که از آغاز تا این زمان هرگز شریعتی مانند تورات و این همه پیامبر نیامده است که هم حجت رسولی رسولان و هم حجت رسالتی تورات فراتر از کل حجت های گذشته بوده است، و خود «لم یات» ماضی برای این اختصاص کافی است، افزون بر آیاتی قرآنی.

یَقَوْمِ ادْخُلُوا الْاَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِی کَتَبَ اللّٰهُ لَکُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلٰی اَدْبَارِکُمْ
فَتَقْلَبُوْا خَسِرِیْنَ ﴿21﴾ قَالُوا یٰمُوسٰی اِنَّ فِیْهَا قَوْمًا جَبّٰرِیْنَ وَاِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا حَتّٰی
یَخْرُجُوْا مِنْهَا فَاِن یَخْرُجُوْا مِنْهَا فَاِنَّا دٰخِلُوْنَ ﴿22﴾ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِیْنَ یَخَافُوْنَ

أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿23﴾

«ای قوم من! به سرزمین مقدسی که خدا برایتان مقرر داشته درآیید، و بر گذشته هاتان بازنگرید که (این خود) بازگشتی زیان بار است.» ﴿21﴾ گفتند: «ای موسی! در آنجا مردمی زورمند ستم پیشه اند، و تا آنان از آنجا بیرون نروند ما هرگز داخل آن نمی شویم. پس اگر آنان از آنجا بیرون روند ما (هم) بی چون (به آنجا) وارد می شویم.» ﴿22﴾ دو مرد از (زمره‌ی) کسانی که (از خدا) می هراسند (و) خدا به آنان نعمت [ویژه] داده بود گفتند: «از آن دروازه (ناگهان) بر ایشان درآیید، که اگر از آن داخل شدید، بی گمان پیروزمند خواهید شد. و اگر مؤمن بوده اید پس بر خدا توکل کنید.» ﴿23﴾

آیه ۲۳ - اینجا در زمینه ترس بنی اسرائیل از ورود در بیت المقدس به حساب اینکه ساکنانی بسیار جبار و توانمند داشته و بنی اسرائیل به همین دلیل از ورود به شهر قدس ترسان بوده اند، به عنوان تاکتیکی بسیار جالب این دو مرد که بس خدا ترس بوده اند و خدا نعمت ایمان کامل را برایشان ارزانی داشته بود به یهودیان ترسو گفتند با توکل بر خدا و ایمان کامل یکسره "ادخلوا علیهم الباب" از در بیت المقدس یکجا و با تهور و شدت بر سر و سامان آنان بریزید که در اینصورت حتماً غالب خواهید شد، و این برای اهل حق در برابر اهل باطل تاکتیکی بسیار ارزنده است، زیرا هجوم یکباره و با قدرت روحیه طرف مقابل را تضعیف می کند، گرچه قدرت و جمعیت بیشتری هم داشته باشد، و این جریان نه تنها در مورد نبردهای نظامی بلکه در مورد نبردهای علمی، عقیدتی و فرهنگی نیز چنان است، شما که دارای این قدرت های و حیاتی می باشید اگر با توکل بر خدا بر دشمنان یکباره هجوم علمی برید، آنها هر چقدر قدرتمند باشند مغلوب می گردند، البته بشرطی که اصول اولیه این معاندان را بخوبی درهم کوید که فروعش نیز در پی آن منهدم خواهد شد. و این مسئله امروز نیز تکلیفی بسیار حساس بر اهل حق است که با تمام نیروهای خود بر تمامی نیروهای اهل باطل هجوم برند، گرچه اهل حق همیشه در اقلیت بوده اند و لکن "کم من فئمة قليلة غلبت فئمة كثيرة باذن الله" (249:2) و این فئمة کل گروههای رزمنده در راه حق را در کل ابعاد رزمی را شامل است.

قَالُوا يَمْوَسَىٰ إِنَّا لَنَنُدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَتِلَا إِنَّا هَهُنَا قَاعِدُونَ ﴿24﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿25﴾

گفتند: «ای موسی! تا هنگامی که آنان در آن (شهر) هستند ما بی گمان هرگز پای در آن ننهیم، پس تو و پروردگارت بروید، پس با آنها جنگ کنید، ما همواره همین جا نشسته ایم.» ﴿24﴾ (موسی) گفت:

«پروردگارم! من جز اختیار شخص خود و برادرم را (در رسالت) ندارم، پس میان ما و میان این قوم

نافرمان جدایی بیفکن.» ﴿25﴾

آیه ۲۵ - «لااملک» در این آیه بمعنای سرپرستی کامل رسالت وحی است، زیرا این خود در اختصاص هارون می باشد که او هم در بُعد دوم صاحب وحی است یعنی پذیرای کل وحی موسوی است، چه از نظر علمی و چه عملی، ولکن دیگران أحياناً مانند همین افرادی هستند که در داخل شدن در بیت المقدس از نظر معرفت و عمل کمال بی معرفتی و سرپیچی را داشته اند، مگر آن دو مرد که گرچه - پیرو هارون - مملوک وحی موسوی بوده اند لیکن مملوکیت مطلق وحی در هر دو بُعدش ویژه مقام رسالت است، که نه قصور دارد و نه تقصیر، اما غیر معصوم هر که باشد بالاخره قصور و حتی تقصیری احياناً دارد، درست است که گروهی از بنی اسرائیل خود از شایستگان بوده اند جز آنکه در زمان موسی و هارون (علیهم السلام) احدی از آنان بجز اینان معصوم نبوده اند و روی این اصل چنانکه اشاره شد مملوک معصومانه موسی (علیه السلام) هم نبوده اند و انحصار اخیر هم در اینجا به معنای ملک انحصاری است، چنانکه "الآنفسی" که تنها مالکیت عصمت است نیز این مالکیت را نسبت به برادرش تأیید می کند.

قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ
الْفَاسِقِينَ ﴿26﴾ وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا
وَلَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿27﴾

(خدا به موسی) فرمود: «پس (ورود به) آن سرزمین بی گمان چهل سال بر ایشان حرام گشت (و) از آن محرومند حال آنکه در زمین(شان) سرگردان خواهند بود. پس تو بر گروه نافرمانان اندوه مخور.» ﴿26﴾ و خبر دو پسر آدم را به تمامی حقیقت بر ایشان بخوان. چون (هر یک از آن دو) قربانی ای پیش کش داشتند، پس از یکی از آن دو پذیرفته شد، و از دیگری پذیرفته نشد. (قابیل) گفت: «بی چون و بی امان تو را خواهم کشت.» (هابیل) گفت: «خدا بی گمان تنها از تقوایبندگان می پذیرد.» ﴿27﴾

آیه ۲۷ - این دو قربانی دو فرزند آدم به منظور درخواست از حضرت حق بوده که یکی پذیرفته شد چون حقیقت داشت و دیگری چون خالی از حقیقت بود پذیرفته نشد.

«لأقتلنک» که تهدیدی است برای کشتن برادرش، در حقیقت تهدیدی است علیه مقام ربانیت چون عدم قبول از او بوده و ربطی به دیگری ندارد، بنابراین این تهدید در حکم ارتداد است.

لَدِينِ، بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطِ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ
 اللَّهُ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿28﴾

«اگر ناگزیر دستت را سوی من دراز کنی - تا مرا بکشی - من دستم را سوی تو درازکننده نیستم تا تو را بکشم. من به راستی از خدا - پروردگار جهانیان - می‌هراسم.» ﴿28﴾

آیه ۲۸ - و این "ماأنا بباسط" که هابیل به قابیل گفت، بدین معنی نیست که من از برای دفاع هم دست به روی تو دراز نمی‌کنم، زیرا دفاع واجب و ترک آن ظلم است، و چنانکه ظالم معذب است، مظلومی هم که در صورت توان از خود دفاع نکند در حاشیه او معذب خواهد بود، بلکه به قرینه «لأقتلک» این معنی مقصود است که من در صورت هجوم تو برای کشتن دست دراز نمی‌کنم و نه اینکه دفاع هم نمی‌نمایم. و این خود عدالت است که اگر ناکسی به کسی بی جا هجوم کرد، قصد کشتن او در دفاع از جان خود جایز نیست، بلکه تنها دفاع است که حتی الامکان بر مظلوم واجب می‌باشد و اگر ناخودآگاه در ضمن این دفاع مشروع ظالم کشته شد خونش هدر است، و اینجا یا قابیل ناگهان هابیل را کشته که دفاعی هم در کار نبوده، و یا آشکارا بر او هجوم نموده ولی دفاع هابیل اثری نبخشیده و کشته شده است، و در هر صورت دست دراز نکردن هابیل تنها به قصد کشتن قابیل درست است و نه برای دفاع.

إِنِّي أَرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ
 الظَّالِمِينَ ﴿29﴾

«من همی خواهم که تو با گناه من و گناه خودت (سوی خدا) بازگردی؛ پس از همدمان آتش باشی، و همین است سزای ستمگران.» ﴿29﴾

آیه ۲۹ - «إثمی» شاید گناهی باشد برای هابیل که در اثر مظلومیتش در این جریان بعهده قابیل می‌افتد، و یا گناه کشتن اوست که به ضمیمه گناهان دیگر قابیل بر عهده خود قابیل می‌باشد و این مثلث گناه تنها بعهده قابیل است، که گناه سومش تهدید به این قتل است که احیاناً از خود قتل هم بدتر است، زیرا در مرز ارتداد می‌باشد، و "انی ارید" که اراده هابیل را بر تحقق این سه گناه در قابیل بیان می‌کند حداقل دفاعی در مقابل ظالم و فریادگری و مفتضح کردن اوست، که اصولاً مظلوم باید علیه ظالم تا سر حد امکان دفاعی داشته باشد و این "فتکون من اصحاب النار" تأییدی دوم است بر اینکه این گناه، گناهی کفرآمیز بوده.

اینجا جای این سؤال است که نخست پیامبریش در آن حال ثابت نیست اگر «اِثْمِي» احیاناً گناهی از هابیل را در بر گیرد چگونه می توان پذیرفت درحالیکه هابیل از پیامبران الهی بوده است. پاسخ این است که اگر هم حضرتش پیامبر بوده در حاشیه موقت رسالت آدم (علیه السلام) بوده است، «اِثْم» هم کلاً گناه نیست، بلکه شامل قصور هم می شود چنانکه معصومان محمدی (صلی الله علیه وآله) همین «اِثْم» را به خود نسبت می دهند که از روی خضوع در برابر حضرت حق اصولاً کون و کیان خود را گوئی گناه می پندارند، وانگهی انسان که استعداداً در راه تکامل است حالت گذشته و فعلی اش نسبت به آینده اش کمتر است و استغفار از اِثْم تقاضای برتری بر این دو حالت است، و این خود افزون بر احتمالات گذشته ساحت قدس هابیل را از گناه تبرئه می کند.

فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ، فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَسِرِينَ ﴿30﴾ فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ، كَيْفَ يُوْرِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَوَيْلَئِي أَعْجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ الْغُرَابِ فَأَوْرِي سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّدِمِينَ ﴿31﴾ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ﴿32﴾

پس نفس (آماره) اش برایش قتل برادرش را هموار و راهوار و (او را) وادار کرد؛ پس او را کشت، و در نتیجه از زیانکاران شد. ﴿30﴾ پس خدا زاغی را برانگیخت که زمین را می کاوید تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند. (قابیل) گفت: «وای بر من! آیا عاجز بودم که مثل این زاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم؟» پس از (زمره‌ی) پشیمانان گردید. ﴿31﴾ برای همین (هم) بر فرزندان اسرائیل نوشتیم که هر کس کسی را - جز به (جزای کشتن) کسی، یا فسادی در زمین - بکشد، چنان است که گویی همه‌ی مردم را کشته، و هر کس کسی را زنده بدارد، چنان است که گویی تمامی مردمان را زنده داشته. و همواره پیامبران ما تمامی روشنایی‌ها (ی حق) را برایشان آوردند، سپس بسیاری از ایشان همواره در زمین بی گمان زیاده رو می باشند. ﴿32﴾

آیه ۳۲ - "نفساً بغير نفس" اجمالی است از جریان کشتن به ناحق که در آیه (178:2) "الانثی بلانثی" توضیح داده شد، که در شریعت قرآن جان زن و مرد یکسان نیست و در شریعت تورات هم ظاهراً چنین است زیرا احتمال اجمال و کلی گوئی در این آیه نسبت به شریعت تورات وجود دارد، چنانکه "النفس بالنفس" هم همینگونه است، و درست است که سوره مائده آخرین سوره قرآنی و

احیاناً نسخ کننده برخی احکام از سایر سوره هاست، لیکن این دو آیه یعنی "نفساً بغير نفس" و "النفس بالنفس" بیانگر حکم توراتی است ولی آیه بقره که با تصریح "الانثی بالانثی" اختلاف خونبها و قصاص مردان و زنان را بیان کرده حکم قرآنی است و طبعاً این حکم قرآنی ناسخ آن حکم توراتی است، البته در صورتیکه بعنوان مطلق گوئی نباشد، ولی در صورت مطلق گوئی و اجمالش که حقیقت هم همین است، آیه قرآنی بقره بیانگر آن اجمال می باشد.

و این کشتن و زنده کردن که به مثابه کشتن و زنده کردن همه مردم است از چند جهت می باشد:

۱ - کشتن انسانی بدون جرم، کشتن انسانیت است، چه یک انسان را بکشد و یا چند انسان و یا همه انسان ها را، چنانکه جلوگیری از کشتن ظالمانه یک انسان، زنده کردن انسانیت است.

۲- اگر انسان نخستین کشته شود نسل انسانیت کشته شده و اگر همین انسان پایدار بماند نسل انسانیت تضمین گردیده است، روی این دو جهت در این آیه «کأنما» آمده و نه «انما».

۳ - بعد سوم این است که "الناس جميعاً" کل انسانها نباشند بلکه جمعی از انسانها که از نسل یک انسان پدید می آیند که امکان تناسل افراد بسیاری از تک تک انسانها موجود است.

این کشتن و زنده کردن شامل کشتن روح و زنده کردن آن نیز می باشد، و بلکه برتر است که اگر در هر سه بعد از ابعاد گذشته کسی را هدایت کنی، هدایت گر گروهی بسیار می باشی و اگر هم گمراه کنی، آن گروه دیگر را نیز گمراه کرده ای مانند شیطان که گمراه کننده بسیاری است، و همچون رسول بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) که همچنان هدایت کننده بسیاری از مکلفان می باشد.

اینجا جای این پرسش است که پس از شریعت آدم (علیه السلام) دو شریعت نوح و ابراهیم (علیهم السلام) پیش از شریعت اسرائیلی در کار است، پس چرا کتابت این قصاص از بنی اسرائیل آغاز گردیده که گوئی در آن دو شریعت قصاصی نبوده است؟ پاسخ این است که نخست کتابت این قصاص در شریعت اسرائیلی آنرا از دو شریعت گذشته نفی نمی کند چنانکه آیاتی از قرآن قصاص را کلاً حق صاحبان دم دانسته است، وانگهی شریعت اسرائیل در میان شرایع پنجگانه ولایت عظم از نظر اهمیت - پس از قرآن - نخستین شریعت دامنہ دار و وسیع الهی است، و روی همین جهت هم بعنوان شریعت آغازین برای این حکم قصاص معرفی گشته. وانگهی «کتبنا» اینجا موردش تمامی احکام یاد شده درین آیه است که اگر هم انحصاری نسبت به شریعت نوح و ابراهیم در تورات است در جمع این احکام است و نه در خصوص این حکم.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا
 أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ
 خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿33﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ
 تَقْدَرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿34﴾

سزای کسانی که با (ربانیت) خدا و (با رسالت) پیامبرش می جنگند، و در زمین به افساد می کوشند، جز
 این نیست که پیاپی کشته شوند، یا بر دار آویخته گردند، یا دست ها و پاهایشان در خلاف جهت
 یکدیگر بریده شود، یا از سرزمین افساد(شان به گونه ای متناسب با گناهشان) رانده شوند. این رسوایی
 برایشان در دنیاست و برایشان در آخرت عذابی بزرگ است. ﴿33﴾ مگر کسانی که پیش از آنکه
 بتوانید بر ایشان دست یابید توبه کرده باشند. پس بدانید که (در این صورت) خدا پوشنده‌ی رحمت‌گر
 بر ویژگیان است ﴿34﴾

آیه ۳۳ و ۳۴ - «الذین» در این آیه در انحصار کفار نیست، بلکه مسلمانانی را نیز که کافر گونه عمل
 می کنند شامل است، در هر صورت جنگ با خدا، جنگ با ربانیت و وحدت و شریعت اوست که
 مکلفان را در این ابعاد منحرف کنند، و جنگ با رسول قیام بر ضد رسالت اوست چه عقیدتی که
 مهم تر است و چه خونین، و در مرحله سوم "یسعون فی الارض فساداً" که در هر صورت در افساد
 مکلفان کوششی داشته باشد اعم از افساد عقلی، عقیدتی، جانی، عرضی و مالی که الإفساد در این
 نوامیس خمرسه ام الفساد است، و چون آن دو محاربه و این افساد مراتبی دارند جزای آنها نیز بگونه
 مناسب دارای مراتبی است، که نخست کُشتن آنهاست به هر شکل مناسب و سپس به دار آویختن آنها،
 و این دو مربوط به جنگ با خدا و رسول است که بدترین ارتداد می باشد، آنگاه در بُعد سعی در
 افسادهای دیگر نخست بُریدن دست ها و پاهایشان "من خلاف" است یعنی یک دست از طرفی و یک
 پا از طرف دیگر بریده شود، و این هم بر حسب سنت قطعیه درباره سارقان مسلح است که هتکی
 دوگانه دارند: یکی ترساندن جانها و دیگری دزدیدن اموال، در حالیکه کشتاری در کار نباشد، زیرا در
 اینصورت مورد قصاص نیز می باشند. این بعد نخستین از "یسعون فی الارض" است، ابعاد دیگری نیز
 هست که "او ینفوا من الارض" بیانگری است کلی نسبت به تمامی آنها، زیرا ارض یا کل زمین و زمینه
 زندگی است که این هم به معنی اعدام است و در خبر است که در اینصورت به دریا افکنده می شود و
 یا جریاناتی دیگر مانند آن که از زمین افساد به زمین دیگر تبعید گردد. که بدین وسیله از افسادش
 جلوگیری شود و یا از اداره یا محل کسب یا جایگاههای کارهای دیگرش که در آنها افسادگر است
 بجائی دیگر منتقل شود و یا از زمین و زمینه آزاد بودن به اسارت و زندان درآید و یا جریاناتی دیگر

که بر حسب مناسبات و مراتب سعی در فساد تنها از افسادش جلوگیری به عمل آید، که این عقوبت‌ها بعنوان انتقام نیست، بلکه تنها بعنوان جلوگیری از تکرار جریمه است.

آیه (۳۴) هم بیانگر همین حقیقت است، که توبه واقعی، پیش از امکان دستگیری را در مورد جزای دنیا و آخرت پذیرفته دانسته، و چنانکه اشاره شد در این گناهان هرگز قتل عمدی وجود ندارد، زیرا در اینصورت جزای دنیوی قابل بخشش نیست مگر اینکه ولی دم آنرا ببخشد، ولی در جرائم یاد شده در این آیه توبه پیش از دست یافتن به مجرم بطور قطع موجب نفی عقوبت است و این "قبل أن تقدروا علیهم" تنها بمعنای دست یافتن فعلی و زندانی بودن آنان نیست، بلکه قبل از زندان هم اگر امکان دستگیری آنان درکار باشد در حکم زندانی بودن آنان است، زیرا پس از دست یافتن به آنان اگر توبه کنند حقیقتی برای توبه آنان وجود ندارد چون طبعاً این توبه از ترس است و اثبات توبه حقیقی قبل از دست یافتن به آنان به این است که بدون هیچگونه ترسی با حضور گواهان عادل توبه خود را ابراز دارند، و این گواهان جریان را نزد حاکم شرع مربوطه گواهی دهند، که در اینصورت کل تأدیب‌های یاد شده حتی کشتن، به دار آویختن و بریدن دست و پا - اضافه بر عذابهای اخروی - بر طرف خواهد شد، و تنها راجع به سار مسلح که مالی بسرقت برده باید آن مال را از او گرفت و حدش طبعاً ساقط است.

چنانکه دیدیم بزرگترین گناهان که در حد الحاد و شرک و سایر کفرها و اعمال کفرآمیز است در صورت توبه واقعی بخشودنی است، پس بطریق اولی گناهان دیگر نیز چنین است مانند گناهان جنسی و یا ناجنسی‌های دیگر که کلاً پیش از دست یابی به گناهکار و توبه حقیقی و شرعی اش توبه اش بخشوده است، و این بخشش در هر دو بعد عذابهای دنیوی و اخروی می باشد. روی این اصل بسی آشکار است که در غیر تعدی جانی و مالی تمام جرمها با شرط توبه واقعی بخشوده است.

روی این مبنا که این جریانات تنها بازدارنده از این جرائم است، اگر جزائی غیر از سه گونه نخستین در کار باشد، در صورتی که توبه قطعی حاصل شود نفی من الارض نیز که دور شدن از زمین افساد بوده است برطرف می شود، و زندانیها و تبعیدیها و ماندنشان در اینصورت بشرط عدم بازگشت به جرائمشان آزاد می گردند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿35﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا پروا کنید، و به سوی او از (آن) وسیله (ای که خشنود است) جستجو کنید، و در راهش جهاد نمایید، شاید (خود و دیگران را) رستگار کنید. ﴿35﴾

آیه ۳۵ - در این آیه نقشی از (لا اله الا الله) بازگو شده که پس از ایمان: "اتقوا الله" لا اله است و مابقی آیه نقش (الا الله) را دارد و این "اتقوا الله" که بین ایمان و سایر جریانات ایجابی واقع شده، هم در سلب نقش دارد و هم در ایجاب، و «الوسیله» در اینجا کل وسائلی را که بر مبنای ایمان و تقوی الله وسیله سلوک الی الله و شناخت و طاعت و عبادت الله است شامل می گردد. «وسیله» نیست که بتوان به هر وسیله ای توسل جست و احیاناً راه خدا را با وسیله ای ناشایسته پیمود، بلکه این وسایل - اعم از دورنی ها و برونی هایش - تنها وسائلی است که بر مبنای ایمان و تقوی باشد که علم، عقیده، اخلا و عمل در بعد خودی و درونی و اشخاص و چیزهای دیگر در بعد برونی در صورتی می توانند وسیله الی الله در هر بُعدی از ابعاد باشند که بر خلاف رضا و دستور الهی نباشند و چنانکه در "ایاک نستعین" مفصلاً گذشت کمک گرفتن خدا به هر وسیله ای از وسایل در راه عبادت و اطاعت اوست، روی این اصل علوم و عقاید و اعمالی که ناپاکند یا مطلق نیستند وسیله الی الله نیز نمی باشند، و نیز کسانی که رهبریشان در بُعد معرفتی کامل قرآن از نظر علم و عمل نباشد هرگز وسیله هدایت نیستند و کسانی هم که در شفاعت ربانی مأذون نمی باشند وسیله شفاعت نمی باشند.

اینجا از نتایجی که می گیریم این است که کار حرام هرگز نمی تواند مقدمه کار واجب باشد - تا چه رسد به کار غیر واجب - بلکه تنها این کارهای واجب یا جایز هستند که می توانند بر مبنای "و ابتغوا الیه الوسیله" از وسایل الی الله باشند، به استثنای موارد برخورد اهم و مهم.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِيَ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿36﴾ يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوكَ مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِمٌ ﴿37﴾

بی گمان کسانی که کفر ورزیدند، اگر تمامی آنچه در زمین است برای آنان باشد، و مثل آن را (نیز) با آن (داشته باشند) تا بدان وسیله خود را از عذاب روز رستاخیز بازخرید کنند از ایشان پذیرفته نشود، و برایشان عذابی پردرد است. ﴿36﴾ می خواهند که از آتش برون آیند، در حالی که از آن بیرون آمدنی نیستند و برای آنان عذابی پایدار است. ﴿37﴾

آیه ۳۷ - اینجا "وماهم بخارجین منها" تنها بدین معنی دلالت دارد که هر کس خلود کلی در آتش دوزخ داشته باشد هرگز با وجود آتش از آن بیرون رفتنی نیست، زیرا بیرون از آتش یا دخول در بهشت است و یا هیچ و اینها که شایستگی بهشت ندارند بیرون رفتنشان از آتش در حالیکه آتش هنوز موجود است اولاً کم کردن عذاب آنهاست بدون جهت، و ثانیاً بیرون آتش جایی برای ماندن هرگز برایشان نیست، روی این اصل بر خلاف آنچه گمان می شود این آیه دلالت بر خلود بی نهایت در آتش

را ندارد، بلکه تنها آنان از آتش بیرون نمی روند و به مقتضای عدالت ربانی بالاخره این جهنمیان با جهنم نابود خواهند شد، و این هم بیرون رفتن از آتش نیست، بلکه بیرون رفتن هر دو از هستی شان می باشد. "ولهم عذاب مقیم" هم بدین معنی است که تا آتش هست و آنها هم استحقی عذاب دارند همچنان با معیت یکدیگر تا زمان معین باقی خواهند ماند.

وَالسَّارِ وَالسَّارِقَةَ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءَ بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ

حَكِيمٌ ﴿38﴾

و مرد و زن دزد را - به (سزای) آنچه به دست آورده اند - دست هایشان را به کفیری از جانب خدا قطع کنید. و خدا عزیز حکیم است. ﴿38﴾

آیه ۳۸ - سرقت در لغت ربودن چیزی است بگونه ای پنهانی، چه مال باشد یا حق و یا شخص، و سرقت شخص از سرقت مال و حق مهمتر است، چنانکه "انکم لسارقون" که ندای یوسف (علیه السلام) علیه برادرانش بود، دلیل بر همین مسئله است، و قطع دستهای سارقان که تنها به معنای این دستهایشان نیست، گرچه در مورد سرقت فعلی مالی معین چهار انگشت دست راست قطع می گردد، لکن «فاقطعوا» در زمینه مطلق سرقتها، مطلق قطع است که نخست با مراقبت شایسته در دولت اسلامی باید دستها، کوششها و وسائل سرقت نابود گردد که زمینه ای برای هیچگونه سرقتی هرگز نماند و اگر دزدی مال در حالت اضطرار باشد تعذیب و تأدیبی هم وجود ندارد.

در اینجا «ایدیهما» چنانکه اشاره شد تمام دستها و توانهای کل دزدها را شامل است و چنانکه در دزدی مال با شرائط حد شرعی جاری است، در دزدی شخص نیز چنین است بدین معنی که آدم ربائی از دزدی مال بدتر است و حدش لااقل کمتر از آن نیست و اگر جمع بین سرقت و قتل شود دو حد جاری است، و در هر صورت چون حد سرقت تنها از باب "نکالا من الله" است که بمعنای تعذیب و تأدیب دزد می باشد، اولاً باید بگونه عادی انگشتان قطع گردد و نه آنکه بوسیله بی حس کردن دست بدون درد بریده شود، و سپس اگر امکان اتصال دوباره دست در کار باشد نه تنها جایز است، بلکه واجب نیز می باشد که از باب "ولا تلقوا بأيديکم الی التهلكة" (2:195) بر عهده سار است که دست بریده خود را در صورت امکان بازگرداند، زیرا بالاخره "نکالا من الله" تحقق یافته و عذاب دوم که پس از قطع دست استمرارش نکال دومی است که بر مبنای وحدت "نکالا من الله" تنها حد بریدن دست است و نه اینکه در صورت امکان مجدد وصل هم نگردد، مگر در صورت عدم امکان که چاره ای جز استمرار نکال اول وجود ندارد.

اگر گفته شود نکال تنها به معنای عذاب نیست، بلکه عذابی است بازدارنده و این بازدارندگی از دزدی به صرف بریدن انگشتان نیست، بلکه استمرار آن، دزد و دیگران را از دزدی همچنان باز می‌دارد؟ پاسخ این است که اولاً «نکالا» قدر مسلمش همان تعذیب است و تنوین تنکیر هم دلالتی بر وحدت این تعذیب دارد که مصداق یقینی و کافی اش همان بریدن نخستین است و استمرارش نکالی مستمر می‌باشد که آنرا از وحدت برون می‌برد، وانگهی «جزاء» خود دلیلی است پیشین بر وحدت جزا که «نکالا» هم به دنبال آن با حفظ همان وحدت تنها یک تعذیب را شامل است، وانگهی اگر استمرار بریدگی دست مقصود بود بایستی بدان تصریح می‌نمود، و از نظر حکمت برونی هم اگر این دزد که دستش بریده شده کلا توبه کرد و از عادلانی بسیار شایسته شد خود این استمرار بریدگی دست توبه اش را واژگون می‌کند، زیرا خود نمایانگر دزدی است، روی این اصول چنانکه گفتیم نه تنها پیوند انگشتان جایز است، بلکه از باب حفظ سلامتی و آبروی توبه‌کنندگان واجب نیز هست.

آیه سرقت با همان لفظ "السار و السارقة" بیانگر حد دزدی است که باید بگونه‌ای پنهان باشد زیرا تصرف نابجا در مال دیگران بگونه‌ای آشکار اگرچه غضب و حرام است لکن سرقت نیست، و آیا این تصرف پنهانی مطلق است که هیچکس آنرا نفهمد، پس چگونه ثابت می‌شود؟ پاسخ این است که برای اثباتش دست کم دیدن دو نفر عادل لازم است چنانکه در روایاتی این شهادت محقق است.

و در پاسخ این پرسش که وجود دو شاهد عادل در سرقت که بگونه‌ای پنهانی است ناچیز و بسیار کم است؟ باید گفت که اینجا دو مطلب است: نخست تصرف غاصبانه مالی از دیگری است، و در ثانی وقاحت این تصرف بدین گونه که در عین سری بودن این جریان که هم مال پنهان است و هم در پنهانی ربه‌ده می‌گردد شخص دزد با کمال وقاحت به این مال را دست‌برد زند، اینجاست که سرقت تحقق می‌یابد و با شرایط شرعی اصل دزدی و شهادت بر آن حدّ تحقق می‌یابد و اگر هم این جریان بسیار نادر باشد مانند شهادت بر اعمال جنسی این حد هم تنها برای جلوگیری از دزدی نیست، بلکه برای جلوگیری از این بعد وقاحت است که در میانگین علنی بودنش و پنهانی‌اش از جایگاهی پنهان و محفوظ از دستبرد چنان دزدی حاصل گردد.

اصولاً جامعه اسلامی بایستی با همپائی و کمک مسلمانان جامعه‌ای نظیف و از هر گونه بی‌بند و باری مبراً باشد و در عین حال حدود الهی بویژه در امور جنسی و دزدی در انحصار همین موارد بسیار کم است و گرنه بسیاری از نابکاران بایستی همچنان با دستهای بریده در میان مسلمانان جولان کنند و این فزاینده‌تری است نوعی.

و این آیه درست است که مطلق است و هر گونه سرقت نسبت به هر مقدار مالی را شامل است جز آنکه نه نص است در اطلاق و نه ظاهر در آن، بلکه این قاعده ای است کلی که در سرقتی لااقل مورد اعتنا چنان حدی هم هست که قطعاً مواردی از خود سرقت هم معمولی است و هم مورد حد نیست که مثلاً بریدن انگشتان بخاطر سرقت مقدار اندکی مال هرگز قابل پذیرش هیچ عاقلی نیست.

و در پاسخ این پرسش که دزدانی بگونه ای پیاپی با وسائلی پیشرفته و سرّی دزدی های کلان می کنند و اگر اینجا حدی در کار نباشد چون شاهدان عادلّی هم در کار نیست روی این اصل اجتماع مسلمانان اجتماعی ناهنجار خواهند بود باید گفت چنانکه این تکرار و اصرار از مصادیق سعی در افساد اقتصادی باشد با وسائلی شایسته حتماً بایستی جلوگیری شود، البته با شهادت حد زده می شود وگرنه این اموال بکلی باز پس گرفته می شود و وسایل این گونه دزدی ها بکلی جلوگیری می گردد.

فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿39﴾

پس هر کس پس از ستمش توبه و اصلاح کند، خدا به راستی بر او بازگشت می کند. خدا بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است. ﴿39﴾

آیه ۳۹ - در این آیه توبه پس از سرقت و اصلاح را موجب برداشتن جزا بطور کلی دانسته و چنانکه پس از مرگ عذابی ندارد حد دنیوی نیز در اینصورت بخشوده است.

اصلاح بعد از توبه اولاً به معنای توبه نصوص است بدین معنی که هرگز این عمل را تکرار نکند و ثانیاً اصلاح مالی این است که آنچه را دزدیده باز پس دهد. و نیز اصلاح سوم باید محقق گردد ولی دو اصلاح نخستین در هر صورت حتمی است، اکنون اگر این توبه بعد از حد است مقصود از بخشش، عفو پس از مرگ می باشد و در دنیا هم این است که دیگر او را به دیده دزد ننگرند، ولی اگر این توبه و اصلاح قبل از حد است سقوط این حد به دلیل "قبل من أن تقدروا علیهم" در صورتی است که پیش از دست یابی به او تحقق یابد.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿40﴾ بِأَيِّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنُكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا ءَامَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِن قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّعُونَ لِقَوْمٍ ءَاخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْرِفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ

فَتَنَّتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿41﴾ سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَلُونَ لِلسُّخْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَصْرِوْكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿42﴾ وَكَيْفَ يُحْكُمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿43﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يُحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوْنَ النَّاسَ وَآخِشَوْنَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يُحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿44﴾

آیا ندانستی که فرمانروایی آسمان ها و زمین تنها از آن خداست؛ هر که را بخواهد عذاب می کند و برای هر که بخواهد (گناهش را) می پوشاند، و خدا بر هر چیزی بسی تواناست. ﴿40﴾ هان ای پیامبر! کسانی که در کفر(شان) شتاب می ورزند، تو را غمگین ن سازند؛ آنان که با زبان خود گفتند: «ایمان آوردیم» و حال آنکه دل هایشان ایمان نیاورده. و برخی از یهودیان بسیار به سخنان گزاف گوش می سپارند، و برای گروهی دیگر که نزد تو نیامده اند، گوش فرا می دارند، و کلمات (خدا) را از جاهای خود دگرگون می گردانند (و) می گویند: «اگر این (حکم) به شما داده شد، آن را بپذیرید، و اگر آن به شما داده نشد، (از آن) دوری کنید.» و هر که را خدا به فتنه: آزمونی آتشین، درافکند، پس هرگز در برابر خدا برای او از دست تو چیزی بر نمی آید. اینانند که خدا نخواستہ دل های شان را پاک گرداند. در دنیا برایشان رسوایی و در آخرت عذابی بزرگ است. ﴿41﴾ بسی شنوایانی پذیرای دروغند (و) بسیار حرام خوارند. پس اگر نزد تو آیند میانشان داوری کن یا از ایشان روی بگردان، و اگر از آنان روی برتابی هرگز زیبایی به تو نتواند رسانید، و اگر داوری کنی، به عدالت در میانشان داوری کن (که) خدا دادگران را همی دوست می دارد. ﴿42﴾ و چگونه تو را داور قرار می دهند حال آنکه نزدشان تورات است (که) در آن حکم خداست؟ سپس بعد از این (طلب داوری) پشت می کنند، و ایشان (از) مؤمنان نیستند. ﴿43﴾ ما تورات را - که در آن رهنمود و نوری است - به راستی نازل کردیم (و) پیامبران برجسته که تسلیم (فرمان خدا) بودند به موجب آن برای یهودیان داوری می کردند؛ و (همچنین) دانشمندان ربانی یهود و دانشمندان تارک دنیای (ربانی) نصرانی با آنچه از کتاب خدا بدان نگهبانی شایسته شدند، حال آنکه بر آن گواه بودند. پس از مردم نترسید و از من بهراسید و با آیات من بهای ناچیزی را نخرید [: معامله نکنید.] و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده داوری نکنند، آنان خودشان کافراند. ﴿44﴾

آیه ۴۴ - «هدی و نور» در این آیه گواهی است بر هدایت و نورانیت نسبی در تورات که این دو تا پایان شریعت تورات اند، زیرا هدایت و نور مطلق در انحصار شریعت مطلقه یعنی قرآن است که شامل تمامی زمانها می باشد، اینجا «هدی» و نور آمده که خود تنوین دلیل است بر اینکه هدایت و نور توراتی مطلق نیستند، لیکن همین هدایت و نور نسبت به قرآن یا صریحاً و یا با قرائنی در جای جای قرآن مطلق است.

اینجا حاکمیت پیامبران تورات و نیز شرعمداران توراتی «ربانیون» و شرعمداران انجیلی «أخبار» تنها بر مبنای شریعت تورات است، زیرا انجیل کتاب شریعت نیست بلکه بر اساس واقعیت و نصوصی که دارد خود استمرار شریعت تورات است و تنها امتیازی که دارد بُعد عمیق اخلاقی آن است برای زدودن خشونت های اسرائیلی و نیز "ولا حل لکم بعض الذی حرم علیکم" (۳:۵۰) حلال کردن برخی از محرّمات توراتی است که موقتاً بر مبنای عقوبت تخلفات آنان بوده است.

این سه حاکمیت "بما استحفظوا من کتاب الله" است که حالت این پیامبران و شرعمداران توراتی و انجیلی حالت استحفاظی توراتی می باشد که نگاهیان بودن آنان بر مبنای تورات خود به دستور الهی و نیز تأیید ربانی بوده است، و اینجا پیدا است که تورات در عین موقت بودنش که محور اصلی حاکمیت شرعی است، قرآن که بسی برتر از تورات و کل کتابهای آسمانی است حوزه استحفاظی و حاکمیتش نیز برتر و دائمی تر است، و روی این اصل شرعمداران مسلمان که با قرآن تماسی شایسته و محوری ندارند، هرگز شرعمداران اسلامی نیستند، بلکه از شرعمدارانی توراتی و انجیلی که بر مبنای تورات حاکمیت دارند نیز فروترند.

ذیل همین آیه کسانی را که به وحی خدا حکم نکنند از کافران به شمار آورده است.

شرعمداران سه دسته اند: نخست کسانی که علومی به اصطلاح شرعی در اختیار دارند و لکن معرفت شایسته قرآنی ندارند و احکام آنان طبعاً و احیاناً بر خلاف "ما انزل الله" است، دسته دوم کسانی هستند که احکامی قرآنی را طبق نص یا ظاهر می دانند ولی از بیان آن ساکتند و یا بدتر بر خلاف آن حکم می کنند، و دسته سوم همان شرعمداران واقعی هستند که هم احکام قرآنی را می دانند و هم بدان فتوی می دهند، در این آیه و آیه چهل و پنج و چهل و هفت کفر، ظلم، و فسق را به شرعمدارانی که در عین صلاحیت استنباط از قرآن استنباط نمی کنند و یا استنباط می کنند و از آن ساکتند و یا در عین همین استنباط بر خلاف آن حکم می کنند نسبت داده است که سکوت از حکم به ما انزل الله کفر و ظلم و فسق است و روی این اصل حکم به غیر ما انزل الله از کفر و ظلم و فسق بدتر است.

وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ
 بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَن تَصَدَّدَ بِهِ فهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَن لَّمْ
 يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿45﴾

و در آن [تورات] بر آنان نوشتیم که بی امان جان در برابر جان و چشم در برابر چشم و گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان است و زخم ها (نیز به همان ترتیب) قصاص [پیگیری] دارند. پس هر کس از آن (قصاص در صورت مصلحت) درگذرد کفاره ای برای اوست، و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده اند، آنان خود ستمگراند. ﴿45﴾

آیه ۴۵ - چنانکه گذشت "النفس بالنفس" در این آیه که این حکم توراتی را بیان می کند ظاهراً مطلق است و بیانگرش آیه بقره می باشد که در شریعت قرآن زنان با مردان یکسان نیستند و نسبت به "الجروح قصاص" بر مبنای حکم قرآنی: "الانثی بالانثی" که خون بهای زن و مرد را نابرابر دانسته همانطوریکه مردان در کل دو برابر زنان خون بها دارند جروحشان نیز چنان است که اعضای زنان کلاً نصف بهای اعضای مردان است، و این سخن که انگشتان زنان تا سه انگشت دیه اش مردانه است و از چهار انگشت به بعد دیه اش زنانه می شود هم بر خلاف "الجروح قصاص" است که جراحتهای مادون قتل نفس هر یک از مردان و زنان به نسبت خود اوست، و هم برخلاف عقل و حس است که چگونه می توان پذیرفت سه انگشت زن سیصد دینار ارزش داشته باشد ولی چهار انگشتش دویست دینار، آیا چهار از نظر عدد و ارزش برابر با دو و کمتر از سه است؟! آیا در کدام حسابی چنین جریانی می تواند واقعیت داشته باشد؟! روی این اصل روایات متعارضه در این باب بر مبنای کتاب و عقل وضعش روشن می شود.

و اینجا برای نخستین بار باید گفت که اصولاً انتقال به دیه در نابرابری قاتل و مقتول مانند اینکه مردی زنی را بکشد، چون در گذشته امکان نصف قصاص از مرد نبوده انتقال به دیه زن ضرورت داشته ولی امروز با پیشرفت عمل جراحی و بی هوشی نصف قصاص بجز نیمه روح امکان پذیر است که با حفظ جان مرد نیمی از بدن او را فلج کردن و یا از بین بردن است که این خود در صد بالائی از قصاص است، می ماند جان مرد که این هم با چنان بلای عضوی که بر او وارد شده دست کمی از نتیجه مردن نیست، وانگهی خود بازدارنده وی و دیگران است از کشتن عمدی زنان، و توان گفت که در این بعد سلبی همانند قتل مرد است، و مخارج فلج کردن نیز بر عهده جانی و در صورت عدم امکان با بیت المال است. و اصولاً چون نیمی از بدن مرد جانی مربوط به وارثان زن مقتوله است اعضای از این نیمه بدن که طبعاً بایستی جدا و یا بی حس گردد آنچه جدا می شود مانند کلیه بایستی به نفع صاحبان

دم به فروش رسد و. در کل این خود اعتدال به مثل است که همان نیمی از بدن قاتل قصاص می شود و خون هم خریداری نیست که در مقابل نیم بهای دیگر مرد قاتل کشته شود که خود تعدی بر قاتل است. و اگر صاحبان دم راضی به گرفتن خون بهاء شدند، درست است که خون بهای رسمی زن نصف خون بهای مرد است لیکن اگر بیش از آن و یا چند برابرش را بجای قصاص از مرد مطالبه کنند واجب است مرد جانی در صورت توان آنرا بپردازد، زیرا "و لا تلقوا بایدکم الی التهلکه" حفظ جان و سلامت را در حد امکان واجب دانسته.

و اگر صاحبان دم بعنوان قصاصی جزئی مطالبه مثلا یکی از دو کلیه مرد را کردند در صورت عدم خطر مرگ این یک کلیه در اختیارشان قرار می گیرد و نسبت به سایر نیمه تن تصمیمی که خواستند می گیرند.

در هر صورت چنانکه اشاره شد نیمه بدن مرد در کل منهای خطر جانی اصلا و قیمتاً مربوط به وارثان دم است.

وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ ۚ وَعَاتَيْنَاهُ
 الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً
 لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾ وَلِيَحْكُمَ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ ۖ وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ
 اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤٧﴾ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ
 يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ ۖ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ
 عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً
 وَاحِدَةً وَلَكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ ۚ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ
 جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾

و عیسی پسر مریم را به دنبال آنان [: پیامبران اسرایلی] آوردیم، در حالی که تورات را - که در برابرش بود - تصدیق کرد، انجیل را بدو دادیم، حال آنکه در آن هدایتی و نوری و تصدیق کننده‌ی تورات است (که) پیش روی خود اوست، و برای پرهیزگاران رهنمودی و اندرزی است. ﴿46﴾ و انجیلیان باید به آنچه خدا در آن نازل کرده داوری کنند، و کسانی که به آنچه خدا نازل کرده حکم نکنند، پس آنان خودشان فاسق اند. ﴿47﴾ و ما این کتاب [: قرآن] را به تمامی حق سوی تو فرو فرستادیم، حال آنکه تصدیق کننده‌ی کتاب های پیشین (در) برابرش و حاکم و محیط و نگهبان بر آنهاست. پس میان آنان به آنچه خدا نازل کرده حکم کن و هواهایشان را - با تجاوز از حقی که سوی تو آمده - پیروی مکن. برای هر یک از شما (امت های ولایت عزم) شریعت و راهی روشنگر قرار

دادیم. و اگر خدا می خواست شما را (در تکوین و دین) همواره اُمّت واحدی قرار می داد، ولی برای اینکه شما را در آنچه به شما داده است بیازماید. پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت بجوید. بازگشت همهی شما سوی خداست؛ پس دربارهی آنچه در آن اختلاف می کرده اید به خوبی خبری مهم خواهد داد. ﴿48﴾

آیه ۴۸ - در این آیه قرآن بعنوان «الکتاب» یاد شده که خود بیانگر جامعیت و حیاتی قرآن نسبت به کل کتابهای آسمانی و افزون بر آنهاست، و به دنبالش «بالحق» و نه «بحق» تمام حقایق گفتنی را در آن وانمود ساخته و سپس "مهیمناً علیه" اضافه بر حقانیت و وحی مطلق آنرا نسبت به کتابهای آسمانی گذشته نگهبان خوانده که در سه بعد این نگهبانی قرآنی مقرر است: ۱ - حقایق پایدار آن کتابها ۲ - افزون کردن بر آن حقایق ۳ - نمایان ساختن تحریفاتی در این کتابها.

"لکل جعلنا منکم" دارای دو بعد است: ۱ - تک تک مکلفان ۲ - تک تک گروههای پنجگانه رسالتی، در هر دو بُعد شریعت و راهنمای شریعت نسبت به افراد مقرر شده گرچه در هر زمان شریعتی ویژه مقرر است اما در عملکرد به خود شریعت و نیز منهاج و راهنمای آن شریعت گوناگونند، که نخست توانها، تقوی ها، برداشت ها از لحاظ تقلیدها و اجتهادهای صحیح گرچه کلا در صراط مستقیم شریعت باشند اما بر حسب استعدادها و زمینه ها و فاعلیت ها و فعالیت ها گوناگون می باشند.

در بُعد دوم که مقصود از «منکم» پیروان شرایع پنجگانه اند، شرعاً و راه بسوی دین و طاعت ربانی را که یگانه است چند گونه مقرر کرده که در چهره ظاهری از نظر بعضی از احکام فرعی گوناگونند. "ولو شاء الله" اگر خدا بر فرض محال می خواست همگان را در هر دو بُعد یکسان قرار می داد یعنی مراتب هر شریعت و نمایانگرش را و نیز کل شرایع را یکسان مقرر می فرمود، لیکن این دو گونه گوناگونی در شرعاً و منهاج شریعت برای امتحان مکلفان است، بویژه در بُعد پنج شریعت که انتقال از شریعت گذشته - که با آن خوی گرفتند - به شریعت بعدی بسیار مشکل است و اگر اینجا جریان امتحان در کار نبود همگان از نظر استعداد و کاربرد شریعت و نیز یکسان بودن شریعت همگام بودند، پس این گمان بسی ناروا و بیجاست که تکامل شریعت های پنجگانه بر مبنای تکامل انسانهاست، زیرا اولاً این تکامل تا آخر زمان تکلیف همچنان ادامه دارد پس باید هرگز وقفه ای در شرایع ربانی حاصل نگردد. و این خود مسئله خاتمیت را زیر سؤال می برد، بویژه آنکه تکامل مکلفان پس از حدود چهارده قرن چندین برابر کمال مکلفان در زمان نزول قرآن بوده و می باشد، و ثانیاً چگونه می توان پذیرفت که پیامبران قبل و نیز لقمان ها و ارسطوها و سایر بزرگان استعدادشان کمتر از

مردم زمان نزول قرآن بوده است، بویژه عربهای بی سواد و نادان که محور و آغازگر این شریعت آخرین بوده اند.

"فاستبقوا الخیرات" هم شامل هر دو سبقت در کل خیرات معرفتی و عملی برای مکلفان در خصوص هر شریعتی و برای آنان نسبت به شریعت بعدی می باشد، که اصولاً این سبقت جوئی در کل خیرات وظیفه حتمی مکلفان جهان است.

در باره «لو» که مشیت الهی را نسبت به وحدت امت تکلیفی محال دانسته این استحاله نخست به معنای اجبار است و در ثانی اختیار والایش مربوط به پیش از زمان دولت آخرین است چنانکه در آیه (۱۱۸:۱۱) می فرماید اگر پرودگارت می خواست مردمان را بی گمان امتی یگانه قرار می داد و همیشه اینان در اختلافند مگر کسانی را که خدایشان رحم کند و برای همین رحم - وحدت - هم آنها را آفریده است از این آیه بخوبی پیداست که امت واحده بودن مکلفان کلاً محال نیست بلکه بر مبنای اختیار خود غرض اصلی از خلقتشان می باشد و تحقق چنان وحدتی در امت ربانی با اختیار و بدون اجبار تنها در دولت جهانشمول ولی امر (علیه السلام) محقق است که آن زمان همگان موحد خواهند بود و اگر هم گروهی کم از یهود و نصاری بر حسب آیاتی باقی بمانند از انحرافات اصلی توحیدی و رسالتی به دورند.

و این «لیبلوکم» هم درونی است و هم برونی، درونی اش در خود هر شریعت و برونی اش نسبت به شرایع گذشته و آینده، و در هر صورت این ابتلاء در تغییر بعضی احکام مطلق نیست بلکه در شریعت آخرین مرحله پایانی را پیموده، در عین آنکه در همین شریعت آخرین در زمان غیبت کبرای ولی امر (علیه السلام) ابتلائی منهای تغییر احکام همچنان مستمر است.

و کلاً مراتب ابتلاءات مختلف است که سخت ترینش زمان فترت بوده و هر چند ابتلاآت سخت تر و دسترسی به حقیقت مشکل تر باشد ثواب حصول و عمل به حق بیشتر و گناه ترکش هم کمتر است که "افضل الاعمال احمضا".

وَأَنْ أَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴿49﴾

و (دیگر) اینکه میان اینان به (موجب) آنچه خدا نازل کرده داوری کن و از هواهای شان پیروی مکن و از آنان برحذر باش، مبادا تو را در بخشی از آنچه خدا بر تو نازل کرده به فتنه در اندازند. پس اگر

بشت کردند، بدان که خدا همی خواهد با پاره ای از گناهان شان گزندى بدیشان رساند. و بی گمان بسیاری از مردمان بسی نافرمان اند. ﴿49﴾

آیه ۴۹ - این "یصیبهم ببعض ذنوبهم" که کل ذنوب را شامل نیست تنها مربوط به عالم تکلیف است، زیرا ذنوب در صورت عدم جبران و غفران کلا پس از مرگ مورد مؤاخذه اند و این عالم تکلیف است که بعضی از ذنوب که بسیار تجاوزگرانه است مانند قتل و زنا و دزدی، اینجا مورد حد است، و چون عالم تکلیف عالم جزای کلی نیست، این جزای کلی مربوط به پس از مرگ است ولی بعضی از آنها برای تنظیمی در زندگی تکلیف لازم است، چنانکه آیه، (۴۰:۵۳) مساعی مکلفان را در سه بعد ترسیم کرده که کمترش عالم تکلیف است.

أَفَحُكْمَ الْجَهْلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿50﴾

پس آیا حکم جاهلیت را می جویند (که بیویند)؟ و برای مردمی که یقین می آورند، داوری چه کسی از خدا بهتر است؟ ﴿50﴾

آیه ۵۰ - حکم جاهلیت که در این آیه بسیار مطرود و منکوب گشته و در برابر حکم خدا ناچیز خوانده شده تنها احکام غیر ربانی و وحیانی نیست، بلکه شریعت گذشته با آنکه الهی است در زمان شریعت بعدی حکم فعلی ربانی نیست، روی این اصل در ضمن حکم جاهلیت می باشد، و نیز اگر شرعمدارانی بر خلاف حکم خدا نظر دهند و یا از آن سکوت کنند و یا هرگز به دنبال آن نروند این خود حکم جاهلیت است و هر اندازه شریعت ربانی والاتر باشد این سه مرحله از ترک حکم و حیاتی ابعاد گسترده تری از جاهلیت را دارا است، روی این اصل شرعمدارانی اسلامی در این سه جریان که حکم قرآنی را بر ملا نمی کنند بدترین شرعمداران کل جاهلیت ها می باشند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿51﴾ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ ﴿52﴾ وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأُصْبِحُوا خَاسِرِينَ ﴿53﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِيَ اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

أَعِزَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿54﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! یهودیان و نصرانیان را اولیاء [دوستان و سرپرستان خود] مگیرید. بعضی از آنان اولیای بعضی دیگرند (و هرکس از شما آنان را به ولایت بگیرد، بی گمان (خود) از آنان است. خدا بی چون گروه ستمگران را هدایت نمی کند. ﴿51﴾ پس می بینی کسانی که در دل هایشان بیماری ای است، در (رابطه‌ی با) آنان شتاب می‌ورزند. گویند: «می ترسیم (در غیر این صورت) حادثه‌ی ناگواری گریبان گیرمان شود.» امید است خدا فتح یا امر دیگری را (به ویژگی) از جانب خویش پیش آورد، پس (در نتیجه آنان) از آنچه در (دل های) خودشان پنهان داشته اند پشیمان گردند. ﴿52﴾ و کسانی که ایمان آوردند گویند: «آیا ایشان کسانی اند که به خدا سوگندهای سختشان را می خوردند (که) بی گمان با شمایند؟» اعمالشان تباه شد؛ پس ناگهان زیانکار گردیدند ﴿53﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! هرکس از شما از دین خود برگردد خدا - در آینده - گروهی (دیگر) را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند. (اینان) بر مؤمنان، فروتن (و) بر کافران، سرفراز و فراتن اند. در راه خدا جهاد می کنند و از ملامت هیچ ملامتگری نمی ترسند؛ این فضل خداست، آن را به هر که بخواهد می دهد و خدا گشایشگری بسیار داناست ﴿54﴾

آیه ۵۴ - در این آیه تهدیدی شدید است نسبت به مرتدانی از مؤمنان که یا کلا و یا بعضاً ارتدادی عقیدتی، علمی، و یا عملی از دین اسلام خواهند داشت که در حقیقت ظلم و ظلمت حتی در میان مؤمنان نقشی عمومی به خود گیرد، اینجاست که در پایان کار تحولی عظیم رخ خواهد داد و با برپا شدن حکومت عدل جهانی حضرت مهدی (علیه السلام) تمامی این ارتدادات ناچیز می گردد و "قوم یحبهم و یحبونه" که هم خدا آنان را دوست دارد و هم آنان دوستدار خدایند و "اذلة علی المؤمنین" که از «ذلل» به معنای تواضع است و نه «ذلل»، که نسبت به مؤمنان خاضع و متواضعند و نسبت به کافران سخت و چیره، و زندگی شان در بعد ایجابی جهاد فی سبیل الله است و در بعد سلبی اش نهراسیدن از سرزنش کنندهای شما که در راه خدایید و این همه فضیلت و رحمت الهی که در دولت آخرین پدید خواهد آمد بجای کل رذالتها در طول تاریخ خواهد بود. که این خود فرمان پایانی عالم تکلیف است چنانکه آیاتی دیگر نیز با تصریحاتی یا اشاراتی این حقیقت را بازگو کرده اند

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿55﴾ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿56﴾

ولیّ شما تنها خدا و پیامبرش و کسانی اند که ایمان آوردند (همان) کسانی که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. ﴿55﴾ و هر کس خدا و پیامبرش و کسانی را که ایمان آوردند ولیّ خود برگردد (پیرومند است). پس حزب خدا بی گمان همانا پیرومندانند ﴿56﴾

آیات ۵۵ و ۵۶ - در این دو آیه بحثی مختصر و رسا پیرامون ولایت مطلقه است، نخست ولایت الله که هر دو بعد تکوین و تشریح در انحصار اوست، سپس بعد رسالتی ولایت شرعی است که بر مبنای وحی ویژه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است، سپس بعد رسالتی دوم که در انحصار راویان معصوم از حضرتش می باشد، و آنگاه کل ولایت هایی که مؤمنان نسبت به یکدیگر دارند مانند ولایت مرجعیت تقلید، امر به معروف و نهی از منکر، ولایت در نوامس خمس و ولایت مؤمنان نسبت به خودهاشان می باشد چنانکه "النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم" این ولایت آخرین را برای مؤمنان نسبت به خودهاشان ثابت کرده، چنانکه رسول (صلی الله علیه و آله) بر اینان از خودشان در ولایت مقدم است، زیرا طبعاً مقام عصمت بر مادون عصمت برتر است، و کلا ولایت در والی به معنای دنباله روی تکمیلی و یا تکاملی است نسبت به دیگران که هر کس در هر بُعدی از ابعاد نوامیس خمس و غیر آنها بر دیگری برتری دارد، در همین بعد نسبت به او ولایت و رهبری دارد که باید راهنمای او باشد. بنابراین ولایت به معنای زورگوئی و استبداد جاهلانه نیست، بلکه مصلحت برتر را نسبت به دیگران ارائه دادن و راهنمایی کردن آنان است.

در این میان ولایت مطلقه و بی حد و مرز در انحصار الله است در کل ربوبیت هایش و سپس ولایت مطلقه شرعی در انحصار رسول الله (صلی الله علیه و آله) و سپس در حاشیه اش جانشینان معصوم حضرتش (علیهم السلام) می باشد و دیگر هرگز برای احدی در کل تاریخ اسلامی ولایت مطلق شرعی وجود ندارد، زیرا پس از این بزرگواران عصمتی هم وجود ندارد، و ایشان چون عصمت مطلقه داشتند ولایت مطلقه شرعی نیز از سوی پروردگار داشته اند ولی دیگران که هرگز خود مطلق نیستند چگونه ممکن است ولایت مطلقه داشته باشند؟!!

«کُم» در «ولیکم» کل مؤمنان به رسالت آخرینند، روی این اصل این سه بعد ولایت برای غیر مخاطبین این آیه است و قبولش بر مخاطبین واجب است، الله و رسولش که معلوم است از جرگه این مؤمنان خارج هستند، و بُعد سومش یعنی "الذین آمنوا" نیز چنین است که مقصود از ایشان که ولایت بر کل این مؤمنان دارند افرادی غیر از کل مؤمنان هستند، زیرا از «ولیکم» بدست می آید که «کُم» کل مومنانند و "الذین آمنوا" اشاره ای است بس لطیف به برگزیدگان ویژه از میان آنان که در ولایت شرعی بر مؤمنان جانشینان رسولند و این "الذین آمنوا" عنوانی مشیر است که اشاره به شخص یا

گروهی ویژه دارد، و از جمله ادله قرآنی آن اضافه بر آیاتی دیگر مانند آیه (۴/۵۹) است که اطاعت خدا و رسول و اولی الامر را بر همگان واجب کرده است.

در آیه مورد بحث این اشاره به: "الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون" می باشد، و بر پا داشتن نماز و دادن زکات مربوط به کل مؤمنان است و در این آیه ولایت مؤمنان بر خودشان مطرح نیست بلکه مثلی از ولایت بر کل مؤمنان مراد است و اینجا "و هم راکعون" که بپا داشتن نماز و دادن زکات را به حالت رکوع تخصیص داده طبعاً مقصود از این مؤمنان کسی است که چنان جریانی برای او در زمان نزول وحی اتفاق افتاده و او بر حسب روایات متواتر شیعه و سنی حضرت امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) است که به هنگام رکوع انگشتری خویش را برون آورد و به سائلی عطا فرمود، و آیا زکات در حال رکوع دادن کلاً امتیازی بر دادن زکات در سایر حالات دارد، و حال آنکه حال سجود والاتر از رکوع است، پس زکات در حالت سجود برتر است؟! روی این اصل ایجا مقصود برتری زکات دادن در حالت رکوع نیست بلکه چنانکه گفتیم این خود عنوانی مشیر است. و مشاراًلیه هم اینجا با داشتن شرایط ولایت مطلقه شرعیه پس از رسول الله(صلی الله علیه وآله) همان علی(علیه السلام) است در بعد نخستین و یازده امام از صلب حضرتش در ابعادی دیگر، و در روایاتی از برادران اهل سنت هست که عُمَر چون این جریان را دید و شنید بیست و پنج مرتبه در حالت رکوع زکات داد ولی هرگز در آیه ای قرآنی اشاره ای هم به او نشد، و از آنچه یادشد بخوبی پیداست که زکات در حال رکوع هرگز ولایت آور نیست وگرنه اگر کل مؤمنان در حال رکوع زکات دهند بر کل مؤمنان ولایت دارند و حال آنکه والیان چنانکه گفتیم بر مبنای مثلث ولایت غیر کسانی هستند که ولایت این بزرگواران بر آنها محقق است، آری هر مؤمنی در بُعد نخستین بر خود ولایت دارد، اما ولایت بر دیگران آن هم ولایت مطلقه و یژگی خاصی دارد.

و اگر گفته شود که مقام عصمت بویژه در حال نماز مقتضی توجه صد در صد به حضرت احدیت است پس چگونه علی(علیه السلام) صدای سائل را شنید و انگشتریش را به او عطا کرد، پاسخ این است که این خود مقام جمع الجمع است که معصوم در اصل همیشه صد در صد متوجه خداست و در حاشیه بندگان خدا را به امر خدا منظور نظر دارد، پس این شنیدن و عطا کردن زکات منافاتی با کمال اخلاص در برابر حق ندارد، بلکه اگر چنان نمی کرد کوتاهی در معرفه الله و مقام جمع الجمع بود.

در آیه (۵۶) نیز به دنبال آیه گذشته «تولی» و به ولایت گرفتن این مثلث را خود حق ایمان در حزب الهی دانسته که اگر کسانی تنها به ولایت الله و یا افزون بر آن به ولایت رسول الله بسنده کنند حزب الله کامل نمی باشند گرچه این دو ولایت اخیر فرع و به دنبال ولایت الله است.

و در پاسخ این پرسش که اگر مراد از الذین آمنوا تنها علی (علیه السلام) است پس این ضمائر جمع برای چیست؟ باید گفت که مراد در این ضمیرهای جمع هم مفرد است و هم جمع و چنانکه اشاره شد این خود اشاره به این فرد است چنانکه در جای جای قرآن با لفظ جمع معنای مفرد آمده مانند، "الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم" که ناس اول یک فرد است. و نیز جمع است، که جمع معصومان با حضرت علی (علیه السلام) می باشند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوءًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُم مَّوْمِنِينَ ﴿57﴾ وَإِذَا نَادَيْتُمْ
إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوءًا وَلَعِبًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿58﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! کسانی را که دین شما را به مسخره و بازی گرفته اند (چه از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و (چه از) کافران (دیگر، اینان را) اولیایی (برای خودتان) بر مگیرید، و اگر مؤمن بوده اید از خدا پروا بدارید ﴿57﴾ و هنگامی که (با اذان و اقامه مردمان را) به نماز می خوانید آن را به مسخره و بازی می گیرند، از آن روی که آنان بی گمان گروهی هستند (که) خردورزی نمی کنند ﴿58﴾

آیه ۵۸ - ندای برای نماز از نظر اسلامی مربوط به نمازهای پنجگانه و در انحصار اذان و اقامه است، و تنها در نماز میت الصلاة الصلاة می باشد و چون در اینجا «الصلاة» بگونه مطلق آمده است قطعاً مقصود از این ندا هم در قدر متیقن نمازهای روزانه است، و از این آیه تنها سنت استحبابی اذان و اقامه را می فهمیم و نه وجوب آنرا. و چنانکه "اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة" همین اذان و اقامه را برای نماز جمعه در بر دارد و نه خود نماز جمعه را.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنقِمُونَ مِنِّي إِلَّا أَنْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ
مِن قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَسِقُونَ ﴿59﴾ قُلْ هَلْ أُنبِئُكُمْ بِشَرٍّ مِّن ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ
اللَّهِ مَن لَّعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ
أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿60﴾ وَإِذَا جَاءَ وَكُم قَالُوا ءَامَنَّا وَقَدْ
دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ ﴿61﴾ وَتَرَى كَثِيرًا
مِّنْهُمْ يُسْرِعُونَ فِي الْآثِمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعمَلُونَ ﴿62﴾
لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَن قَوْلِهِمُ الْآثِمِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا
كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿63﴾

بگو: «هان ای اهل کتاب! آیا جز برای این از ما انکار و انکار و پیگیری دارید که ما به خدا و آنچه سوی ما نازل شده و به آنچه پیش از این فرود آمده است، ایمان آوردیم، و اینکه بی گمان بیشترتان فاسقید؟» ﴿59﴾ بگو: «آیا شما را به بدتر از (گرفتاران به) این کیفر در پیشگاه خدا خبری مهم از جهت ثوابشان نزد خدا بدهم؟ کسانی که خدا لعنتشان کرده و بر آنان خشم گرفته و از آنان بوزینگان و خوکان قرار داده. و (آنان که) طاغوت را پرستش کردند اینانند که از نظر جایگاه، بدتر و از راه راست (از همگان) گمراه ترند.» ﴿60﴾ و هنگامی که نزد شما آیند گویند: «ایمان آوردیم.» در حالی که بی چون با کفر وارد شده و بی گمان با (آن) بیرون رفتند، و خدا به آنچه پنهان می داشته اند داناتر است. ﴿61﴾ و بسیاری از آنان را می بینی که در گناه پیگیر و دشمنی و حرام خواریِ هلاکت بارشان شتاب می کنند؛ همواره چه کارهای بدی انجام می داده اند. ﴿62﴾ چرا ربانیان آنان را از گفتار گناه آلودشان و (از) حرام خواریِ هلاکت بارشان باز نمی دارند؟ به راستی چه بد است آنچه می ساخته اند؟ ﴿63﴾

آیه ۶۳ - از مذمت شدیدی که نسبت به ترک نهی از منکر شرعمداران یهود و نصاری آمده دو جریان را برداشت می کنیم، نخست وجوب نهی از منکر و دوم اینکه این وجوب بر عهده شرعمداران و نیز یا هر که شرایط شرعی نهی از منکر را داشته باشد.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالَّذِينَ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿64﴾

و یهودیان گفتند: «دست خدا بسته است.» دست های خودشان بسته است، و به سبب آنچه گفتند از رحمت خدا دورند. بلکه (خدا) هر دو دستش گشاده است، هرگونه بخواهد می بخشد، و همانا آنچه از جانب پروردگارت سوی تو فرود آمده، بی گمان بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود، و تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنیم. هربار که آتشی برای پیکار برافروختند، خدا آن را خاموش کرد و (آنان) در زمین به افساد می کوشند و خدا مفسدان را دوست نمی دارد ﴿64﴾

آیه ۶۴ - "ید الله مغلوله" را که یهودیان نسبت به خدا داده اند، محدود بودن قدرت و رحمت الهی را معنی می دهد و یا سخش این است که خودشان عاجزند، و به این سخن نیز لعنت شده اند، و از جمله این لعنت بخل مالی و بقای انحراف است که دو دست مادی و معنوی آنها رابسته، و در مقابل "بل یداه مسووظتان" دو دست خدا یعنی دست رحمت و غضب، و کل قدرتها و رحمتها و کل ربوبیت های خدا در بعد ید سلب و ید ایجاب باز است، و در اینجا "ینفق کیف یشاء" اشاره ای است به همان "یدالله" که مقصود یهود این بود که دست انفاق خدا بسته است، زیرا به مسلمانان انفاقی

نمی‌کند، که بیشتر آنان فقیرند و ما هستیم که ثروتهای بسیار داریم، ولی "غلت ایدیه‌م" که از پاسخهای آنان است، دست‌های انفاق آنها را با وجود ثروت بسته خوانده و این بدتر از فقر است که انسان ثروت داشته باشد و در فقر نسبت به خود و دیگران زندگی کند. و از جمله لعنت‌هایی که نسبت به آنها دوام دارد عداوت و بعضاً الی یوم القیامة است، چنانکه از پیش هم گذشت.

"الی یوم القیامة" دلیل است بر وجود یهودیان تا روز رستاخیز چنانکه آیه (۵:۱۴) نیز دلیل بر وجود نصرانیان است، جز آنکه در دولت جهانشمول حضرت مهدی (علیه السلام) در عین اختلافات مستمره داخلی شان در برابر این حکومت جهانی ربانی، بسیار ناچیز و ناتوان و خاضع خواهند بود.

در پاسخ اینکه این سخنان غلط و اعمال ناروا درباره یهودیان گذشته بوده، پس یهودیان زمان رسول الله (صلی الله علیه و آله) و زمان‌های قبل و بعد تا حضرت مهدی (علیه السلام) چرا باید به عذاب آنان گرفتار شوند، باید گفت اولاً اینان به اعمال آنان راضی بوده‌اند و ثانیاً در دولت مهدوی (علیه السلام) تمام ستمکاران دسته اول رجعت می‌کنند و عذاب دنیویشان را خواهند چشید، و در هر صورت این ذلت و لعنت درباره کل یهودیانی است که شایسته اینگونه عذابند و مؤمنانشان بر حسب آیاتی همچون مؤمنان نصرانیان نه تنها عذاب و لعنتی در دنیا ندارند، بلکه پس از مرگ هم از اهل نجات می‌باشند.

و از جمله این آیات آیه شصت و پنج است که اهل کتاب را به شرط ایمان و تقوای کتابی مودر مغفرت قرار داده و بر مبنای آیه شصت و شش اگر اضافه بر این ایمان کتابی، قرآن را نیز بر پا دارند رحمت‌های دنیوی نیز بر سر و سامانشان ریزش کند، و همچنین بطریق اولی اگر مسلمانان قرآن را بپا دارند رحمت‌های وافر الهی شامل حالشان می‌گردد همچنانکه امروز به دلیل بپا نداشتن قرآن دچار بحرانهای شدید اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و عقیدتی هستند.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتِ
النَّعِيمِ ﴿65﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا
مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا
يَعْمَلُونَ ﴿66﴾ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ
رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿67﴾

و اگر اهل کتاب ایمان آورند و پرهیزگاری کنند، از ایشان گناهانشان را بی‌گمان می‌زداییم، و به راستی آنان را به بوستان‌های سر در هم پرنعمت درمی‌آوریم. ﴿65﴾ و اگر آنان تورات و انجیل و

آنچه را از جانب پروردگارشان سوبشان نازل شده است بر پا دارند، بی چون از بالای سرشان (: برکاتی آسمانی) و از زیر پاهایشان (: برکاتی زمینی) خورده و برخوردار می شوند (تا چه رسد به مسلمانان!)؛ از میان آنان گروهی میانه رو هستند و بسیاری از ایشان چه بد عمل می کنند ﴿66﴾ هان ای پیامبر! آنچه را از جانب پروردگارت سوی تو نازل شده، تبلیغ کن و اگر نکنی پیام (سرنوشت ساز) رسالتش را نرسانده ای، و خدا تو را از (گزند) مردمان نگاه می دارد. خدا گروه کافران را بی گمان هدایت نمی کند ﴿67﴾

آیه ۶۷ - تبلیغ در این آیه که در آخرین روزهای حیات رسول الله (صلی الله علیه و آله) نازل گردیده طبعاً نه مربوط به اصول دین است که در طول عهد مکی و مدنی بارها و بارها تکرار شده، و نه مربوط به فروع دین که تا این زمان کلا بیان گردیده و در سوره مائده احکام جدیدی هم پیدانیست، جز حالت نسخ یا حالت تکامل نسبت به برخی احکام گذشته، و این سوره حالت مهر و امضای آخرین است نسبت به آخرین پیام و حیانی ربانی، پس آنچه را کل مسلمانان از اصل و فرع اسلام می دانند تا کنون بیان گردیده و نمی تواند در این آیه مورد امری جدید باشد، آنهم بدین گونه که اگر این امر و تبلیغ انجام نگردد گوئی پیامبر کاری هم نکرده و با اضافه اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) حتی در عهد مکی که بسیار خطرناک بود هرگز تقیه ای آن هم از غیر مسلمان در تبلیغ احکام اصلی یا فرعی نداشته است، تا چه رسد به مدینه که جو خالص اسلامی بوده است، آنهم در آخرین مرحله عمر شریفش و پس از فتح مکه دیگر چه مانده است که از تبلیغ آن هراسی از دیگران داشته باشد، مگر آنچه که هم خارج از این اصول و فروع است و هم از نظر داخلی مورد اختلاف و هجوم زیاد است، روی این اصل این امر تنها با این خصوصیات جریان استمرار معصوم این رسالت است که همان خلافت معصومان می باشد، سرآغازش اعلام خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) است در روز غدیر خم بهنگام برگشت از مکه چنانکه روایات فریقین گواهی روشن بر این قضیه است، و در پاسخ اینکه تبلیغ خلافت با این اهمیتش مگر در طول رسالت هرگز نبوده است که اینجا برای اولین و آخرین بار مورد امر واقع شده؟ باید گفت چنان تبلیغی جسته و گریخته در طول رسالت در جای جای قرآن و سنت بوده ولی اکنون که زمان رحلت رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرا رسیده این جریان باید در برابر عموم مسلمانان آشکار گردد، چنانکه این آیه و آیه پیشین - که درباره تکمیل دین است و هر دو بر حسب روایات متواتره در غدیر خم نازل گشته - این مطلب را وانمود ساخته که این تبلیغ آخرین خود اتمام نعمت و تکمیل دین بوده است، و چنانکه قبلاً هم اشاره شد مقصود تکمیل فعلی دین نبوده است، بلکه نظر به استمرار این رسالت معصومه در بعد خلافت معصومان می باشد و در آیه مورد بحث "والله يعصمك من الناس" تضمینی ربانی است که آن حضرت از تبلیغ این رسالت ویژه هرگز از مخالفان نهراسد.

در پاسخ این پرسش که آیا این دو آیه با هم نازل شده اند و یا یکی پس از دیگری، با فاصله و یا بدون فاصله، می توان گفت که آیه مورد بحث که حضرتش را مأمور به تبلیغ این استمرار رسالتی کرده طبعاً پیش از نتیجه این تبلیغ است که تحقق اکمال دین و اتمام نعمت می باشد، اکنون چه آیه تکمیل بلافاصله پس از انجام این تبلیغ نازل شده و یا با فاصله، در جمع معلوم است که پس از آن نازل گشته که خود پیامی است آخرین نسبت به رسالت پایانی رسول بزرگوار پس از تحقق تبلیغ ولایت عصمت در غدیر خم.

و چرا این آیه تبلیغ که پیش از آیه تکمیل نازل گردیده در تألیف قرآنی با فاصله شصت و سه آیه پس از آن قرار گرفته است؟ پاسخ همان است که به مناسباتی در جای جای این تفسیر تکرار گشته که: ترتیب نزول با ترتیب تألیف فرقهها دارد و اینجا هم از همان موارد است و علت این هم که آیه تکمیل پیش از آیه تبلیغ تألیف گردیده مناسبت زمینه این بحث است که تکمیل دین از جمله موارد مهمه "اوفوا بالعقود" است یعنی چنانکه وفای به عقود عقیدتی و احکامی واجب است وفای به عقد ولایت در پی این دو برای تکامل هر دو لازمتر است و این «ما انزل» خود دلیل است بر اینکه جریان تبلیغ این رسالت در گذشته بوده چنانکه در جای جای قرآن و سنت مشاهده می گردد که به مناسباتی جزئی و یا احیاناً کلی بیان گشته ولی صراحت و عمومیت این تبلیغ در اجتماع عظیم اسلامی غدیر خم بوده که از نظر موقعیت در ابعادی چند از سایر موقعیتها برتر بوده است.^۳

در پاسخ این پرسش که اگر نامهای خلفای معصوم رسول الله (صلی الله علیه و آله) در قرآن به میان می آمد، این خود حل اختلافی مهم در میان مسلمانان بود؟ باید گفت که ذکر نامهای این بزرگواران در قرآن خود موجب رکود و شکست اسلام در میان مسلمانان بود که هنوز ایمان درستی هم به اصل اسلام نداشته اند تا چه رسد که خلافت معصومانی را هم به دنبال آن بپذیرند، وانگهی در دو بعد این بزرگواران تثبیت شده اند نخست در جای جای قرآن هم استمرار رسالت و هم حاملان این استمرار با شرایط و خصوصیات صد در صد تبیین گشته و به پیوند آن در سنت قطعیه تک تک نام و نشانشان یاد شده اند. افزون بر اینکه نام قابل تطبیق بر دیگران است، ولی شرایط یاد شده صاحبانش را به نام و نشان بخوبی معرفی کرده است.

و در پاسخ این پرسش هم که این تکمیل دین چگونه ای شایسته هنوز تحقق نیافته است باید گفت هم خود رسالت و هم استمرارش دارای دو بعد است: اول بعد اصلی و دوم بعد کلی استمراری،

۳ در کتاب علی و الحاکمون تفسیر موضوعی بین الكتاب و السنة بعنوان «خلفاء الرسول بین الكتاب و السنة» در دو جلد

جریان خلافت معصومان به تفصیل تبیین گردیده.

همانگونه که رسالت حضرتش تا پیش از قیام جهانشمول مهدوی همگانی و جهانشمول نیست قضیه استمرار این رسالت نیز در خلافت معصومان چنان است، و بعد دوم و آخرین این هر دو در پایان جهان تکلیف یعنی حکومت جهانشمول مهدوی تحقق خواهد یافت که تکمیل دین و اتمام نعمت به تمام و کمالش نمودار خواهد گردید.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِن رَّبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿68﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ وَالنَّصَرَىٰ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿69﴾

بگو: «هان ای اهل کتاب! بر هیچ (آیین حقی) نیستید تا (هنگامی که) تورات و انجیل و آنچه [قرآن] را (که) از جانب پروردگارتان سویتان نازل شده است بر پا بدارید.» و همواره آنچه از جانب پروردگارت سوی تو نازل شده، همانا بر طغیان و کفر بسیاری از آنان خواهد افزود. پس بر گروه کافران اندوه مدار. ﴿68﴾ بی گمان کسانی که ایمان آورده و کسانی (هم) که یهودی شده و (یا) صابی [التقاطی] و (یا) نصرانی اند، هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان آورد و کار نیکو کند، نه بیمی بر ایشان است و نه ایشان اندوهگین می شوند. ﴿69﴾

آیه ۶۹ - در این آیه یهودیان و التقاطیان و نصرانیان در ردیف مؤمنان قرار گرفته اند و پس از این هم بگونه ای عمومی ایمان به خدا و روز رستاخیز و عمل شایسته ایمان چه درباره یادشدگان و یا دیگران موجب پاداش شایسته قرار گرفته است، صابئین کسانی هستند که نه صد در صد به شرایع سابقه پای بندند و نه بی کتابند بلکه در عین موحد و کتابی بودن بخشی از وحی انسانی را به وحی ربانی کتابی افزوده اند و اصولاً صَباً بمعنای انحرافی التقاطی است، در هر صورت اینان کلا در دو صورت قصور، یا تقصیر از روی بی حالی و عدم عناد در بُعد مثلث ایمانشان به خدا و رستاخیز و اعمال مناسب با همان ایمانشان مأجورند و این تنها ملحدان، مشرکان و معاندان با حق هستند که هرگز پس از مرگ نجاتی ندارند، چنان که در آیه (۱۷:۲۲) که مشرکان با اینان یاد شده اند نجاتی هم برای آنان به میان نیامده است، بلکه با جمله "ان الله يفصل بينهم يوم القيامة" فاصله ای بین این مشرکان و دیگران مقرر شده است.

از جمله صابئین زرتشتیان هستند که کتاب شریعتشان (گاتها) آمیخته ای از صُحُف ابراهیم(علیه السلام) و مطالبی دیگر است. که این افزوده ها هم هرگز بر خلاف توحید نیست، جز اینکه برای آتش

احترامی بیشتر از چیزهای دیگر قائلند، و نه آنکه آن را بیرستند، و این جریان راجع به کل مراحل ایمان است تا چه رسد به ایمان اسلامی که خالی از عناد باشد مانند ایمان اهل سنت، چنانکه در طول هجرت دو ساله مکی از نزدیک وهابیان را مشاهده کردیم و در آنها عنادی نیافتیم مگر در برخی از شرعمداران مصلحتی آنان.

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ ﴿70﴾ وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةً فَعَمَّوْا وَصَمُّوْا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمَّوْا وَصَمُّوْا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿71﴾ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ وَاعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿72﴾ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوْا عَمَّا يَقُولُونَ لَوَلَّيْتُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿73﴾

ما به راستی از فرزندان اسرائیل پیمانی سخت گرفتیم، و سویشان پیامبرانی روانه کردیم. هر بار پیامبری چیزی برخلاف هواهایشان برایشان آورد، گروهی را تکذیب کردند و گروهی را می کشند. _..._ _..._ و پنداشتند که آزمایشی آتشین در کار نیست. پس کور و کر شدند. سپس خدا بر ایشان بازگشت (تا سویس بازگردند). سپس بسیاری از ایشان کور و کر شدند و خدا به آنچه انجام می دهند بسی بیناست. ﴿71﴾ کسانی که گفتند: «خدا همان مسیح پسر مریم است» بی چون و بی امان کافر شدند. حال آنکه مسیح گفت: «ای فرزندان اسرائیل! خدا پروردگار من و پروردگار خودتان را بیرستید. بی شک هرکس به خدا شرک آورد، همانا خدا بهشت را همواره بر او حرام ساخته و جایگاهش آتش است، و برای ستمکاران هیچ (گونه) یاورانی نیستند.» ﴿72﴾ کسانی که (به تثلیث قایل شده و) گفتند: «خدا سومین (شخص از) سه (شخص یا سه اقنوم) است» بی شک و بی چون کافر شدند. حال آنکه هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست، و اگر از آنچه می گویند باز نایستند، به کسانی از ایشان که کافر شدند بی چون و بی امان عذابی دردناک خواهد رسید ﴿73﴾

آیات ۷۲ و ۷۳ - در این دو آیه چنانکه گذشت گروهی از مسیحیان مسیح را خدا دانسته اند. که آیه هفتاد و دو تنها بیانگر خدا شدن مسیح است و آیه هفتاد سه کیفیت این خدائی را بیان کرده که خدا همان سومی از سه تا است، و در جمع خدا روح القدس و مسیح می باشند که در هر دو صورت دیگر خدائی جدای از مسیح در کار نیست زیرا در او حلول کرده و نیازی هم به روح القدس نیست زیرا

وساطتش تمام شده و بر مبنای شرکت مریم (علیها السلام) در این الوهیت که چهارمین خداست به او هم پس از ولادت مسیح مورد نیازی در بُعد خدائی نیست، پس در نتیجه این چند خدا تبدیل خدای آخرین شده اند و این کفری عمیق در گروهی از مسیحیان است.

اینجا "ان الله هو المسيح" است نه "ان المسيح هو الله" بدین معنی که سیر الوهیت نزولی است و نه صعودی یعنی مسیح خدا نشده بلکه خدا از لاهوت الوهیت در ناسوت رحم مریم در جسم مسیح حلول کرده، روی این اصل خدایان دیگر چه در تنبیه و چه در تثلیثش در کار نیستند زیرا روح القدس که خدای واسطه ای بود و مریم نیز که مکان نزول خدایی بود پس از ولادت مسیح دیگر جائی از الوهیت ندارد. خدای اصل هم که در پسرش مسیح حلول کرده پس "ان الله هو المسيح" و آیه هفتاد و سه نیز که "ان الله ثالث ثلثه" این سیر نزولی الوهیت را بخیال گروهی از مسیحیان تأیید می کند.

أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لَهُ، وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿74﴾ مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿75﴾

پس آیا (از این گناه) سوی خدا برگشت نمی کنند، و پوشش نمی خواهند؟ و خدا بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است. ﴿74﴾ مسیح پسر مریم جز پیامبری نیست که پیش از او (نیز) پیامبرانی گذشتند، و مادرش زنی بسیار راستا بود. هر دو غذا می خوردند. بنگر چگونه آیات (خود) را برای آنان به روشنی جداسازی می کنیم؛ سپس بنگر کجا و کی به دروغ (از حقیقت) دور افکنده می شوند. ﴿75﴾ آیه ۷۵ - در این آیه با جمله "کانا یأکلان الطعام" خدائی آنان را در ابعادی نفی کرده، نخست اینکه خدا نیازی به طعام ندارد، دوم اینکه در صورت نیاز به طعام نتیجه اش مدفوع است و چنانکه مسیح در انجیل به این منحرفان صریحاً هشدار داده که «آیا نمی بینید و نمی فهمید که آن چه از بالا درون شکم می رود از پایین هم به چهره مدفوع برون می آید» (انجیل متی ۵۱/۱۷) و من چنین هستم، آیا باز هم من خدا هستم.

قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿76﴾ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿77﴾

بگو: «آیا غیر از خدا - چیزی را که اختیار زیان و سودتان را ندارد - می پرستید؟ حال آنکه خدا - (هم) او - بسیار شنوای داناست.» ﴿76﴾ بگو: «هان ای اهل کتاب! در دین خود غلو و تجاوز غیر حق

نکنید و از هوس های گروهی که پیش از این گمراه گشتند و بسیاری (از مردم) را گمراه کردند و (خود) از راه راست منحرف شدند، پیروی مکنید.» ﴿77﴾

آیه ۷۷ - "لا تغلوا فی دینکم" به طور مفصل در تفسیر آیه (۱۷۱:۴) بحثش گذشت، غلو نسبت به حق یا افراطی است و یا تفریطی که میانگینش همان حق است، افراطی اش نسبت به مسیح این و الله است که او را بالاتر از رسالتش خدا دانسته اند و تفریطی اش این است که گروهی از یهودیان این رسول ربانی را ولد الزنا و ملعون پنداشته اند، و در این آیه که مخاطب کل اهل کتاب اعم از یهودیان و نصرانیان می باشند هر دو غلو نسبت به مسیح و بخشی دیگر از حقایق جاری است چنانکه نسبت به خود حضرت اقدس الهی و رسالتهای ربانی این دو گونه غلو افراطی و تفریطی از یهودیان و نصرانیان فراوان است.

لَعْنُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿78﴾ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنِ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿79﴾

از میان فرزندان اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی پسر مریم لعنت شدند. این (کیفر) به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و (از فرمان خدا) تجاوز می کرده اند. ﴿78﴾ از کار زشتی که آن را مرتکب می شدند، یکدیگر را باز نمی داشتند. راستی چه بد بود آنچه می کرده اند ﴿79﴾

آیه ۷۹ - تناهی از منکر آخرین مرحله از مراحل نهی از منکر است که اگر نفراتی آلوده به منکراتی باشند باید یکدیگر را از این منکرات نهی کنند و البته در صورتیکه استهزائی در کار نباشد، بلکه با تصمیم اصلاح خود و دیگران دست به اینگونه بازداری بزنند، و این خود جریانی افزون است بر نهی کسانی که خود عامل این منکرات نیستند و یا چه بهتر که عادلند.

تَرَى كَثِيرًا مِّنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿80﴾ وَكَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ فَسِقُونَ ﴿81﴾ لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدُوًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرَىٰ ذَٰلِكَ بَأْسٌ مِّنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرَهْبَانًا وَآنَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿82﴾

بسیاری از آنان را می بینی که با کسانی که کفر ورزیدند پیوند تنگاتنگ ولایت دارند. راستی چه زشت است آنچه ایشان برای خودشان پیش فرستادند که (در نتیجه) خدا برایشان خشم گرفت و (هم) ایشان در عذاب ماندگاراند. ﴿80﴾ و اگر به خدا و پیامبر برجسته و آنچه که سوی او فرود آمده ایمان می آوردند، آنان را به ولایت بر نمی گرفتند. لیکن بسیاری از ایشان فاسق اند. ﴿81﴾ همواره یهودیان و کسانی را که شرک آورده اند، دشمن ترین مردمان نسبت به مؤمنان می یابی، و کسانی را که گفتند: «ما نصرانی هستیم»، همواره به راستی نزدیکترین مردم در دوستی با مؤمنان می یابی، زیرا برخی از آنان کشیشان و تارکان دنیا می باشند و به راستی آنان تکبر نمی ورزند ﴿82﴾

آیه ۱۲ - در این آیه دشمن ترین کفار را نسبت به مومنان نخست یهودیان و سپس مشرکان برشمرده و این بیانگر عناد بیشتر یهودیان است علیه مؤمنان نسبت به مشرکان، و در برابر این عناد دوگانه برای نصرانیان محبتی نسبت به مؤمنان بر مبنای تواضع و عدم استکبار قسیسان و رهبانانشان وانمود کرده که در جمع نوعیت عناد یهود و محبت نصاری را وانمود ساخته، البته اینان گروهی ویژه از نصرانیان هستند که نه تنها عنادی با حق ندارند بلکه فراروی حقیقت اسلام بسوی آن روان هستند، چنانکه آیه هشتاد و سه بیانگر این حقیقت است که بهنگام شنیدن قرآن چشمانشان اشک باران است، روی این اصل مسیحیان دیگر که یا با اسلام عناد دارند و یا گوش شنوای وحی قرآنی را ندارند از این توصیف برونند. چنان که یهودیانی که عنادی یا مسلمانان ندارند بلکه به آنان محبت می ورزند جایگزین مسیحیانی معاندند، و در این دو توصیف حالت فعلی زمان رسول (صلی الله علیه وآله) و حالت اکثری زمان های بعد منظور شده است.

وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَأَمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿83﴾ وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ﴿84﴾ فَأَثَبَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّةَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿85﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿86﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحْرَمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿87﴾ وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِي مُؤْمِنُونَ ﴿88﴾ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّرَتْهُرُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ

كَسَوْتُهُمْ أَوْ تَخْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَٰلِكَ كَفَّارَةٌ لِّأَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ ءَايَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿89﴾

و هنگامی که آنچه را سوی این پیامبر نازل شده، بشنوند، می بینی بر اثر آن حقیقتی که شناخته اند، اشک از چشم هایشان می جوشد (و) گویند: «پروردگاران! ما ایمان آوردیم، پس ما را در زمره ی گواهان (حق) بنویس.» ﴿83﴾ «و برای ما چیست [چه عذری است] که به خدا و آنچه از حق به ما رسیده ایمان نیاوریم، و با این حال طمع داریم پروردگاران ما را با گروه شایستگان درآورد.» ﴿84﴾ پس به (پاس) آنچه گفتند، خدا به آنان باغستان هایی پاداش داد که از زیر (درختان) شان نهرها روان است، حال آنکه در آنها جاودانند و این پاداش نیکوکاران است. ﴿85﴾ و کسانی که کفر ورزیدند و با آیات ما (همان ها و ما را) تکذیب کردند، آنان همدمان آتشند. ﴿86﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! چیزهای پاکیزه ای را که خدا برای (استفاده ی) شما حلال کرده، حرام م شمارید و (از حکم خدا) تجاوز نکنید، که خدا تجاوزکنندگان را بی گمان دوست نمی دارد. ﴿87﴾ و از آنچه خدا روزیتان گردانیده، حلالی پاکیزه را بخورید، و خدایی را که شما به او ایمان دارید پروا بدارید. ﴿88﴾ خدا شما را به سوگندهای بیهوده تان (بدون پیمان در آن) مؤاخذه نمی کند، ولی به سوگندهایی که از روی پیمان می خورید (و می شکنید) شما را مؤاخذه می کند. پس کفاره اش خوراک دادن به ده بینواست - از غذاهای متوسطی که به کسان خود می خورانید - یا پوشانیدن آنان یا آزاد کردن در بندی. پس کسی که (هیچ یک از این ها را) نیابد (باید) سه روز روزه بدارد. این است کفاره ی سوگندهای شما که از روی پیمان خوردید. و نگهبان سوگندهای خود باشید. این گونه خدا آیات خود را برایتان بیان می کند، شاید شما سیاسگزاری کنید ﴿89﴾

آیه ۱۹ - مسؤل بودن و مؤاخذه نشدن از الغای قَسَمَهای بیجا در برابر خود این قَسَمها بمعنای این است که اصل اینگونه قسم ها باطل است مانند قسم بر فعل مرجوح یا حرام و یا ترک واجب یا مستحب که حتماً باید نقض گردد و کفاره نقضش در عین واجب بودن این نقض، همان مراحل سه گانه است که در آیه یاد شده، و لغو فی الأیمان هم دارای دو بعد است: حرام و واجب، حرامش قسمی است بیجا مانند قسم خوردن بر فعل حرام و یا ترک واجب، و واجبش نقض این قسم است که هرگز نباید پایبند آن بود بلکه واجب همیشه واجب است و حرام هم همیشه حرام، و این «لایؤاخذکم» در بعد لغو کردن و ناچیز دانستن این قسم لغو نه تنها مورد مؤاخذه نیست بلکه واجب هم هست و در مورد لغو نخستین که قسمی است بیجا گرچه این قسم خود حرام است ولی حرام تر از آن تأثیر ناشایسته ای است که در دلها دارد که اگر تأثیری نداشته و این قسم لغو از روی جهالت بوده و یا تأثیری داشته ولی از آن توبه کرده در این صورت مورد مؤاخذه هم نیست و حتی اگر تأثیری داشته و از آن توبه هم نکرده مؤاخذه اصلی مربوط به آن اثری است که در دلها می گذارده که اینجا نفی مؤاخذه ای در این لغو دلیل

بر عدم حرمت آن نیست بلکه در برابر انحرافی که در دلها ایجاد کرده گوئی این حرام است و لکن خود قسم لغو اینگونه حرام نیست و این سه بعد مشمول «لایؤاخذکم» می باشد.

ولکن "یؤاخذکم بما عقدتم الایمان" در صورتی است که به این قسم لهُو پایبند باشید که این خود دو گناه است، نخست گناه قسمی نادرست و سپس پایبند بودن به همین نادرست، مثلا شخصی قسم خورده که نماز نخواند، و نسبت به هر دوی قسم و ترک نماز پایبند باشد، این نه تنها قلب را سیاه می کند بلکه اعمال انسان را نیز تباہ می سازد.

"و احفظو ایمانکم" نیز ناظر به حفاظت دو جانبی است نسبت به قسم ها و سپس به این قسمهای درست پایبند باشید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٩٠﴾ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ ﴿٩١﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! شراب و کار آسانگر گناه [:محرمانی مانند قمار] و بت ها و تیرهای قرعه، پلیدی(هایی) از عمل شیطانند، پس از آنها دوری گزینید؛ شاید (خود و دیگران را) رستگار کنید. ﴿90﴾ جز این نیست (که) شیطان همی خواهد با شراب و کار آسانگر گناه، میان شما دشمنی و کینه توزی افکند، و شما را از یاد خدا و از نماز بازدارد. پس آیا شما (از این ها) دست بردارید؟ ﴿91﴾

آیات 90 و 91 - «خمر» در این آیه بمعنای کل آشامیدنی ها، خوراکی ها و کلا کارهایی است که انسان را مست می کند، و از عقل انسانی و ایمانی او می کاهد و یا آنرا نابود و یا سست می سازد، و عقل که سر سلسله نوامیس خمسه انسانی است، زیرا نگهبان خود و عقیده و جان و مال و عرض می باشد مهمترین عطبه ربانی است که در سه بُعد کم کردن و توقف دادن و افزودنش دارای سه حکم است: توقفش حرام و کم کردنش حرامتر و ترقی و تکاملش واجب است و جملاتی مانند "أفلا تعقلون" گواه بر این است که باید عقلهای انسانها مورد بهره برداری قرار گیرد که تکامل آن ضامن این بهره هاست و توقفش بی عقلی است.

از آشامیدنی هایی که حرام است همان شراب و آب جو است که بر حسب سنت قطعیه حتی یک قطره از آنها هم حرام است، زیرا اصولا برای خمر دو مرحله است، مرحله فعلی که مقدار معمولیش مست کننده است و مرحله شائی که کمتر از آن مست نمی کند ولی با افزودن بر آن به مقدار معمولیش

مست کننده است، و در کل گذشته از زیانهای بهداشتی زیانهای عقلی نیز دارد و صرف نظر از این جهات، سنت قطعیه بیانگر حرمت این جریان شأنی است.

این پنجمین و آخرین آیه سیاست گام به گام در تحریم خمر و میسر است ولی تحریم انصاب و ازلام خود از دعوت های کامل آغازین توحید می باشد و این آیه شدیدترین لحن در تحریم این چهار جریان دارد.

و در کل آنچه موجب پوشش عقل می باشد چه کم و چه زیادش حرام است که حتی از یکی از دو بعد فعلی یا شأنی، خمر برون است حتی اگر هم که زیادش شراب نیست اما کار شراب می کند مانند اینکه در هوای گرم انگور و چربی فراوانی بخورید و در برابر آفتاب بیارمید که این خود احیاناً موجب مستی است و البته هر چند مستی و کاهش عقل بیشتر باشد حرمت و نجاست این عمل افزونتر است.

«المسیر» که در لغت وسیله و جایگاه و پایگاه میسر و آسانی است و در انحصار قمار نمی باشد، بلکه هر کاری که گناه را یا ترک واجب را آسان نماید میسر است، زیرا اصولاً مقدمه حرام حرام، و مقدمه واجب واجب است، چنانکه آیاتی چند بیانگر این حقیقت می باشد، روی این اصل میسر که کلا وسائل آسانی فعل حرام و ترک واجب باشد حرام است، چه در نهایت موجب ترک واجب و یا فعل حرام گردد یا نه، و اصولاً چنانکه واجبات خود واجب اند و محرمات هم خود حرام اند بایستی حالت مؤمن حالت آمادگی همیشگی برای فعل واجب و ترک حرام باشد، و نه حتی میانگین تا چه رسد وسیله آسانی در ترک واجب و فعل حرام باشد، مثلاً قمار که حرام را آسان می کند. نخست تصرفی ظالمانه در مال دیگران است که به آسانی آنرا در اختیار برنده قرار می دهد، و دیگری دشمنی هایی که در این میان پدیده می آید.

و از جمله بدترین قمارها و میسرها شطرنج است، و اصولاً برد و باخت مالی در میسر شرط نیست، که اگر اضافه بر لهو بودن و ایجاد دشمنی کردن برد و باختی هم در کار باشد قمار و حرامی است سه بعدی، و اگر بدون برد و باخت مالی باشد میسر و حرامی است دو بعدی و اگر هم تنها برد و باخت مالی و یا عداوت یا لهو باشد در این سه صورت حرام تک بعدی است.

و خصوص شطرنج کلا حرام است گرچه هیچ یک از ابعاد حرمت را نداشته باشد ولی دست کم وقت گذرانی غیر عاقلانه و موجب دشمنی است روایاتی از طریق فریقین راجع به حرمت شطرنج داریم لذا کلا از مهمترین محرمات و میسرهاست، وانگهی بعضی از محرمات اجتماعی معلل هم هست که در موارد استثنایی هم که آن علت وجود ندارد ولی در حساب مصلحت و پیشگیری کلی حرام است، مانند نظر افکندن مردی جوان به زنی عریان که بر مبنای ادعای عدم شهوت از طرفین هم حرام است زیرا

اگر اینگونه استثنائات در اجتماعات اسلامی جائی داشته باشند نخست ادعاهای نابجای فراوان از ناکسانی به ادعای ایمان و اسلام آن را تجویز می کند، و نیز در دیگران هم اثر می گذارد، روی این اصل محرماتی اینچنین حرمتی کلی و همگانی دارند، و این هم که احیاناً گفته می شود که شطرنج بدون لهُو و محرّمات خود ورزشی است فکری پذیرفته نیست زیرا نخست ورزش فکری در انحصار شطرنج نیست بلکه وسائلی فراوان دارد وانگهی در بازی شطرنج منهای برد و باخت مالی و لهُو طبعاً دشمنی در این میان خواهد بود، چنانکه در مسابقه های فوتبال و والیبال هم چنان است که احیاناً موجب زد و خوردها و کشتارهایی می باشند.

آری برد و باخت در مواردی هم جائز بلکه راجح و واجب است که موجب تقویت جریانی راجح یا واجب باشد، مانند برد و باخت در وسایل جنگی همچون دویدن، شنا کردن، اسب سواری و تیر اندازی که در هر زمان به مناسبت نیازهای جنگی اش این برد و باخت برای تشویق در پیشبرد نیروهای جنگی واجب است، و اکنون که زمان سلاحهای پیشرفته و اتوماتیکی است این سلاحها جایگزین همان چهار مورد است که مسابقه با خودروهایی زمینی دریایی و هوایی و نیز شناوری یا باقایق و کشتی و یا با وسائل دیگر و نیز مسابقه در استعمال سلاحهای جنگی همه و همه از این موارد است، و در هر صورت با مراعات اهم در برابر مهم جریان اهم راجح و یا واجب خواهد بود.

پس این گمان که اگر قماری بدون برد و باخت باشد چون قمار نیست، حرام هم نیست مخدوش است، زیرا میسر اعم از قمار است و چنانکه گفتیم در اصل لهُو و آسان کننده فعل حرام و ترک واجب می باشد، و این خود مهمتر از برد و باخت مالی است، در قرآن هم هرگز لفظ قمار نیامده، بلکه اینجا میسر و جاهای دیگر لهُو، لغو، وسیله حرام و یا ترک واجب و از این قبیل تعبیرات عمومی است، و اگر گفته شود که شطرنج خالی از هر دو جهت روی این مبنا حلال است، پاسخ اولش این است که کاری که نوعاً انسان را به حرام می کشاند بر حسب نصوصی قرآنی کلاً حرام است، و دوم اینکه بر حسب سنت قطعیه اسلامی شطرنج از سرآمد محرّمات در جریان لهُو و قمار و مسیر قرار دارد، بنابراین حلال دانستن شطرنج بر این مبنا مانند حلال دانستن گوشت خوک است در صورتی که کرم ترشین آن گرفته شود.

و اینجا "رجس من عمل الشیطان" بمعنای نجاستی جسمانی نیست، زیرا میسر در هر صورت کاری ناپسند است و نجاست این کار هرگز در بعد جسمانی نمی باشد که آلت قمار و یا دیگر میسرها نجس نیست، بلکه حالت نجسی است روی این اصل خمر هم دارای حالتی نجاست بار می باشد و بر حسب بیش از بیست روایت خمر جسماً پاک است و ظواهر روایاتی کمتر آنرا نجس می داند که طبعاً در برابر

این نص و دلالت قرآنی - و روایاتی موافق آن - مراد از این نجاست، همان نجاست آشامیدن و کارهای ایجابی دیگری است که نسبت به خمر انجام می‌گیرد مانند تهیه، فروش و حتی کاشتن درخت انگور و خرما به نیت بدست آوردن شراب حرام است که در روایات ما بالغ بر ده مورد نمودار می‌باشد. و چنانکه در خبر است در پاسخ این پرسش از معصوم که من لباسم آلوده به خمر است، آیا با آن می‌توانم نماز بخوانم، فرمود: لباس که مست نمی‌شود بر این مبنا جسم خمر نجس نیست. وانگهی "من عمل الشیطان" دلیل دیگری است بر اینکه خود خمر نجس ظاهری نیست، بلکه آماده کردن و ... و خوردنش می‌باشد که از عمل شیطان است، و این شیطان نبوده که کیفیت درست کردن خمر را به انسانها نشان داده، بلکه خود انسانها هستند که این عمل شیطنانی را انجام می‌دهند و در آخر کار «فاجتنبوه» اجتناب از جسم خمر و میسر و انصاب و ازلام نیست، بلکه اجتناب و دوری از کاربرد آنهاست و آیه بعدی که عداوت و بغضاء و جلوگیری از یاد خدا و نماز را از آثار و کاربردهای این موارد قرار داده بخوبی تأیید می‌کند که اینجا تنها برد و باخت مالی نیست اگر چه این را هم شامل است، لکن مهمترش خطرهای حالی است، مثلاً دست زدن به اینها اینگونه پیامدها را هرگز ندارد، خصوصاً در صورتیکه برای نابود کردن آنهاست که کاری واجب می‌باشد، پس چگونه من عمل الشیطان است و چگونه ایجاد عداوت و بغضاء و ترک یاد خداست و حال آنکه دست زدن به اینها از برای نابودیشان خود از بین برنده این پیامدهای خطرناک است.

در آیه بقره این بحث به میان آمده و اصولاً خمر و بقیه این مذکورات در کل ادیان الهی حرام بوده، و چگونه می‌توان پذیرفت که خمر با اینکه از بین برنده عقل است در شریعتی از شرایع الهیه حلال باشد، زیرا اصولاً پذیرش شریعت الهی بر مبنای عقل است و چگونه قابل قبول است که شریعتی الهی و یا عقلانی غیر الهی اساس پذیرش خود را که عقل است با تجویز مستی از میان ببرد، لذا در تورات چهارده آیه و در انجیل چهار آیه و در قرآن پنج آیه از برای حرمت خمر وارد است. گرچه کتب و حیاتی تحریف شده بر خلاف این نصوص ساختن و خوردن آن را به پیامبرانی هم نسبت داده است.^۴ اینجا احیاناً گفته می‌شود که لفظ حرمت در هیچیک از آیات تحریم خمر وجود ندارد و مخصوصاً آیه مورد بحث که مهمترین و آخرین آیات تحریم آن می‌باشد، پاسخ این است که: اولاً خود «فاجتنبوه» دوری از آنرا واجب دانسته، آنهم واجبی بس مهم چنانکه علل حرمت خمر و بقیه موارد مذکوره را پیامد بدترین محرمان دانسته، در ثانی «اثم» که به معنای پیامد بد می‌باشد در چهل و هشت آیه قرآن حرام شده، از جمله "انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن الاثم و البغی بغیر الحق"

۴. بشارات عهدین ص ۱۷۵ - ۱۸۱.

(۳۳:۷) این در اثم معمولی است که اینجا حرام شده تا چه رسد به اثم کبیر، چنانکه در آیه بقره خمر و میسر را اثم کبیر دانسته (۲۱۹:۲) بنابراین نه تنها خمر میسر حرام می باشند، بلکه حرامی بزرگ اند. و این حرمت باندازه ای بزرگ است که نماز یعنی بزرگترین رکن از فروع دین که هرگز نباید ترک گردد در حال مستی حرام شده (۴۳:۴) پس حرمت خمر چند برابر حرمت محرّماتی دیگر است، بلکه خودبر حسب برخی روایات کلید دریهای بسته کل محرّمات است.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا
الْبَلَّغُ الْمُبِينُ ﴿92﴾ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا
إِذَا مَا اتَّقَوْا وَءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَءَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَءَامَنُوا
وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿93﴾

و خدا را اطاعت کنید و پیامبر را (نیز) اطاعت کنید، و (از مخالفت با آنان) برحذر باشید. پس اگر روی گردانید، بدانید که برعهده‌ی پیامبرمان فقط پیام رسانی روشنگر (رَبَّانِي) است ﴿92﴾ بر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند گناهی در آنچه خورده اند نیست، در حالی که تقوا پیشه کردند و ایمان آوردند و کارهای شایسته (ی ایمان) نمودند؛ سپس تقوا پیشه کردند و ایمان آوردند؛ پس آن گاه تقوا پیشه کردند و (در تقوا و ایمان و عمل صالحان) بهترین (راه را) انتخاب کردند. خدا نیکوکاران را همی دوست می دارد. ﴿93﴾

آیه ۹۳ - در اینجا برای سلب گناه نسبت به خوردنی های مؤمنان ده گام طی شده، سه مرتبه ایمان، سه مرتبه تقوی، دو مرتبه عمل به صالحات و دو مرتبه احسان یاد شده است، گام نخستین ایمان و عمل به صالحات است، و در گام دوم تقوی هم بر آن افزوده گشته، سپس تقوی و ایمان و احسان و در آخر کار بگونه ای فراگیر "والله يحب المحسنين" آمده و این تکرار بر مبنای تکامل در ایمان و اعمال شایسته ای که جنبه ایجابی دارند می باشد، و تقوی جنبه سلبی است و شامل ایجابی نیز می باشد، و احسان، احسان در ایمان و عمل شایسته و تقوی را در بر می گیرد، و در هر صورت تکامل این مراحل چهارگانه با تکرارهای موجود نشانگر این است که از مهمترین جریانات زندگی طعام است که یا حرام است و یا حلال یا مشتبّه و برای اینکه هرگز به حرام و مشتبّه آلوده نشوید و تنها غذای صد در صد حلال را مصرف کنید این گامهای استوار بگونه تکرار و تکامل لازم است، و چون ضروری ترین نیازهای زندگی که باید همیشه بدست آورد طعام است "لیس ... جناح" بر این مبانی چهارگانه پرهیز مؤمنان را از طعام واجب ندانسته و مصرف کردن آنرا حرام نمی داند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيُبْلِوَكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَآلَهُ أُيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ
لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهِ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿94﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! خدا همواره شما را به چیزی از شکار - که در دسترس شما و نیزه هایتان باشد - بی چون می آزماید تا نشانه گذارد کسی را که در نهان از او می هراسد؛ پس هرکس پس (از آن) تجاوز کند برایش عذابی دردناک است. ﴿94﴾

آیه ۹۴ - صید در این آیه ظاهراً مطلق صید است که اصولاً حرام می باشد مگر در صورت نیاز و در غیر این صورت بازی کردن با جان حیوانات حرام است که بر حسب روایاتی صید لهُو نامیده می شود، اصولاً زیان رسانی تا چه رسد تصرف در جان هر حیوانی بدون جهتی ملزم جایز نیست، زیرا تعدی بر غیر اعم از انسان و حیوان حتی بر درختان هم حرام است، اکنون در صید مانند کشتن حیواناتی حلال گوشت بدون صید تنها زمینه نیاز مستمر انسانها مستثنی است وگرنه هرگز حلال نیست که با جان حیوان بازی کردن و از گوشت او هم چندان استفاده ای نکردن، مانند قربانی هایی در مُنی که در روز عید قربان همچنان هدر می رود که هم ایجاد تعفن در فضا می کند و هم به زیر خاک می رود که این خود گناهی چند بعدی است، نخست زیان رسانی بدون جهت به جان این حیوانات، سپس زیان رسانی به بینوایان که باید مورد بهره برداری از این حیوانات باشند، و سپس با چند ریالی ناچیز حق آنان را اینگونه به ناحق پرداختن که این مثلث حرمت در قربانی های مُنی بدین گونه تحقق دارد، و ما در آیات حج^۵ چاره عاقلانه و شرعی آنها را تبیین کرده ایم، و چنانکه صید در حال احرام بدون انجام شرایط معمولی ذبحش که تنها با صید حیوان کشته شود حرام و گوشت این صید میته است، همینگونه هم صید لهُو که تنها بعنوان بازی کردن با جان حیوانات است و نه از برای مصرف دیگر، اینهم در هر دو جهت حرام است، که گوشتش مانند گوشت صید در حال احرام میته می باشد.

«لیعلم» در اینجا مانند ده جای دیگر قرآن از عَلم است بمعنای نشانه و نه از عَلم، چنانکه مفرد بودن مفعولش نیز گواه بر این معناست که خدا می خواهد بر مؤمنان نشانه نهد، گرچه صید بالهُو گناهِش خفیف تر از صید در حال احرام است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَن قَتَلَهُ مِنكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ
مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ هَدْيًا بَلَغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ

۵ در کتاب اسرار - مناسک و ادله حج.

طَعَامَ مَسْكِينٍ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوبَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ ﴿95﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! در حالی که مُحَرِّمید یا در حرمید، صید را مکشید و هرکس از شما عمداً آن را بکشد، باید نظیر آنچه کشته است کفاره ای از انعام [نعمت های حیوانی] بدهد (که) بر آن دو تن عادل از میان شما حکم کنند - در حالی که (این) هدیه ای است که به کعبه می رسد - یا با کفاره ای مستمندانی را خوراک بدهد، یا معادلش روزه بدارد، تا سزای زشتکاری خود را بچشد. خدا از آنچه گذشته عفو کرده است، و هرکس (آن را) تکرار کند، خدا از او انتقام می گیرد. خدا عزیزی صاحب انتقام است. ﴿95﴾

آیه ۹۵ - "و انتم حُرْمٌ" حالت احرام چه در حَرَم و چه در غیر حرم را و نیز بودن در حرم چه در حالت احرام و چه غیر احرام را شامل است و در صورتیکه مُحَرِّم و داخل حَرَم باشد حرمت صید مضاعف است.

أَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ مَتَعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحَرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿96﴾

صید دریا و خوراکیش برای شما حلال گشته، حال آنکه برایتان و برای راهیان بهره ای است، و صید بیابان - مادامی که مُحَرِّم (یا) در حرم می باشید - بر شما حرام گردیده است. از خدایی که سویش محشور می شوید پروا بدارید. ﴿96﴾

آیه ۹۶ - در این آیه تنها صید خشکی در حال احرام حرام گشته و در مقابل صید دریائی در هر صورت حلال است چه محرم باشی و چه نباشی، با این فر که صید خشکی در غیر حالت احرام فقط در صورت نیاز جایز است، ولی صید دریایی حتی در حالت احرام حلال است و اگر هم صید لهوی باشد گرچه حرام است ولی زیانی به حالت احرام نمی زند و میتة هم نمی شود.

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَمًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلْبِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿97﴾

خدا کعبه - بیت الحرام - را (وسیله‌ی) قیام [به پاخاستن] مردمان قرار داده و ماه حرام و قربانی های نشان دار را (نیز به همین منظور مقرر فرموده). این برای آن است تا بدانید خدا بی گمان آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است می داند، و همواره خدا بر هر چیزی بسیار داناست. ﴿97﴾

آیه ۹۷ - "قیاماً للناس" در زیارت کعبه مشرفه بر حسب جعل الهی شامل کل قیامهای اجتماعی اسلامی است در ابعاد عقیدتی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و ... از باب نمونه در شهر حرام که رجب، شوال، ذیقعد و محرم است قیام برای صلح که در این ماهها اگر جنگی هم از پیش بوده بایستی به صلح انجامد، مگر در صورت ضرورت، و قیام اقتصادی بوسیله هدی و قلابد سیر کردن گرسنگان است، در اینجا فریب هدی و قلابد این است، هدی قربانی معمولی است که در حج تمتع می باشد و قلابد قربانی ویژه ای است در حج قران بدین معنی که کفشهای خود را بر حیوان آویخته و به طرف قربانگاه روان می شوی، اشاره به اینکه من در راه انجام قربانی از کفشهای خود نیز صرف نظر می کنم و اگر جایز بود خود را هم فدا می کردم، لیکن این قربانی چه در قلابد و چه در هدی از نظر معنوی نشانگر نهایت فداکاری و از نظر اقتصادی فداکاری اقتصادی است. که اینجا قیام معنوی است و هم قیام مادی، چنانکه در باب قربانی مفصلاً خواهد آمد.

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿98﴾ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿99﴾ قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿100﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ إِن تُبَدَّ لَكُمْ تَسْأَلُكُمْ وَإِن تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿101﴾ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ ﴿102﴾ مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَابِيَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَ لَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿103﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءِآبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ ءِآبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿104﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿105﴾

بدانید که خدا سخت بی جوی کیفر است، و خدا بی گمان بسی پوشنده ای رحمت گر بر بزرگان است. ﴿98﴾ بر پیامبر (خدا وظیفه ای) جز ابلاغ رسالی رسالت) نیست. و خدا آنچه را آشکار و آنچه را پنهان می کنید می داند. ﴿99﴾ بگو: «پاک و پلید یکسان نیستند، هر چند کثرت پلید تو را به شگفت آورد. پس ای اندیشمندان از خدا پروا کنید، شاید (خود و دیگران را) رستگار نماید.» ﴿100﴾ همان ای کسانی که ایمان آوردید! از چیزهایی بپرسید که اگر برایتان آشکار شود، بدآیندتان است، و اگر

هنگامی که قرآن نازل می شود درباره‌ی آنها بپرسید برایتان آشکار می شود. خدا از آنها [پرسش های بیجا] در گذشت. و خدا بسی پوشنده‌ی بردبار است. ﴿101﴾ گروهی پیش از شما (نیز) بی چون از این (گونه) پرسش ها کردند، سپس به سبب آنها (از) کافران یا کفران کنندگان شدند ﴿102﴾ خدا (چیزهای ممنوعی از قبیل) بحیره، سایه وصیله و حام را (حرام) قرار نداده است، ولی کسانی که کفر ورزیدند، بر خدا دروغ می بندند و بیشترشان خردورزی نمی کنند ﴿103﴾ و هنگامی که به آنان گفته شود: «سوی آنچه خدا نازل کرده و سوی پیامبر(ش) بیاوید» گویند: «آنچه پدرانمان را بر آن یافته ایم ما را بس است.» آیا و هر چند (که) پدرانشان چیزی نمی دانند و راهی نمی یابند؟ ﴿104﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! بر (عهده‌ی) شماست (که) به خودتان بپردازید هرگاه هدایت یافتید آن کس که گمراه شده است به شما زبانی نمی رساند. بازگشت همه‌ی شما سوی خداست، پس شما را از آنچه انجام می داده اید آگاهی مهمی می دهد. ﴿105﴾

آیه ۱۰۵ - "علیکم انفسکم" مؤمن از نظر ایمانی در مثلثی از عمل به صالحات و ترک محرمات بایستی غوطهور باشد: نخست خودسازی که اینجا "علیکم انفسکم" و در جای دیگر "قوا انفسکم" و مانند آن است، و این خودسازی برای دو جهت اصلی و فرعی است. اصلی اش وظیفه ای شخصی خود اوست و فرعی اش برای اصلاح دیگران.

دوم اصلاح نزدیکان که پس از قوا «انفسکم»، «اهلیکم» آمده و نیز "اندر عشیرتک الاقربین". ضلع سومش سازماندهی ایمانی نسبت به دیگران چه مسلمان و چه غیر مسلمان البته هر چه نزدیکتر واجبتر است و روی این اصل «اهلیکم» که پس از "علیکم انفسکم" آمده و سپس "لا یضرمک من ضل" اینها در صورتی که هدایت دو بعدی در انسان محقق باشد که اگر دیگران چه نزدیکان و چه غیر نزدیکان در اثر ترک دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر شما در گمراهی شان همچنان بمانند چنانکه آنان زیان کرده اند که در راه صحیح از روی تقصیر قدم نهاده اند شما هم در گمراهی آنان زیان برده اید که وظیفه سازندگی ایمانی را نسبت به آنان انجام نداده اید ولی در صورتی که وظیفه خود را نسبت به آنان پس از سازماندهی خودتان انجام دادید و اثری نکرد اینجاست که "لا یضرمک من ضل اذا اهدیتهم". برای شما - در این صورت - زبانی نیست هنگامی که خود هدایت شدید.

بالاخره هدایت دارای دو بعد است که شخص مؤمن باید در هر صورت نگهبان ایمان و سایر نوامیس ایمانی باشد، بعد اول نگرهبانی خودی است که با تمام کوششها و کاوشهایش در کل زندگی باید در انجام شایستگی های درونی و برونی خود در تمامی وظایفش کوشا باشد و در کل شایستگی ها در میدان شایستگیان تا سرحد امکان گوی سبقت را برآید و لحظه ای از تکامل دادن نوامیس پنجگانه خود غافل نشود، این اجمالی از بعد فردی است. در مرتبه دوم که صلاحیت ساختن دیگران را دارد در

تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر آنان باید همچنان کوشا باشد، و اینجا «اهتدیتیم» شامل هر دو بعد است که با انجام این دو بعد از راهیابی اصلی خودی و فرعی غیری اگر کسانی دیگر گمراه شدند بر عهده شما نیست، زیرا دعوت الی الله و امر به معروف و نهی از منکر احیاناً کارساز است که در طرف تأثیر دارد، یا کارساز نیست که شما وظیفه خود را انجام داده اید، در صورت دوم گناه این گمراهان که تحت تأثیر شما قرار نگرفته اند بر عهده شما نیست، آری اگر شما در راه هدایت دیگران گمراه شوید این زینتی برای شماست، زیرا در این آیه "اذا اهتدیتم" محوری اصلی است از برای معذور بودن شما در گمراهی دیگران، اما اگر خود در راه هدایت دیگران گمراه شوید یا خوف گمراهی داشته باشید این حرامی است مضاعف که نخست گمراه شدن شماست و دوم این که ترک نهی از منکری که موجب گمراهی شماست در باب نهی از منکر واجب است.

حتی در صورتی هم که شما خود را در بعد اول ساخته اید ولی احیاناً امر به معروف و نهی از منکر را ترک می کنید اینجا است که ترک واجب کرده اید، اگر در ترک وظیفه خودتان نسبت به دعوت و امر و نهی دیگران آنان همچنان در گمراهی شان باقی بمانند، درست است که آنان خود در صورت تقصیرشان گناهکارند ولی شما هم در ترک دعوتشان گناهکارید، چنانکه دیگران هم نسبت به شما چنانند.

و اگر هم خود را اینگونه سازمان ایمانی نداده اید که ساختن دیگران برای آنان جائز باشد و در این صورت هم آنان همچنان در گمراهیشان باقی بمانند اینجا شما دو گناه مرتکب شده اید: نخست سازمان ندادن ایمانی نسبت به خودتان و سپس در اثر ترک این سازماندهی ترک دعوت دیگران.

در هر صورت ایمان در کل ابعادش در اختصاص فرد فرد مسلمانان نیست بلکه چنانکه در آغاز سخن اشاره شد شخص مؤمن باید به ترتیب خودی و نزدیکان و دیگران را در حد توانش به کار سازماندهی ایمانی فردی و اجتماعی بپردازد.

اصولاً اصل ایمانی دو بعد است: فردی و اجتماعی که فردی اش بر اجتماعی مقدم می باشد و این آیه بیانگر تمام این وظائف فردی و اجتماعی است.

اینجا مکلفانی که قاصرند و در اثر عدم دعوت و امر و نهی همچنان به قصور خود باقی اند اینان خود در ترک تکلیف قصوری شان گناهکار نیستند بلکه این شمائید که آنان را آگاه نکرده اید و تنها شما زیان کرده اید.

ولی اگر اینان قصوری ندارند بلکه در پی جوئی نکردن از حق از روی تقصیر گمراه مانده اند که شما اگر آنان را دعوت به خیر می کردید مؤثر بود؛ در این ترک دعوت هم شما مقصرید و هم آنان.

و بالاخره ترک وظیفه از هر کس و در هر بعد از روی تقصیرش اگر زیانی از ترک دعوت و امر به معروف و نهی از منکر نسبت به او باشد اینجا هر دو زیانکارند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا شَهَدَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ أَوْ ءَاخِرَانِ مِّنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَبْتُمُ مَّصِيبَةَ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الْآثِمِينَ ﴿106﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! گواهی میانتان در وقت وصیت، هنگامی که یکی از شما را (نشانه‌ی) مرگ در رسد، دو مرد عادل از شماست. یا اگر راهی راهی دشوار شدید، و مصیبت مرگ شما را فرا رسید (و شاهد مسلمانی هم نبود) دو تن از غیر (همکیشان) خود را (به شهادت بطلبید) و اگر (در صداقت آنان) شک کردید، پس از نماز(شان) آن دو را نگهدارید، آن گاه به خدا سوگند یاد کنند که: «ما این (حق) را به هیچ قیمتی نمی فروشیم، هرچند (پای) خویشاوند نزدیکترمان (در کار) باشد، و شهادت الهی را کتمان نمی کنیم و بی گمان (اگر حق را کتمان کنیم) در این صورت از گناهکاران خواهیم بود.» ﴿106﴾

آیه ۱۰۶ - این دومین آیه وجوب وصیت است که اولینش در سوره بقره آیه (۱۸۰) وصیت را با شرط وجود مالی افزون بر نیاز وراثت به هنگام مرگ مقرر کرده و اینجا هم «الوصیه» در "حین الوصیه" همان وصیت با دو شرط مذکورش می باشد.

افزون بر این که برای تثبیت آن گواهانی واجب است که بر حسب نص این آیه دو گواه عادل مسلمان و یا اهل کتاب، و بر مبنای لزوم اثبات وصیت خط و امضای مسلم وصیت کننده نیز کافی است که اگر هم گواهان و یا خط و امضا برای اثبات این وصیت کافی نبودند با جمع هر دو جریان وصیت تثبیت می شود و روی این اصل این گواهان خود نمونه ای بارز از وسایل اطمینان بخش اثبات وصیت می باشند.

و چون گهگاهی گرچه وصیت کننده در هنگامه مرگ است ولی عمرش طولانی تر از گواهان می شود روی این اصل این گواهان برای اثبات این وصیت کافی نیستند که خط و امضای وی مقدم است و گاهی هم گواهان خط و امضای وصیت آنرا به گونه ای روشن تر ثابت می کنند و گهگاهی همچنانکه گفتیم پیوند هر دو لازم است و بالاخره در این مثلث وصیت باید مسلم باشد تا عمل به آن با شرایطش واجب گردد.

در این آیه شهادت دو عادل در زمینه وصیت به منظور حفظ وصیت شرطی اصلی است، و چنانچه به جای شهادت عادلان که هم امکان انحراف و فراموشی در آنها هست و هم ممکن است پیش از مرگ وصیت کننده بمیرند، نوشته ای ثابت که قابل انکار نباشد با امضای وصیت کننده و شاهدان جایگزین گردد بسیار بهتر است، که در حقیقت شاهدان بدون امضا شهادتشان ناقص است، پس در هر صورت نوشته ثابتی باید باشد. و اینکه در این آیه جریان نوشتن یاد نشده بدین جهت است که در اینجا وصیت در حال سفر است و در زمان نزول آیه با سواد بسیار کم بوده که بجای نوشتن، شهادت جایگزین آن می شده، ولی در غیر مفروض سفر یا مسافرتهاى امروزی که نوشتن وصیت امکان دارد باید بطور معمول هم خط و امضای وصیت کننده در کار باشد و هم امضای شاهدان و در صورتی هم که وصیت کننده توان نوشتن را ندارد چنانکه در آیه دین به تفصیل گذشت باید اشخاص عادل گفته او را بنویسند و آیه دین هم وصیت مالی را شامل است و در آیه مورد بحث این شهادت در حال سفر حداقل وصیت می باشد، چنانکه دو شاهد در آیه دین دو مرد عادل یا یک مرد و دو زن عادل مقرر شده، اینجا هم "ذوا عدل منکم" شامل هر دو گونه شهادت است.

و "أَوْ آخِرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ": و اگر در اینگونه سفرها دو شاهد عادل مسلمان یافت نشد، دو شاهد عادل اهل کتاب جایگزینش می شود، البته عدالت در مورد آنها، عدالت در بُعد کتابی است و باید بعد از انجام نمازشان که خود دلیلی این بر عدالت است قسم یاد کنند که هرگز تخلفی در ادای شهادت نکنند و اولین شهادت را هرگز پنهان نسازند.

فَإِنْ عَثَرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّ إِثْمًا فَأَخْرَانِ يَتُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ فَيَقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهِدْتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهِدَتِيهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿107﴾

و اگر دریافته شد که آن دو دستخوش گناهی پیگیر شدند، پس دو تن دیگر که بر آنان ستم رفته است و هر دو (به میت) سزاوارترند به جای آن دو (شاهد پیشین) قیام کنند. پس به خدا سوگند یاد می کنند که: «گواهی ما همواره از گواهی آن دو شایسته تر است، و (از حق) تجاوز نکرده ایم، اگر چنان کنیم از ستمکاران خواهیم بود.» ﴿107﴾

آیه ۱۰۷ - این آیه مرحله سوم شهادت است که اگر آن دو شاهد، چه مسلمان و چه اهل کتاب، معلوم شود که انحرافی در گرفتن و یا انجام شهادت دارند، دو نفر دیگر جایگزین آنها می شوند، چه دو مسلمان عادل بجای دو مسلمان قبلی و چه دو کتابی عادل بجایشان البته این دو که در آخر کار برگزیده می شوند در صورت امکان باید «أَوْلِيَانِ» باشند یعنی کسانی باشند که به این وصیت اولیت

دارند که از نزدیکترین افراد به وصیت کننده و خود نیز مورد وصیتند که شهادت ایشان به نفع خودشان و سایر موارد وصیت است.

ذَلِكَ أَذْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ
أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿108﴾

این (روش) - برای اینکه شهادت را به صورت درستش ادا کنند یا بترسند که بعد از سوگند خوردنشان، سوگندهایی (به وارثان میّت) برگردانده شود - (به صواب) نزدیکتر است. و از خدا پروا بدارید و (این بندها را) بشنوید. و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند. ﴿108﴾

آیه ۱۰۸ - این آیه چنانکه در آغاز سخن گذشت اصالت علم به شهادت را در این میان تثبیت می کند.

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّا إِنَّا أَنْتَ عَلَّمُ
الْغُيُوبِ ﴿109﴾

روزی که خدا پیامبران را گرد می آورد، پس فرماید: «چه پاسخی به شما داده شد؟» گویند: «ما هیچ نمی دانیم، همواره این تویی تو بسیار دانای رازهای نهان.» ﴿109﴾

آیه ۱۰۹ - اینجا "لا علم لنا" در پاسخ "ماذا أُجِبْتُمْ" به چه معناست؟ آیا این بزرگواران به هنگام دعوتشان پاسخ مثبت و یا منفی مکلفان را نشنیده، که این خود نقصانی در رسالت است! بلکه در هر دعوتی معمولاً پاسخ نفی یا اثبات برای دعوت کننده ای روشن است تا چه رسد به رسولان! این پاسخ مکلفان پس از وفات رسولان جزو "لا علم لنا" است و حتی در زمان زنده بودن آن بزرگواران و غیاب گروهی از مکلفان نیز "لا علم لنا" صد می کند و "انک انت علام الغیوب" در جمع علم کل غیوب را در انحصار خدا می داند.

درست است که پیامبران الهی بر حسب آیاتی چند مانده آیه (:) گواهان اعمال امتهای خودشان می باشند و رسول گرامی اسلام در دو بعد گواه است: ۱- بر مکلفان پیش از اسلام چه رسولان نشان و چه امتهای و ۲- بر کل مکلفان زمان خودش تا روز قیامت، ولی لازمه این گواهی صرف اطلاع بر اعمال مکلفان است چه در عالم تکلف و چه در برزخ و قیامت، روی این اصل نفی آگاهی این بزرگواران با اثباتش در زمینه شهادتشان هرگز منافاتی ندارد که سلبش در زمان تکلیف و برزخ و رستاخیز است و ایجابش - که از امتیازات ربانی برای این بزرگواران - خدا اینان را بر کل اعمال مکلفان آگاه می کند تا با فرشتگان و نیز اعضای مکلفان و زمین در چهار بعد همپا و یکسان شهادت دهند و این شهادت مربع برای اثبات اعمال درست و نادرست مکلفان نیست زیرا شهادت خدا در هر صورت کافی است.

لیکن هم برای تکریم فرشتگان و سایر معصومان (علیهم السلام) و افزون بر این برای تثبیت جریانهای گذشته نسبت به مکفان این چهار شهادت لازم است.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَلِدَتِكَ إِذْ أُيِّدْتُكَ
بِرُوحِ الْقُدُسِ تَكَلَّمَ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ
وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ
طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ
بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا
سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿110﴾

چون خدا فرمود: «ای عیسی پسر مریم! نعمتم را بر خود و بر مادرت به یاد آور: چون تو را با روح القدس تأیید کردم (که) در گهواره و (اینک) در میان سالی با مردم سخن (وحیانی) می گویی؛ و چون تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم؛ و چون به اذن من از گل، (چیزی) شکل پرنده می ساختی، پس در آن می دمیدی و به اذن من پرنده ای می شد؛ و کور مادرزاد و پسر را به اذن من شفا می دادی؛ و آن گاه که مردگان را به اذن من (زنده از قبر) برون می آوردی؛ و چون (آسیب) بنی اسرائیل را - هنگامی که برای آنان حجت های آشکار آورده بودی - از تو بازداشتیم، پس کسانی از آنان که کافر شده بودند گفتند این (ها چیزی) جز افسونی آشکارگر نیست.» ﴿110﴾

آیه ۱۱۰ - اینجا سخن وحیانی عیسی (علیه السلام) در گهواره و میان سالی دلیل است بر اینکه در این میان هرگز سخن وحیانی نداشته، زیرا در این آیه "فی المهد و کَهْلًا" است و نه «فی المهد الی الکهل» روی این اصل وحی در گهواره تا میانسالی اش استمرار نداشته است و کل جریانات تعلیم کتاب و حکمت و تورات و انجیل و گل را تبدیل به پرنده زنده کردن و دیگر جریانات معجزه آسا تنها در مرحله دوم که میانسالی و رسالت رسمی حضرتش بوده است می باشد.

وحی در گهواری دارای دو بعد است، نخست مبراً کردن مادر معصومه اش از تهمت ناروای زنا و سپس بشارت به نبوت آینده اش در میانسالی، و این خود از مسلمات دعوت حضرت مسیح (علیه السلام) است که از سن سی سالگی آغاز دعوت کرد و پیش از آن حضرت یحیی (علیه السلام) نوید دهنده و فریادگری از برای رسالت آینده او بود که ای مردم! شخصیتی در میان شماست که پیامبری بزرگوار خواهد شد و او را اکنون او را نمی شناسید. چنانکه در انجیل مکرراً یاد شده است.

"و اذا تخلق من الطین" به معنای ساختن مجسمه پرنده ای است که خود دلیلی است بر اینکه مجسمه سازی حتی برای پیامبران جایز است، چنانکه پیش از وی سلیمان (علیه السلام) نیز دستور

مجسمه سازی به جنیان داده بود که "یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل" (۱۳:۳۴) نمونه بارز تمثال همان مجسمه است، آنهم مجسمه انسان و حیوان چنانکه حضرت ابراهیم(علیه السلام) پرسید: "ما هذه التماثیل التي انتم لها عاکفون" (۵۲:۲۱) که دلیل است بر اینکه مراد از تماثیل همان مجسمه های انسانها و حیوانات است.

و اصولاً چنانکه در آیه سیزدهم سوره سبا درباره حضرت سلیمان خواهد آمد برخلاف آنچه در روایاتی برای حکمت تحریم مجسمه سازی آمده، که به روز رستاخیز خدا مجسمه سازان را وادار می کند که روحی انسانی و یا حیوانی در آنها بدمند و چون توان این کار را ندارند به شدیدترین عذاب مبتلا خواهند شد! و این خود جعلی است جاهلانه که نسبت به معصومان(علیهم السلام) داده شده است زیرا نخست مجسمه ساز برای تشبُّه به خالق مجسمه نمی سازد گرچه مشرک هم باشد تا چه رسد به مسلمان که مجسمه سازیش به منظور تداوم یادواره ای نیکان است. وانگهی اگر ساختن مجسمه از این جهت حرام باشد که تشبیهی به خداست این تشبه در صورتی کامل است که مجسمه ساز روحی هم در آن بیافریند و نیز در ساختن مجسمه درختان هم همین علت علیل موجود است که به روز رستاخیز چنانکه به سازندگان مجسمه انسانها و حیوانات چنان گفته شود همچنین نسبت به سازندگان مجسمه درختان باید گفته شود، که روح نباتی در آنها بدمید و چون توان این کار را ندارند بایستی مانند آنان عذاب شوند.

کار عیسی(علیه السلام) فقط ساختن مجسمه پرنده ای بود که بعداً به اذن خدا و دمیدن عیسی(علیه السلام) دو مرحله بعدی را نیز پیمود که بدن گلی تبدیل به بدن پرنده و پرنده بی جان نیز زنده شد، پس تنها کار عیسی(علیه السلام) ساختن مجسمه گلی و دمیدن در آن بود و اذن خدا هم بدین معنی نیست که خدا به عیسی(علیه السلام) ولایت تکوینی - که مخصوص خودش می باشد - در این جریان داده، زیرا اذن در اینجا مستقیماً مربوط به متحول شدن پرنده گلی است به پرنده ای زنده و نه آنکه خدا قدرت زنده کردن را به عیسی(علیه السلام) عطا کرده باشد و اذن غیر از اعطاء و وکالت است. اعطاء بخشی است درونی و اذن اجازه ای است برونی، وانگهی اصولاً ولایت تکوینی و تشریحی از اختصاصات ربوبیت است و ربوبیت قابل اعطاء نیست نه ذاتش و نه صفاتش و نه افعالش و چنانکه در آیات متعدده ای تصریح شده که حتی رسول اسلام(صلی الله علیه و آله) که دارای بالاترین مقامات عصمت است هرگز ولایت تکوینی و تشریحی نداشته مثلاً "انما الآیات عند الله" (۱۰۹:۶) نشانه های رسالت و معجزات را از نظر علم و قدرت منحصر به خدا دانسته است. و بر فرض آن که «اذنی» افزون

بر آنچه گفتیم این احتمال را هم داشته باشد که حضرت مسیح با این اذن قدرت نیابتی خالقیت یافت این احتمال از دو جهت عقلانی و وحیانی چنانکه گفتیم ناپیوسته است.

و این تعبیر «تَخْلُقُ» تعبیری است مجازی زیرا آیاتی از قبیل "هل من خالق غیر الله" خالقیت حقیقی را در انحصار خدا دانسته، آری خالقیت و آفرینش مجازی برای ما مجازیهها بر حسب توانها و استعداداتمان امکان پذیر است که صرف تحول دادن چیزی به چیزی دیگر است و ساختن هیکل گلین پرنده در همین بعد خالقیتی است مجازی با این امتیاز که همپای آن خدا دو اذن دیگر از برای دو تحول اصیل مقرر فرموده که این پرنده گلین بدن پرنده واقعی گردد و سپس روح حیوانی هم در او دمیده شود و این هر دو به تحول نخستین که به وسیله دمیدن مسیحایی انجام شد اعتباری معجزه آسا داد گرچه کسانی هم باشند که مجسمه‌هایی جسمانی برتر و زیباتر از حضرتش بسازند ولی عاری از این دو امتیاز هستند. روی این اصل کار مسیح کاری عادی و بشری بوده و کار حضرت اقدس الهی در این دو بعد کار ویژه ربانی است که نتیجه این مثلث خود پرنده ای زنده شد.

وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ ءَامِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا ءَامَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ ﴿١١١﴾

«و چون سوی حواریون وحی (غیر رسالتی) کردم که به من و فرستاده ام ایمان آورید، گفتند: ایمان آوردیم، گواه باش به اینکه ما به راستی (از) تسلیم کنندگان (خود)یم.» ﴿١١١﴾

آیه ۱۱۱ - اینجا وحی خدا به حواریین که شاگردان دوازده گانه ویژه حضرت مسیح (علیه السلام) بوده اند، وحی رسالتی نبوده، بلکه مادون وحی به مادر موسی (علیه السلام) بوده است که "و اوحینا الی امّ موسی" (۲۸:۷) بلکه حواریین پیش از این وحی هنوز ایمان شایسته ای به خدا و پیامبرش نیاورده بودند ولی مادر موسی (علیه السلام) در حالی به او وحی شد که هر دو ایمان را داشت روی این اصل و آنچه در آیات ذیل بدان اشاره رفته حواریین در جمع ایمانی درست هم نداشتند و پس از جریان درخواست مائده که خود از ادله بی ایمانیشان بوده گروهی از آنان پس از مائده آسمانی ایمان آوردند و گروهی همچنان بر بی ایمانی خود باقی ماندند. روی این اصل توان گفت که این امر وحیانی نسبت به حواریین همچون وحی به زنبور عسل بوده است. که مأمور به این ایمان شدند، روی این اصل وحی خود الهامی است ربانی برای ایمان یا تکامل ایمان ایشان. و اصولاً وحی رسالت در زمینه ای است که شخص مورد وحی دارای عصمت بشری در بعد ایمان به خدا و رسالت الهی باشد و ایشان که هنوز ایمان درستی ندارند، بلکه بر مبنای آیه ۱۱۲ از قدرت خدا پرسشی دارند که "هل یستطیع ربک در خطاب به حضرت مسیح (علیه السلام) می گویند: آیا خدای تو توان آن را دارد که مائده ای از آسمان

بر ما فرو فرستد که این خود دو بعد دیگر از بی ایمانی و یا عدم کمال ایمان آنان است، بویژه لفظ «ربک» و نه «رب العالمین» یا «ربنا».

چهارم و پنجمین بعد از بعد اینان از ایمان شایسته "تطمئن قلوبنا و نعلم ان قد صدقنا" است که دلها مان آرام گیرد و بدانیم تو به ما راست گفتی. ششمین مرحله در آیه (۱۱۵) "فمن يكفر" است که اگر کسی از شما بعد از این مائده آسمانی کافر گردد او را عذاب شدیدی خواهیم کرد و این عذاب شدید دست کم در دو بعد تحقق یافت یکی نسبت به یهودای اسخر یوطی که بر مبنای کفرش و بجرم تحویل دادن حضرت مسیح(علیه السلام) به یهودیان به اراده الهی شکل و شمایل مسیح بر او افکنده شد و بجای او به دار آویخته گشت و دیگری یا دیگرانی هم بر حسب آیه (۶۰) همین سوره که "من لعنه الله و غضب علیه و جعل منهم القردة و الخنازیر" این مسخ شدن به بوزینگان مربوط به گروهی از یهودیان بود که روز شنبه در جریان صید ماهی حيله کردند، و اما مسخ به خنازیر هرگز در یهودیان نبوده و بلکه در کس یا کسانی از حواریون مسیح(علیه السلام) بوده که با نزول مائده آسمانی بجای افزون شدن ایمانشان بر کفرشان افزون گردید.

در هر صورت حضرت مسیح(علیه السلام) بر حسب خواسته این حواریین - و نه بر مبنای آنچه گفته بودند - که آرامش دل و تصدیق رسالت باشد، بلکه بر مبنای عید بودن نزول این مائده برای اول و آخرشان و نشانه ای افزون بر نشانه های دیگر این رسالت و همچنین تبرک به این مائده آسمانی آن را درخواست کرده خدا هم با تهدیدی شدید نسبت به آن درخواست کنندگان از مسیح(علیه السلام) را اجابت فرمود.

إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَعْيسَى ابْنُ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِّنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١١٢﴾ قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَتَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿١١٣﴾ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِّنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِّنكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿١١٤﴾ قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنزِلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَّا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ ﴿١١٥﴾ وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ

قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ وَ

تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَالِمُ الْغُيُوبِ ﴿116﴾

چون حواریون گفتند: «ای عیسی پسر مریم! آیا پروردگارت می تواند از آسمان، خوانی بر ما فرود آورد؟» (عیسی) گفت: «اگر مؤمن بوده اید از خدا پروا بدارید.» ﴿112﴾ گفتند: «می خواهیم از آن بخوریم و دل هایمان (بدان) آرامش یابد، و بدانیم که به ما راست گفته ای و بر آن از گواهان باشیم.» ﴿113﴾ عیسی پسر مریم گفت: «بار خدایا! پروردگاران! از آسمان خوانی برایمان فرو فرست تا عیدی برای اول و آخرمان باشد و (نیز) نشانه ای از جانب تو (برای حواریان) و ما را روزی ده، حال آنکه تو بهترین روزی دهنده گانی.» ﴿114﴾ خدا فرمود: «من آن را بر شما فرو فرستنده ام، پس هرکس از شما بعد (از آن) انکار ورزد، بی گمان وی را (چنان) عذابی کنم که هیچ یک از جهانیان را (آن چنان) عذاب نکنم.» ﴿115﴾ و چون خدا فرمود: «ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفتی: "من و مادرم را (همچون) دو خدا به جای خدا(ی یکتا) پرستید؟" گفت: «منزه می تو، مرا نسزد که (درباره ی خویشتن) چیزی را که حق من نیست بگویم. اگر آن را گفته بودم بی گمان (هم) آن را می دانستی. آنچه در ذات من است تو می دانی و آنچه در ذات توست من نمی دانم. به راستی تو خود بسی دانای رازهای نهان هستی.» ﴿116﴾

آیه ۱۱۶ - اینجا الوهیت عیسی و مریم به میان آمده که یا باید گفت اینان دو پرستانی از مسیحیان بوده اند که مسیح و مریم را می پرستیدند، زیرا روح القدس که از اقاییم سه گانه و بخشهای ربانی بوده! اینجا با آوردن، خدا در رحم مریم کار الوهیتش به پایان رسیده، این حذف نخستین الوهیت، خدا هم که به این وسیله در رحم مریم به جسم مسیح (علیه السلام) پیوسته، اینهم حذف خدای اصل که سیر نزولی کرده، بنابراین دو خدای باقی مانده که مسیح و مادرش می باشند برای گروهی از مسیحیان مورد پرستش هستند، مسیح هم که متولد گردید مریم نیز استثنا شد تا سومی از سه خدا و یا چهارمی از چهار خدا شد و چنانکه گذشت "لا تقولوا ثلاثة" در بعد اول و "ان الله هو المسيح بن مریم" در بعد دوم این چهار یا سه یا دو در شخص مسیح انحصار یافت. و در انجیل هم این جریان سه گانه ثالوث در نخستین بار و تنبیه که دو پرستی است در بار دوم و یکتا پرستی عیسوی برای آخرین بار یاد شده است.

بدین معنا که پس از کنار رفتن روح القدس و مریم و پس از حلول لاهوت الوهیت در ناسوت جسم مسیح تنها خدا یکی است و او همان مسیح است که "لا تقولوا ثالث ثلاثة" نیز اشاره به این توحید مسیحی است.

در "تعلّم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک" پس از انکار دو پرستی از حضرت مسیح(علیه السلام) دو نفس به میان آمده، نفس مسیح و نفس خدا که این هر دو به معنای خود است به ویژه خود الوهیت که به اصطلاح ادبی اضافه چیزی به خود اوست با دو تفاوت در این میان که «نفسی» یعنی خودم که مسیح است و «نفسک» یعنی خودت که خداست.

نفس در سراسر قرآن هم بدین معنا آمده است که در بعد خلقی طبعاً مرکب از روح و جسم است و در بعد خالقی نه روح است و نه جسم بلکه ذات اقدس مجرد از جمیع جهات حضرت اقدس الوهیت است.

نتیجتاً این «نفسک» نسبت به خدا تنها دارای یک معنای مجرد یگانه است اما همین «نفسی» یا «نفسک» نسبت به آفریدگان گاه شامل هر دوی جسم و روح می باشد و گاه هم با قرینه ای مقصود جسم است و گاهی هم تمام روح انسانی است.

گرچه بخشهایی دیگر مانند فطرت، عقل، لب صدر، قلب و فؤاد که بخشهای پیاپی روح انسانی است نیز در جمع یا یکایک مقصودند.

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا
مَادُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
شَهِيدٌ ﴿١١٧﴾

«جز آنچه مرا بدان فرمان دادی (چیزی) به آنان نگفتم که: "خدا پروردگار من و پروردگار خودتان را عبادت کنید." و تا هنگامی که در میانشان بودم بر آنان گواه بودم. پس چون مرا برگزفتی تو خود بر آنان دیده بان بودی و تو بر هر چیزی گواهی.» ﴿١١٧﴾

آیه ۱۱۷ - این آیه مانند آیاتی دیگر کل این خرافات را که مسیحیان به حضرت مسیح(علیه السلام) نسبت داده اند به زبان حضرتش نفی کرده که سخنش تنها "ان اعبدوا الله ربی و ربکم" بوده چنانکه در هشتاد جای اناجیل چهارگانه حضرتش به این معنی تصریح فرموده است.

در این آیه حضور علمی حضرت مسیح(علیه السلام) را از هنگام صعود به آسمان از وی سلب کرده و حال آنکه در آیاتی چند از جمله "و یوم نبعث من کل و امة شهیداً علی انفسهم و جئنا بک شهیداً علی هؤلاء" (۸۹:۱۶) کل پیامبران و بویژه اولوالعزم و مخصوصاً پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله) را گواهانی بر کل اعمال مکلفان خوانده است، در این صورت آیا حضرت مسیح(علیه السلام) از این شهادت مستثنی است، زیرا القای شهادت پس از دریافت آن می باشد و در صورتیکه حضرت

مسیح(علیه السلام) نخست حضور علمی به اعمال این مسیحیان پس از صعودش به آسمان نداشته چگونه می تواند روز رستاخیز بر اعمالشان گواهی دهد؟

پاسخ این است که حضور علمی این شاهدان پیش از حساب کافی است که خدا کل این شاهدان را به اعمال کل مکلفان آگاه می کند، و بر مبنای همین آگاهی با تصدیق گواهان سه گانه دیگر که اعضای مکلفان و جوّ تکلیف و فرشتگان هستند، این شهادت تثبیت می گردد.

ولی اینجا برای حضرت اقدس رسول خاتم این تلقی شهادت در مثلث زمان بر حسب آیات و روایاتی مسلم است، نخست پیش از رحلتشان چه حضور بدنی هم داشته باشند یا نه، سپس حضور علمیشان پس از رحلتشان در برزخ پس آنگاه به روز رستاخیز و این خود امتیازی است در بعد شهادت معصومان محمدی است، پس ایشان بر کل شاهدان - چنانکه در فضایی دیگر - بر اینان برترها دارند.

"فلما توفیتنی" این «توفیتی» که فعل ماضی است گمان شده است که به معنای رحلت حضرت مسیح در گذشته است لیکن توفی اعم است از میراندن و دارای ابعاد زیرین می باشد که همه این ابعاد در معنای گرفتن به گونه ای وافی در عین درجاتش شرکت دارند، نخست توفی خواب که "الله یتوفی الا نفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها" (۴۲:۳۹) که توفی خواب پس از توفی مرگ به میان آمده، در ثانی توفی مرگ که آغازگر همین آیه است. توفی کاملتر و برتر از خواب و مرگ که انسانی را از محیط خطر نجات بخشیدن و به جایگاهی امن انتقال دادن است و این توفی بر حسب آیاتی چند به معنای «توفیتنی» نسبت به حضرت مسیح(علیه السلام) است که او را از جمع مرگبار یهودیان و آنانکه وی را تسلیم به ایشان کردند خدا به کره ای دیگر انتقال داد که "بل رفعه الله الیه" و آیه (۱۵۹) سوره نساء که "و ان من اهل الکتاب الا لیؤمننّ به قبل موته" خود دلیلی است قطعی بر این که حضرتش که تا کنون در همان جایگاه رفیع آسمان زنده است. و این سؤال و جواب در همان مکان و مکان آسمانی بوده که خدا آن را در این پیام جهانی قرآنی برای تثبیت حق آورده است.

و این استفهام استفهامی است برای تکریم مسیح(علیه السلام) و آگاهی دیگران، نه برای توبیخ مسیح و یا استعلام از حضرتش چنانکه خود پاسخهای مسیح بر این حقیقت دلیلی روشن است.

إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱۱۸﴾

«اگر عذابشان کنی، پس آنان بندگان تو هستند، و اگر برایشان ببوشانی، پس همواره تو خود توانای حکیم

هستی.» ﴿۱۱۸﴾

آیه ۱۱۸ - اینجا تقاضایی با استرحام از مسیح در محضر اقدس ربانی به میان آمده که اگر این دو پرستان را عذاب کنی اینان بندگان توآند و اگر گناهشان را ببوشانی تو خود کانون عزت و حکمتی ولی جای این پرسش است که حضرت مسیح (علیه السلام) چگونه برای این مشرکان نخست طلب پوشش و بخشش کرده است حال آنکه آیاتی از قبیل "ان الله لا یغفر ان یشرک به" تمام دربهای غفران را به روی مشرکان بسته است. پاسخ این است که مقصود از این مشرکان تنها بت پرستانند و نه منحرفان در توحید ربانی که مثلاً وهابیان که خدا را جسم پنداشته اند از این مشرکان باشند، و یا ریاکاران سپس این دو پرستی یا از روی قصور یا تقصیر و یا عناد است اینجا طبعاً از روی عناد نست زیرا معاند در هر صورت معذب است بلکه میان قصور و تقصیر است چه قصور از روی تقصیر و چه تقصیر از روی قصور که در جمع عناد نیست و آیاتی دیگر هم مانند همین آیه چنان جریانی را احیاناً از موارد غفران دانسته.

قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿119﴾

خدا فرمود: «این روزی است که راستان را راستیشان سود بخشد؛ برایشان باغ هایی است که از زیر درختان)شان نهرها روان است، حال آنکه در آن جاودانند. خدا از آنان خشنود است و آنان (نیز) از او خشنوند. این است رستگاری بی رنج بزرگ.» ﴿119﴾

آیه ۱۱۹ - ابدیت بهشتیان ابدیت ربانی رحیمی است که پایانی هم ندارد ولی ابدیت گروهی از جهنمیان چنانکه بارها گذشت و خواهد آمد ابدیت خلقی و محدود است آن هم مادون استحقاقشان.

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿120﴾

فرمانروایی آسمان ها و زمین و آنچه در آنهاست تنها از آن خداست و او بر هر چیزی تواناست ﴿120﴾

سوره انعام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿1﴾

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویزگان
(تمامی) ستایش ها خدایی را سزااست که آسمان ها و زمین را آفرید، و تاریکی ها و روشنایی را نهاد،
سپس کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیدند، (غیر او را) با او برابر و همسان می شمردند. ﴿1﴾
آیه ۱ - «یعدلون» در این آیه همپایگی و همانندی سایر موجودات را با خدا کلا نفی می کند که
حضرتش هرگز همانندی و حتی مادونی در بُعد ربانیت برایش نیست، زیرا «یعدلون» از (عدل) است و
نه (عدل)، و «بربهم» است نه «فی ربهم» که دلیلی دیگر است بر این معنا، و نیز اشاره و تأییدی است
برای تفسیر گذشته «فی» که اگر جهان مکان ذات اقدس الهی باشد، خود عدل قرار دادن او با سایر
موجودات جهان است.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ
تَمُوتُونَ ﴿2﴾

اوست کسی که شما را (در آغاز) از گل آفرید، سپس مدتی را مقرر داشت و آجلی (حتمی) نامیده شده
نزد اوست. سپس (همین) شما (در ربوبیت او) شکی بدون مستند دارید. ﴿2﴾
آیه ۲ - آری بر خلاف خیالاتی دیگر که آدم نخستین از میمون و یا حیوانی دیگر در اثر تکاملش
پدید آمده است یا متولد شده از انسانی دیگر است چنانکه بعضی از معاصران چنان گفته اند، و از جمله
دلیل هایشان آیه (۳:۳۳) "ان الله اصطفى آدم" می باشد که برگزیدن آدم از گروه آدمیان است و روی
این اصل این آدم تولد یافته از برخی از آنان می باشد.

پاسخ این است که در برگزیدن کافی است تعدادی از مکلفان وجود داشته باشد و اینجا دست کم آدم و حوا و افزون بر این دو تمامی جنیان مکلفند که در هر دو صورت گزینش معنی می دهد. و اما این پاسخ که در گزینش کافی است که آدم و حیواناتی در جمع مورد این گزینش باشند روی این اصل گزینش آدم از میان کل حیوانات است! ولی اگر پاسخی هم از سؤال نخست نمی داشتیم سکوت بسی بهتر از این پاسخ بود.

اجل که پایان زندگی است یا مسمی است و یا معلق اجل مسمی به معنی اجل محقق و معین عندالله است که از آن بیشتر هرگز ممکن نیست.

ولیکن اجل معلق پیش از مسمی است که اگر کسی خودآگاه یا ناخودآگاه پیش از اجل مسمايش به هلاکت افتد این اجل معلق است و این که میرات و صدقاتی اجل معلق را به تأخیر می افکند به همین معنی است که خدا از اجلهای غیر حتمی با این گونه و سایل جلوگیری می کند، ولیکن اجل مسمی هرگز جلوگیری ندارد بلکه حتمی است، که این دو اجل احياناً همگامند مانند شهادت معصومان (علیهم السلام) که اجل مسمی و معلقشان همزمان است زیرا مثلاً اگر اجل مسمای امیرالمؤمنین (علیه السلام) پیش از شصت و سه سال بود نگهداشت حضرتش بر مبنای ربانیت الهی مقتضی بود که جلوی هرگونه اجل معلق را که پیش از مسمی است با اراده ربانی گرفته شود روی این مبنا حضرتش چه به هنگام نماز صبح به مسجد می رفت یا نمی رفت مرگ گریبانگیرش بود.

و فضیلت شهادت معصومان و ماندشان در این تقارن است که اجل حتمی پروردگار با اراده عادلانه اش توأم است با وسیله ای ظالمانه از دیگران.

"خلقکم من طین" - که بیانگر مرحله آغازین آفرینش انسان است - او را آفریده از گل می داند، چه در آغاز کار که آدم بدون هیچگونه واسطه ای از گل آفریده شد - چنانکه آیاتی دیگر نیز بر این مطلب تصریح دارد - و چه در مراحل بعدی که مبدأ اصلی انسان در کل تناسلها گل است، و سپس نطفه و سایر مراحلش، پس این آدم نخست از آدمی دیگر و یا حیوانی غیرانسانی متولد نیست.

و "ثم اتمتمترو" بدین معنی است که پس از تبیین این حقایق نورانی شما مکلفان باز دچار شک و تردید هستید البته جز کسانی که سالکان الی الله هستند که خدا آنان را همچنان کمک می کند.

وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ﴿3﴾

و اوست خدا در آسمان ها و در زمین. نهانتان و آشکارتان را می داند. و آنچه را به دست می آورید

می داند ﴿3﴾

آیه ۳ - «فی» در این آیه بدین معنی نیست که زمین و آسمان مکان خداست، بلکه به معنای مکانت علم، قدرت، رحمت و تمامی ربانیت‌های الهی است که تمام جهان هستی را در یرتو عنایت خویش دارد، و با جمله ای دیگر ربانی بودنش نه در ذات بلکه در صفات فعلی و افعالش که همه در ضمن جهان امکانند، مورد سیطره الهی اند و اینجا «الله» است نه رب ولی ربوبیت که لازمه الوهیت است چنان است و «الله» بودنش هم که حاکی از ذات اوست در کل جهان هستی منحصر به خود اوست و در اینصورت «فی» وجود «الله» است در ظرف حقانیت وجودیش، و نه ظرف جهان امکان.

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤﴾ فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٥﴾

و هیچ نشانه ای از نشانه های پروردگارشان برایشان نمی آید، مگر آنکه (آنان) اعراض کنندگان از آن بوده اند. ﴿٤﴾ پس همانا هنگامی که (حق) سوبشان آمد با حق (همان را) تکذیب کردند. پس در آینده (حقیقت) خبرهای مهم آنچه را که به مسخره می گرفته اند، به آنان خواهد رسید. ﴿٥﴾

آیه ۵ - اینجا "انباء ما کانو به یستهزتون" «انباء» خبرهای مهم است و این خود دارای سه بعد می باشد: ۱- در عالم تکلیف که نوعاً از دیگران پنهان است ۲- عالم جزا که صداها و سیمایای این اعمال در محشر نمودار است و ۳- انتقال این اعمال به ملکوت و حقیقتشان که خود جزای این اعمال است و اینجا "سوف یأتیهم" مربوط به نبأ دوم و سوم است زیرا نبأ نخستین در عالم تکلیف برای هر کسی نمودار نیست.

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّهِمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ يُنْمِكُنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ﴿٦﴾

آیا ندیدند - در روزگاری پیش از آنان - چه بسیار نسل هایی (از مردمان) را هلاک کردیم؟ در حالی که آنان را (به گونه ای) در زمین تمکن و امکاناتی دادیم که برای شما آن تمکن و امکانات را ندادیم، و (باران ها و برف ها و بادهای) آسمان را پی در پی بر آنان فرو فرستادیم، و رودبارها را از زیر (جایگاهها)شان روان ساختیم. پس ایشان را به (همان) گناهانشان هلاک کردیم، و پس از آنان نسل های دیگری پدید آوردیم ﴿٦﴾

آیه ۶ - قرن به معنای دوران معمولی عمر انسانی است، که در هر صده بعدی کسانی که در صده پیشین بوده اند بجز اندکی مرده اند.

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿7﴾ وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَقَضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ ﴿8﴾

و اگر نوشته ای در کاغذی بر تو نازل می کردیم، پس آنان (هم) آن را با دست های خود لمس می کردند، کسانی که کفر ورزیدند همانا می گفتند: «این جز سحری آشکارگر نیست.» ﴿7﴾ و گفتند: «چرا فرشته ای بر او نازل نشده؟» و اگر فرشته ای فرود می آوردیم، همواره کار(شان) تمام می شد؛ و پس از آن مهلت داده نمی شوند ﴿8﴾

آیه ۸ - "لقضی الامر" بعد از "لو انزلنا ملکاً" دلیلی روشن است بر اینکه فرود آمدن فرشتگان با همان چهره فرشته بر غیر رسولان در عالم تکلیف از نظر حکمت ربانی محال است، مگر بهنگام مرگ و رستاخیز که در این دو جا فرود آمدن فرشتگان برای گرفتن جان انسانها و سپس برای کارگزاری حساب مکلفان در قیامت خواهد بود.

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكَ لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِ مَا يَلْبَسُونَ ﴿9﴾

و اگر او را فرشته ای قرار می دادیم، بی گمان وی را (به صورت) مردی در می آوردیم و (همانا او را) بر آنان مشتبه می ساختیم، چنان که (خودشان هم) آن را مشتبه می دارند. ﴿9﴾

آیه ۹ - این آیه گوشزد می کند که اگر هم در عالم تکلیف فرشته ای بر غیر رسولان فرود آید هرگز به چهره فرشته نخواهد بود، بلکه به چهره مردی است همانند رسول الله (صلی الله علیه و آله) و دیگر مردان که در این زمینه باز هم در پرسش و اشتباه خود غوطه ور خواهند بود.

وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتَ بِرَسُولٍ مِّنْ قَبْلِكَ فَحَا بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿10﴾ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿11﴾

و بی گمان پیش از تو همانا پیامبرانی به مسخره گرفته شدند. پس آنچه را مسخره می کردند، همان گریبان گیر کسانی شد که آنان را استهزا می کرده اند. ﴿10﴾ بگو: «در زمین بگردید، سپس بنگرید (که) فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است.» ﴿11﴾

آیه ۱۱ - در این آیه سیر و کاوش در زمین برای بدست آوردن عاقبت تکذیب کنندگان رسلانها در دو بُعد سیر تاریخی و جغرافیایی است، که هم عرض زمین برای دیدن پیامدهای باقی مانده از این مکذبان است، و هم با بررسی سرگذشت آنان در طول تاریخ چنان جریانی معلوم می شود.

قُلْ لِّمَنْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ

إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿12﴾

بگو: «آنچه در آسمان ها و زمین است از آن کیست؟» بگو: «از آن خداست.» رحمت را بر خودش مقرر گردانیده است، (که) بی گمان شما را به سوی روز قیامت - که در آن هیچ شک مستندی نیست - به راستی - بدون برگشت گرد خواهد آورد. کسانی که خودشان را باخته (و) زیان کرده اند، پس (هم) آنان ایمان نمی آورند. ﴿12﴾

آیه ۱۲ - «کتب علی نفسه الرحمة» که بگونه مطلق آمده رحمت ربانی را جهانشمول دانسته که حتی نسبت به معذبین که هرگز شایسته هیچگونه رحمتی نیستند رحمت را بر خود واجب دانسته و آنان را کمتر از استحقاقشان عذاب می کند، البته تا آنجا که خلاف عدالتش نباشد، چنانکه: «قال عذابی أُصیب به من أشاء و رحمتی وسعت کل شیء» (۱۵۶:۷) فرمود: عذاب من به هر کس بخواهم می رسد و رحمتم شامل همه چیز است.

معذبان که مانند دیگران «شیء» می باشند همچنان در حالت عذاب هم مورد رحمتی از جانب پروردگار می باشند، گرچه رحمت ربانی نسبت به سعادت‌مندان بی نهایت است ولی نسبت به معذبان محدود به حدی است که این رحمت موجب زحمت و بی عدالتی نسبت به دیگران نشود.

و در هر صورت «لیجمعنکم» که اینجا بعنوان بخشی از رحمت پروردگار آمده، باز هم نظر به این رحمت هایی دارد که هم گردآوری کل مکلفان در روز رستاخیز مقتضای رحمت است و هم رحمت بر بهشتیان که بی نهایت است، و هم عذاب جهنمیان که نسبت به بهشتیان نیز رحمت است، و نسبت به خودشان نیز که کمتر از استحقاق عذابشان می باشد هم رحمت است که این مثلث رحمت با درجاتش نسبت به تمامی مکلفان محقق خواهد بود.

وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي الْإِيلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿13﴾

و آنچه در شب و روز سکنی و سکونت دارد، تنها از آن اوست. و او شنوای بسیار داناست ﴿13﴾

آیه ۱۳ - «سَكَنَ» نسبت به ساکنان در شب و روز هم سکونت و جای گزیدن است، و هم آرامش، گرچه برخی سکونت بی آرامش دارند، و برخی هم آرامش بی سکونت، و برخی هر دو را یکجا دارند، در هر سه صورت سکونت و آرامش با درجات گوناگونش در کار است، ولی در هر سه حال عمقاً و در ذاتشان سکونت بمعنای بی حرکتی نیست، زیرا کل جهان چه پیدا و چه نهان در حال حرکتند، چه حرکتشان نمودار باشد یا نه، زیر اصولاً ماده و نیروی آن ذاتاً در حال حرکتند. و باز ایستادشان کلاً از حرکت همان نابودیشان می باشد. چنانکه در آیه (۴۹:۵۱) از این حرکت همگانی و همیشگی به تفصیل سخن رفته است.

قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتَّخِذْ وَلِيًّا فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يَطْعَمُ قُلْ إِنِّي
أَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿14﴾

بگو: «آیا جز خدا را - (که) پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین بر مبنای فطرت توحیدی است، به سرپرستی برگزینم؟ حال آنکه او خوراک می‌دهد و خوراک داده نمی‌شود.» بگو: «من به راستی مأمور شدم نخستین کسی باشم که خود را تسلیم (خدا) کرده و (نیز به من فرمان داده شده که:)" هرگز از مشرکان مباش".» ﴿14﴾

آیه ۱۴ - "فاطر السماوات و الارض" دارای این ویژگی است که لفظ خالق آن را تفهیم نمی‌کند، زیرا خالق تنها آفریدگار است، و فاطر آفریدگاری است که همه آفریدگان را بر فطرت توحید شکوفا کرده است، چنانکه "ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم" (۴۴:۱۷) بدین حقیقت گواه است که تمامی کائنات از روی شعور تسبیح گوی خدایند که بر فطرت خداشناسی و خداخواهی و خدا راهی همچنان گام می‌نهند، البته با اختلاف درجاتشان، و در آیه مورد بحث "السماوات و الارض" عبارتی دیگر از کل جهان امکان است.

در همین آیه "اول من اسلم" که رتبه اول اسلام را در انحصار رسول الله (صلی الله علیه و آله) قرار داده بمعنای اول بودن زمانی نیست، بلکه مراد از درجه اسلام آن حضرت است در برابر خدا که بر تمامی انبیای قبل از خود مقدم بوده و در بالاترین قله درجات عصمت است که زمان و مکان نمی‌شناسد. و در مثلث زمان در هر مکانی بر کل خلایق پیشی جسته است.

"و لا تکونن من المشرکین" تمام شرکها را با تأکیدهای فراوان از رسول الله (صلی الله علیه و آله) سلب کرده است، که بهترین موحد در کل دورانها در تحقق بخشیدن کل درجات توحیدی "لا اله الا الله" است.

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿15﴾ مَن يُصِرْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ
فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَكَرَ لِكَ الْفَوْزِ الْمُبِينِ ﴿16﴾ وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بَصْرًا فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا
هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿17﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ
وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿18﴾ قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ
وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لَأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَنتُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ
ءَالِهَةً أُخْرَىٰ قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿19﴾

بگو: «اگر به پروردگارم عصیان ورزم، بی گمان از عذاب روزی بزرگ هراسانم.» ﴿15﴾ در چنان روزی، کسی که عذاب از او برگردانده شود، همانا خدا به او رحم کرده و این همان رستگاری بی زیان روشنگر است. ﴿16﴾ و اگر خدا به تو زبانی رساند، پس هیچ کس جز او بر طرف کننده‌ی آن (زیان) نیست، و اگر خیری به تو رساند (نیز همین گونه است). پس او بر هر چیزی بسیار تواناست. ﴿17﴾ و اوست که بر (سر و سامان) بندگانش چیره است و اوست بسی فرزانه‌ی آگاه. ﴿18﴾ بگو: «گواهی چه چیزی (از همه چیز) بزرگ تر است؟» بگو: «خدا میان من و شما گواهی (بزرگ) است. و این قرآن به سوی من وحی شد تا به وسیله‌ی آن شما و هر کس را که بالغ شده و (قرآن) به او رسیده هشدار دهم؛ آیا به درستی و بی گمان شما گواهی می دهید که با خدا خدایان دیگری هستند؟» بگو: «من گواهی نمی دهم.» بگو: «تنها او خدایی یگانه است و من همانا از آنچه (به او) شرک می‌ورزید بیزارم.» ﴿19﴾

آیه ۱۹ - این آیه شهادت الهی است بر وحیانی بودن قرآن و رسول قرآن، و پیش از آن هم شهادت بر وحدت ذاتی و ربانی خداست، و این شهادت بدین معنی نیست که ذات خدا در دیده گاه مکلفان نمایان است بلکه این قرآن است که در پرتو بررسی شایسته اش این شهادت ربانی صددرصد در آن نمایان است، که اگر هم بر فرض محال خدا را با چشم سر می دیدند و وحیش را می شنیدند آن شهادت بیش از شهادت قرآنی نبود.

"هذا القرآن" همین وحی آخرین است در برابر وحی های دیگر که آنها هم به وجه عمومی قرآن و خوانندی و حیانی هستند، ولی این گواهی در شایسته ترین درجاتش ویژه همین قرآن آخرین است، که شامل تمامی قرآن ها و وحیهای ممکن در عرض زمین و طول زمان برای کل مکلفان بایسته و شایسته است.

"وَمَنْ بَلَغَ" جمله ای انحصاری است در کل ابعاد بلوغ سراسری قرآن، و این «بَلَغَ» هم فعل لازم است و هم فعل متعدی، لازم است بمعنای رسایی که تمام کسانی که عقلشان نسبت به دین ربّانی بلوغ و رسائی دارد مکلفند، که در این صورت «كُم» در «لَا تُذِرْكُم» مکلفان زمان نزول قرآنند و "مَنْ بَلَغَ" کل مکلفان را تا پایان زمان تکلیف در بر دارد، و متعدی است به معنای مَنْ بَلَغَهُ که افزون بر بلوغ نخستین که خود رسائی عقلانی خودی است، بلوغ دومین را نیز در بر دارد، بدین معنا که کسانی که این قرآن به آنان برسد، روی این اصل تنها بلوغ عقلانی در معنای نخستینش برای مکلف بودن به تکالیف قرآنی کافی نیست، بلکه هر دو بلوغ همپا و همراه یکدیگر تکلیف قرآنی را ثابت می کند، در بلوغ نخستین که رسائی اولین عقلانی است شخص عاقل بر مبنای عقلیش بایستی با کوششها و کاوشهای پیاپی در حد امکان راههای جستن شریعت قرآنی را بییابد، و برای تحقق دادن بلوغ دوم اضافه بر این کوشش و کاوش شرعمداران قرآنی بایستی معارف آنرا به اندازه ای امکان در کل جهان تکلیف منتشر

سازند، که تقصیر در هر یک از دو بُعدش گناهی بزرگ است، تقصیر اول درباره بالغان نخستین است که با وجود عقل راههای عقلانی جستن قرآن را نمی پیمایند، و تقصیر دوم مربوط به شرعمدارانی است که معارف قرآن را آنگونه که شاید و باید به این راهیان حق نمی رسانند، و در جمع گاه هر دو مقصرد و گاه یکی از این دو که در بلوغ لازم و یا متعدیش تقصیر کارند، آری این نه تنها سایر بالغانند که بایستی در راه بدست آوردن حجت قرآنی همچنان جويا و پویا باشند بلکه مبلغان و شرعمداران قرآنی نیز باید کوششهای پی گیر و شایسته برای رساندن این کتاب بالغ به بالغان داشته باشند که هندسه بلوغ در همین مثلث مختصر می شود، بالغ نخستین که سایر عاقلانند و بالغ دومین که مبلغانند، و در این میان بالغ محوری که قرآن است، و پس از این بلوغ و تبلیغ "لاندرکم به" در بُعد وسیع جهانی و همگانی اش هشدار با قرآن تحقق پذیر است.

و اکنون پژوهشی در اصل بلوغ: این بلوغ و رسائی در نقطه اولین یا عقلانی است که خود پایه نخستین بلوغ می باشد و یا اضافه بر این بلوغ و رسائی در بنیه جسمانی است که مرحله دوم بلوغ است، و یا بلوغ جنسی، اقتصادی و سایر مراحل بلوغ است، بلوغ نخستین - که عقلانی است - در پسر و دختر یکسان و در حد معمولی سن ده سالگی است که عباداتی عقلانی را بر آنان واجب می کند، مانند نماز که بر پسر و دختر در این سن واجب است که نه این وجوب از سن نه سالگی دختر است و نه پانزده سالگی پسر، البته مواردی استثنائی هم وجود دارد که در بُعد اول مانند علامه حلی (رحمه الله) که در سن هشت سالگی مجتهد شد که نه تنها در این سن، بلکه در سنینی کمتر آن هنگام که بلوغی عقلانی یافته بود نماز هم بر او واجب بوده است، و نمونه بسیار مهمترش حضرت ولی امر (علیه السلام) اند که در سن پنج سالگی صاحب مقام امامت شدند و آیا حضرتشان در همین سن مکلف به نماز نبوده اند! و در مقابل کسانی هم هستند که حتی در بالاتر از ده سالگی هم بلوغ عقلانی ندارند و در نتیجه مکلف به نماز هم نمی باشند.

سپس نوبت به بلوغ بنیه جسمانی می رسد که اینجا روزه مطرح است و باید پرسید که آیا بنیه دختر در نه سالگی با بنیه پسر در پانزده سالگی برابر است؟ هرگز! و اگر دختر ناتوانتر از پسر نباشد دست کم با او برابر است، پس چرا دختر باید شش سال زودتر از پسر روزه بگیرد؟! بلکه چنانکه در روایاتی نیز آمده - و وضع عادی هم اکثراً چنین است - روزه هر دو در سن سیزده سالگی آغاز می گردد، مگر دختر یا پسری که پیش از این توان روزه را داشته باشند و یا به عکس که حتی در این سن هم توان روزه را نداشته باشند. که در صورت اول واجب و در صورت دوم اگر روزه حرجی باشد واجب نیست و اگر عُسر آور و زیان بار باشد حرام است.

سپس مراحل دیگر بلوغ است مانند رسیدن به حالت ازدواج که در پسر و دختر یکسان نیست، زیرا آمادگی دختر در زناشویی معمولاً پیش از پسر است چنان که تکلیف حجابش نیز بر همین اساس پیش از تکلیف پسر در حرمت نظر به دختر است و سپس بلوغ اقتصادی که در آن پسر معمولاً مقدم بر دختر است و آنگاه بلوغ در امر به معروف و نهی از منکر و جهاد که باز نوعاً پسر بر دختر مقدم است، اینها و مانندشان مراحل از بلوغند - که چنانکه گفته شد - اولین مرحله اش بلوغ عقلانی برای نماز است که معمولاً سن ده سالگی است، و آنگاه سایر مراحل بلوغ بر حسب اختلاف مراتب عقلی، جسمی، جنسی، اقتصادی و

الَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿20﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿21﴾ وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنِنَّا شُرَكَآؤُكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿22﴾ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فَتِنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبِّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴿23﴾ انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿24﴾ وَمِنْهُمْ مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي ءَاذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا ءَايَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿25﴾ وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْوَنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿26﴾

کسانی که کتاب (وحیانی) به آنان داده ایم، همان گونه که پسران خود را می شناسند او [پیامبر و کتابش] را (هم) می شناسند. پس کسانی که خودشان را (باخته و) زیان کرده اند، (هم) آنان ایمان نمی آورند. ﴿20﴾ و کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغی بست، یا با نشانه های (ربانی) او (همو و فرستادگانش را) تکذیب کرد؟ بی گمان، ستمکاران (خودشان و دیگران را) رستگار نمی کنند. ﴿21﴾ و روزی همه ی آنان را گرد (هم) می آوریم، سپس به کسانی که شرک آوردند می گوئیم: «کجايند شریکانتان که می پنداشته اید (شریکان خدايند)؟» ﴿22﴾ سپس آشوب آتشبارشان (: آشوبگريشان) جز این نبوده است که گفتند: «به خدا - پروردگارمان - سوگند که ما مشرک نبوده ایم.» ﴿23﴾ بنگر، چگونه بر زیان خودشان دروغ گفتند، و آنچه به گزاف (به خدا) نسبت می داده اند از ایشان گم شد. ﴿24﴾ و برخی از آنان سوی تو گوش فرا می دارند، در حالی که ما بر دل هایشان پرده هایی افکندیم، تا آن را نفهمند، و در گوش هایشان سنگینی (قرار داده ایم) و اگر هر (گونه) نشانه ای را ببینند به آن ایمان نمی آورند، تا هنگامی که نزد تو می آیند با تو جدال می کنند. کسانی که کفر ورزیدند، گویند:

«این (کتاب) چیزی جز افسانه‌ها، نوشته‌ها و بافته‌های پیشینیان نیست.» ﴿25﴾ حال آنکه آنان (مکلفان را) از آن باز می‌دارند، و (خود نیز) از آن دوری می‌کنند، و جز خویشتن را به هلاکت نمی‌افکنند و باریک بینی نمی‌کنند. ﴿26﴾

آیه ۲۶ - اینجا "و هم پنهون عنه و ینون عنه" که به معنی بازدارای مردمان از قرآن و دوری از آن است گرچه موردش گروهی از کفار رسمی می‌باشند، که از روی عناد چنین و چنان می‌کنند، ولی گروهی از مسلمانان هم جاهلانه دست به این دو جریان می‌زنند، کفار به حساب مخالفت و این مسلمانان به گمان احترام که ما فهمان کمتر از آن است که قرآن را بفهمیم، پس بجای آن باید به روایات مراجعه کنیم و این جریان در عمقش بسیار حُقم است، زیرا قرآن خود را نور، بیان، تبیان و برهان برای همگان معرفی کرده، و خدا با ساده‌ترین تعابیر که مفهوم هر عربی است با ما سخن گفته و از جمله درجات اعجاز قرآن فصاحت و بلاغت ممتاز آن است، و آیا فصاحت و بلاغت دیگران از قرآن بیشتر است که در نتیجه بیان آنان از بیان خدا بالاتر است؟! این کفری است به ادعای ایمان و گمراهی بسیار ژرف است به گمان هدایت که در پایان آیه این قبیل مردمان را هلاک کننده خود و از بی شعوران معرفی کرده است.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ وَقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بَايَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿27﴾ بَلْ بَدَأ لَهُمْ مَّا كَانُوا يُخْفُونَ مِن قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿28﴾ وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿29﴾ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ وَقِفُوا عَلَى رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿30﴾ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَحْسِرْتْنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ ﴿31﴾ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿32﴾ قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لِيَحْزَنَكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بَايَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿33﴾ وَلَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأُوذُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِن نَّبِيِّ الْمُرْسَلِينَ ﴿34﴾ وَإِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ

اسْتَطَعَتْ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿35﴾

و کاش اینان را - هنگامی که بر آتش بازداشت شدند - ببینی. پس گویند: «کاش ما (به دنیا) باز گردانده می شدیم، و (تا دیگر) با آیات پروردگاران (همان ها و او را) تکذیب نکنیم و از مؤمنان باشیم.» ﴿27﴾ بلکه آنچه را پیش از آن نمانده اند، برایشان آشکار شد، و اگر (هم) بازگردانده شوند، حتماً به آنچه از آن منع شده بودند بر می گردند، و بی گمان آنان همانا دروغگویند. ﴿28﴾ و گفتند: «(زندگی) جز زندگی دنیای ما نیست، و ما (از) برانگیخته شوندگان نیستیم.» ﴿29﴾ و کاش بنگری چون برابر پروردگارشان بازداشت شدند، و (خدا) فرمود: «آیا این حق نیست؟» گفتند: «آری، سوگند به پروردگاران.» گفت: «پس به (سزای) آنچه کفر می ورزیدید، (این) عذاب را بچشید.» ﴿30﴾ کسانی که به لقای الهی تکذیب کردند، همواره زبان دیدند، تا آن گاه که ساعت [قیامت] ناگهان آنان را در رسد، گویند: «دریغا بر ما، بر آنچه (درباره اش) کوتاهی کردیم.» حال آنکه آنان بار سنگین گناهانشان را بر پشت هایشان می کشند؛ هان! چه بد است باری که می کشند. ﴿31﴾ و (این) پست ترین و نزدیکترین زندگی [دنیا] جز بازیچه و بازدارنده ای (از حق) نیست، و سرای واپسین همواره برای کسانی که پرهیزگاری می کنند بهتر است. آیا پس خردورزی نمی کنی؟ ﴿32﴾ به راستی، می دانیم که آنچه می گویند همانا تو را بسی سخت غمگین می کند. پس در واقع آنان تو را تکذیب نمی کنند، ولی (این) ستمکاران با آیات خدا (همان ها و او را) انکار می کنند. ﴿33﴾ و بی گمان پیش از تو نیز پیامبرانی بسی تکذیب شدند، پس بر آنچه تکذیب شدند و آزار دیدند شکیبایی کردند، تا یاری ما به آنان در رسید. و برای کلمات خدا هیچ تبدیل کننده ای نیست و همانا برخی از اخبار مهم پیامبران به راستی به تو رسیده است. ﴿34﴾ و گرچه اعراض کردن آنان بر تو گران است، پس اگر بتوانی رخنه ای در زمین یا نردبانی در آسمان بجویی، تا نشانه ای برایشان بیاوری (پس چنان کن!). و اگر خدا می خواست حتماً آنان را بر هدایت گرد می آورد؛ پس هرگز از نادانان مباش ﴿35﴾

آیه ۳۵ - در این آیه نشانه ها و معجزات ربانی را در عمق زمین و آسمان معرفی کرده که "نفقاً فی الارض او سُلَّمًا فی السماء" این دو را جایگاه همان نشانه های ربانی خوانده، جز آنکه بیرون آوردن آنها را از زمین و آسمان در انحصار خدا دانسته است، روی این اصل ایجاد معجزات ربانی آفرینی جدا از همین آسمان و زمین ندارند و در انحصار پروردگارند.

إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿36﴾ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿37﴾

تنها کسانی (دعوت تو را) اجابت می کنند، که (سخن حق را) می شنوند. و (اما) مردگان را خدا (در قیامت) بر خواهد انگیخت، سپس تنها سوی او باز گردانیده می شوند ﴿36﴾ و گفتند: «چرا نشانه ای از جانب پروردگارش بر او نازل نشده است؟» بگو: «بی تردید، خدا تواناست بر اینکه نشانه ای فرو فرستد.» ولی بیشترشان نمی دانند. ﴿37﴾

آیه ۳۷ - در این آیه "آیه من ربّه" که مورد درخواست کافران قرار گرفته تنها مقصودشان نشانه های مادی و دیدنی است و در پاسخ آنها فرموده که خدا در فرستادن هر گونه نشانه ای توانا است جز آنکه نشانه وحیانی آخرین باید همیشگی باشد، زیرا شریعت قرآن همیشگی است. و این ابدیت شریعت لازمه اش ابدیت وحیانی بودن قرآن است. که آنها در خود کتاب شریعت قرآن بخوبی نمودار است، زیرا معجزات جسمانی گذشتگان دورانش گذشته و هرگز برای آیندگان باقی ماندنی نیست.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَيْرٍ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَّمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ﴿38﴾

و هیچ جنبنده ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند، مگر آنکه (آنها نیز) امت هایی مانند شمایند. ما هیچ چیزی را در کتاب (تکوین و تشریح) فروگذار نکردیم. سپس (همه ای جنبندگان) سوی پروردگارش ناگزیر (و ناگزیر) گردآورده خواهند شد ﴿38﴾

آیه ۳۸ - «أُمَّمٌ أَمْثَالُكُمْ» در این آیه بمعنی گروههای همانند یکدیگر است، که همانندی مطلق و همگانی را میان کُل جنبندگان - از جمله انسان - بیان کرده و سپس "ثم الی ربهم يحشرون" که دلیل برگرد آوردن همگان در روز رستاخیز است - و طبعاً برای پاداش اعمال آنان می باشد - تمامی آنان را با درجات گوناگونشان مکلف دانسته، و آیاتی مانند "إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ" (۲۴:۳۵) هم گواهی دیگر بر مکلف بودن همگان است، زیرا بر حَسَب آیه مورد بحث همه جنبندگان اُمتهایی هستند، روی این اصل رسولانی هم در میان آنان وجود دارد و درست است که رسولان و تکالیف جن و انس برترین رسولان و والاترین تکالیف است. ولی این منافاتی با اصل رسالت و تکلیف برای دیگران ندارد، و بعنوان مثال می بینیم که هر جنبنده ای از ظلم دیگران نگران است و از آن هم فرار می کند، و در ضمن بر حسب آیه "ان من شی الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم" (۴۴:۱۷) کل موجودات جهان حتی جمادات خدا را می شناسند و تسبیح گوی او هستند، و این انسان است که بر حَسَب استعداد و کار آمدیش و وسایل ترقی اش که خدا برای او مقرر داشته می تواند در بالاترین درجات قرار گیرد و اگر تخلف کند به پست ترین درکات سقوط می کند که "لقد خلقنا الانسان فی احسن

تقویم . ثم رددناه اسقل سافلین" (۹۵:۵) و چون این اسفل سافلین در مقابل "احسن تقویم" ویژه انسان است در سوره احزاب هم چنین آمده که "انه كان ظلوماً جهولاً" و این پس از عرض و نمایش امانت تکلیف است به کل موجودات جهان که همگان آنرا با درجات گوناگونشان به حضرت حق باز می گردانند، ولی "و حملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً" (۷۲:۳۳) زیرا حمل امانت به معنای بر دوش گرفتن آن و بازپس ندادن آن است، و این خیانتی بس بزرگ است، و ظلوم جهول بمعنای معدن ظلم و جهالت می باشد.

امانت تکلیف که بر مبنای شعور است امانت را دو بُعدی مقرر کرده: بُعد نخست شعور و شناخت خدا است که بر حسب آیه اسراء بیان گشته، و روی همین مبنا کل دارندگان شعور و معرفت خدا تکالیفی دارند، ولی سریچی گروهی از انسانها از امانت شعور و عقل و تکلیف بیشتر از دیگران است، پس "اسفل سافلین" به معنای پست ترین موجودات پستند، که ظلوم و جهول می باشند.

در هر صورت چنانکه برای انسان و دیگر عاقلان معاد وجود دارد برای کل جانداران نیز معادی هست، گرچه این معاد بر پایه درجاتشان دارای درجاتی است، و این خود بر مبنای عدل و فضل ربانی است که هر جنبنده ای باید پاداشی به ببندد، مثلاً انسانی به حیوانی ستم کرده و یا از او ستم دیده و در عالم تکلیف این ستم ها جبران نشده مقتضای عدل و فضل الهی جزایی است پس از مرگشان، و یا حیواناتی حلال گوشت مورد مصرف انسان بوده که بایستی پس از کشته شدنشان این جریان جبران گردد گر چه حیوانات، بهشت و جهنمی همچون انسان ندارند ولی در حاشیه انسان عذاب و ثوابه موقت و فورتن خواهند داشت.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَن يَشَاءِ اللَّهُ يَضِلُّهُ وَمَن يَشَاءُ
يَجْعَلُهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿39﴾ قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنِ أَنَا أَنَا عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمْ
السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿40﴾ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا
تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِن شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ﴿41﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ
فَأَخَذْنَاهُم بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ ﴿42﴾ فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا
تَضَرَّعُوا وَلَكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿43﴾ فَلَمَّا
نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا
أَخَذْنَاهُمْ بِغَتَّةٍ فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ﴿44﴾

و کسانی که با آیات ما (همان ها و ما را) دروغ پنداشتند، در تاریکی های (کفر) کران و لالانند. هر که را خدا بخواهد گمراهش می کند، و هر که را بخواهد بر راهی راست قرارش می دهد. ﴿39﴾ بگو: «آیا خودتان را دیدید، اگر عذاب خدا شما را در رسد، یا ساعت [قیامت] شما را فرا رسد؟ در آن هنگام اگر (از) راستان بوده اید، آیا (باز هم) غیر خدا را می خوانید؟» ﴿40﴾ (نه!) بلکه تنها او را می خوانید. پس اگر بخواهد (بطلان) آنچه (خود و مردمان را) به سوی آن فرا می خوانید آشکار می سازد. حال آنکه آنچه را شریک (او) می گردانید فراموش می کنید. ﴿41﴾ و ما به راستی سوی امت هایی که پیش از تو بودند همواره (پیامبرانی) فرستادیم. پس آنان را به تنگنایی و زیان باری دچار ساختیم، شاید ایشان به (خاکساری و) زاری درآیند. ﴿42﴾ پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید تضرع نکردند؟ ولی (حقیقت این است که) دل هایشان سخت شده و شیطان آنچه را انجام می داده اند برایشان آراسته است. ﴿43﴾ پس چون آنچه را که بدان تذکر داده شده بودند فراموش کردند، درهای هر چیزی (از نعمت های ظاهری) را بر آنان گشودیم، تا هنگامی که به آنچه داده شدند شاد گردیدند. ناگهان (گریبان) آنان را گرفتیم، پس آن گاه آنان (از شدت گرفتاری) غم زده و نومیداند ﴿44﴾

آیات ۳۹ و ۴۴ - اینجا گمراه کردن، و هدایت نمودن به صراط مستقیم از طرف پروردگار بدون مقدمه نیست، بلکه بر مبنای گمراهی و هدایت نخستین است که مکلفان در خودشان آماده می سازند که "فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ" (۵:۶۱) آن هنگام که منحرف شدند خدا نیز در پیامد همین انحراف پاداشی بر دوام انحرافشان به آنها داد که از جمله آیه ۴۴ و ماندش بیانگر آن است که بهنگام ناچیز گرفتن و فراموش کردن تذکرات ربانی خدا نیز راههای همه نعمتها را برویشان گشود تا به آن خوشحال شوند و مستمراً به سوی گناهان در حرکت باشند.

فَقَطَعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿45﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَرَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِيَّاهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ أَنْظِرْ كَيْفَ نَصَرَفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ ﴿46﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ ﴿47﴾ وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ ءَامَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿48﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿49﴾ قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنْ أُنزِلَ إِلَيَّ مَاءٌ يُوْحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿50﴾

پس ریشه‌ی آن گروهی که ستم کردند برکنده شد. و هر ستایشی برای خدا - پروردگار جهانیان - است. ﴿45﴾ بگو: «آیا دیدید، اگر خدا شنوایی تان و دیدگانتان را (از شما) بگیرد، و بر دل هایتان مهر

نهد، آیا غیر از خدا کدام معبودی است که آنها را برایتان بازپس آورد؟» بنگر چگونه آیات (خود) را گوناگون (بیان) می کنیم، سپس (هم) آنان به شدت رویگردانند. ﴿46﴾ بگو: «آیا خود را دیدید (که) اگر عذاب خدا ناگهان یا آشکارا به شما در رسد، آیا جز گروه ستمگران (کسی) هلاک خواهد شد؟» ﴿47﴾ و ما پیامبران (خود) را جز بشارتگر و هشداردهنده نمی فرستیم. پس هر کس که ایمان آورد و اصلاح کند بیمی بر آنان نیست و نه ایشان اندوهگین می شوند. ﴿48﴾ و کسانی که با آیاتمان (همان ها و ما را) تکذیب کردند، به (سبب) آنکه نافرمانی می کرده اند، عذاب به آنان خواهد رسید. ﴿49﴾ بگو: «به شما نمی گویم گنجینه های خدا نزد من است، و غیب (هم) نمی دانم و به شما نمی گویم من به راستی فرشته ام. (من) جز آنچه را که به سویم وحی می شود پیروی نمی کنم.» بگو: «آیا نابینا و بینا یکسانند؟ پس آیا تفکر نمی کنید؟» ﴿50﴾

آیه ۵۰ - این آیه سه چیز را از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) سلب کرده: که خزائن رحمت پروردگار نزد او باشد تا هر چه خواهد به هر که بخواهد بدهد، و نیز علم غیب کلی و مطلق را که در اختصاص پروردگار است دارد باشد. و اینکه او فرشته ای از فرشتگان باشد، گرچه حضرتش از کل فرشتگان برتر است، ولی بگمان مشرکان فرشتگان بر انسان برتری دارند، در هر صورت در دو بُعد ویژگیهای ربانی را از پیامبر (صلی الله علیه وآله) سلب کرده، و در بُعد سوم انسان بودن او را ثابت نموده است و شخصیت حضرتش را پس از این سه مرحله در انحصار پیروی از وحی ربّانی دانسته که پیامبر بزرگوار (صلی الله علیه وآله) هرگز کار تکوین و یا تشریح را - که در انحصار خداست - ندارد، بلکه تنها نامه رسان وحی است!

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿51﴾ وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ، مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿52﴾ وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِالشَّاكِرِينَ ﴿53﴾ وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَّمَ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهَا وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿54﴾

و با این (قرآن) - کسانی را که بیم دارند سوی پروردگارشان محشور شوند - هشدار ده (چرا که) غیر از او برای آنها ولی و شفیع نیست؛ شاید پروا کنند. ﴿51﴾ و کسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان می خوانند - در حالی که چهره‌ی (خشنودی و شناخت) او را می خواهند - (از خود) مران. از حساب آنان چیزی بر عهده‌ی تو نیست، و از حساب تو (نیز) چیزی بر عهده‌ی آنان نیست، تا ایشان

را برانی؛ پس از ستمکاران باشی. ﴿52﴾ و بدین گونه ما برخی از آنان را با برخی دیگر آزمونی آتشین کردیم تا گویند: «آیا (هم) اینانند از میان ما (که) خدا بر ایشان مَنّت نهاده است؟» آیا خدا به (حال) شاکران داناتر (از دیگران) نیست؟ ﴿53﴾ و هنگامی که کسانی به آیات ما ایمان می آورند نزدت آیند، بگو: «درود بر شما؛ پروردگارتان تمامی رحمت را بر خود همی نبشته، که هر کس از شما همانا به نادانی کار بدی کند، سپس به توبه و اصلاح گراید، پس (از آن) خدا بی گمان بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است.» ﴿54﴾

آیه ۵۴ - "سلام علیکم" درباره کفاری است که در راه رسیدن به ایمانند و این خود تصریحی است بر جواز و بلکه احیاناً وجوب سلام بر اینان که در واقع تشویقی است در راه ایمان، و بر حسب آیاتی دیگر اصولاً سلام کردن بر غیر مؤمنان گرچه مشرک باشند به امید ایمان آورد نشان کاری شایسته است همچون ابراهیم (علیه السلام) که بر آزر بر مبنای امید به ایمانش سلام کرد، آری اگر اینان معاند باشند یا این سلام بر عنادشان بیافزاید هرگز سلام کردن به آنها جایز نیست، زیرا اولاً این کار احترام معاند است و ثانیاً سلام به معنای استغفار و طلب سلامتی برای این معاندان به نص قرآن حرام است، چنانکه سلام بر مسلمان فاسق اگر بر فسقش بیافزاید یا او را در فسق استوار سازد حرام است، که دست کمش ترک پاسخ گفتن به سلام آنان است.

و اینکه خدا رحمت را در زمینه بخشش توبه کاران بر خود واجب دانسته ویژه گناهی از روی جهالت است که پس از آن گناه توبه کند، نه گناه از روی علم و عمد که تا زمان مرگ استمرار داشته باشد و آنگاه توبه کند که هرگز در اینصورت - به نص قرآن - توبه پذیرفته نیست، آری میانگین این جریان که در هر صورت توبه از روی حقیقت باشد - و نه ترس و ناچاری - اینجا گرچه پذیرش توبه بر خدا واجب نیست ولی در صورت شایسته پذیرش این توبه رُحمان دارد زیرا رحمت در پذیرش توبه سه گونه است: واجب که "کتب علی نفسه الرحمة" و حرام مانند آنانکه هرگز توبه حقیقی نکرده اند و در این میان توبه میانگین است.

وَكَذَلِكَ نَفَصِلُ الْآيَاتِ وَتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ ﴿55﴾

و این گونه، آیات (خود) را بیان می کنیم، و برای اینکه راه و رسم مجرمان به خوبی روشن شود. ﴿55﴾

آیه ۵۵ - «و» در «ولتستبین» از نظر ادبی عطفی است به محذوفی که از "نفصل الآيات" پیداست، زیرا تفصیل و توضیح آیات و نشانه های ربانی برای مؤمنان - و کسانی هم که در راه ایمانند - نشانه های ربانی است و نیز راه مؤمنان را برای دیگران آشکار می کند که در آخر کار "ولتستبین سبیل المجرمین" است یعنی راه مجرمان برخوردهاشان و دیگران شکار می گردد.

قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَأَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿56﴾ قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ يَقْضِي الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَصْلِينَ ﴿57﴾

بگو: «من همواره نهی شده ام کسانی را که شما غیر از خدا می خوانید بپرستم!» بگو: «من هوس هایتان را پیروی نمی کنم. (زیرا اگر چنین کنم) در این هنگام (و هنگامه) همواره گمراه شده ام و از راه یافتگان نیستم.» ﴿56﴾ بگو: «من به راستی از جانب پروردگارم (مسلط) بر دلیلی آشکار هستم، حال آنکه شما با آن (همان و او را) تکذیب کردید. آنچه را (شما) به شتاب خواستارید نزد من نیست. فرمان جز برای خدا نیست (که او) حق را بازگو می کند. و او بهترین فیصله دهندگان است.» ﴿57﴾

آیه ۵۷ - "علی بینه" در این - آیه که بمعنای نشانه روشن و بیانگر حقانیت است - چنانکه در قرآن محمد(صلی الله علیه وآله) نمودار می باشد در محمد قرآن نیز پیداست که ایندو در حقیقت یک بینه ممتاز ربانی می باشند، گرچه محور و ثقل اکبرش قرآن و در حاشیه آن ثقل اصغرش محمد(صلی الله علیه وآله) است، و محمدیین اند و "کذبتم به" نه «کذبتموه» بیانگر مزید این کفر است که بوسیله همان بینه رسالتی خدا را تکذیب کردند.

"ان الحكم الا لله" کل حاکمیتهای ربانی را در تکوین و تشریح منحصر به خدا دانسته، بنابراین پیامبر بزرگوار با کمال عظمتش هرگز دخالتی در تکوین و تشریح ربانی ندارد که نه معجزات کار خود اوست و نه هیچ حکمی را می تواند تشریح کند.

قُلْ لَوْ أَنَّنِي عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ﴿58﴾

بگو: «اگر آنچه را با شتاب خواستارید نزد من بود، بی گمان میان من و شما کار به پایان رسیده بود، و خدا به (حال) ستمکاران داناتر (از دیگران) است.» ﴿58﴾

آیه ۵۸ - اینجا "لقضی الامر" - که بمعنای پایان یافتن کار رسالت و تکلیف است - در ارتباط با عذاب نابود کننده الهی قرار گرفته که در نتیجه درخواست این عذاب از طرف کفار در برابر پیامبر درخواست پایان تکلیف است که دیگر زمینه ای هم نه برای رسالت باقی مانده و نه برای تکلیف.

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿59﴾

و درب های غیب، تنها نزد اوست، (و جز او (کسی) آنها را نمی داند، و آنچه در خشکی و دریاست می داند، و هیچ برگی فرو نمی افتد مگر (اینکه) آن را می داند، و هیچ دانه ای (نهفته) در تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی نیست، مگر اینکه در کتابی روشنگر (ثبت) است. ﴿59﴾

آیه ۵۹ - در این آیه تمامی دربهای کل غیوب ربانی در انحصار خدا خوانده شده، که یافتن آنها هم در بُعد دانستن و شناختن در انحصار خداست تا چه رسد به کار بستن آنها، و اینکه هیچ برگی از هیچ درختی فرو نمی افتد مگر آنکه خدا می داند، چنانکه علمش را در انحصار خدا دانسته فرو افتادنش را نیز به علم او می داند، و بالاخره هر تر و خشکی را - که به معنای هر گونه موجودی است - در پرتو علم و قدرت ربانی دانسته که هر دو کتاب تکوین و تشریح را شامل است، و اینجا «مبین» که بمعنای بیانگر است تشریحش را تنها بوسیله وحی و تکوینش را مستقیماً باراده الهی دانسته و در هر دو صورت این کتاب که در نزد خداست نسبت به هر دو بیانگر است.

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿60﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفِرُّونَ ﴿61﴾

و اوست کسی که شبانگاه، (روح انسانی) شما را (به هنگام خواب) برمی گیرد، حال آنکه آنچه را در روز (از بد و خوب) انجام داده اید می داند. سپس شما را در آن برمی انگیزد، تا مدتی نام برده (: مشخص) به سرآید. پس (آن گاه) بازگشت شما تنها سوی اوست. سپس شما را به آنچه می کرده اید آگاهی بزرگی خواهد داد. ﴿60﴾ و تنها اوست که بر (سر و سامان) بندگانش قاهر (و غالب) است، و نگهبانانی بر (سر و سامان) تان می فرستد، تا هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد؛ (آن گاه) فرشتگان ما او را (از این جهان) کامل و بی کم و کاست بستانند، در حالی که (هرگز) کوتاهی نمی کنند. ﴿61﴾

آیات ۶۰ و ۶۱ - «یتوفاکم» از توفی بمعنای گرفتن کامل است. که اگر این توفی برای خواب باشد تنها بمعنای گرفتن روح انسانی در خواب است، و چنانکه خود این روح توفی شده یعنی بی کم و کاست گرفته شده است و در حفاظت ربانی تا هنگام بیداری همچنان پایدار است، جسم انسان نیز با دو روح حیوانی و نباتی مانند روح انسانی اش متوفاست جز آنکه ایندو توفی و گرفتن از یکدیگر جداست تا خواب تحقق یابد، که قبل از آن توفی ربانی نسبت به روح و جسم بانضمام یکدیگر است گرچه با لفظ توفی نیست بلکه بعبارت دیگر "یرسل علیکم حفظة" که در آیه بعدی است می باشد که نگهبانانی از مانند فرشتگان او را به امر خدا تا حدودی زیاد از صدماتی فراوان نگهبانند.

"ما جرحتم بالنهار" جرح اولاً بمعنای آسیب رساندن است چه درونی که آسیب فکری، علمی و عقیدتی است، و چه برونی که آسیب عملی است و «بالنهار» هم - چون در مقابل «باللیل» است - به معنای بیداری چه روز باشد که معمولی است، و چه شب که غیر معمولی است و چه در هر دو میانگین بیداری است، در هر صورت "ثم یبعثکم فیه" اینجا بمعنای بیدار کردن از خواب است، و تا اینجا توفی به معنی خواباندن بود، و در آیه (۶۱) به معنای میراندن است که فرقی با خواب این است که در خواب روح انسانی که بیرون از بدن است دوباره به هنگام بیدار شدن به بدن بر می گردد ولی در توفی دوم روح حیوانی نیز به روح انسانی متصل شده و هرگز عموماً تا روز رستاخیز به بدن باز نمی گردند، و روح نباتی نیز با جدا شدن این دو روح از بدن نابود می شود، و عبارت دیگر روح انسانی و روح حیوانی - که شاید همان بدن برزخی باشد - از بدن انسانی - که دیگر هیچگونه روحی ندارد - جدا شده و تا برانگیختن بعدی چه در رجعت و یا قیامت این جدائی باقی است.

ثُمَّ رُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ مَوْلٰٓئِهِمُ الْحَقِّ اَلَا لَهٗ الْحُكْمُ وَهُوَ اَسْرَعُ الْحَسِبِیْنَ ﴿۶۲﴾ قُلْ مَنْ يُنَجِّیْكُمْ مِّنْ ظُلْمَتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُوْنَهُ تَضَرُّعًا وَخُفِیَةً لِّدِنِ اَنْجَدِنَا مِنْ هٰذِهِ لَنْكُوْنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِیْنَ ﴿۶۳﴾ قُلِ اللّٰهُ يُنَجِّیْكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ اَنْتُمْ تُشْرِكُوْنَ ﴿۶۴﴾ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلٰی اَنْ یَّبْعَثَ عَلَیْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ اَوْ مِنْ تَحْتِ اَرْضِكُمْ اَوْ یَلْبَسِكُمْ شِیْعًا وَیَذِیْقَ بَعْضُكُمْ بَآسَ بَعْضٍ اَنْظُرْ كَيْفَ نَصْرَفُ الْاٰیٰتِ لَعَلَّهُمْ یَفْقَهُوْنَ ﴿۶۵﴾

سپس سوی خدا - مولای بحق شان - برگردانیده شوند. حال آنکه حکم (تکوین و تشریح) تنها برای اوست، و او سریع ترین حسابگران است. ﴿۶۲﴾ بگو: «چه کسی شما را از تاریکی های خشکی و دریا می رهاوند؟ در حالی که او را به زاری و در نمان می خوانید: "اگر به راستی ما را از این (مهلکه) برهاند، بی چون (و) بی گمان از سپاسگزاران خواهیم بود." ﴿۶۳﴾ بگو: «خداست که شما را از آن (تاریکی ها) و از هر گونه نگرانی و نابسامانی می رهاوند، سپس (همین) شما (باز هم) شرک می ورزید.» ﴿۶۴﴾ بگو: «(هم) او تواناست بر اینکه از بالای (سرتان، یا از زیر پاهایتان عذابی بر) سر و سامان) تان بفرستد، یا شما را لباس تفرقه بپوشاند (و گروه گروه به جان هم اندازد) و گرفتاری بعضی از شما را به بعضی (دیگر) بچشاند.» بنگر (که) چگونه آیات (خود) را گوناگون باز (و ممتاز) بیان می کنیم، شاید آنان دریابند. ﴿۶۵﴾

آیه ۶۵ - "عذاباً من فوقکم اومن تحت ارجلکم" تمامی عذابهای ربانی و غیرربانی: - آسمانی و زمینی و دریائی - را شامل می باشد، و اینجا اشاره ای است به جنگهای خانمانسوز امروزی و آینده چنانکه در بُعد سوم "او یلبسکم شیعاً" اختلافات فراگیر بین مکلفان را نیز شامل است.

وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ﴿66﴾ لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٌّ
وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿67﴾

و قوم تو با آن [قرآن] (همان را) تکذیب کردند، در حالی که آن تمامی حق (وحیانی) است. بگو: «من بر شما نگهداری نیستم.» ﴿66﴾ برای هر خبری مهم قرارگاهی است، و در آینده ای دور خواهید دانست. ﴿67﴾

آیه ۶۷ - این آیه برای تمامی خبرهای مهم ربانی زمان و جایگاه و پایگاه استواری بیان کرده که "سوف تعلمون" بدین معنی که پس از این همه را خواهید دانست که در مثلث رجعت برزخ و قیامت یا حتی پیش از آنها معلوم خواهد شد.

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿68﴾
و هنگامی که ببینی کسانی (به قصد تخطئه) در ژرفای مشکلاتی در آیات ما غرقه می شوند، از ایشان روی برتاب، تا در سخنی دیگر فرو روند. و اگر شیطان پس از یادواره(ات) تو را (در این باره) بی چون به فراموشی اندازد، پس بعد از یادواره(ات) با ستمکاران منشین ﴿68﴾

آیه ۶۸ - این نهی از مصاحبت با ستمکاران تمام مراتب ستمکاری را در بر دارد و در آیه (۴: ۱۴۰) در جمع شرکت در مجلس ظالمان را کلاً حرام دانسته مگر بر اساس نهی از منکر که چنین شرکتی واجب است، ولی اگر اثر نکرد فوراً باید از آن مجلس برخاست، زیرا ماندن در چنین مجلسی در صورت استمرار ظلم خود کمکی به ظالم است، وانگهی در نظر کسانی که چنان منظره ای را می نگرند شما نیز مانند آنان ستمکارید و نیز اگر عذابی یا گرفتاری دیگری بر این ستمکاران وارد شود گریبان شما را هم می گیرد.

وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرِي لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿69﴾

و چیزی از حساب آنان [ستمکاران] بر عهده‌ی کسانی که (از خدا) پروا دارند نیست، لیکن یادواره ای است، شاید (از این هم نشینان بپرهیزند و از خدا) پروا بدارند. ﴿69﴾

آیه ۶۹ - این آیه حساب تقوی پیشه گان را از بی تقوایان و ستمکاران جدا دانسته که در صورت شرکتشان در مجالس بی تقوایان بدون لزوم و بی آنکه با آنان در ستم شرکت کنند، ستمهای آن

بی تقوایان را بر عهده این متقیان نگذاشته، جز اینکه اینجا تذکری است برای شرکت نکردنشان در مجالس آنان مگر برای نهي از منکر.

وَدَّرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَرَ بِهِ أَنْ تَبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿70﴾ قُلْ أَدْعُوا مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَتُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْنَا اللَّهَ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانًا لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأْمُرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿71﴾ وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿72﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُن فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَمَلُ الْعَالَمِينَ وَالشَّهَادَةُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿73﴾

و کسانی را که دین خود را به بازی و انحراف بر گرفتند و (این) نزدیک ترین و پست ترین زندگی آنان را فریفته است (اینان را) رها کن و (مردم را) با این (قرآن) اندرز ده، مبادا کسی با دستاوردش به هلاکت افتد، در حالی که برای او از غیر خدا نه سرپرستی باشد و نه شفاعتگری. و اگر (برای رهایی خود) هرگونه جایگزینی (هم سنگ خود) بدهد، از او گرفته نشود. اینانند که با آنچه به دست آورده اند به هلاکت افتادند، و به (سبب) آنچه کفر می‌ورزیدند، آشامیدنی ای از آب جوشان و عذابی دردناک خواهند داشت. ﴿70﴾ بگو: «آیا پس از خدا چیزی را (به خدایی) بخوانیم که نه سودی به ما می‌رساند و نه زیانی می‌دهد و پس از اینکه خدا ما را هدایت کرده از عقیده‌ی خود به گذشته‌ها (تاریک) مان باز گردیم؟ مانند کسی که شیطان‌ها او را در زمین از راه به در بردند، حال آنکه حیران (بر جای مانده) است؟» برای او یارانی است که وی را سوی راه راست می‌خوانند (که): «سوی ما بیا.» بگو: «هدایتِ خداست که به راستی تمام هدایت (راستین) است و (ما) دستور یافته‌ایم که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم.» ﴿71﴾ و اینکه نماز بر پا بدارید و از او بهراسید و (هم) اوست که تنها به سوی (ناگزیر و) ناگزیر گرد آورده خواهید شد. ﴿72﴾ و اوست کسی که آسمان‌ها و زمین را به حق آفرید، و روزی که (به چیزی) گوید «شو» پس می‌شود. سخنش تمامی حق است. روزی که در صور شیپور (: جهان با صدایی رعدآسا) دمیده شود، فرمانروایی تنها از آن اوست (تنها او) داننده‌ی غیب و شهود است، و او حکیم بسیار آگاه است. ﴿73﴾

آیه ۷۳ - این "کُنْ فیکون" در مورد باز سازی جهان خلقت به روز رستاخیز پس از ویران شدنش می باشد، که همانگونه که خدا در آغاز جهان را آفرید پس از ویران کردنش نیز به روز رستاخیز آنرا آباد می سازد که هم مردگان را زنده می کند و هم جهان هستی را همانند چهره نخست آباد می سازد.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَعِزَّنِي بِمَا أَتَّخَذُ آصْنَامًا ءِالِهَةً إِنِّي أُرِيدُ أَنْ مَكَ فِي ضَلَالٍ

مُبِين ﴿74﴾

و چون ابراهیم به پدر (تربیتی) خود - آزر - گفت: «آیا بتان را معبودان (خود و دیگران) می گیری؟

من همانا تو و گروهت را در (ژرفای) گمراهی آشکارگری می بینم.» ﴿74﴾

آیه ۷۴ - "أبیه ءآزر"، آزر - چنانکه بارها تکرار شده و می شود - پدر صلیبی ابراهیم(علیه السلام) نبوده، بلکه ناپدری او بوده که در بُعد پرورش ابراهیم یتیم(علیه السلام) جایگزین پدرش بوده است، و معرفت توحیدی ابراهیم(علیه السلام) از آغاز کودکی به اندازه ای قوی بوده که در برابر آزر بت پرست و بت ساز همچنان ایستادگی می کرده است.

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴿75﴾

و بدین سان، ملکوت و حقیقت آسمان ها و زمین را به ابراهیم (در حد توانش) می نمایانیم، و برای

اینکه از یقین کنندگان (به حقیقت و واقعیت ملکوتی جهان آفرینش) باشد. ﴿75﴾

آیه ۷۵ - «او» در "و لیکون من الموقنین" معطوفی محذوف دارد که نشان دهنده استدلالی است که در جریان زیرین با بت پرستان داشته، و در ضمن بر مرتبه یقین او در این کوشش و کاوش رسالتی اش افزوده است، و نه آنکه بر یقینش نسبت به توحید ربانی افزوده. و یا پس از شک یقین حاصل کرده باشد، و این "هذا ربی" در سه مورد زیر بر مبنای اصل مناظره و گفتگوی با بت پرستان گوناگون بوده است، که نخست در چهره ظاهر این درخشانی ستاره، ماه و آفتاب را مطابق نظر پرستندگان آنان گوئی خدا دانسته، و سپس با غروب آنان آنچه را در ظاهر پذیرفته تکذیب کرده است، و با جمله "انی بری" مما تشرکون" خطوط سیاه شرکت را کلا در سراسر زندگی خود سلب کرده است. زیرا بری" بیانگر حالت و عقیدت کلی ابراهیم است.

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ

الْأَفْلِينَ ﴿76﴾ فَلَمَّا رَأَىٰ الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَسِن لَّمْ يَهْدِنِي

رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿77﴾ فَلَمَّا رَأَىٰ الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي

هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَقَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿78﴾ إِنِّي وَجَّهْتُ

وَجْهِ لِّلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿79﴾
 وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحِبُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا
 أَن يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿80﴾ وَكَيْفَ أَخَافُ
 مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ
 الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿81﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ
 بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿82﴾ وَتِلْكَ حُجَّتُنَا ءَاتَيْنَهَا إِبْرَاهِيمَ
 عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَّن نَّشَاءُ إِنْ رَبُّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿83﴾

پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره ای دید (و) گفت: «این پروردگار من است!» آن گاه که غروب کرد، گفت: «غروب کنندگان را دوست نمی دارم.» ﴿76﴾ پس چون ماه را در حال برآمدنی فراگیر دید، گفت: «این پروردگار من است!» پس چون ناپدید شد گفت: «اگر پروردگار مرا هدایت نکند بی گمان همواره از گروه گمراهان خواهم بود.» ﴿77﴾ پس چون خورشید را بر آمده و فراگیر (تر) دید، گفت: «این پروردگار من است! این بزرگ تر است!» و هنگامی که (آن هم) پنهان شد، گفت: «ای گروه من! من از آنچه (برای خدا) شریک می سازید بسی بیزارم.» ﴿78﴾ «من از روی اخلاص، پاکدلانه چهره ی (فطرت و عقلانیت) خود را سوی کسی گردانیده ام که آسمان ها و زمین را به فطرت توحیدی پدید آورد و (من) از مشرکان نیستم.» ﴿79﴾ و (چون) گروهش با او به ستیزه پرداختند، گفت: «آیا با من درباره ی خدا محاجّه می کنید؟ حال آنکه همواره او مرا راهنمایی کرده است. و من از آنچه شریک او می سازید بیمی ندارم، مگر آنکه پروردگارم چیزی بخواهد. علم پروردگارم بر هر چیزی فراگیر است. آیا پس (از این همه برهان) متذکر نمی شوید؟» ﴿80﴾ «و چگونه از آنچه شریک (خدا) پنداشته اید بترسم، حال آنکه شما خود از اینکه چیزی را شریک خدا ساخته اید - که (خدا) دلیلی سلطه گر درباره ی آن بر شما فرو نفرستاده است - نمی هراسید؟ پس اگر می دانسته اید، کدام یک از (ما) دو دسته به ایمنی سزاوارتر است؟» ﴿81﴾ کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به ستم نپوشیدند، ایشان برایشان تمامی آرامش است و (هم) اینان راه یافته اند. ﴿82﴾ و آن (برهان بسی روشن) حجت ماست که به ابراهیم علیه قومش دادیم. (و ما) هر کس را بخواهیم (به) درجاتی فرا(تر) می بریم. همواره پروردگارت حکیمی بس داناست ﴿83﴾

آیه ۱۳ - در این آیه هم این حجت را برای یقین آوردن ابراهیم (علیه السلام) یاد نکرده، بلکه به دلیل "علی قومه" تنها نسبت به مشرکان نمودار است.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ
 وَسُلَيْمَانَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿84﴾
 وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿85﴾

و برای او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم (و) همه را (به راه راست و حیانی) هدایت کردیم، و نوح را از
 پیش راه نمودیم، و از فرزندان او: داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (نیز) [هدایتی
 رسالتی کردیم] و این گونه، نیکوکاران را پاداش می دهیم. ﴿84﴾ و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس
 را (که) همه‌ی آنان از شایستگانند. ﴿85﴾

آیه ۱۵ - در این آیه عیسی از ذریه ابراهیم (علیه السلام) است، با آنکه انتسابش به آنحضرت تنها از
 طریق مادرش مریم بوده، و این خود از ادله صحت انتساب مادری است که سیادت هم همین گونه
 است.

وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿86﴾ وَمِنْ
 آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿87﴾
 ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا
 كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿88﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ
 بِهَا هَوْلًا فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ ﴿89﴾

و اسماعیل و یسع و یونس و لوط و همگی را بر جهانیان برتری دادیم. ﴿86﴾ و از پدران و فرزندان و
 نوادگان و برادرانشان (برخی را بر جهانیان برتری دادیم) و آنان را برگزیدیم و به راهی راست
 راهنماییشان کردیم. ﴿87﴾ این هدایت خداست که هر کس از بندگان را بخواهد بدان هدایت
 می کند، و اگر آنان (بر فرض محال) شرک آورده بودند، همواره آنچه به دست آورده بودند از دستشان
 می رفت. ﴿88﴾ اینانند کسانی که کتاب و حاکمیت و نبوتشان دادیم. پس اگر آنان [مشرکان] بدان
 کفر ورزند، بی گمان، گروهی (دیگر) را عهده دار کردیم که به آن کافر نیستند ﴿89﴾

آیه ۱۹ - این آیه مثلث کتاب، حکم و نبوت را در اختصاص پیامبرانی قرار داده که در آیات گذشته
 یاد شده اند که هم کتاب وحی دارند - چه اصلی و چه فرعی - و هم حاکمیتی ربانی در رسالت تبلیغی
 این کتابها، و اضافه بر این دو مقامهای برجسته ای در میان رسولان دارند، زیرا بسیاری از رسولان
 دارای کتاب وحی نیستند که پائین ترین درجه رسالت را دارا هستند و برخی هم کتاب وحی دارند و
 برجسته ترند و بعضی هم اضافه بر رسالت و کتاب وحی در میان سایر رسولان ممتازند، زیرا نبوت در
 رسالت بمعنای رفعت در آن می باشد که در نتیجه گروهی از رسولان رسولند ولی نبی نیستند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْهُمْ اِقْتَدِهْ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اِجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرِي لِلْعَالَمِينَ ﴿90﴾

اینانند کسانی که خدا هدایت (شان) کرده. پس به راه (راهوار) شان اقتدا کن. بگو: «من از شما هیچ مزدی بر این (رسالت قرآنی) نمی خواهم. این جز یادواره ای برای جهانیان نیست.» ﴿90﴾

آیه ۹۰ - اینکه رسول بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله) که در بالاترین درجه کتاب و حکم و نبوت است به پیروی از راه این بزرگواران مأوریت یافته بدین معنی نیست که آنان در وحی و عصمت از حضرتش برترند، زیرا این پیروی، پیروی از اشخاص اینان نیست، بلکه دنبال کردن راه آنان است یعنی صراط مستقیم او همان صراط مستقیم آنان است که مقصودش و مقصدش همانند همه پیامبران سلوک فی سبیل الله و پیمودن راه خداست، گرچه این راهپیمای آخرین صراط مستقیمش از همگان برتر است که مقام و منزلتش از مقام تمامی رهروان راه حقیقت والاتر و بالاتر است چنانکه آیات بسیاری بر این حقیقت گواه می باشند.

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ بَشَرًا مِّنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ
الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا
وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا ءَابَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي
خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴿91﴾

و (یهودیان) گفتند: «خدا چیزی (و حیانی) بر بشری نازل نکرده»، قدر (الوهیت و ربوبیت) خدا را چنان که شایسته‌ی اوست به حق نشناختند. بگو: «چه کسی آن کتابی را که موسی با آن (سوی شما) آمد نازل کرد؛ حال آنکه برای مردمان نور و رهنمودی است (و) شما آن را به صورت کاغذهایی (بی محتوا) نهاده و آشکار می کنید، و بسیاری (از آن) را (هم) پنهان می دارید، در صورتی که چیزی که نه شما می دانستید و نه پدرانتان، به شما به خوبی آموخته شد؟» بگو: «خدا (و بس)». سپس آنها را (به حالشان) واگذار تا در فرورفتگی ای فراگیر (باطل) بازی کنند. ﴿91﴾

آیه ۹۱ - اینکه کتاب موسی را بعنوان نوری و هدایتی برای پیروان شریعت تورات مقرر فرموده خود دلیلی است افزون بر ادله دیگر که این شریعت بدلیل موقت بودنش دارای نور و هدایتی تنها به اندازه زمان کل شریعت تورات بوده است و برای نورافشانی و راهنمایی کل مکلفان تا آخرین زمان تکلیف کافی نبوده، ولی قرآن که تمام نور و تمام هدایت است این کفایت را دارد، چنانکه بسیاری از آیات شاهد این کلیت و تمامیت نور و هدایت قرآنی می باشد.

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقٌ لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا
وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿92﴾

و این خجسته کتابی پر برکت است (که) ما آن را فرو فرستادیم، حال آنکه کتاب هایی را که پیشاپیش آن است، تصدیق کننده است، و برای اینکه (مردم) امّ القری [مکه] و کسانی را که در (سراسر جهان تکلیف) پیرامون آنند هشدار دهی. و کسانی که به آخرت ایمان می آورند، به آن (قرآن) ایمان می آورند، حال آنکه آنان بر نمازشان نگهبانی می کنند ﴿92﴾

آیه ۹۲ - «ام القری» بمعنی مرکز و محور کل مجتمعات مکلفان جهان آفرینش است چه زمینیان و چه آسمانیان، زیرا «القری» که جمع محلی به لام است شامل کل مجتمعات مکلفین بدون استثناء می باشد، روی این اصل "و من حولها" تمامی اطراف و اکناف این محور اصلی و یگانه دعوت از نزدیکترین تا دورترین مجتمعات مکلفان را بگونه ای مطلق شامل است که این کتاب آخرین با رسول و دعوت و نورانیت و هدایتش فراترین گام را در رسالت و حیانی ربّانی برای آخرین بار برداشته است که پس از رسولش رسالتی و پس از کتابش کتابی تا پایان زمان تکلیف نخواهد آمد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ
وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ
وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرَجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ
تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿93﴾ وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا
فِرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى
مَعَكُمْ شُفَعَاءَ كُمْ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ
مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿94﴾

و کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا به گزافی افترا بسته، یا بگوید: «به من وحی شده» در حالی که چیزی به او وحی نشده؟ و (نیز) آن کس که گفت: «به زودی همانند آنچه را خدا نازل کرده نازل می کنم؟» و کاش ستمکاران را در گرداب های مرگ بنگری، حال آنکه فرشتگان دست هایشان را (به سوی آنان) گشوده اند (و نهیب می زنند): «جان هایتان را بیرون دهید. امروز به آنچه بناحق بر خدا دروغ می بسته اید و به آیات او تکبر می کرده اید، به عذاب خوارکننده کیفر می یابید.» ﴿93﴾ و همان گونه که شما را نخستین بار آفریدیم، بی چون (اکنون نیز) تنها همواره سوی ما آمدید و آنچه را به شما با مسیولیت دادیم پشت سر خود نهادید، و شفیعانتان را که در (میان) خودتان، شریکان (خدا)

می پنداشتید، با شما نمی بینیم. همانا پیوند شما (از اینان) بسی گسسته شده، و آنچه را که (شریک

خدا) می پنداشته اید از شما گم گشته است.» ﴿94﴾

آیات ۹۳ و ۹۴ - "أخرجوا أنفسكم" بمعنای مرگ جانها نیست بلکه بمعنای بیرون راندن جانهای مکلفان است از بدنهایشان که همچنان در زندگی برزخی تا هنگام مرگ اخیرشان ماندگارند، و در آیه (۹۴) که پس از این جان کندن مورد خطاب ربانی قرار گرفته اند که شماها به تنهایی نزد من آمده اید و... این خود دلیل دوم است بر استمرار زندگی پس از مرگ.

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ
ذَ لِكُمْ اللَّهُ فَانِّ تُوَفَّكُونُ ﴿95﴾ فَالِقُ الْأَصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
حُسْبَانًا ذَ لِكْ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿96﴾

«خدا همواره شکافندهی هر دانه و هسته است. زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده بیرون آورنده است. این است خدا(یتان). پس کجا به گراف (از حق) رانده (و پراکنده) می شوید؟» ﴿95﴾ (هموست که) شکافندهی صبحدم است، و شب را برای آرامش، و خورشید و ماه را معیار حساب قرار داد. این اندازه گیری (همان) عزیز بسی داناست. ﴿96﴾

آیه ۹۶ - «حُسْبَانًا» حساب مربوط به اوقات سالیانه خورشید و ماهیانه ماه است. و این لفظ «القمر» خود گواه است بر اینکه ماههای اسلامی قمری است نه شمسی، زیرا "ذَ لِكْ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ" و این حساب اندازه ای ربانی بر مبنای عزت و علم خداست و کلا در آیات تعیین زمانهای ماه و سال آنچه نمودار است زمانبندی قمری است و نه شمسی و چنانکه احکامی مانند روزه رمضان و حج هر کدام طبق نصوصی قمری است. و این شمس و قمر چنانکه حسابهای کلی ماهیانه و سالیانه دارند حسابهایی هم روزانه بر مبنای قمر است که در جمع نخستین ماهش قمری است و در جمعی فزاتر سالش نیز قمری است

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا
الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿97﴾ وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ
وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ﴿98﴾ وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتٍ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنْ
النَّخْلِ مِنَ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا
وَغَيْرَ مُتَشَبِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَ لِكُمْ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ

يَوْمُنُونَ ﴿٩٩﴾ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ
 عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ ﴿١٠٠﴾ بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ
 لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٠١﴾

و اوست کسی که ستارگان درخشان را برایتان نهاد، تا با آنها در تاریکی های خشکی و دریا راه یابید.
 ما همواره این نشانه ها را برای گروهی که می دانند (به روشنی) گونه گون، جداسازی (و بیان)
 کرده ایم. ﴿٩٧﴾ و او کسی است که شما را (در آغاز) از یک تن پدید آورد، پس (برای شما) قرارگاه و
 جایگاه امانتی (مقرر کرد). بی تردید، ما آیات (خود) را برای مردمی که با بررسی درست می فهمند (به
 روشنی بیان و) جداسازی کردیم. ﴿٩٨﴾ و اوست کسی که از آسمان آبی فرود آورد؛ پس با آن هرگونه
 روییدنی را (از زمین) برون آوردیم؛ پس (از آن گیاه) جوانه ی سبزی برون ساختیم در حالیکه از آن
 دانه های متراکم روی هم چیده شده برمی آوریم، و از شکوفه ی درخت خرما خوشه هایی نزدیک به
 هم و (نیز) باغ هایی از انگور و زیتون و انار- همانند و ناهمانند - (برون آوردیم). هنگامی که ثمر
 دهد، به میوه اش و به رسیدنش بنگرید. همواره در این ها به راستی برای مردمی که ایمان می آورند
 نشانه هایی است. ﴿٩٩﴾ و برای خدا، جنیان را شریکانی قرار دادند، حال آنکه خدا آنان را خلق کرده
 است. و برای - او به نادانی - پسران و دخترانی تراشیدند. او از آنچه وصف می کنند پاک تر و بالاتر
 است. ﴿١٠٠﴾ پدید آورنده ی آغازین آسمان ها و زمین بدون هیچ گونه نمونه و سابقه ای (است)، کی
 برایش فرزندی است، حال آنکه برای او همسری نبوده است و هر چیزی را آفرید و او به هر چیزی
 بسیار داناست. ﴿١٠١﴾

آیه ۱۰۱ - "ولم تکن له صاحبة" - که در زمینه نداشتن همسر تولید فرزند را برای مرد محال دانسته
 - دلیل است بر اینکه بدون زن هرگز زادن فرزند ممکن نیست گرچه عکسش احياناً مانند جریان
 مریم (عليها السلام) امکان پذیر است.

ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
 وَكِيلٌ ﴿١٠٢﴾

بسیار خوب و مورد لطف و عنایت ربانی است تنها بر خدا توکل نمایید.
 این [حقیقت بس والا] خداست: پروردگار شما (که) هیچ معبودی جز او نیست (و) آفریننده بهر چیزی
 است. پس او را بپرستید، حال آنکه او بر (سر و سامان) هر چیزی کارساز است. ﴿١٠٢﴾

آیه ۱۰۲ - "خالق کل شیء" که همه اشیاء را مخلو دانسته دلیل است بر اینکه روح هم مورد خلق
 است، و نه چنانکه گروهی از فلاسفه گمان برده اند که خلق ویژه مادیات است و امر درباره مجردات،
 و این مبنا را بر آیه "ألا له الخلق و الامر" (۵۴:۷) نیز تحمیل کرده اند، زیرا اضافه بر آن که مجرداتی

در جهان غیر خدا نیست، اگر هم بر فرض محال باشد آنها هم مانند مادیات مخلو خدایند، چنان که خلق کل آفریدگان را و امر کار استمرار و هدایت و قضا و قدرشان را در بر دارد.

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَرَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿103﴾

دیده های (سر و سیر) او را در نمی یابند، حال آنکه او (کل) دیده را درمی یابد، و او همان نادیدنی باریک بین (و) بسی آگاه است. ﴿103﴾

آیه ۱۰۳ - "لا تدرکه الابصار" تمامی ادراکات آفریدگان را نسبت به آفریگار - چه با دیده سر و چه با دیده سر - محال دانسته زیرا او بسی لطیف و نادیدنی است، و مجرد هم که در انحصار اوست هرگز حدی ندارد تا آفریدگان با محدودیتشان از نظر ذوات و ادراکاتشان بتوانند بر او احاطه پیدا کنند.

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ

بِحَفِيفٍ ﴿104﴾

به راستی بینش ها و دیدگاه هایی از جانب پروردگارتان برایتان آمد. پس هر کس به دیده ی بصیرت بنگرد، به سود خود اوست، و هر کس از سر بصیرت ننگرد به زیان خود اوست، و من بر شما ننگهبانی نیستم. ﴿104﴾

آیه ۱۰۴ - "بصائر من ربکم" دیده بانهای بسیار روشن است که از مقام حضرت رب بر مبنای ربانیت هدایت درون و برون ما را فراگیر است، درون فطری، عقلی، فکری و علمی، و برونش کل جهان آفرینش است، این کتاب تکوین از بصائر ربانی است، سپس کتاب تدوین و شریعت که قرآن است در تمام تاریکی های درونی و برونی بهترین روشنگر است و این بصائر و دیدگاههای روشن قرآنی را هرگز ابهامی نیست، بلکه خود مفسر و بیانگر بی نظیری است برای کل مبهمات شرعی و علمی، و آیا قرآن که روشن کننده کل مبهمات است، نیازی به غیر خود دارد؟

وَكَذَلِكَ نَصْرَفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسْتَ وَلِنُبَيِّنَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿105﴾ اتَّبِعْ مَا

أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿106﴾ وَلَوْ شَاءَ

اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيفًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بَوَكِيلٌ ﴿107﴾

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا

لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿108﴾

و این گونه آیات (خود) را گوناگون بیان می کنیم، و (بگذار) تا بگویند تو (نزد دگران) درس خوانده ای: و تا اینکه آن را برای گروهی که می دانند روشن سازیم. ﴿105﴾ از آنچه از پروردگارت به سوی تو وحی شده پیروی کن (که) هیچ معبودی جز او نیست و از مشرکان روی

بگردان. ﴿106﴾ و اگر خدا می خواست، آنان شرک نمی آوردند، و ما تو را بر ایشان نگهبانی ننهاده‌یم، و تو وکیل (ما) بر آنان نیستی. ﴿107﴾ و آنهایی را که جز خدا را می خوانند دشنام مدهید تا (مبادا) آنان (هم) از روی دشمنی - به نادانی - خدا را دشنام دهند این گونه برای هر گروهی کردارشان را آراستیم. سپس بازگشتشان - بدون برگشت - سوی پروردگارشان خواهد بود، پس (خدا) ایشان را از آنچه کرده اند آگاهی بزرگی خواهد داد. ﴿108﴾

آیه ۱۰۸ - در این آیه فحش و ناسزا گفتن را به بی خدایان و کل منحرفان حرام دانسته بدین جهت که آنان نیز در پاسخ از روی جهالت به خدا ناسزا خواهند گفت، البته فحش بمعنای نسبتهای ناروا و دروغ است، و نه اینکه بر کسی که بر ضد فطرت، عقل، علم و یا حس مطلبی را بگوید احتجاج شود که تو بر ضد موازین مسلمانه سخن می گویی، زیرا این فحش نیست بلکه بیان حقیقت است، و اگر اینگونه حق گویی ممنوع باشد کل دعوت‌های پیامبران و شرعمداران نیز باید ممنوع باشد، زیرا این بزرگواران بر مبنای نفی و اثبات حقیقی سخن می گویند، باطلها را با بیانی زیبا و دلربا نفی می کنند و آنگاه حقایق را جایگزین آنها می نمایند، و بر مبنای "و جادلهم بالتی هی احسن" (۱۶:۱۲۵) بهترین اسلوب را با نیرومندترین برهان و زیباترین بیان به میان می آورند.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَةُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿109﴾

و با سوگندهای سختشان به خدا سوگند خوردند (که) اگر به راستی نشانه ای برای آنان بیاید، همواره بی گمان به آنها ایمان می آورند. بگو: «نشانه ها تنها نزد خداست.» و چه (چیزی) شما را می فهماند؟ اگر نشانه هایی - که می خواهند - (برایشان) بیاید، باز (هم) ایمان نمی آورند. ﴿109﴾

آیه ۱۰۹ - کافران زمان نزول قرآن به خدا سوگند یاد کرده اند که اگر نشانه ای ربانی برای اثبات این رسالت مانند نشانه های پیشین بیاید حتماً به آن ایمان می آورند، یکی از پاسخهایشان که در این آیه مطرح است این است که کل نشانه های ربانی گذرا است و ماندنی اش منحصرأ نزد خداست که تنها بر مبنای علم و قدرت بی نهایت او روی مصلحت‌های حقیقی بر ملکفان نازل می گردد، و من که پیامبر او هستم هرگز دخالتی در نفی و اثبات آنها - و نه هیچ علم و قدرتی درباره آنها - ندارم، و در آیاتی دیگر حقیقت دومین - که مهمترین حقایق ربانی نشانه رسالت است - اینگونه بیان شده، که چون رسالتهای گذشته موقت بوده نشانه های روشن آنها نیز موقت بوده است، اما شریعت قرآن که شریعت پایانی است و کل ملکفان از هنگام فرود آمدنش تا پایان زمان تکلیف بدان مکلفند، نشانه وحیانی اش نیز باید هم قویتر و هم روشنتر از نشانه های وحیانی گذشته باشد، و همچون خود شریعت آخرین

همچنان پایدار بماند و این همین قرآن است. که در کل ویژگیهای ظاهری و معنویش نمایانگر قطعی ربانی بودن آن است که هر اندازه ادبیات لفظی و عقلها و علمها و اختراعات و اکتشافات افزوده گردد ربانی و وحیانی بودن آیات قرآن روشنتر خواهد بود، و اگر این قرآن از غیر خدا بود حتماً در اثر این پیشرفته‌ها دچار رکود یا سقوط می‌گشت.

اینجا آیات رسالتی کلا "عندالله" معرفی شده که عنایت علم، قدرت، و حکمتش در انحصار حضرت اقدس الهی است.

وَقَلِّبُ أَفْدَتَهُمْ وَأَبْصَرَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَ مَرَّةً وَنَذَرَهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ
يَعْمَهُونَ ﴿110﴾ وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ
كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَّا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
يَجْهَلُونَ ﴿111﴾ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيْطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي
بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرُهُمْ وَمَا
يَفْتَرُونَ ﴿112﴾ وَلِتَصْغَى إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ
وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ ﴿113﴾ أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ
الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ ءَاتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ
فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَمَرِّينَ ﴿114﴾

و دل‌ها و دیدگان‌شان را واژگون می‌کنیم (اکنون) - چنان که نخستین بار (هم) به آن (نشانه)ها ایمان
نیآوردند - و رهایشان می‌کنیم تا در زرفای طغیان‌شان سرگردان بمانند. ﴿110﴾ و اگر بی‌گمان
فرشتگان را پیاپی سویشان فرو فرستیم، و مردگان با آنان سخن گویند، و همه چیز را (به عنوان گواه)
بدون برگشت دسته دسته در برابر آنان گرد آوریم، باز هم چنان نبوده اند که ایمان آورند - جز آنکه
خدا بخواهد - ولی بیشترشان نادانی می‌کنند. ﴿111﴾ و این گونه برای هر پیامبری برجسته،
دشمنانی: شیطان‌های انس و جن را نهادیم، (که) بعضی از آنها به بعضی برای فریب (یکدیگر) گفتار
آراسته را رمز می‌دهند و اگر پروردگارت بخواهد، چنان نمی‌کنند. پس آنان را با آنچه (به خدا) افترا
می‌بندند واگذار. ﴿112﴾ و (چنان مقرر شده است) تا کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، به آن
(سخن باطل گوش) دلشان را فرادارند، و برای اینکه آن را بپسندند، و تا اینکه آنچه را بی‌مهابا به
دشواری به دست آورنده اند، به دست آورند. ﴿113﴾ پس آیا داوری جز خدا برجوییم؟ حال آنکه
اوست که این کتاب را به تفصیل سویتان نازل کرده، و کسانی که کتاب (آسمانی) بدیشان دادیم، می‌دانند

که آن از جانب پروردگارت به تمامی حق (وحیانی) به تدریج فرو فرستاده شده است، پس تو هرگز از

تردیدکنندگان مباش ﴿114﴾

آیه ۱۱۴ - این آیه شرعمداران کتابهای وحیانی گذشته را بر مبنای حق نگری از گواهان شایسته وحیانی بودن قرآن در کل حقایق که امکان دریافتش برای مکلفان در عرض زمین و طول زمان میسر است مقرر داشته.

وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿115﴾

و سخن پروردگارت [قرآن] در حال راستی و عدالت تمام شده است، و هیچ تغییر دهنده ای (حتی

خدا) برای کلمات او نیست، و او بسی شنوای بسیار داناست. ﴿115﴾

آیه ۱۱۵ - و اینجا سخنان صادقانه و عادلانه ربانی را با فرود آمدن قرآن پایان یافته دانسته بگونه ای که "لا مبدل لکلماته" و «لا» برای سلب استغراقی است که هرگونه تبدیل کننده کلمات قرآنی را چه ربانی و چه غیر ربانی سلب کرده و نه تنها دیگران نمی توانند کلماتی قرآنی را تبدیل کنند، بلکه خدا هم هرگز چنین کاری نخواهد کرد، زیرا بهترین و شایسته ترین صراط مستقیم را در قرآن برای کل مکلفان تا پایان جهان تکلیف نمودار ساخته، که بیشتر و والاتر از آن برای مکلفان هرگز ممکن نیست، آری صراط مستقیم ربانیت که ویژه حضرت اقدس رب العالمین است بر صراط مستقیم قرآن تقدم دارد، ولی علم و قدرتش مخصوص حضرت اوست، و چنانکه ایجاد خدایی غیر از خدا محال است بیان وحیانی علم و قدرتش نیز که در انحصار اوست دریافتش برای دیگران امکان ناپذیر است چنانکه وحیی بجز قرآن با آن یا پس از آن امکان ندارد.

وَإِنْ تَطَعُ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ

هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿116﴾

و اگر از بیشتر کسانی که در زمین (و زمینی تکلیف) اند پیروی کنی، تو را از راه خدا به بیراهه می برند.

آنان جز از گمان پیروی نمی کنند، و جز به حدس و گمان (بیجا) نمی پردازند. ﴿116﴾

آیه ۱۱۶ - "ان يتبعون الا الظن" از پیروی کل گمانها چه در اصول و چه در فروع دینی منع کرده، و آیاتی از این قبیل این منع را بگونه ای روشن تر شامل هر دو جریان دانسته، که این خود دلیلی است روشن بر اینکه دریافتهای غیر علمی و غیر حیانی هرگز شایسته پذیرش و عمل نیست مانند "لا تقف ما لیس لك به علم" (۳۶:۱۷).

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿117﴾ فَكُلُوا مِمَّا

ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿118﴾ وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا

ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ﴿119﴾

همواره پروردگارت (هم) او به (حال) کسی که از راهش منحرف می شود داناتر است و او به (حال) راه یافتگان (نیز) داناتر است. ﴿117﴾ پس، اگر به آیات او ایمان داشته اید، از آنچه نام خدا (به هنگام کشتن) بر آن برده شده است، بخورید. ﴿118﴾ و شما را چه شده که از آنچه نام خدا بر آن برده شده نمی خورید؟ حال آنکه همواره خدا، آنچه را بر شما حرام کرده، به تفصیل (در قرآن) بیان کرده است، جز آنچه (از محرمات) که بدون اختیار به آن ناچار شده اید (که به اندازه‌ی ضرورت ناخواسته بر شما حلال است). و بی چون بسیاری (از مردمان، دیگران را) از روی نادانی، با هوس های خود گمراه می کنند. به درستی پروردگارت، (هم) او به (حال) تجاوزکاران داناتر است ﴿119﴾

آیات ۱۱۸ و ۱۱۹ - در این دو آیه خوردن از حیوانات حلال گوشتی را که بهنگام کشتنشان نام خدا بر آنها یاد شده نتیجه ایمان می داند، زیرا مشرکان به گمان احترام به خدا نام خدا از آنها نمی خوردند، همچنین اگر کشته حیوانات اهل کتاب باشند که نام خدا را بر آنها یاد کنند و سایر شرایط اسلامی را هم رعایت کنند اگر مؤمنان از گوشت آنها نخورند خلاف ایمان است، چنانکه در آیه (۱۱۹) نیز این جریان مورد تهدید قرار گرفته که با آنکه خدا محرمات را به تفصیل بیان فرموده و هرگز مسلمان بودن را شرط ذبح ندانسته چرا آنرا بر خود حرام می دانید؟

وَذَرُوا ظَهْرَ الْأِثْمِ وَبَاطِنَهُ، إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْأِثْمَ سَيَجْزُونَ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿120﴾ وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُوحِيَ إِلَيْهِمْ أَوْلِيَاءِهِمْ لِيَجْدِلُوكُمْ وَإِنْ أَعْطَمْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ﴿121﴾ أَوْ مَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زَيْنٌ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿122﴾ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿123﴾

و آشکار و پنهان گناه - : دور کننده‌ی از خیرات - را رها کنید، زیرا کسانی که به (این) گناه آلوده می شوند، به زودی - در برابر آنچه به نابسامانی با کاوش به دست می آورده اند - کیفر خواهند یافت. ﴿120﴾ و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده است مخورید، و (خوردن) آن بی گمان سربچی سختی (از فرمان خدا) است، و همانا شیطان ها به دوستان خود همواره رمز (شیطانی) می دهند، تا با شما ستیزه نمایند، و اگر اطاعتشان کنید، بی گمان شما (هم) بی چون (به گونه ای از)

مشرکانید. ﴿121﴾ آیا و کسی که مرده (دل) بوده، پس زنده (دل)ش گردانیدیم، و برای او نوری نهادیم تا در پرتو آن در میان مردمان راه برود، همچون کسی است که نمود و نمادش در تاریکی هاست (که) از آن‌ها بیرون آمدنی نیست؟ این گونه برای کافران آنچه را انجام می‌داده‌اند زینت داده شده است. ﴿122﴾ و بدین گونه، در هر مجتمعی بزرگانشان را (از) مجرمان نهادیم، تا در آن به نیرنگ پردازند، و آنان جز به خودشان نیرنگ نمی‌زنند و باریک بینی نمی‌کنند. ﴿123﴾

آیه ۱۲۳ - اینجا جریان قرار دادن بزرگان از مجرمان را که با اختیار خودشان در میان مردمان مرتکب جرائم بسیار می‌شوند اضافه بر امتحان دیگران تداومی برای شقاوت همان مجرمان بعنوان غذایی دنیوی دانسته که غذایی اخروی را در پی دارد، ولی اینان دقت ندارند و این جعل بدین معنا نیست که بزرگان مجرم را وادار به حرم کرده است، بلکه آنها را در این جریان اختیار داده و به اجبار آنها را جلوگیری نکرده است.

وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ
 حَيْثُ يُجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا
 كَانُوا يَمْكُرُونَ ﴿124﴾ فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ
 أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعْدُ فِي السَّمَاءِ كَذَّالِكِ يَجْعَلُ اللَّهُ
 الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿125﴾

و چون نشانه ای (ربانی) برایشان بیاید گویند: «هرگز ایمان نمی‌آوریم تا آنکه نظیر آنچه به فرستادگان خدا داده شده است به ما (نیز) داده شود.» خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا و چگونه قرار دهد. زودا کسانی را که مرتکب جرم شدند - به (سزای) آنچه نیرنگ می‌کرده‌اند - در پیشگاه خدا خواری و بی‌مقداری و شکنجه ای سخت خواهد رسید. ﴿124﴾ پس کسی را که خدا بخواهد هدایتش کند، سینه اش را برای اسلام می‌گشاید، و هر کس را که بخواهد گمراهش کند، سینه اش را سخت تنگ (و) نابسامان می‌گرداند، (چنان که) گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود. این گونه خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند می‌نهد. ﴿125﴾

آیه ۱۲۵ - اراده هدایت و ضلالت برای مکلفان از طرف خدا پیامدی است از هدایت و ضلالت خود آنان که نتیجه اش هدایت و ضلالتی افزون از طرف خداست، و اینجا سینه های تنگ بدان تشبیه شده که کسانی به سختی به آسمان بالا روند تا نفسشان به تنگی افتد، و این اشاره ای است به اینکه در بالای جو زمین در اثر نبودن اکسیژن برای تنفس امکان صعود بدون وسایل تنفس نیست.

وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَكِّرُونَ ﴿126﴾ لَهُمْ دَارُ
السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿127﴾ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا
يَمَعَشَرَ الْجِنِّ قَدْ اسْتَكْثَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ
بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَلِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا
شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿128﴾

و این راه پروردگار تو است. بحالت استقامت تکاملی (برای بی جویانش) ما آیات (خود) را برای
گروهی که (حقیقت را) به خوبی به یاد می آورند جداسازی (و بیان) نموده ایم. ﴿126﴾ برایشان، نزد
پروردگارشان سرای سلامت است، و به آنچه انجام می داده اند، (هم) او سرورشان است. ﴿127﴾ و
روزی که همه ی آنان را - بدون برگشت - گرد هم می آورد (فرماید): «ای گروه جنیان، از آدمیان
(پیروان) فراوان سویتان کشانیدید.» و پیروان انسانیشان گفتند: «پروردگاران! برخی از ما از بعضی
دیگر بسی بهره برداری کردیم، و به زمان پایانیمان که برایمان معین کردی رسیدیم.» (خدا) فرمود:
«آتش پایگاهتان است، در آن ماندگارید، مگر آنچه را خدا خواست (که خود تخفیف دهد). به راستی
پروردگارت فرزانه ای بسیار داناست.» ﴿128﴾

آیه ۱۲۸ - این آیه منحرفان انس و جن را از جهنمیان دانسته که در آن جاودانند، مگر آنچه را خدا
بخواهد، که اگر پس از چشیدن عذاب ایمانی برایشان مانده باشد در آخر اهل نجات خواهند بود، و این
خود دلیل است بر اینکه خلود در آتش به معنای همیشگی آن نیست، و نیز - بر خلاف آنچه در
روایاتی آمده است - جایگاه جنیان منحرف همان جایگاه آدمیان منحرف است، و توییح این جنیان که
بسیاری از آدمیان را به گمراهی کشانیده اند، خود دلیلی بر حرمت کمک گرفتنهای ناروا از جنیان است
وَكَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿129﴾ يَمَعَشَرَ الْجِنِّ
وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتَّبِعُونَ عَلَيْكُمْ ءَايَاتِي وَيُبَيِّنُوْنَ لَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ
هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ
كَانُوا كَافِرِينَ ﴿130﴾

و این گونه برخی از ستمکاران را به آنچه به دست می آورده اند، در پی برخی دیگرشان
می گردانیم. ﴿129﴾ ای گروه جنیان و انسان! آیا از میان شما فرستادگانی برایتان نیامدند، در حالی
که آیات مرا بر شما می خوانند، و از دیدار این روزتان شما را هشدار می دهند؟ گفتند: «ما بر (زیان)
خود گواهی دادیم.» (آری آمدند) و زندگی دنیا فریشتان داد، و بر ضدّ خود گواهی دادند که همواره
ایشان کافران بوده اند. ﴿130﴾

آیه ۱۳۰ - اینجا "رسل منکم" - پس از جن و انس - دلیل بر عمومیت رسالت الهی است از جنیان برای خودهاشان چنانکه در انس رسالت ویژه انسانهاست با این تفاوت که نخست رسالت پیامبران جن در حاشیه رسالت پیامبران انسانی است - چنانکه از آیات بسیاری این حقیقت پیداست - و در جمع - بر حسب آیاتی دیگر - رسالت جنیان همچون رسالت انسان با رسالت خاتم پیامبر (صلی الله علیه وآله) پایان یافته که در زمان حضرتش و تا دامنه قیامت هرگز رسالتی در جنیان و انسان نبوده و نخواهد بود.

ذَٰلِكَ أَن لَّمْ يَكُن رَّبُّكَ مُهْلِكَ الْفَرَىٰ بَطْلَمَ وَأَهْلُهَا غَفْلُونَ ﴿131﴾ وَلِكُلِّ
دَرَجَةٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَمَا رَّبُّكَ بِغَفِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿132﴾ وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ
ذُو الرَّحْمَةِ إِن يَشَاءَ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مَن بَعْدَكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنشَأَكُم مِّن
ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ ءَاخِرِينَ ﴿133﴾ إِن مَّا تُوْعَدُونَ لَاتَ وَمَا أَنتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿134﴾ قُلْ
يَقَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن تَكُونُ لَهُ عَقَبَةُ الدَّارِ
إِنَّهُ لَا يَفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿135﴾ وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا
فَقَالُوا هَٰذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ
وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿136﴾ وَكَذَٰلِكَ زَيَّنَ
لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَائِهِمْ لِيُرْذَوْهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَّهُمْ وَمَا يُفْتَرُونَ ﴿137﴾ وَقَالُوا هَٰذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ
حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا إِلَّا مَن نَّشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ
لَّا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿138﴾
وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا وَمُحْرَمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا وَإِن
يَكُن مَّيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصَفَّهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿139﴾ قَدْ خَسِرَ
الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ
ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿140﴾ وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ
مَّعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ

مُتَشَبِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ

الْمُسْرِفِينَ ﴿141﴾

این (هشدار) بدین سبب است، که پروردگارت هیچ گاه مجتمعات را به ستم هلاک کننده نبوده، در حالی که مردمشان ناآگاهند. ﴿131﴾ و برای هر یک (از مکلفان) - از آنچه انجام داده اند - درجاتی است و پروردگارت از آنچه می کنند غافل نیست. ﴿132﴾ و پروردگارت (تنها) بی نیاز کانون رحمت است. اگر بخواهد شما را می برد و پس از شما هر چه را بخواهد جانشین (شما) می آورد؛ چنان که شما را از نسل گروهی دیگر پدید آورده است ﴿133﴾ همواره آنچه به شما وعده داده می شود به راستی آمدنی است، و شما درمانده کنندگان (خدا) نیستید. ﴿134﴾ بگو: «ای قوم من! هر چه در توانتان است انجام دهید، من (هم) همواره (در خور توانم) انجام دهنده ام. پس دیرا که خواهید دانست زندگی پایانی این خانه (ی دنیا) از آن کیست. بی گمان ستمکاران رستگار نمی کنند.» ﴿135﴾ و (مشرکان) برای خدا - از آنچه از کشت و دام ها که پدید آورده است - سهمی گذاشتند، و به پندار خودشان گفتند: «این ویژه‌ی خداست و این ویژه‌ی شریکانمان.» پس آنچه ویژه‌ی شریکانشان بود به خدا نرسد، و آنچه در اختصاص خدا بود به شریکانشان در رسد. چه بد داوری می کنند! ﴿136﴾ و این گونه برای بسیاری از مشرکان - شریکانشان - کشتن فرزندانشان را آراستند، تا (در پایان) هلاکشان کنند و دینشان را بر آنان مشتبه سازند، و اگر خدا می خواست چنان نمی کردند. پس ایشان را با آنچه (به خدا) افترا می زند واگذار. ﴿137﴾ و گفتند: «این ها دام ها و کشتزارهایی است ممنوع (و) جز کسی که ما بخواهیم» - به گمانشان - «آنها را نمی خورد» و دام هایی است که (سوار شدن بر) پشت آنها حرام شده است، و دام هایی که (هنگام ذبح) از روی افترا بر خدا نام خدا را بر آنها نمی برند. به زودی خدا آنان را به خاطر آنچه افترا می بسته اند کیفر می دهد. ﴿138﴾ و گفتند: «آنچه در شکم های این چهارپایان است، اختصاص به مردان ما دارد و بر همسرانمان حرام است، و اگر (آن جنین) مرده باشد، همه‌ی آنان (از زنان و مردان) در آن شریکند.» به زودی او [خدا] توصیف آنان را جزا خواهد داد (و) همواره او حکیمی بسیار داناست. ﴿139﴾ بی گمان کسانی - که از روی سبک مغزی و نادانی - ، فرزندان خود را کشتند، و آنچه را خدا روزیشان کرده بود - از روی افترای به خدا - حرام شمردند، سخت زیان کرده اند (و) آنان همواره گمراه شدند، و (از) هدایت یافتگان نبوده اند. ﴿140﴾ و اوست کسی که باغ هایی با داریست ها و بدون داریست ها و خرمابن و کشتزار با خوراک گوناگون آن و زیتون و انار را - همانند و ناهمانند - پدید آورد، و سازمان داد. از میوه‌ی آن - چون ثمر داد - بخورید، و حق [زکات بینوایان یا خمس آن] را از آن به روز بهره برداری بدهید، و زیاده روی نکنید (که) همواره خدا اسرافکاران را دوست نمی دارد. ﴿141﴾

آیه ۱۴۱ - این آیه مکی از آیات سی گانه مکی و مدنی زکات است که از جمله ادله عمومیت زکات می باشد چنانکه تمامی این آیات یا نص و یا ظاهر بر این عمومیت یا اطلاق هستند، و اینجا جنات کل

باغها را با تمامی میوه های آنها در بردارد و نیز زرع شامل تمامی زراعتهاست، و سپس زیتون و انار که از نه مورد خیالی زکات بیرون است، در مرحله سوم از اموال زکوی آمده است، و در آخر "یوم حصاده" بعنوان هنگام پرداخت زکاتش مقرر شده، و بس شگفت انگیز است، که فتوهای شرعمداران شیعه و سنی برخلاف این سی آیه و بسیاری از روایات درباره زکات تجارت تنها نه چیز را مورد زکات است! و برای فرار از این عدم انحصار گویند، این آیه مکی است، و زکات هم حکمی مدنی است، پس مقصود از این حق زکات هم نیست، با اینکه بیشتر آیات زکات هم مکی است!

وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةً وَفَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوتَ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿142﴾ تَمَنِّيَةَ أَزْوَاجٍ مِّنَ الضَّانِّ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ قُلْ ءَالِدُكَرَيْنِ حَرَّمَ أُمَ الْاِثْنَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْاِثْنَيْنِ نَبُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿143﴾

و (نیز) از دام ها، حیوانات باربر و سواری را (پدید آورد). از آنچه خدا روزیتان کرده است بخورید، و گام های شیطان را پیروی نکنید (که) همانا او برای شما دشمنی آشکارگر است. ﴿142﴾ (انعامی را که) هشت زوج [فرد قرین]، مشابه (آفرید و بر شما حلال کرد) : از گوسفند دو تا، و از بز دو تا. بگو: «آیا خدا نرهای آن دو را حرام کرده یا ماده های آن دو را؟ یا آنچه را که رحم های آن دو ماده در بر گرفته است؟ اگر راستگو بوده اید - از روی علم (وحیانی) - این خبر مهم را به من گزارش دهید.» ﴿143﴾

آیه ۱۴۳ - این "ثمانیة ازواج" نمونه هایی بارز، اهلی و معمولی از انعام است، و آیاتی دیگر از قبیل "غیر محلی الصيد" که صید را هم از انعام دانسته گواهی است روشن بر عدم انحصار انعام به این هشت مورد.

وَمِنَ الْأَبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ ءَالِدُكَرَيْنِ حَرَّمَ أُمَ الْاِثْنَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْاِثْنَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّيْنَاكُمْ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِّيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿144﴾ قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رَجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿145﴾

و از شتر دو تا و از گاو دو تا: (نر و ماده را). بگو: «آیا (خدا) نرهای آن دو را حرام کرده یا ماده های آن دو را؟ یا آنچه را که رَحِم آن دو ماده در بر گرفته است؟ یا چون خدا شما را به این (تحریم) سفارش کرد گواه بودید؟ پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد، تا از روی نادانی مردم را گمراه کند؟ بی گمان، خدا گروه ستمکاران را راهنمایی نمی کند.» ﴿144﴾ بگو: «در آنچه به من (درباره ی انعام) وحی شده - بر خورنده ای که آن را می خورد - هیچ حرامی نمی یابم، مگر مردار یا خون ریخته شده (پس از کشتن یا پیش از آن) یا گوشت خوک را، پس این همواره پلید است؛ یا (قربانی که) از روی نافرمانی (به هنگام ذبح) نام غیر خدا بر آن برده شده. پس کسی که بدون سرکشی و (یا) بازگشت (به خوردن آنها) بی اختیار ناچار گردد (بر او گناهی نیست).» به راستی پروردگار تو بسی پوشنده ی رحمت گر و بیژگان است. ﴿145﴾

آیه ۱۴۵ - این «لا اجد» که مضارع است - و نه (ما وجدته) که تنها گذشته را در بر می گیرد - دلیل است بر اینکه محرمات کل انعام چه از ذواتشان و چه اجزائشان در مثلث زمان در نص آن یاد شده است، روی این اصل بجز آنچه حرمتش در قرآن آمده مانند درندگان و خبائث هرگز حرام نیست، که مانند خرگوش از افراد انعام و مانند کل اجزاء انعام بجز خون ریخته شده و به جز خبائث حلال است، و در اینجا "دماً مسفوحاً" حرمت خون را در انحصار آن مقدار از خون دانسته که به هنگام کشتن حیوان برون ریزد.

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَهُمْ بِبِغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿146﴾ فَإِن كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ وَارْتَدُّوا عَلَىٰ أَعْقَابِهِم مِّن كَذِّبِهِمْ أَن يَكُونَ لَهُمْ عِزٌّ شَيْءٍ مَّا كَفَرُوا بِالَّذِينَ لَهُ الْحُكْمُ فَاصْبِرْ إِنَّ عَذَابَ الْكَاذِبِينَ ﴿147﴾ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا ءَابَاؤُنَا وَلَا حَمَلْنَا مِن شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لِنَآئِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ أَنتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ﴿148﴾ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَاسِغَةَ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَيْتُكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿149﴾

و بر یهودیان، هر (حیوان حلال) چنگال داری را حرام کردیم، و از گاو و گوسفند، چربی های آن دو را بر آنان حرام کردیم، به استثنای آن (چربی)هایی که بر پشت آن دو است، یا در امعایشان یا آنچه با استخوان در آمیخته است. این (تحریم) را به سزای تجاوزشان به آنان کیفر دادیم، و ما به راستی بسی (در گفتار و کردار) راستاییم ﴿146﴾ (ای پیامبر!) پس اگر تو را تکذیب کردند، بگو: «پروردگار شما دارای رحمتی گسترده است، و (با این حال) سختگیریش از گروه مجرمان باز گرداننده نمی شود.» ﴿147﴾ زودا کسانی که شرک آوردند گویند: «اگر خدا می خواست، نه ما و نه پدرانمان

شرک نمی آوردیم، و چیزی را (خودسرانه) تحریم نمی کردیم.» کسانی هم که پیش از آنان بودند، همین گونه (خدا و پیامبران خود را) تکذیب کردند، تا برخورد شدید ما را چشیدند. بگو: «آیا نزد شما علمی (وحیانی) است، تا آن را برایمان برون آورید؟ شما جز از گمان پیروی نمی کنید، و جز به گراف تیری به تاریکی نمی افکنید.» ﴿148﴾ بگو: «پس برهان رسا ویژه‌ی خداست، و اگر خدا می خواست همواره همه‌ی شما را (به اجبار) هدایت می کرد.» ﴿149﴾

آیه ۱۴۹ - اینجا "فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ" حجتها و دلیلهای خدا را چه در کتاب و چه در سنت رسا دانسته، و هرگز نارسائی در بیان حقایق وحیانی نیست، که نه ظنی است و نه هیچگونه اجمالی در این دو ثقل عظیم اسلامی وجود دارد و - چنانکه آیاتی از جمله "و لا تقف مالیس لک به علم" - که مکلفان را از پیروی هر گونه گمان بازداشته - حجت رسای و حیانی را صد در صد دانسته، که هیچ حکمی از احکام اصلی و فرعی اسلام بر پویندگان آن هرگز پوشیده نیست، و در حقیقت این آیه و مانند آن راه جهل را به کلی در زمینه دریافت شریعت ربانی مسدود دانسته بر خلاف شرع مداراتی که می پندارند باب علم مسدود است!

قُلْ هَلْ مَسَّ شُهَدَاءَكُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿150﴾ قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِمَّنْ إِمْلَقَ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطْنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَصَّيْتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿151﴾ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَصَّيْتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿152﴾

بگو: «گواهان خود را که گواهی می دهند خدا این (ها را بی چون) حرام کرده، بیاورید.» پس اگر (هم) شهادت دادند تو با آنان شهادت مده، و هوس های کسانی را که به (وسیله‌ی) آیات ما (همان ها را) تکذیب کردند، و کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند و (معبودان دروغین را) با پروردگارشان همتا و همسان قرار می دهند، پیروی مکن. ﴿150﴾ بگو: «بیباید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده (برایتان) بخوانم: اینکه چیزی را با او شریک قرار مدهید، و به پدران و مادران (تان) احسان کنید، و فرزندان (تان) را از (بیم) تنگدستی مکشید، (زیرا) تنها ما (هستیم که) شما و آنان را روزی می دهیم. و به

کارهای زشت تجاوزگر - چه آشکار و چه پنهان - نزدیک نشوید، و کسی را که خدا محترم داشته - جز بحق - مکشید. این است که خدا شما را به آن سفارش کرده، شاید خردورزی کنید. ﴿151﴾ و به مال یتیم - جز بحق به گونه ای هر چه نیکوتر - نزدیک مشوید، تا به (حدّ) رشدهایش برسد. و پیمانہ و ترازو را با تقسیم کردن (عادلانہ) تمام انجام دهید. هیچ کس را جز به اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌کنیم. و هنگامی که (سخنی) گوئید عادلانه سخن بگوئید، هر چند (درباره‌ی) نزدیکترین خویشاوند(تان) باشد. و به پیمان خدا وفا کنید. این است که (خدا) شما را به آن سفارش کرده، شاید (او) و احکامش را) به شایستگی یاد کنید. ﴿152﴾

آیه ۱۵۲ - نزدیک شدن به مال یتیم - که اینجا مورد نهی قرار گرفته - تنها تصرف در آن نیست، بلکه کلاً تصرف در مال یتیم را تنها با بهترین و چه تجویز کرده تا هنگامی که به بلوغهای سه گانه اش برسد: بلوغ تکلیفی، بلوغ ازدواج و بلوغ رشد کامل اقتصادی که پس از این سه گام دیگر یتیم نخواهد بود، بنابراین چنانکه در آیه (۶:۴) گذشت مراعات حال ایتم بر اولیائشان بحدی است که حتی قرض الحسنه ای هم از اموالشان بر مبنای ولایتشان نمی‌توانند برای خویش یا دیگری بگیرند، گر چه این خود نیک و حسن است - مگر در صورت بهره ای حلال - زیرا در آیه مورد بحث و آیاتی دیگر درباره اموال یتیمان تنها تصرف احسن و بهتر استثنا شده، چنانکه برای بلوغ یتیم این سه گام بلوغ مقرر شده است و اینهمه بمنظور جبران یتیم بودن ایتم است.

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ
ذَٰلِكُمْ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿153﴾

و اینکه به راستی این راه بسیار راست من است. پس آن را پیروی کنید، و راه‌های دیگر را - که شما را از راه وی پراکنده می‌سازد - پیروی نکنید. این است که (خدا) شما را به آن سفارش کرده، شاید به تقوا گرایید. ﴿153﴾

آیه ۱۵۳ - «السبل» اینجا کل راه‌های غیر ربانی و منحرف از صراط مستقیم را در بر دارد، و «سبل» در "نهدینهم سبلنا" کلاً راه‌های ربانی به سوی صراط مستقیم است.

ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى
وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿154﴾ وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ
وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿155﴾

سپس به موسی کتاب (وحی) را دادیم، برای اینکه (هدایت را) بر کسی که نیکی کرده تمام کنیم؛ و برای اینکه هر چیزی را به گونه ای روشن جداسازی نماییم، و (نیز) هدایت و رحمتی باشد، شاید به لقای

پروردگارشان ایمان بیاورند. ﴿154﴾ و این خجسته و فراگیر کتابی است که ما آن را نازل کردیم. پس

از آن پیروی کنید و (از خدا) پروا بدارید، شاید مورد رحمت (او) قرار گیرید ﴿155﴾

آیات ۱۵۴ و ۱۵۵ - این "تماماً علی الذی أحسن" بمعنای تمامیت مطلق تورات نیست بلکه تمامیتی ویژه زمان محدود شریعت تورات است. که خود "علی الذی احسن" می باشد، که زیباترین احکام را با زیباترین بیان در محدوده شریعت تورات بیان داشته و چنانکه "تفضیلاً لكل شیء و هدی و رحمه" نیز در محدوده شریعت تورات است، ولی قرآن چنانکه در آیه (۱۵۵) - و آیاتی دیگر آمده مبارک مطلق است. بمعنی برکتی جهانشمول از زمان نزولش تا پایان زمان تکلیف که تورات مبارک برای زمانی معین است ولی قرآن مبارک برای تمام زمانها و مکانهاست.

أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أُنزِلَ الْكِتَابُ عَلَي طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ ﴿156﴾ أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَى مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بَيِّنَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ ﴿157﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامِنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انتظروا إِنَّا مُنتظرون ﴿158﴾

تا نگوید: «کتاب (وحیانی) تنها بر دو طایفه‌ی پیش از ما نازل شده و ما بی گمان از آموزششان بی خبر بوده ایم.» ﴿156﴾ یا گوید: «اگر کتاب (وحیانی) بر ما نازل می شد، به راستی از آنان هدایت یافته تر بودیم.» پس (اکنون) بی گمان بیانی بسیار روشن از پروردگارتان برایتان آمد، و (نیز) رهنمود و رحمتی (شایسته). پس کیست ستمکارتر از آن کس که آیات خدا (و او) را (با همان ها) تکذیب کرده و از آنها (خود و دیگران را) رویگردان کند؟ به زودی کسانی را که (مکلفان را) از آیات ما رویگردان می کنند، به (خاطر) اینکه رویگردانی می کرده اند، به عذابی بد مجازات خواهیم کرد. ﴿157﴾ آیا به جز این نگرش و انتظار دارند، که فرشتگان سوبشان بیابند، یا پروردگارت (سوبشان) آید، یا پاره ای از نشانه های پروردگارت بیاید؟ روزی که پاره ای از نشانه های پروردگارت آید، کسی که قبلاً ایمان نیاورده یا خیری در ایمانش به دست نیاورده، ایمان آوردنش سودی نمی بخشد. بگو: «منتظر باشید (که) همواره ما (هم) منتظریم.» ﴿158﴾

آیه ۱۵۸ - "او یأتی بعض آیات ربک" به معنی نشانه های ربانی بر حقانیت قرآن نیست، زیرا نشانه قرآن همگانی و همیشگی است، بلکه مقصود نشانه های جسمانی است مانند آنچه بر پیامبران قبل نازل

گشته که در برابر قرآن و بعد از آن هرگز موقعیتی ندارند، و روی این اصل در صورتیکه اینگونه نشانه‌ها هم بر حسب درخواست آنان بیاید باز هم ایمان نمی‌آورند و اگر هم این خود عذابی ربانی باشد و در اثر ترس ایمان بیاورند هرگز پذیرفته نیست، زیرا این ایمان هرگز واقعیتهای ندارد.

إِنَّ الَّذِينَ فَرَقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿159﴾ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿160﴾

بی‌گمان کسانی که دینشان را پراکندند و پیروانی پراکنده بودند، تو از آنها در (توان) هیچ کاری نیستی. کارشان تنها سوی خداست، سپس (خدا) به آنچه می‌کرده‌اند آگاهی مهمشان خواهد داد. ﴿159﴾ هر کس به نیکی (سوی ما) بیاید، برایش ده برابر (پاداش) است و هر کس به بدی آید، جز مانند آن جزا نیابد، حال آنکه بر آنان ستم (هم) نرود. ﴿160﴾

آیه ۱۶۰ - این ده برابر بودن پاداش کارهای نیک نخستین مرحله پاداش است، و بیشتر از آن گامهای دیگری است که بر حسب آیاتی دیگر "بغیر حساب" (۳۷:۳) و "ولدینا مزید" (۳۵:۵۰) به نیکوکاران داده می‌شود چنانکه همانندی پاداش کار بد برابر با همان کار بر مبنای عدالت است در پی آن فضیلت و رحمت پروردگار که "رحمتی وسعت کل شیء" (۱۵۶:۷) مقتضی تخفیفی در جزای گناهان است.

قُلْ إِنِّي هَدَيْتَنِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيَمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿161﴾ قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿162﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿163﴾

بگو: «پروردگارم مرا همواره به راهی راست هدایت کرده: دینی پایدار و بهادار و پای بر جا کننده: آیین ابراهیم؛ حال آنکه (او) رویگردان از باطل بوده و از مشرکان نبوده است.» ﴿161﴾ بگو: «به راستی، نماز و سایر عباداتم و زندگی و مرگم، (همه و همه) تنها برای خدا - پروردگار جهانیان - است.» ﴿162﴾ او را هرگز شریکی نیست، و بدین (دین پایدار) دستور یافته‌ام، و من (در مرتبه‌ی) نخستین تسلیم‌کنندگان (خود) می‌باشم.» ﴿163﴾

آیه ۱۶۳ - "و انا اول المسلمين" که تسلیم حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) را در برابر خدا بگونه‌ای مطلق در مثلث زمان دانسته، و او را اولین مسلمان دانسته. به معنای اولویت سبقت زمانی نیست، بلکه از نظر مقام برتر تسلیم آن حضرت است، که از همه تسلیم‌شوندگان در کل زمانها برتر است.

حقیقت این است که خدای لازمان و لامکان نه در درون جهان آفرینش است و نه در برون آن بلکه در لازمان و لامکان مطلق بر کل جهان احاطه دارد، که این احاطه مطلق علم و قدرتش از خودهاشان به آنان نزدیکتر است، و «اجلا» هر دوی اجل مسمی و معلق را شامل است، جز آنکه «اجل مسمی» تنها «عنده» است ولی اجل معلق تعلقی هم بغیر خدا دارد.

اینجا «یعدلون» از عدل است و نه از عدل و حتی اگر هم از عدل باشد عدل فیه به معنای عدل است نه عدل عنه که این دو به معنای انحراف و انصراف است ولی چه بهتر و روشنتر که همان عدل باشد.

"الذین کفروا" هم کل کافران را شامل نیست بلکه تنها کافران به حضرت اقدس الهی است که با اعتراف به حضرتش برای او ماندی قائلند، و این همانندی چه با ذات یا صفات ذات و با افعالش و با معبودیتش در کل با اختلاف درکاتش کفر «بالله» می باشد.

و بین «خلق» و «جعل» فر است خلق یا آفرینشی نوین است و یا تبدیلی در آفریده، ولكن جعل تنها تبدیل است، و از نظر لعونی هم جعل دو مفعول گیر است و خلق یک مفعول گیر.

و این "ظلمات و نور" هر دو موجود و مجعولند که ظلمت تاریکی موجود است، و نور روشنیش، و هر دو صفت وجودی می باشند، و پیش از وجود آفریدگان نه ظلمتی بوده است و نه نوری، زیرا این دو از او صاف مادّیاتند و آفریدگار هم چه پیش از آفرینش و چه پس از آن چون مجرد مطلق است نه ظلمانی و نه نورانی است، گر چه به معنی هادی بودن چنانکه در "الله نور" آمده نورانی است و گمراه کننده گان همگان ظلمانیند.

و این که ظلمات جمع است و نور مفرد خود بیانگر وحدت نور و کثرت ظلمات است به ویژه نور و ظلمت معنوی که ظلمات معنوی بی راهی های گوناگون و متضاد است مانند الحاد، بت پرستی و ادیانی منسوخ که اینها همه ظلماتی متعددند، ولكن نور همان راه راست مکلف به سوی خداست بدون هیچ گونه تضادی به جز تکامل که تضاد نیست مثلا "صراط مستقیم" کلا واحد است گر چه سبل و راههای به این صراط مستقیم متکاملند که در هر صورت نورند و راه حق، و ما می بینیم که در جای جای قرآن ظلمت جمع آمده ولی نور واحد است.

قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَهُوَ رَبُّكُمْ كُلُّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿164﴾ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْخَلْفَةَ الْأَرْضَ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ

دَرَجَتٍ لِّيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ
رَّحِيمٌ ﴿165﴾

بگو: «آیا جز خدای یکتا) پروردگاری بجوییم، حال آنکه او پروردگار همه چیز است، و هیچ کس به جز آنچه (خود) به دست آورده بر (زبان یا سود) خودش نیست، و هیچ بار برداری بار دیگران را بر نمی دارد. سپس شما بازگشتتان سوی پروردگارتان است؛ پس (شما را) به آنچه در آن اختلاف می کرده اید آگاهی بزرگی خواهد داد.» ﴿164﴾ و اوست کسی که شما را در زمین جانشینان (یکدیگر و گذشتگانی دیگر) نهاد و بعضی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی (در این جهان) برتری داد، تا شما را - در آنچه به شما داده است - بیازماید. همواره، پروردگارت پیگیر سریع (در کیفر) است، و به راستی (هم) او بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است ﴿165﴾

آیه ۱۶۵ - «کم» در «جعلکم» و «بعضکم» و «لیبلوکم» و «اتاکم» خطابی است در بعد قضایای حقیقه که کل مکلفان نسل اخیر و پایانی انسانی را دربر دارد و این "خلافت الارض" نیز دارای دو بعد است درونی و برونی. درونیش جانشینی نسلهای پیاپی این نسل است از یکدیگر و برونیش چنانکه در آیه "انی جائل فی الارض خلیفه" به تفصیل گذشت خلافت و جانشینی کل انسانهای اخیر است از انسانهای منقرض شده گرچه آیه بقره با نگرشی صحیح نص در این خلافت است و آیه مورد بحث به عنوان اطلاق و عمومیت شامل این خلافت می باشد.

و «ما اتاکم» نیز اعم است از داده های تکوینی و یا احکام شرعی و شرایع گوناگون نسبت به مکلفان که تمام اینها برای آزمایش آنان است.

سوره اعراف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

المص ﴿1﴾ كَتَبُ أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لَتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى
لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿2﴾

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگیان

المص. ﴿1﴾ (این) کتابی است (که) بر تو نازل شده - پس نباید در سینه ات از آن تنگنایی ای باشد -

برای اینکه با آن (مکلفان را) بیم دهی. و (این) یادواره ای است برای مؤمنان. ﴿2﴾

آیه ۲ - «حرج» و تنگی سینه حضرتش تنها در رابطه با کافران بوده، که او را انکار و آزار

می کرده اند، ولی برای تذکر دادن مؤمنان با سینه ای باز همچنان آماده بوده است،

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا
تَذَكَّرُونَ ﴿3﴾

آنچه را از پروردگارتان برایتان نازل گشته پیروی کنید و از اولیایی دیگر پیروی نکنید. بسی اندک است

آنچه را متذکر می شوید. ﴿3﴾

آیه ۳ - چنانکه در این آیه دستوری است اکید به مؤمنان در پیروی از قرآن و ترک این و آن.

وَكَم مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيِّنًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ ﴿4﴾

و چه بسیار گروهی را هلاکشان کردیم که برخورد سختمان برایشان به هنگام خواب(شان) یا در میان

روزشان فرا رسید. ﴿4﴾

آیه ۴ - «قریه» در اینجا و جاهایی دیگر به معنای مجتمع انسانی و سایر مکلفان است، مگر

قرینه ای در کار باشد که آن را به معنای جایگاههای اجتماعات غیر انسانی و ... و یا به هر دو معنا

گردد، و اینجا طبق اصل معنای قریه، و نیز «هُم» که مرجعش همان قریه است مورد هلاکت همان مرد ماند، گرچه در این جریان جایگاهشان نیز ویران گشته باشد.

و اینجا «بیاتاً» شب هنگام است که اینان در خواب بوده اند و «قائلون» خواب اندکی در روز می باشد که همان قیلوله و خواب مختصر پیش از ظهر است، در هر دو صورت هنگامه هلاک در این دو هنگام آنان را فرو گرفته.

فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذِ جَاءَهُمْ بِأَسْنَاءِ إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿5﴾ فَلَنَسَلَنَّ
الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ﴿6﴾

پس چون ناگواری سختمان آنان را فرا رسید، خواسته ای نداشتند جز اینکه گفتند: «ما همانا (از) ستمکاران بوده ایم.» ﴿5﴾ پس بی گمان از کسانی که (پیامبران) سوی آنان فرستاده شده اند، بی چون خواهیم پرسید، و همانا از (خود) آن فرستادگان (نیز) همواره خواهیم پرسید. ﴿6﴾

آیه ۶ - مسئولیت روز سؤال را نسبت به تمامی پیامبران و مکلفان دانسته، مسئولیت پیامبران در دعوت شایسته آنان است، که چگونه دعوت کردند و چه پاسخ شنیدند، چنانکه در آیه (۱۰۹) سوره ۵ پاسخ آن بزرگواران را از این پرسش ربّانی چنان بیان کرده است که: ما هرگز در برابر علم تو علمی چندان به پیامدهای رسالت‌هایمان نداریم. ولی مسئولیت دیگران درباره تحمل این دعوت‌های رسالتی است.

فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِم بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ ﴿7﴾ وَالْوِزْنُ يُوَمَّذِلُ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ
فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿8﴾ زِينَهُ، فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا
بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ﴿9﴾

پس به راستی از روی علم بر آنان گزارش خواهیم داد، حال آنکه ما (از احوال آنان) پنهان نبوده ایم. ﴿7﴾ و در آن روز، میزان و سنجش اعمال حق است. پس آنان که میزان‌های سنجش اعمالشان سنگین باشد ایشان خودشان رستگارکننده اند ﴿8﴾ و آنان که میزان‌های اعمالشان سبک باشد، آنانند که خودشان را زیان کرده اند، (چرا) که به آیات ما ستم می کرده اند ﴿9﴾

آیات ۱ و ۹ - این آیه حق مطلق را در تکالیف ربّانی میزان سنجش زشت و زیبایی تمامی اعمال دانسته، که هر کس وزنه‌های شایسته اش از نظر علم، عقیده، معرفت و عمل بیشتر باشد - تا چه رسد که کامل عیار هم بوده باشد - بر حسب این میزان‌ها رستگار است.

در آیه (۴) کسانی را که کلاً سبک وزن می باشند - بلکه هیچ وزنی هم ندارند - آنانرا از زیانکاران برشمرده، که در هر صورت وزنه‌های تکلیفی ربّانی در انحصار شایستگیها است، و کسی که به کلی از

این شایستگیها تهی است، هرگز وزنی هم ندارد، که وزن، وزن جسم و مال و خیال نیست، بلکه وزن حال و اعمال شایسته است.

«الحق» کل حقایق تکلیفی را در بردارد، که وزن هم همان حق است، و نمونه بارز حق کتاب وحی و پیامبر وحی و سایر حاملان معصومند چنانکه آیاتی چند بیانگر این حقیقت است، که میزان اعمال از همین مثلث تشکیل می گردد، و در هر صورت میزان همان حق مطلق است که صاحبان حق غیر مطلق با همان حق مطلق مورد سنجش و موازنه قرار می گیرند، هر که از نظر اوزان تکلیفی به حق مطلق نزدیک تر است حقیقتش نیز در حساب و پاداش بیشتر است، و در برابر ایشان کسی که سنگینی موازین تکلیفش کمتر است، تا آنجا که در کل میزانها سبک باشد و هرگز وزنی ندارد، به همین ترتیب پاداشش سبک و سبکتر و در مرحله آخر عذاب است، که "خسروا انفسهم" خودشان را در کل ابعاد تکلیفی زیان کرده اند، و در خبر است از حضرت صادق (علیه السلام) که (الموازین هی الموازین الانسانیة) که کلا وزنها درونی، معرفتی و برونی انسانیت است و بس.

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعِيشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿10﴾ وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ﴿11﴾

و به راستی ما شما را در زمین همواره (در حد امکان و توانتان) تمکین دادیم، و برای شما در آن وسایلی برای معیشت نهادیم (اما) چه کم سپاسگزاری می کنید ﴿10﴾ و بی چون شما را به درستی آفریدیم. سپس به صورتگری شما پرداختیم. پس از آن به فرشتگان گفتیم: «برای (شکرانه‌ی) تعلیم آدم (برای من) سجده کنید.» پس (همه) سجده کردند، جز ابلیس (که) از سجده کنندگان نبود ﴿11﴾

آیه ۱۱ - اینجا که فرمان حق نسبت به سجده فرشتگان برای آدم - پس از آفرینش و تصویر آدمیان آمده - بر دو پایه استوار است.

۱- اینکه آفرینش و تصویر انسانها در شخص آدم (علیه السلام) بگونه ای ویژه محقق است، که در آینده تناسلی بر همان بنا استوار می باشد. و این دو خلق و تصویر با یکدیگر دارای اختلاف چهره فعلی و شأنی است، چهره فعلیش در آدم اول نمودار بوده، که هم خلق و هم تصویرش فعلیت داشته، ولی نسبت به ذریه اش که صلب او و ترائب حوا بود فعلیت خلقتش همان حالت ذریه است، و تصویرش حالت شأنی صورتهای گوناگون این ذریه ها می باشد، و این خلقت «کم» هم که: «صورتناکم» کلا نظر به حالت فعلی دارد - هر کدام در زمان خود - سپس فرشتگان که به شکرانه معلم بودن آدم مأمور به سجده برای خدا شدند، منظور شخص آدم نبود، بلکه کل آدمیتها و انسانیت های

شایسته مرادند مخصوصاً حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) و محمدیان و سایر پیامبران و معصومان(علیهم السلام) که کلا از آدم برترند، و این نکته اضافه بر جهت معنویتش "ثم قلنا للملائکه" که این امر ربانی نسبت به سجود فرشتگان پس از آفرینش و تصویر انسان است. حالت نخستینش آدم است و حالات بعدیش سایر معصومان.

۲- اینکه سجده ملائکه برای شخص آدم نبوده بلکه برای کل انسانیت‌های والا است که حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) و حضرات محمدیان(علیهم السلام) در بالاترین قله این انسانیت والا قرار دارند، و چنانکه شخص آدم در تعلیم أسماء معلّم فرشتگان به گونه ای بسی شایسته بوده است، دیگر پیامبران الهی می باشند که محمدیان در بالاترین درجات آن قراردارند، و چنانکه در جاهای مناسب بیان کرده ایم مورد سجده خود حضرت آدم نبوده، زیرا بر حسب فطرت و عقل و کتاب و سنت سجده برای غیر خدا حرام است، روی این اصل این سجده برای آدم و آن سجده پدر و مادر یوسف هر دو برای یوسف سجده شکر بوده که مورد سجده «الله» است. و سبب سجده خلق الله، که نعمت بزرگی برای فرشتگان نسبت به آدم و برای پدر و مادر یوسف نسبت به یوسف بوده است.

«اسجدوا» فعل لازم است، روی این اصل برای شدن سحده نسبت به مسجود حرف تعدید لازم می باشد، و چون مورد سجده فقط خداست، در اینجا «الله» مخدوف است، که طبعاً لامش برای تعدیه می باشد و لکن لام در لادم برای تعدید نیست، بلکه به منظور تکریم آدم است، که در جمع معنای این جمله مبارکه چنین می شود: برای گرامی داشت آدم که معلم شما می باشد، به شکرانه اش برای خدا سجده کنید، روی این اصل آدم نه به عنوان عبودیت مسجود له است، و نه به عنوان احترام، بلکه مسجود له - در عبودیت و احترام - فقط خداست و آدم به اصطلاح مسجود لاجله بوده، مانند آنکه اگر خدا به شما نعمتی بزرگ از مال یا فرزند عطا فرمود به شکرانه این نعمت برای خدا سجده می کنید، آیا مورد سجده شما مال و فرزند است؟ هرگز! بلکه این خداست که برای او به شکرانه این نعمت سجده می کنید.

قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ

مِنْ طِينٍ ﴿12﴾

(خدا) فرمود: «چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را بازداشت از اینکه (برای من) سجده کنی؟»

گفت: «من از او بهترم، مرا از آتشی و او را از گلی آفریدی.» ﴿12﴾

آیه ۱۲ - اینجا «امرتک» که امر به شیطان می باشد بیانگر این حقیقت است که شیطان در این سجده همگانی مأموریتی ربّانی داشته، چه جداگانه و چه نیز در زُمره فرشتگان زیرا در ژرفای نفا تا آنهنگام خود را به گونه ای در اینان جا زده بود که اعمالش در ظاهر اعمال فرشتگان می نمود. آفرینش از گل درباره آدم نخستین از جمله گواهان بر این حقیقت است که: آدم بدون هیچگونه واسطه ای از گل آفریده شده، و از نسل دیگران نیست. چنانکه در جای جای قرآن بدان تصریح یا اشاره شده است. و نیز چون شیطان به اعتراف خودش و تصدیق مفهومی قرآنی از آتش آفریده شده، روی این اصل بر خلاف آنچه گروهی گمان برده اند از جنس فرشتگان نیست بلکه - چنانکه اشاره شد - این مأموریت ربّانی نسبت به کل فرشتگان شامل او هم شده است چه تنها در ضمن آنان، و یا جداگانه نیز این مأموریت را داشته است، و «امرتک» تحمل این جمع را دارد.

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّغِيرِينَ ﴿13﴾

فرمود: «پس از این جایگاه فرو شو. پس تو را نرسد که در آن تکبر نمایی. پس برون شو که تو بی گمان از خواران و بی مقدارانی.» ﴿13﴾

آیه ۱۳ - این "فما یكون لك ان تتکبر فیها" متکبران را رانندگان از بهشت خوانده، و آیا آدم نیز با همسرش در چشیدن از شجره منهیه تکبر کردند که با شیطان از بهشت رانده شدند؟ پاسخ اینست که تکبر در بهشت موجب رانده شدن است، ولی رانده شدن از بهشت در انحصار تکبر نیست، زیرا آدم و حوا هرگز نسبت به حق سبحان و تعالی تکبری نکردند، بلکه طبق آیاتی چند در چشیدن از شجره منهیه گول شیطان را خوردند، و این خود گناه بوده و چنانکه این بهشت جای گناه تکبر نیست جای هیچ گونه گناهی - حتی اینگونه گناه کوچک هم - نیست.

قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿14﴾ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ﴿15﴾

گفت: «مرا تا روزی که (مکلفان) برانگیخته خواهند شد مهلت ده.» ﴿14﴾ فرمود: «همانا تو از مهلت یافتگانی.» ﴿15﴾

آیه ۱۵ - این تاخیر افکندن شیطان که در پاسخ تقاضای او بوده، درست است که با تقاضایش هماهنگی دارد، لیکن "الی یوم یبعثون" نیست، بلکه بر حسب آیاتی مانند "انک لمن المنتظرین الی یوم. الوقت المعلوم" این انتظار تا پیش از رستاخیز است، نه تا خود رستاخیز، زیرا صعقه و بیهوشی که از مرگ شدیدتر است طبق آیه (۶۸:۳۹) شامل کل مکلفان می باشد، که از جمله آنان خود شیطان است. مگر "من شاء الله" که مقربین عندالله اند و هرگز صعقه و بیهوشی در آخر عمر برزخی شامل حال آنان

نمی شود، بلکه با همان زندگی برزخی منهای ویژگیهای آن به رستاخیز قدم می نهند، پس در جمع شیطان هم مثل دیگران مرگش با آنان پیش از رستاخیز فرا می رسد. پس الی یوم یبعثون - که مورد تقاضای او بوده - انجام شدنی نیست، بلکه "الی یوم الوقت المعلوم" و "من المنظرین" است «منظرین» کل شیاطین جنی می باشند، در اینصورت این مهلت تا وقت مقرر در انحصار شخص شیطان نیست، زیرا منظرین جمع است، و این مهلت شامل کل شیاطین می باشد.

و چون "یوم الوقت المعلوم" یک یوم است، نه ایام پیاپی پس در آن هنگام کل شیطانها را مرگ فرا می رسد طبعاً مرگ صعقه بیهوشی و بالاتر از مرگ عادی است.

در پاسخ این پرسش که انتظار تا "یوم الوقت المعلوم" که حالت صعقه و بیهوشی همگانی است در دو بعد دنیوی و برزخی اندازی است چون برزخیان نه مورد دعوت ربانی است نه مورد ضلالت شیطانی؟ پاسخ اینکه تا آخرین لحظه تکلیف دنیوی که با صعقه و بیهوشی مماس است چنانکه دعوتهای ربانی استمرار دارد ضلالهای شیطانی نیز مستمر است، طبعاً در عالم تکلیف ولی برزخیان از این مجرمان طبعاً مستثنی می باشند.

قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿16﴾

گفت: «پس از آن رو که مرا به بی راهه افکندی، من نیز همواره برای (گمراه کردن)شان بر سر راه بسیار

راست همی می نشینم.» ﴿16﴾

آیه ۱۶ - اینجا شیطان بسی تأکید می کند که راه راست را بر بندگان خدا می بندد، و در آیه هفدهم آنها را چهارجانبه محاصره می کند، که از راه آینده برزخ و رستاخیزشان. و از گذشته دنیاشان، و از طریق دینشان و از راه شهواتشان - اکثریت آنان را از راه به در می سازد.

ثُمَّ لَأَتَّبِعَهُم مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿17﴾

«سپس بی گمان از پیش رویشان [؛ آخرت] و از پشت سرشان [؛ دنیا] و از طرف راستشان [؛ دینشان] و از طرف چپشان [؛ شهواتشان] همواره بر آنها می تازم، و بیشترشان را شکرگزار نخواهی

یافت.» ﴿17﴾

آیه ۱۷ - این چهار بعد در دو جریان است (۱) جریان مماس و درونی، که متقاضی عقل و نفس اماره است (۲) و دو جریان متفصل که نخست دنیاست که پیاپی از آن فاصله می گیرند، سپس برزخ و قیامت که در پیش دارند، و بر مبنای هر دو جریان برونی و درونی شیطان شیطنتهای خود را با کمال اصرار ادامه می دهد.

یعنی دین را وارونه جلوه می دهد، و شهوت را نمایان می سازد، دنیا را زینت می دهد و قیامت و برزخ را دور و ناچیز نمایان می سازد.

این سختی که "فبما اغوتینی" مانند کار چهار جانبه شیطنت او هر دو باطل است، چنانکه کل آیات ربانی در دعوت الی الله آنرا نقض کرده، و اینجا هم آیه (۱۸) بیانگر تکذیب این کار نابکار اوست، و آیا کار چهار جانبه شیطانی ربانی است، تا آنکه اغوا و گمراه کردن خدا نسبت به شیطان ربانی باشد، اینجا عمق اغوا در عمق نظر شیطانی این است که خدا او را از نظر تکبری که در برابر حضرتش انجام داد، از آنجا برون راند، و آیا این برون راندن اغوا و گمراه کردن است یا جزای تکبر او می باشد.

در پاسخ این پرسش هم که چرا خدا به شیطان اینگونه در زندگی شیطانی اش مهلت داده، باید گفت چنانکه دعوت ربانی در طول زمان و عرض زمین تکلیف تا پایانش ادامه دارد، که این خود ابتلا و امتحانی است برای کل مکلفان، و به منظور عمق بیشتر این امتحان به شیطان نیز این مهلت داده تا راستان راه راست را با ابتلای بیشتر ببینند، و منحرفان در انحرافات خود همچنان بمانند، در ست است که کار شیطانها بسی نادرست می باشد، ولی کار خدا در مهلت دادن او در این امتحانات ربانی و آزمایشی است.

قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿18﴾

فرمود: «از این باغ سر در هم در حالی که مذمت شده (و) رانده گشته ای برون شو. بی گمان کسی از آنان که از تو پیروی کند، همانا جهنم را از همه ی شما (ابلیسیان) همواره پرخواهم کرد.» ﴿18﴾
 آیه ۱۸ - مذثوم از ذم است، به معنی مذمت بسیار که نتیجه همان مذثوم به معنی رانده شدنی است بدون برگشت «تبعک» اینجا به معنای شیطانی شدن و در حزب شیطان قرار گرفتن است، که نتیجه اش احیاناً جهنم می باشد بدین معنا که گناهایی که قابل بخشش یا شفاعت می باشد که در اثر پیرویهای اندک از شیطان است مرتکبانش را جهنمی نمی کند.

وَيَادِمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿19﴾ فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءِ تَيْهَمَا وَقَالَ مَا نَهَكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَئِينَ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ﴿20﴾ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ﴿21﴾ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَ تَيْهَمَا وَطَفِقَا

يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنِ تِلْكَ الشَّجَرَةِ
 وَأَقُلَّ لَكُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿22﴾ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ
 تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَسِرِينَ ﴿23﴾

«و ای آدم! تو با همسرت در (این) باغ سردرهم سکونت گیر، پس از هر جا و هرگونه که بخواهید (از خوردنی هایش) بخورید، و به این درخت نزدیک مشوید، پس (در این صورت) از ستمکاران می شوید.» ﴿19﴾ پس شیطان، برای آن دو وسوسه کرد، تا آنچه را از عورت هایشان از ایشان پوشیده مانده بود برایشان نمایان گرداند و گفت: «پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد، جز برای آنکه (مبادا) دو فرشته گردید، یا از (زمره‌ی) جاودانان باشید.» ﴿20﴾ و برای آن دو سوگند یاد کرد که: «من به راستی همواره از خیرخواهان شمایم.» ﴿21﴾ پس آن دو را با دلو فریب (به چاه سقوط) افکند. پس چون آن دو از آن درخت (ممنوع) چشیدند، زشتی هایشان برایشان آشکار شد، و به چسباندن برگ آن باغ بر خود نزدیک شدند، و پروردگارشان آن دو را بانگ زد: «مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم (که) شیطان بی گمان برای شما دشمنی آشکارگر است؟» ﴿22﴾ گفتند: «پروردگارمان! ما بر خویشتن ستم کردیم، و اگر بر ما (گناهمان را) نیوشانی و به ما رحم نکنی، بی گمان (و) بی امان از زیانکاران خواهیم بود.» ﴿23﴾

آیه ۱۹ تا ۲۳ - خدا آدم و حوا را در این امتحان نخستین در صورت تخلفشان از ستمکاران برشمرده، و شیطان هم نهی خدا را از دستیابی به آن شجره منهی مانعی از فرشته شدن یا ماندنی بودنشان در آن باغ دانسته، و برای نخستین بار بر درستی و نصیحت گرایش قسم یاد کرده، و با این مقدمات آن دو همسر را به کثری وا داشته است، که مبتلای به این گناه غفلتبارشان نمود، زیرا آدم هرگز گمان نمی کرد کسی سوگندی دروغ به خدا خورد، و روی همین اصل هم گول خورد.

از این نهی ربانی و وسوسه شیطانی در نص قرآن - که این خود ظلمی بوده است - و اینجا آدم و حوا گول خورده اند، و نیز جهاتی دیگر که با هفت تعبیر در حرمت چشیدن از میوه این درخت شرکت دارند، و در جمع پیداست که این دو مرتکب گناه شده اند، و در نتیجه زشتی های برونی و درونیشان که از نظرشان پنهان بود، برایشان آشکار گردید.

در آیه (۲۳) و آیاتی دیگر لفظ سوآتها - که جمع است - آمده، و این خود در برگیرنده زشتی های برونی و درونی است، برونیش آشکار شدن عورتهای این دوست، که لباس بهشتی از آنان در این جریان کنده شد، و از برگهای درختانی بهشتی خواستند که عورتهاشان را بپوشند، و عورتهای درونیشان همان گناهشان بود - که بر خلاف گمان طهارت مطلقشان - برایشان پدیدار گشت.

در پاسخ این پرسش که عورت‌های همسران نسبت به یکدیگر هرگز زشت نیست پس چگونه آشکار شدن این عورتها با لفظ سوآت آمده؟ باید گفت: گویی این جریان پیش از ازدواجشان پدید آمده، و که این دو در آغاز جریان زندگی بوده اند، از آغاز هم پوشش بهشتی برای عورت‌هایشان مقرر گشته بود روی این اصل برای نخستین بار با کنده شدن پوشش‌های عورت‌هایشان به نظرشان زشت بود. ولی «زوجک» دلیل است بر اینکه همسر یکدیگر بوده اند، در این صورت این عورت بودن در برابر دیگران و حتی همسر عورت است گرچه نگرستن طرفین مباح است.

و در پاسخ این پرسش که رسولان ربانی که معصومند این خود منافی است با گناه آدم (علیه السلام)؟ باید گفت: در آیات بقره و طه و آیاتی دیگر بگونه ای مفصل آمده و از جمله در آیه طه فرماید "و عصی آدم رب فعوی. ثم اجنبا ربه فتاب علیه و هدی" و این آیه بیانگر این حقیقت است، که این گناه آدم پیش از رسالت او بوده است.

قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴿24﴾

فرمود: «(هرسه) فرود آید، حال آنکه بعضی از شما دشمن بعضی دگرید، و برای شما در زمین تا

هنگامی (معین) قرارگاه و برخورداری ای است.» ﴿24﴾

آیه ۲۴ - اینجا شیطان با آدم و همسرش مأمور شدند به این زمین فرود آیند، و تا هنگامی معین در آن زندگی کنند. و این دشمنی دارای دو بعد است انسان با انسان و با شیطان.

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ ﴿25﴾ يَسْبِيءَ آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوَاءَ تِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ ءَايَةِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿26﴾

فرمود: «در آن زندگی می کنید و در آن می میرید و از آن بیرون برده می شوید.» ﴿25﴾ ای فرزندان آدم! ما همواره برای شما لباسی فرو فرستادیم که عورت‌هایتان را بپوشاند، (این پوشش زیرین شماس است) و (نیز پوشش) زینتی (برایتان فرستادیم)؛ و (اما) بهترین جامه (ی زیرین و رویین شما) لباس تقوی است. این از نشانه های خداست، شاید به خوبی یاد آورند ﴿26﴾

آیه ۲۶ - برای انسان نخست لباس تن مطرح است و سپس لباس روح که لباس نخستین پوشنده عورت‌های و زینت دهنده بدن‌ها است، و لباس تقوی پوشنده کل بدیهای معنوی است، و این پوشش دوّمین بر مبنای فطرت و عقل و دین می باشد، و چنانکه روح انسان بر بدنش و رجحان دارد، لباس روح نیز چنان است، که بایستی با پوشش‌های تقوی خود را از همه نابسامانیها پرهیز دهد.

و اینجا از دو پوشش جسمانی انسان سخن رفته است نخست "یواری سواتکم" که پوششهای زیرین نسبت به عورت‌های انسان است، دوم «و ریشاً» که لباس رو و زینت بدن می باشد. و این "قد انزلنا علیکم" که فرو فرستادن این سه گونه لباس را در بر دارد، بدین معنی نیست که بایستی حتماً از آسمان نازل شده باشد. زیرا فرستنده این لباسها برای انسانها نه زمینی است و نه آسمانی، روی این اصل انزال در اصل فرو فرستادن از مقام اعلی و اقدس ربانیت بوده، آری مناسبت است که این فرود آمدن از آسمان هم باشد، ولی ما اینجا دلیلی بر جریان دوم نداریم، زیرا آنچه از این آسمان جسمانی نازل گردیده - بر حسب آیاتی چند - تنها باران است. و یا احیاناً کوههایی که بنام «رواسی» نامیده شده اند.

آری چون باران نمایانگر و وسیله پدید آمدن نباتات و حیواناتی است، که خود منشأ دو گونه لباسهای انسانی می باشد، بدین معنا نزول این دو گونه لباس از آسمان معنا می دهد، بر خلاف "لباس التقوی" که همان بعد اول است.

يَسْبِيْءَ اٰدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمْ الشَّيْطٰنُ كَمَا اَخْرَجَ اٰبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَ تِهْمًا اِنَّهُ يَرِدْكُمْ هُوَ وَقَبِيْلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيْطٰنَ اَوْلِيَّاءَ لِلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ ﴿٢٧﴾ وَاِذَا فَعَلُوْا فَحِشَةً قَالُوْا وَجَدْنَا عَلَيْهَا ءَاۡبَاءَنَا وَ اللّٰهُ اَمْرًاۢ بِهَا قُلْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَآءِ اَتَقُوْلُوْنَ عَلٰى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿٢٨﴾ قُلْ اَمْرَ رَبِّيْ بِالْقِسْطِ وَاَقِيْمُوْا وُجُوْهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوْهُ مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ كَمَا بَدَاكُمْ تَعُوْدُوْنَ ﴿٢٩﴾ فَرِيْقًا هَدٰى وَفَرِيْقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلٰلَةُ اِنَّهُمْ اتَّخَذُوْا الشَّيْطٰنَ اَوْلِيَّاءَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَيَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ مُّهْتَدُوْنَ ﴿٣٠﴾ يَسْبِيْءَ اٰدَمَ خُذُوْا زِيْنَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوْا وَاشْرَبُوْا وَلَا تُسْرِفُوْا اِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِيْنَ ﴿٣١﴾

ای فرزندان آدم! زهار تا شیطان هرگز شما را به فتنه: آزمایشی آتشبار، نیندازد، چنان که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون راند، حال آنکه لباسشان را (هم) از ایشان می کند تا عورت هایشان را برایشان نمایان کند. او - و همانندانش - بی گمان شما را می بیند، بدان گونه که شما آنان را نمی بینید. ما بی چون شیطان ها را سرپرستان و دوستان کسانی نهادیم که ایمان نمی آورند. ﴿٢٧﴾ و چون کار زشت تجاوزگرانه ای کنند، گویند: «پدران خود را بر آن یافتیم و خدا بدان فرمانمان داد.» بگو: «خدا بی گمان به کار زشت تجاوزگرانه فرمان نمی دهد. آیا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت

می دهید؟» ﴿28﴾ بگو: «پروردگارم به قسط [تقسیم عادلانه و فاضلانه] فرمان داده است، و (اینکه) در هر مسجدی [سجده گاهی] روی های خود را (با استقامت برای خدا) به پا دارید، و در حالی که طاعت خود را برای او خالص گردانیده اید وی را بخوانید. همان گونه که آفرینش شما را آغاز کرد (سرانجام) به سوی او باز می گردید.» ﴿29﴾ گروهی را هدایت کرد و گروهی (دیگر) گمراهی بر آنان حق (و ثابت) است، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا، اولیا (ی خود) برگرفتند، و می پندارند که همواره راه یافته اند ﴿30﴾ ای فرزندان آدم! زینت خود را در نزد هر سجده گاهی (با خود) بگیریید. و بخورید و بیاشامید و زیاده روی نکنید که او بی گمان اسرافکاران را دوست نمی دارد. ﴿31﴾

آیه ۳۱ - "خذوا زینتکم عند کلّ مسجد" چنانکه زینتهای روحانی و جسمانی انسان را در بر دارد، که بایستی با لباس و بدن پاک و پاکیزه و آراسته، و روح پیراسته در سجده گاههای رسمی - که مساجد است و یا غیر رسمی که هر جای شایسته برای سجده و نماز می باشند - مال و فرزندان را بر حسب آیه (۴۶:۱۹) "المال و البنون زینة الحیاة الدنیا" نیز در بردارد، که انسان به هنگام نماز یا بهتر شرکت در جماعت بایستی کلّ این زینتها را تا حد توان به همراه داشته باشد، دو زینت خودی برای تکامل و احترام در محضر خدا، و دو زینت دیگر به منظور پرداختن مال به نیازمندان، و سازماندهی فرزندان در این اجتماع عبادتی است، که عبادتش برای خدا و بهره اجتماعیش بسود بندگان خدا است. اینها زینتهائی است که باید در هر سجده گاهی با خود داشت که «کم» است، و نیز «عنکم» زینتهائی است که باید در حال نماز از خود دور داشت مانند طلا و ابریشم برای مردان و پوششهای هوس انگیز برای زنان.

و سپس زیاده روی نکردن در خوردن و آشامیدن بازدارنده از هر بدی افراط و تفریط است، نه آنچنان زیاد که بیش از اندازه معمولی و بهداشتی باشد، که نسبت به خود و دیگران زیانبار است، و نه بسیار کم باشد که بر خلاف بهداشت او بلکه میانه روی در خوردن و آشامیدن در این میان پسندیده است، چنانکه زینت برای مسجد نیز چنان است، که مثلا کل اموال و لباسهای زینت و فرزندان را به مسجد بردن اسراف است و هیچ یک از فرزندان و لباسهای زینت و مالها را در مسجد نبردن اسراف سلبی است. «لا یحب» نسبت به خدا - که نسبت به کل محبوبات و مبعوضات عالم است - به معنی بغض می باشد، ولی در دیگران که چنان علمی را ندارند که چیست تا محبوب و یا مبعوض باشد چنان نیست.

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ
ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفَصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ
يَعْلَمُونَ ﴿32﴾

(ای پیامبر!) بگو: «زیورهای خدایی را که برای بندگانش پدید آورده - و (نیز) روزی های پاکیزه را -
چه کسی حرام گردانیده؟» بگو: «این (نعمت)ها در زندگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده اند، در
حالی که روز قیامت ویژه‌ی آنان می باشد.» این گونه آیات (خود) را برای گروهی که می دانند
جداسازی و روشن می کنیم ﴿32﴾

آیه ۳۲ - بر خلاف گمان گروهی زاهد نمایان که زینتهای ربّانی را بر خود حرام می دانند، اینجا
تهدیدی است شدید، نخست: اینکه زینتهای شایسته حرام نیست، چون اینها عطیه ربّانی می باشند در
ثانی: این عطیه برای کسانی که در دنیا ایمان آورده اند گرچه مخلوط و مشترک با دیگران است. ولی
پس از مرگ ویژه آنان می باشد، روی این اصل تمامی زینتهای شایسته و بهره برداری از آنها ویژه
مؤمنان است، که بر مبنای ایمان و بدون اسراف و تبذیر از درآمدهای حلال مصرف خود و کسان خود
کنند.

گروهی از زاهدنمایان تصمیم گرفتند که شبها را به عبادت پردازند، و روزها را روزه دار باشند و
هرگز نسبت به زنان اعتنایی شهبوانی و جنسی نکنند این زنان نزد رسول الله شکایت بردند، پیامبر
بزرگوار به منبر رفته و این آیه را خواند و فرمود، من که رسول خدا به سوی شما میم، شب هم
می خوابم، و هم عبادت می کنم، و هم روزهایی را روزه می گیرم، و با زنان نیز در موقع نیاز در
می آمیزم، این سنت من است، و هر کس این سنت را ترک کند از من نیست، عثمان بن مظعون کاردی
تهیه کرده بود که عورت خود را ببرد، و این جریانات سفیهانه و زاهدانه با نزول این آیه و بیان
رسول الله (صلی الله علیه وآله) نقش بر آب گردید.

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ
تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿33﴾

بگو: «پروردگار من فقط زشتکاری های متجاوز - چه آشکارش و چه پنهانش را - و گناه دنباله دار را
و تجاوز بنا حق را حرام گردانیده است، و (نیز) اینکه چیزی را شریک خدا پندارید که دلیلی بر
(حقانیت) آن نازل نکرده، و اینکه چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت دهید.» ﴿33﴾

آیه ۳۳ - اینجا سه محور از محرّمات عملی و دو محور از محرّمات عقیدتی یاد شده، که این پنج
بنیادهای اصلی و ضابطه های کلیّ کلّ محرّمات اسلامی می باشند نخست «الفواحش» به معنی گناهان

تجاوزگر، که یا از حدّ معمولی تجاوز کرده، و کلّ گناهان کبیره را شامل است، و یا تجاوزگر به دیگران می باشد، که اگر از کبائر هم نباشد در حاشیه کبائر خود از فواحش است، و در مرحله سوّم فواحش دو جانبه که جمع مابین هر دو فحشاء می باشد، و این مثلث در آشکار یا پنهانش، و کلّ گناهان تجاوزگر را در بردارد، سپس "إلا ثم و البغی" که گناهان دست دوّم می باشند، بدین معنی که گناهی دنباله دار یا کاری است که انسان را به گناه می کشاند، که مقدمه حرام است، و سوّم "البغی بغیر الحق" که کلّ تجاوزگری های به دیگران به ناحق را شامل است، چه از فواحش باشد و چه از اثم، مرحله چهارم و پنجم که از تمامی اینها حرمتش بالاتر است شرک به خدا و در ثانی نسبت دادن جاهلانته چیزی است به حضرتش، این مجموعه پنجگانه با کلّ اقسامش تمامی گناهان را از نظر اسلام در بردارد، و در این ترتیب نخست گناهان بزرگتر عملی که «الفواحش» است، و سپس کوچکترش که اثم و بغی می باشد، در ثانی بزرگترین گناه عقیدتی که شرک بالله است، و سپس نسبت دادن چیزی نادانسته به خداست اگر چه از موحدان باشید. از این رو ضمن خطبه نماز جمعه وظیفه خطیب جمعه است که آن را بخواند.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجْلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿34﴾

و برای هر امتی زمانی پایانی [اجلی] است؛ پس چون اجلشان فرا رسد نه (می توانند) لحظه ای (از آن) تأخیر بخواهند و نه (بر آن) پیشی جویند. ﴿34﴾

آیه ۳۴ - "لكلّ أمة أجل" بدینمعنی است که برای هر گروه ملکف و حیانی زمانی معین است، که زمانهای محدود شریعت نوح، ابراهیم، موسی و عیسی (علیهم السلام) گذشته، و پایان شریعت اسلام تا پایان زمان تکلیف است، و هیچکدام نمی توانند از وقت معین خود پیش و پس افتند. و چون اجل عمری شخصی است - و نه گروهی - روی این اصل اجل گروهی همان اجل شرع است، آری بعضی از امتهای و گروههای اجل عمری هم دارند، اما این کلیت ندارد و آیه مورد بحث به امتهایش کلیت داده، و بر مبنای همان اجل شریعتی هم نمی توان گفت: چنانکه شریعتهای چهارگانه قبلی وقتی معین و محدود داشته اند شریعت اسلام نیز چنان است تا نغمه هایی بهائی، قادیانی و مانندشان بر این مبنا سرزند، بلکه اجل شریعت چنانکه گفتیم در اختصاص اجل محدود نیست، بلکه بر حسب ضرورت اسلامی از نظر کتاب و سنت اجل شریعت اسلام تا پایان زمان تکلیف است.

«ساعة» هم اینجا به معنی ساعت معمولی نیست بلکه از ریشه «سوع» و جابجا شدن زمان است، روی این اصل در کوچکترین آنی - که نتیجه حرکت ماده است، و هرگز برای ما معلوم نیست و نخواهد بود - اجلهای شریعتها پس و پیش نمی شود.

يَبْنِيءَادَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ ءَايَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿35﴾

ای فرزندان آدم! اگر به راستی پیامبرانی از خودتان برایتان بیایند حال آنکه آیات مرا بر شما می خوانند، پس هر کس پرهیزگاری و اصلاح کند، نه بیمی بر آنان خواهد بود و نه ایشان اندوهگین می شوند. ﴿35﴾

آیه ۳۵ - این آیه کلّ «بنی آدم» که نسلهای آدم اول را تا انقراض انسانیت در بردارد زمینه کلّ رسالتهای می داند، و بر خلاف گمان گروهی از منحرفان که وحی های رسالتی را تا رستاخیز جهان پایدار می دانند، و با استدلال به این آیه به خیال اینکه بنی آدم همان ملکفان زمان نُرول قرآن تا دامنه قیامتند، روی این اصل "رسل منکم" کلّ فرستادگان برای کلّ مکلفان انسانی در طول تاریخ انسانیت می باشند. که در نتیجه پیامبرانی پس از پیامبر اسلام خواهند آمد!

ولی «بنی آدم» تمامی فرزندان آدم را شامل است، که با تصریحی قرآنی ختم تمامی رسالت بوسیله رسالت آخرین اعلام شده است.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿36﴾ فَمَن أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ ۖ أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمُ نَصِيبُهُم مِّنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَقَّوْنَهُمْ قَالُوا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِّن دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿37﴾

و کسانی که با آیات ما (همان ها و ما را) تکذیب کردند، و از (پذیرش) آنها تکبیر ورزیدند، ایشان همدما آتشند (و) آنان در آن جاوداندند. ﴿36﴾ پس کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغی را افترازند، یا با آیات او (همان ها و او را) تکذیب کند؟ اینان کسانی اند که نصیبشان از آنچه نبشته شده به ایشان خواهد رسید، تا آن گاه که فرشتگان ما به سراغشان بیایند. درحالی که جان هاشان را به کلی می ستانند (فرشتگان) گویند: «آنچه غیر از خدا می خوانده اید کجایند؟» گویند: «از (چشم) ما گم گشتند.» و علیه خود گواهی می دهند که بی گمان کافر بوده اند! ﴿37﴾

آیه ۳۷ - اینجا "قالوا ضلوا عنا" و «شهدوا» به هنگامی که مرگ گریبانشان را گرفته - خود از ادله قرآنی برای زندگی برزخی است، زیرا سخن گفتن به هنگام مرگ سخن دنیوی نیست. چون در آن هنگام تمامی حواس انسان محکوم مرگ است، و هرگز سختی این گونه جز احياناً داد و فغان نخواهد داشت.

و اصولاً فرشتگان مرگ و غیر مرگ - بر حسب آیاتی چند - قابل دیدن و شنیدن سخنانشان به ویژه برای کافران نیستند، مگر به هنگام مرگ.

و نیز این اعتراف: که بتها مان از نظرهامان گم گشته اند، و ما کافر بوده ایم نیز دلیل است بر زندگی برزخی پس از مرگ، زیرا کافران - بویژه معاندانشان - تا آخرین لحظه زندگی تکلیفی - انحراف خود را نه به زبان می آورند، و نه به دل می گیرند.

قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرِيَهُمْ لِأُولَئِهِمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَآتِهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِّنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِن لَّا تَعْلَمُونَ ﴿38﴾

فرمود: «در میان امت هایی از جن و انس - که پیش از شما بوده اند - داخل آتش شوید.» هر بار امتی (به آتش) در آید، همگنان خود را لعنت کند، تا هنگامی که همگان در آن آماده شوند. (آن گاه) آخرینشان درباره ی اولینشان گوید: «پروردگارانمان! اینان ما را گمراه کردند، پس عذابی از آتشی افزون به آنان بده.» (خدا) فرمود: «برای هر کدام (آتشی) افزون است، ولی شما نمی دانید.» ﴿38﴾

آیه ۳۸ - این چند برابر بودن عذاب گمراه کنندگان با گمراه شدگان گرچه در اصل تعدد برابر است، ولی عذاب گمراه کنندگان بیشتر از آنان می باشد که عذاب گمراه کنندگان اول برای گمراهی خودشان و در ثانی گمراه کردن دیگران است، و این جریان درباره گمراه شدگان نخست قبول گمراهی است، و سپس اسمرار در آن که به خود و دیگران هم ظلم کرده اند، ظلم ضلالت را از گمراه کنندگان پذیرفته اند و هرگز علیه آنان فریادگر نبوده اند، بلکه دیگران نیز به پیروی از آنان احیاناً گمراه گشته اند.

این آیه به گونه ای روشنتر بیانگر زندگی برزخی پس از مرگ است، که این کافران مأموریت یافته اند تا پس از پیشینیانسان - از جن و انسان - در آتش وارد شوند، و این آتش طبعاً اخروی نیست، چون امر فعلی است، پس آتش نیز بایستی فعلی باشد، سپس در هنگامه ای که همگان در آن گرد آمده اند، با یکدیگر چنان می گویند. در آخر کار "فذوقوا العذاب": عذاب را بچشید، دلیلی دیگر بر زندگی برزخی است، و نه عذاب آخرت که در آینده ای دور خواهد بود.

وَقَالَتْ أُولَئِهِمْ لِأَخْرِهِمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿39﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ

السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي
الْمُجْرِمِينَ ﴿40﴾

و اولینشان به آخرینشان گفت: «شما را بر ما هیچ برتری نبوده، پس به سزای آنچه به دست می آوردید عذاب را بچشید.» ﴿39﴾ بی گمان کسانی که با آیات ما (همان ها و ما را) تکذیب کردند، و از (پذیرفتن) آن ها تکبر ورزیدند، درهای آسمان برایشان هرگز گشوده نشود، و به بهشت در نیابند، تا آنکه طناب شتر در سوراخ سوزن داخل شود. و بدین سان مجرمان را کیفر می دهیم. ﴿40﴾

آیه ۴۰ - «الجمَل» در این آیه به معنی طنابی است که شتر را با آن می کشند، و چنانکه این طناب ضخیم امکان فرورفتن در ته سوزن خیاطی را ندارد، همچنان این مستکبران امکان ورود به بهشت را ندارند، زیرا راه بهشت بسی باریک و همچون (سمّ الخیاط) و سوراخ ته سوزن خیاطی است که بایستی با پی جوئی و کاوشی بر مبنای عقل و فطرت در پرتو شریعت آنرا دریافت کرد که بی عقلی و بر خلاف انسانی و شریعت ربانی گام نهادن موجب گمراهیها است.

لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿41﴾ وَالَّذِينَ
ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ
هُمُ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿42﴾

برایشان از جهنم بسترهایی و از بالایشان سرپوش هایی است، و بدین گونه بیدادگران را سزا می دهیم ﴿41﴾ و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کرده اند - هیچ کسی را جز به اندازه ی گشایشش تکلیف نمی کنیم - آنان همدمان بهشتند (و) ایشان در آن جاودانند. ﴿42﴾

آیه ۴۲ - تکلیف در اینجا وظیفه ای واجب. و در کل واجبات - جز در بعضی موارد که موضوعش جرح یا عسر است. زیرا تکلیف یا عسر است و یا حرج، و در آخر کار یسر، که نه عسری دارد و نه حرجی، و آیات یسر در مورد تکلیف تکالیف حرجی و - به طریق اولی - عسر را منفی دانسته. مگر آنکه موضوع تکلیف خود مورد عسر یا حرج باشد مانند جهاد.

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنَ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ
الَّذِي هَدانا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدانا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا
بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تِلْكُمْ الْجَنَّةُ أَوْرِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿43﴾

و هرگونه کینه ای را از سینه هایشان زدودیم. حال آنکه از زیر (قصرها و باغ های)شان نهرها روان است، و گفتند: «ستایش خدای را که ما را به این (راه) هدایت نمود، و اگر خدا ما را رهبری نمی نمود ما خود هرگز راه نمی یافتیم. بی گمان فرستادگان پروردگاران به راستی تمامی حق را آوردند.» و ندا

داده شدند که: «این همان بهشت است که آن را به (سبب) آنچه انجام می داده اید به میراث

یافته اید.» ﴿43﴾

آیه ۴۳ - این میراث بهشت برای بهشتیان بدین معنی است که وسعت بهشت را خدا به گنجایش کل مکلفان قرارداده و روی این اصل جهنمیان که خود با انحرافاتشان بهشت را از دست داده اند، جایگاه بهشتیشان به میراث برای آنان خواهد بود، و سخن بهشتیان که هدایت خودشان را با حمد خدا مربوط دانسته اند به دو معنی است. نخست اینکه فرستادگانی برای هدایت از جانب خدا و حقانیت بر ایشان آمده اند. دوم: اینکه با پذیرش این رسالتها خدا هم آنانرا تأیید کرده؛ و درین مثلث هدایت ضلع اختیار که پذیرش رسالتهاست همچنان محفوظ است.

«نزعنا» که ماضی و مربوط به گذشته است شامل دو گذشته می باشد. گذشته دور و دورتر که برزخ و قیامت است خدا ناراحتیهایی که مؤمنان احیاناً از یکدیگر دارند در این دو نشئه بر طرف می کند، و این خود به معنای مضارعی است متحقق الوقوع، که به لغت ماضی آمده، و از جهت دیگر این ماضی است، و که مربوط به عالم تکلیف است، که دست کم به هنگام مرگ خدا مؤمنان را در اثر شایستگی هاشان تطهیر می کند، و نگرانیها و ناراحتیهایی را که نسبت به دیگران دارند بر طرف می سازد، روی این اصل «نزعنا» هم مضارع محقق الوقوع است نسبت به برزخ و قیامت و هم عالم رجعت، و نیز نسبت به پایان عمر تکلیفی است.

وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَاذِّنْ مُؤَدِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿44﴾

و بهشتیان، دوزخیان را ندا در دادند که: «ما آنچه را پروردگاران ما وعده داده بود به راستی حق یافتیم، آیا شما (نیز) آنچه را پروردگارتان وعده داده بود درست یافتید؟» گفتند: «آری» پس ندا

دهنده ای میانشان ندا در داد که: «لعنت خدا بر ستمکاران باد!» ﴿44﴾

آیه ۴۴ - این مودنی که ندای لعنت را بر ستمکاران سر داد، یک فرد از میان کل شایستگان رسالتی است، و طبعاً وی حضرت اقدس رسول الله (صلی الله علیه وآله) می باشد، زیرا با وجود حضرتش چندان نوبتی - به خصوص ویژگی - به دیگران نمی رسد، روی این اصل روایاتی که این اعلام گر را امیر المومنین (علیه السلام) خوانده با مردود است. و یا در حاشیه اعلام رسول الله خلافتی همسان با اعلام حضرتش می باشد.

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ ﴿45﴾ وَبَيْنَهُمَا
حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كَلِمًا بَسِيمَةً لَهُمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ
سَلِّمُوا عَلَيْنَا لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ﴿46﴾

(آنان) کسانی (هستند) که (خود و مردمان را) از راه خدا باز می دارند، و آن را به کزی می طلبند، و
(هم) آنان به (زندگی) آخرین کافرند ﴿45﴾ و میان آن دو (گروه) پرده ای است، و بر فراز اعراف [بلندی های
میان بهشت و جهنم] رادمردانی هستند، که هر یک (از آن دو دسته) را از چهره هایشان می شناسند، و
بهشتیان را - که هنوز وارد آن نشده در حالی که (بدان) امید دارند - آواز می دهند که: «سلام بر شما!»
داخل آن نشده اند، حال آنکه طمع (داخل شدن) دارند ﴿46﴾

آیه ۴۶ - این آیه میان بهشتیان و جهنمیان پرده ای مقرر داشته، چنانکه در عالم تکلیف نیز در این
میان پرده ای بوده است، و این اعراف به معنی بلندیهایی است میان جهنم و بهشت، و جهنمیان و
بهشتیان که این بلندیها جایگاه نظارت و حکم ربّانی درباره آنان است توسط بزرگترین شخصیتهای
ایمانی تاریخ تکلیف که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و محمدیان (علیهم السلام) می باشند، و در
حاشیه آنان سایر پیامبران اولی العظم و غیر اولی العظم هستند، این بزرگواران هر یک جهنمیان و
بهشتیان را از چهره هایشان می شناسند، راجع به بهشتیان "سیم هم فی وجوههم من اثر سجود"
(۲۹:۴۸) و درباره جهنمیان "يعرف المجرمون بسيماهم"، (۴۱:۵۵) و این رجال اعراف چنانکه در عالم
تکلیف این و آن را به چهره هایشان می شناختند، به روز رستاخیز شناسایی آنان بالاتر و روشتر
است، و بالاخره بر حسب آیه: ۴۹ حکم ربّانی "ادخل الجنة" توسط آنها برای بهشتیان صادر می شود.
این جریان در رجعت و دولت قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله) محقق خواهد بود که کل
زمینه های تکلیف از زمینها و آسمانها و تمامی جایگاههای مکلفان در این دولت آخرین نور باران
خواهد بود، و دیگر کافران را جایی و موقعیتی نمی ماند که یا نابود می گردند و یا اگر هم اندکی مانند
گروهی از یهودیان و نصرانیان همچنان بمانند اینان مالک هیچ جریانی نیستند بلکه تحت الشعاع دولت
مهد وی خواهند بود و روی این اصل جایها و جایگاههای مفسدان یکسره در انحصار پرهیزکاران
خواهد بود چنانکه آیاتی هم به این حقیقت دلالت دارند.

وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَرُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ ﴿47﴾ وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَتِهِمْ قَالُوا مَا
أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿48﴾ أَهْوَلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ

اللَّهُ بِرَحْمَةٍ اَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا اَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿49﴾ وَتَادَى اَصْحَابُ النَّارِ اَصْحَابَ الْجَنَّةِ اَنْ اَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ اَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا اِنَّ اللَّهَ حَرَمَهُمَا عَلَي الْكٰفِرِيْنَ ﴿50﴾ الَّذِيْنَ اتَّخَذُوا دِيْنَهُمْ لَهْوًا وَّلَعِبًا وَّغَرَّتْهُمْ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنْسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هٰذَا وَمَا كَانُوْا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُوْنَ ﴿51﴾ وَّلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتٰبٍ فَصَلَّنٰهُ عَلٰى عِلْمٍ هُدًى وَّرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ ﴿52﴾

و هنگامی که چشمانشان سوی دوزخیان گردانیده شود گویند: «پروردگاران! ما را با گروه ستمکاران قرار مده.» ﴿47﴾ و اهل اعراف مردانی را که از سیمایشان می شناسند ندا در دادند (و گفتند: «گردآوری شما (خودتان و امواتان را) و آنچه تکبر و گردنکشی می کرده اید، (این ها) شما را (هرگز در این جهان پرنیاز) بی نیاز نکرد.» ﴿48﴾ «آیا اینان همان کسانی بودند که سوگند یاد می کردید خدا آنان را به رحمتی نخواهد رسانید؟ (اینک) به بهشت در آید، نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می شوید.» ﴿49﴾ و دوزخیان بهشتیان را ندا در دادند که: «از آب یا از آنچه خدا روزیتان کرده، بر (سر و سامان) مان بهره و فیضی دهید.» گفتند: «بی گمان خدا آنها را بر کافران حرام کرده است.» ﴿50﴾ (همان) کسانی که دین خود را (تنها) بازداری از حق و به بازی گرفتند، و زندگی دنیا مغرورشان کرد. پس همان گونه که آنان دیدار امروز خود را از یاد بردند و آیات ما را انکار (و انگار) می کردند، ما (هم) امروز آنان را از یاد می بریم. ﴿51﴾ و به راستی و درستی ما با کتابی آمدیمشان (که) از روی علم جداسازیش کردیم، حال آنکه برای گروهی که ایمان می آورند هدایت و رحمتی است. ﴿52﴾

آیه ۵۲ - قرآن را که آخرین پیام وحیانی است، با توضیحات زیرین آن را وحی پایانی الهی خوانده است: (۱) «فصلناه» بگونه ای باز و روشن مطالب عمیقش را برای مکلفان باز کرده ایم، که هر قدر بیشتر در آن تفکر کنند بهره ای بیشتر از معرفت بدستشان می آید. (۲) "علی علم" و این تنوین تفکر در «علم» بمعنی تعظیم این علم ربانی است، درست است که تمام علوم وحیانی ربانی عظیم اند ولی در قرآن که وحی پایانی است آنچه امکان دارد از برای کل مکلفان جهان در طول زمین تکلیف و عرض مکان تا پایان آن نقش دراد. (۳) هدی این هدایت نیز همان هدایت شامل و کامل تا رستخیز است، چنانکه در سوره (۹:۱۷) "ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوام" (۴) و «رحمة» که نیز رحمتی است بدیگران و شایسته هدایت کل مکلفان.

اینجا جای این پرسش است که «للمؤمنین» که مورد دعوت و رحمت اند، برای مؤمنان، خود دست ردی است بر سینه کافران پاسخش اینست که کسانی که آن را می پذیرند، ایمان می آورند، طبعاً مورد این جریانات ربانی در چهار نشئه دنیا و رجعتش، برزخ و قیامت اند، و کسانی که آن را از روی عناد آن را نمی پذیرند طبعاً این کتاب هدایت و رحمت برای آنان هدایت است و نه رحمت، و چنانکه در آیاتی چند مانند "و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الکافرین الا خساراً" آمده که این عدم هدایت رحمت در اثر عناد آنان است و نه قصوری در هدایت و رحمت قرآنی.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿53﴾

آیا (آنان) جز نظر و انتظار تأویل آن را دارند؟ روزی که تأویلش فرا رسد، کسانی که آن را پیش از آن به فراموشی سپرده اند گویند: «حقا (که) فرستادگان پروردگاران (تمامی) حق را آوردند. پس آیا (امروز) ما را شفاعتگرانی هستند که برای ما شفاعت کنند، یا به دنیا باز گردانیده شویم، تا غیر از آنچه انجام می داده ایم انجام دهیم؟» به راستی آنان خود را باخته و زیان کرده اند، و آنچه را که افترا می زده اند از آنان گم گشته است. ﴿53﴾

آیه ۵۳ - اینجا تأویل قرآن و بروز حقیقت صد در صد آن نوید داده شده است، که پس از مرگ به ویژه به هنگام رستاخیز بر همگان نمایان خواهد بود، ولی بروز این حقیقت پس از عالم تلکیف هرگز ثمری برای این منحرفان ندارد، زیرا خود قرآن را با کمال روشنی بیناتش در عالم تلکیف انکار و تکذیب کرده اند.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُعْشَىٰ اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَيْثُهَا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿54﴾

بی گمان پروردگارتان خدایی است که آسمان ها و زمین را در شش زمان آفرید، سپس بر عرش (جهان داری) استیلا یافت. روز را به شب - حال آنکه شتابان آن را می طلبد - می پوشاند، حال آنکه خورشید و ماه و ستارگان به فرمان او رامند. همان (که) آفرینش و آفریدگان و تدبیر و فرمان (شان) از آن اوست. فرخنده است خدا، پروردگار جهانیان. ﴿54﴾

آیه ۵۴ - "الا له الخلق و الأمر" - پس از گزارش خلقت و امر و تدبیر آن - به معنی همان خلقت و امر خلقت است و بر خلاف آنچه گروهی از فیلسوفان گمان کرده اند، خلق به معنی ایجاد مادیات و امر

به معنی ایجاد مجردات نیست، زیرا اولاً مجردی غیر از خدا وجود ندارد، و در ثانی بر حسب آیاتی از قبیل "و خلق کل شیءٍ فقدَرَهُ تقدیراً" (۲:۲۵) هر چیزی در عالم امکان مخلو است، و آیا روح چیز نیست؟ و اکنون که هست، و چیزی برتر از چیزهای دیگر است مانند سایر اشیاء مخلو است، روی این اصل عالم مجردات غیر الهی نداریم، که مخلو نبوده و مورد امر به ایجاد مجردات باشد. وانگهی امر در لغت به معنی: فعل، شیء و تدبیر و فرمان است، و هرگز اختصاصی به ایجاد مجردات - در صورت امکانش هم - ندارد، و امر که به معنی تدبیر خلقت است، چون سراسر ماده و مادی می باشد نیز چنان است، و بر مبنای آیه "الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی" این هدایت پس از خلق از جمله امر تدبیر خلق است.

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿55﴾

پروردگارتان را در حال زاری و نهانی بخوانید؛ بی گمان او تجاوزکنندگان را دوست نمی دارد. ﴿55﴾
 آیه ۵۵ - اینکه خواندن پروردگار به حالت زاری و پنهانی مورد امر است، تجاوز از این جریان دارای ابعاد زیرین می باشد.

۱) خواندن و درخواست از غیر خدا. ۲) درخواست از خدا بدون خضوع و تضرع. ۳) درخواست از او با تضرع ولی بر مبنای ریا که در میان کسانی خودنمایی کند. ۴) اینکه در عین درخواست - با تضرع و بی ریا از خدا، دعایش با صدای بلند باشد، به گمان اینکه خدا صدای پنهان را نمی شنود، این چهار مرحله با اختلاف مراحلش تجاوزی است در باب درخواست از خدا، و روی این اصل کل دعاها و درخواستهای از خدا کافی است که پنهان باشد مگر از برای تعلیم دیگران و یا همصدا شدن با آنان که مزید بر روحانیت است، و در آیاتی چند از جمله آیه (۱۷:۱۱۰) این گونه آمده است که اصولاً نماز را نه به گونه ای باید بلند خواند که دیگران آن را بشنوند، و نه چنان آرام که خود هم آن را نشنود، از بررسی این آیه و آیاتی دیگر چنان نتیجه می شود که نمازهای پنجگانه یک گونه است و نه دو گونه، روی این اصل اگر عنوان تعلیم یا مرجعیتی دیگر در پیش باشد کل نمازها را می شود بلند خواند و در غیر این صورت کل نمازها آرام خوانده می شود مگر در دو رکعت نماز جمعه بر حسب سنت قطعه.

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿56﴾

و در زمین پس از اصلاح آن افساد مکنید، و با بیم و امید او را بخوانید. همواره رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است. ﴿56﴾

آیه ۵۶ - اینکه رحمت خدا برای نیکوکاران نزدیک است، خود اشاره ای است به اینکه اولاً مقصود از این رحمت، رحمت رحیمیّه ویژه ربّانی است، که در اختصاص نیکوکاران می باشد، و در ثانی رحمت رحمانیّه همگانی را که از این رحمت دورتر است از بدکاران سلب نمی کند، وانگهی سلب رحمت رحیمیّه که به نیکوکاران نزدیک می باشد و در نتیجه از بدکاران دور است به معنی عدم امکان آن نیست بلکه نسبت به آنان نیز تا اندازه ای که به دیگران ستمی نباشد تحقق دارد، زیرا "قال عذابی اصیبُ بهی من اشاء من عبادی و رحمتی وسعت کلّ شیء فسا کتبها للذّین آمنوا و کانوا یتقون" (۱۵۶:۷) بدین معنی که فرمود عذاب من به هر که خواهم می رسد و رحمت من همه چیز را در بردارد، و آنرا برای مؤمنان و متقیان بر خود واجب کرده ام ولی نسبت به غیر آنان بر خود واجب نکرده ام که امکان و تحققش به گونه ای عمومی برای آنان هست، روی این اصل عذاب منحرفان نیز کمتر از انحراف آنان است، زیرا این خود مقتضای رحمت عمومی پروردگار عالمیان می باشد مگر در مورد ظلمشان.

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا
سُقْنَهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ
الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿57﴾ وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ
لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ﴿58﴾ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا
إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ
عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿59﴾ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرِكَ فِي ضَلَلٍ
مُبِينٍ ﴿60﴾ قَالَ يَقَوْمِ لَيْسَ بِي ضَالَّةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ
الْعَالَمِينَ ﴿61﴾ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأُنصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا
لَا تَعْلَمُونَ ﴿62﴾ أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ
وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿63﴾

و اوست کسی که بادها را پیشاپیش (باران) رحمتش مژده رسان می فرستد، تا آن گاه که ابرهایی (برخاسته از بخار) گران بار را (سبک بار) برکنند. آن را برای (زنده ساختن) سرزمینی مرده برانیم، پس با آن، باران فرود آوریم؛ در نتیجه از هر گونه ثمره ای (از خاک و آب) بر آوریم. بدین سان مردگان را (نیز از پنهان گاه هاشان) بیرون آوریم؛ شاید شما به درستی یاد آورید. ﴿57﴾ و رویدنی زمین پاکیزه، به اذن پروردگارش برون می آید، و آن (زمینی) که ناپاکیزه شد (گیاهش) جز به سختی و نکبت باری برون نمی آید. این گونه، آیات (خود) را برای گروهی که شکر می گزارند، گونه گون (بیان)

می کنیم. ﴿58﴾ همانا نوح را به راستی سوی قومش فرستادیم. پس گفت: «ای قوم من! خدا را پرستید، برای شما هیچ معبودی جز او نیست، به راستی من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم.» ﴿59﴾ سرشناسان قومش گفتند: «ما تو را بی چون در زرفای گمراهی بسیار آشکارگری می بینیم.» ﴿60﴾ گفت: «ای قوم من! هیچ گونه گمراهی در من نیست، بلکه من فرستاده ای از جانب پروردگار جهانیانم.» ﴿61﴾ «رسالت های پروردگارم را به شما مکرر (و بیگیر) می رسانم، و اندرزان می دهم، و چیزهایی از خدا می دانم که (شما) نمی دانید.» ﴿62﴾ «آیا و تعجب کردید که بر مردی از خودتان، یادواره ای از جانب پروردگارتان برایتان آمد، تا شما را هشدار دهد، و تا شما پرهیزگاری کنید و شاید مورد رحمت قرار گیرید؟» ﴿63﴾

آیات ۶۰ تا ۶۳ - جریان تبادل سخنانی میان نوح و کفار به میان آمده، و ادب رسالتی نوح به گونه ای است، که در پاسخ نسبت ضلالت به حضرتش آن را به این کافران برگشت نمی دهد، بلکه نخست این ضلالت را از خود سلب می کند، و سپس هدایت مطلقه رسالتش را با جمله آخرین آیه تثبیت می فرماید و در آیه (۶۲) خویشتن را تنها مبلغ رسالات ربانی و نصیحت گر برای اینان دانسته، و در آخر کار می فرماید: آنچه را شما از خدا نمی دانید من می دانم.

فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ
كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ﴿64﴾ وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ
إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿65﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرِيكَ فِي
سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَنظُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿66﴾ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي
رَسُولٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿67﴾ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ
أَمِينٌ ﴿68﴾ أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْ
كُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَصَرًا فَادْكُرُوا
ءَالَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿69﴾ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ
ءَابَاؤُنَا فَآتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿70﴾ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ
رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَدُّونِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَّا نَزَّلَ
اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ فَانْتَضِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴿71﴾ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ
مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِّنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴿72﴾

پس او را تکذیب کردند. در نتیجه او و کسانی را که با وی در کشتی بودند نجات دادیم، و کسانی را که با آیات ما (همان ها و ما را) تکذیب نمودند غر کردیم. بی گمان آنان گروهی کور(دل) بوده اند.» ﴿64﴾ و سوی عادیان، برادرشان هود را (فرستادیم). گفت: «ای قوم من! خدا را بیرستید (که) برای شما معبودی جز او نیست. پس آیا (از پرستش غیر او) پرهیز نمی کنید؟» ﴿65﴾ سرشناسان قومش - که کافر بودند - گفتند: «بی چون ما تو را بی گمان غر در (ژرفای) سفاهت می بینیم، و بی تردید تو را همواره از دروغگویان گمان می کنیم.» ﴿66﴾ گفت: «ای قوم من! در من هیچ سفاهتی نیست، ولی من فرستاده ای از جانب پروردگار جهانیانم.» ﴿67﴾ «به (خوبی و) رسایی رسالت های پروردگارم را به شما می رسانم، و من برای شما نصیحت کننده ای امینم.» ﴿68﴾ «آیا و تعجب کردید که بر مردی از خودتان، یادواره ای از پروردگارتان برایتان آمد، تا شما را بیم دهد؟ و به یاد آرید چون (خدا) شما را پس از قوم نوح، جانشین (آنان) قرار داد و در آفرینش (و) آفریدگان بر نیرویتان گشایشی افزون داد. پس نعمت های خدا را به یاد آرید، شاید شما (خودتان و دیگران را) رستگار کنید.» ﴿69﴾ گفتند: «آیا سویمان آمدی که تنها خدا را بیرستیم، و آنچه را که پدرانمان می پرستیدند رها کنیم؟ اگر از راستان بوده ای، آنچه را به ما وعده می دهی برایمان بیاور.» ﴿70﴾ گفت: «به راستی پلیدی و خشمی (سخت) از پروردگارتان بر سر (و سامان)تان واقع شده. آیا درباره ی نام هایی که خودتان و پدرانتان (با آنها بت هایتان را) نامیده اید، (و) خدا بر (حقانیت) آنها هیچ سلطه ای فرو نرستاده، با من مجادله می کنید؟ پس منتظر باشید که بی گمان من (هم) با شما از منتظرانم.» ﴿71﴾ پس او و کسانی را که با او بودند با رحمتی (بزرگ) از جانب خود رهانیدیم، و دنباله ی [: اصل و نسل] کسانی را که با آیاتمان (همان ها و ما را) تکذیب کردند و مؤمن نبوده اند برافکنیم» ﴿72﴾

آیات ۶۵ تا ۷۲ - و نیز در این آیات رد و بدلی است میان هود و قوم عاد، که اینان به او نسبت سفاهت و دروغپردازی دادند، ولی او تنها سفاهت را از خود سلب کرده، و به آنان نسبت نداده، سپس رسالت الهی را که عقل و حیانی است، از برای خویش تأکید نموده است، سپس در آیاتی دیگر این جریان با الحانی گوناگون ادامه داده است.

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿73﴾ وَاذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سَهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آيَاتِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿74﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِمَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا

مُرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿75﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي ءَامَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿76﴾

و سوی ثمودیان برادرشان، صالح را (فرستادیم). گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید، برای شما هیچ معبودی جز او نیست. بی گمان برای شما از جانب پروردگارتان دلیلی آشکار آمده. این ماده شترِ خدا برای شما در حالت نشانه ای (شگرف) است. پس آن را واگذارید تا در زمین خدا بخورد (و بچرد) و گزندى به او نرسانید، تا (مبادا) شما را عذابی دردناک در بر گیرد.» ﴿73﴾ «و به یاد آورید، چون خدا شما را پس از عادیان جانشینان (آنان) گردانید، و در زمین به شما جایگاه گشاده (و پاکیزه) داد، حال آنکه در دشت های آن (برای خودتان) کاخ هایی برمی گزینید، و از کوه ها خانه هایی می تراشید. پس نعمت های خدا را به یاد آورید، و در زمین سر به افساد بر مدارید.» ﴿74﴾ از (میان) قومش (آن) سرشناسانی که استکبار ورزیدند، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند، گفتند: «آیا می دانید به راستی صالح از طرف پروردگارش فرستاده شده است؟» گفتند: «بی گمان ما به آنچه وی بدان رسالت یافته است ایمان داریم.» ﴿75﴾ کسانی که استکبار کردند، گفتند: «ما به راستی به آنچه شما بدان ایمان آوردید کافریم.» ﴿76﴾

آیات ۷۳ تا ۷۶ - سومین جریان گفتگوی رسالتی است، که میان صالح و ثمودیان دیده می شود، که حضرتش پس از دعوت ربانی و حیانش در آیات ۷۵ و ۷۶ از آنان این گونه پاسخ شنیده! که آیا شما می دانید صالح رسولی ربانی است، و همین مستکبران در پاسخ خودشان به مؤمنان همی گفتند، که ما به آنچه شما ایمان آورده اید کافریم.

و این برخورد برای دیگر رسولان از جمله در آیه ۸۰ تا ۸۴ درباره حضرت لوط با کافران بوده است، و در جمع ادب رسالتی پیامبران ربانی هرگز فحش و ناسزا به کافران نبوده، و والاتر این که در پاسخ ناسزاگویی های آنان آنها را به خود ایشان برگشت نمی دادند، و این خود بر این اساس است که پزشک هرگز نباید به داد و فریاد و ناسزای بیمار گوش فرا دهد، بلکه چشم بر هم نهاده و ناشنوده باید به کار بهبود او پردازد، کافران هم حتی معاندشان که سخت بیمارند، و نسبتهایی ناروا به پیامبران الهی می دادند تنها کار پیامبران نخست نفی این نسبتهای ناروا از خودشان، و سپس ادامه دعوت و حیانی نسبت به ایشان بوده، و این است ادب امر به معروف و نهی از منکر و دعوت الی الله نه خشونت و سختگیری و دست رد بر سینه ناشایستگان زدن.

فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يُصَلِّحُ اتِّبْنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿77﴾ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ ﴿78﴾ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ

وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تَحِبُّونَ
 النَّصِيحِينَ ﴿٧٩﴾ وُلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ
 مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٨٠﴾ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ
 مُسْرِفُونَ ﴿٨١﴾ وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ
 أَنْاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ﴿٨٢﴾ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٨٣﴾
 وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٨٤﴾ وَإِلَى مَدْيَنَ
 أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَاقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ
 رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَتْسَدُوا فِي
 الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨٥﴾

پس (آن) ماده شتر را پی کردند، و از فرمان پروردگارشان سر پیچیدند و گفتند: «ای صالح! اگر تو از پیامبرانی، آنچه را به ما وعده می دهی بر ایمان بیاور.» ﴿٧٧﴾ پس زمین لرزه آنان را (فرو) گرفت؛ در نتیجه در خانه(ها)شان از پا در آمده (و) زمین گیر شدند. ﴿٧٨﴾ پس (صالح) از ایشان رویگردان شد و گفت: «ای قوم من! به راستی من پیام پروردگارم را به شما به شایستگی و رسایی رساندم و برایتان نصیحت کردم، ولی شما نصیحتگران را دوست نمی دارید.» ﴿٧٩﴾ و لوط را (فرستادیم) هنگامی که به قوم خود گفت: «آیا (آن) کار زشت تجاوزگرانه را مرتکب می شوید، (در حالی که) هیچ کسی از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است؟» ﴿٨٠﴾ «شما بی گمان از روی شهوت، همواره به جای زنان با مردان در می آمیزید. بلکه شما گروهی (از) اسراف کارانید.» ﴿٨١﴾ و پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: «آنان را از شهرتان بیرون برانید، بی گمان آنان انسان هایی اند که به پاکي تظاهر می کنند.» ﴿٨٢﴾ پس او و خانواده اش را - غیر از زنتش که از (غبار آلوده های) گذشتگان (و باقی ماندهگان در ژرفای گمراهی) بوده است - نجات دادیم. ﴿٨٣﴾ و بر سر (و سامان)شان بارشی (از سنگ گل) بارانیدیم. پس بنگر فرجام مجرمان چگونه بود؟ ﴿٨٤﴾ و سوی (مردم) مدین، برادرشان - شعیب - را (فرستادیم). گفت: «ای قوم من! خدا را بیرستید (که) برای شما هیچ معبودی جز او نیست. بی گمان، شما را از جانب پروردگارتان برهانی روشن آمده. پس پیمانۀ و ترازو را تمام نهدید، و چیزهای مردمان را زبان بار و بی مقدار نگردانید، و در زمین - پس از اصلاح آن - افساد مکنید. این (رهنمودها) - اگر مؤمن بوده اید - برای شما خوب است.» ﴿٨٥﴾

آیه ١٥ - «اشیائهم» اشخاص و متعلقاتشان را در بردارد، که زیان رسانی به آنان از نظر عقل - جان - عقیده عرض و اموالشان را - که نوامیس پنجگانه انسان می باشند - در بردارد، چنانکه "و لا تفسدوا

فی الارض" نیز بازداری است از کل افسادهای پنجگانه در زمین تکلیف و زمینه آن، و اینجا می بینیم که اشیائهم به عنوان بدلی از ناس آمده، که نه ناس به تنهایی است و نه اشیاء الناس، و این بدل و مبدل هر دو منظورند، که انسانها و متعلقاتشان را، اعم از درونی و برونی انسانیشان را شامل می باشد.

وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِهِ
وَبَغُونَهَا عِوَجًا وَاذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمْ وَاَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الْمُفْسِدِينَ ﴿٨٦﴾ وَإِنْ كَانَ طَآفَةً مِّنْكُمْ ءَامَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَآفَةٌ لَّمْ
يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿٨٧﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ
اسْتَكْبَرُوا مِن قَوْمِهِ لِنُخْرِجَنَّكَ يَشْعِيبُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَكَ مِن قَرْيَتِنَا أَوْ
لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوْ لَوْ كُنَّا كَرِهِينَ ﴿٨٨﴾

«و به هر راهی منشینید - حال آنکه مردمان را می ترسانید - و کسی را که به خدا ایمان آورده از راه خدا باز می دارید، و راه او را به کجی می طلبید. و به یاد آورید، چون اندک بودید، پس (خدا) شما را بسیار گردانید. و بنگرید فرجام افسادکاران چگونه بوده است.» ﴿٨٦﴾ «و اگر گروهی از شما - به آنچه من بدان فرستاده شده ام - ایمان آورده بودند، و گروهی (هم) ایمان نیاوردند، پس صبر کنید تا خدا میان ما داوری کند و او بهترین داوران است.» ﴿٨٧﴾ کسانی از سرکردگان چشم گیر قومش - که تکبر ورزیدند - گفتند: «ای شعیب! تو و کسانی را که با تو (به خدا) ایمان آورده اند، از شهر خودمان بی چون و بی گمان بیرون خواهیم راند، یا (آنکه) به راستی همواره به ملتمان برگردید.» گفت: «آیا و هر چند از کراهت کنندگان بوده ایم؟» ﴿٨٨﴾

آیه ٨٨ - «اولتعودن» خطابى همگانی از این مشرکان نسبت به موحدان شعیبی است که شامل خود شعیب نیز هست، و بدین معنی نیست که اینان همگان از پیش از مشرکان بوده اند، بلکه اینان پیش از این دعوت رسالتی در جمع مشرکان خاموش بوده اند، و به گمان مشرکان اینان نیز با آنان هم عقیده بوده و مشرکان از آنان می خواهند که دست کم مانند گذشته خاموش باشند، و در ثانی اگر هم مقصود حالت شرک باشد این خود گمان مشرکان است. که اینان کلاً مشرک بوده اند، و پس از این دو جهت توان گفت: «لتعودن» اینجا تنها شامل شعیبیانی است که از پیش مشرک بوده اند و نه خود حضرتش.

قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّسْنَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ
لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ
تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ﴿٨٩﴾

«اگر بعد از هنگامی که خدا ما را از ملتتان نجات بخشید (باز) به کیش شما برگردیم، همانا به خدا دروغ بسته ایم، و برای ما (سزاوار) نیست که به آن بازگردیم، مگر آنکه خدا: پروردگاران، بخواهد. علم پروردگار ما هر چیزی را در بر دارد (و ما) بر خدا توکل کردیم. پروردگاران! میان ما و قوم ما به حق فیصله و گشایشی ده، حال آنکه تو بهترین گشایش دهندگانی.» ﴿89﴾

آیه 19 - اینجا نهایت تسلیم شعیب و شعیبیان در برابر حق نمودار است، که در پاسخ این مشرکان که به ملت و روش ما برگردید گویند: ما هرگز چنان نکنیم، مگر آنچه خدا بخواهد، و طبعاً خدا نه استمرار در شرک را می خواهد و نه سکوت موحدان را از ابراز و دعوت به توحید، در هر صورت توکل ما تنها به خداست، چون او بر همه چیز آگاه است، و از خدا می خواهیم که به حقانیت و عنایت خاص خویش بین ما و این کافران جدایی افکند، و دستهایشان را از هر گزندی نسبت به ما کوتاه کند.

وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذَا لَخَسِرُونَ ﴿90﴾
 فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ ﴿91﴾ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَن لَّمْ
 يَعْنُوا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ﴿92﴾ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ
 لَقَدْ أُبْلِغْتُكُمْ رَسُولًا مِنْ رَبِّي وَتَصَحَّتْ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَفَرِينَ ﴿93﴾
 وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ
 يَضُرَّعُونَ ﴿94﴾ ثُمَّ بَدَلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا
 الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿95﴾

و کسانی از سرکردگان قومش که کافر شدند گفتند: «اگر از شعیب پیروی کنید، همانا شما در این هنگام (و هنگامه) بی گمان زیان کارید.» ﴿90﴾ پس زمین لرزه‌ی شدید آنان را (فرو) گرفت؛ سپس در خانه هایشان از پا در آمده (و) زمین گیر شدند. ﴿91﴾ کسانی که شعیب را تکذیب کردند، گویی خود مدتی در آن با نیازی (مبرم) سکونت نداشتند. کسانی که شعیب را تکذیب کردند، ایشان (از) زیان کاران بوده اند. ﴿92﴾ پس (شعیب) از ایشان روی برتافت و گفت: «ای قوم من! به راستی من همی رسالت های پروردگارم را به گونه ای رسا به شما رسانیدم و پندتان دادم. پس دیگر چگونه بر گروهی (از) کافران تأسف بخورم؟» ﴿93﴾ و در هیچ شهری، هیچ پیامبر برجسته ای نفرستادیم، مگر آنکه مردمش را به سختی و رنج و زیان دچار کردیم، تا شاید بسی زاری کنند. ﴿94﴾ سپس به جای بدی، نیکی قرار دادیم، تا انبوه شدند و گفتند: «پدران ما را (هم به حکم طبیعت) بی چون بسی رنج ها و راحتی ها می رسیده است.» پس در حالی که باریک بینی نمی کردند (ناگاه) آنان را (بر) گرفتیم ﴿95﴾

آیه ۹۵ - اینجا آزمونی ربانی بس بزرگ و دشوار است، که خدا نسبت به کافران معاند بجای زندگی های ناشایسته و زیانبار زندگی هایی آرام که خواسته آنان است مقرر داشته و این حالت در عین کفرشان فکری ضلالت بار برایشان ایجاد کرد، که اگر ما گمراهیم پس چرا زندگی هامان این گونه هموار گشته، تا جایی که «عَفَوًا» غر در نعمت شدند، و کلا خدا را فراموش کردند، و همی گفتند: تنها این پدران ما هستند، که سود و زیان را به گونه ای آمیخته دیدند، اما ما کلا در راحتی و آسایش زندگی می کنیم، پس راه ما و استمرارش درست است.

«عفو» دارای پنج معنی است، و اینجا به معنی زیاد شدن از نظر افراد، نیروها، اموال، مقامات و موقعیتهای عادی است، و چنانکه اشاره شد، این خود دشوارترین امتحانات و ابتلاآت است، که نسبت به کافران معاند انجام گشته، البته اینجا عفو به این معنی است و در جاهای دیگر طبق قراین یا به معانی دیگر است و یا کل معانی پنج گانه در صورت فقدان قرینه مراد است، و این خود از امتیازات قرآن است که احیاناً با یک لفظ کل معانیش را اراده می کند.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿۹۶﴾

و اگر اهل مجتمع ها: شهرها و آبادی ها، ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند (ما هم) بی گمان برکاتی از آسمان و زمین بر ایشان می گشودیم. ولی تکذیب کردند؛ پس آنان را به آنچه به دست آورده بوده اند (بر) گرفتیم ﴿۹۶﴾

آیه ۹۶ - «لو» اینجا به معنی استحاله با اختیار است، که اگر مجتمعات انسانی کلا ایمان و تقوی پیشه کنند، افزون بر اجرهای پس از مرگ در برزخ و قیامت، در زندگی دنیا هم برکاتی بسیار از آسمان و زمین بر سر و سامانشان فرود می آوریم، و این خود تکذیب مجتمعات بشری است که موجب زندگیهای نکبت بارشان گردیده، و در پاسخ این پرسش که اگر میان ایمان و تقوی و برکات دنیوی نیز ملازمت است. پس چرا گروههایی از مؤمنان و متقیان که در میان منحرفان زندگی می کنند بیشتر برکات دنیوی از آنان سلب می گردد؟ پاسخ این است القری که جمع با الف و لام است، به معنی کل مجتمعات مکلفان از زمینیان و آسمانیان، از انسان و جنیان که در این صورت هرگز زندگیشان زیانبار نیست، چون زیانرسانی هم از طرف ناکسانی که هرگز وجود ندارند در کار نیست ولی در وضع موجود معمولی که کافران مکذبان و فاسقان بسی بیشتر از مؤمنان و متقیانند، در چنین وضعی زندگی رحمت و پربرکت دنیا برایشان تضمین نگشته، زیرا اگر چه این کسان مؤمن استحقاق کل زندگی های درخشان را دارند، اما ناکسان نه تنها با آنان همیاری و همکاری ندارند که بر ضد آنان و بر زیانشان شبا روز

کوشایند و دنیا هم عالم تکلیف و امتحان است، و هرگز اجباری در زشت و زیبای اعمال مکلفان در کار نیست.

نمونه تحقق کل برکات در زندگی دنیا دولت آخرین جهانشمول حضرت مهدی (علیه السلام) است، که کل برکات آسمانی و زمینی بر سر و سامانشان ریزش می کند، حتی بر حسب دو آیه قرآنی که "القینا و اغرینا" را نسبت به یهود و نسا را محقق دانسته - که دشمنی هایی در میانشان پای برجا خواهد بود، و علی رقم چنان جریانی چون تحت الشعاع دولت ایمان می باشند هرگز زبانی نمی توانند به مؤمنان و متقیان برسانند بلکه در پرتو این دولت بابرکت در راحت و نعمت خواهند بود.

أَفَأَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَّتًا ۖ وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿٩٧﴾ أَوْ أَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى ۖ وَهُمْ يُلْعَبُونَ ﴿٩٨﴾ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٩٩﴾ أَوْ لَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾ تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقِصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ﴿١٠١﴾

آیا پس (از این) ساکنان مجتمع ها: شهرها و آبادی ها، ایمن شدند، (از این) که عذاب ما شامگاهان - در حالی که خوابند - به آنان در رسد؟ ﴿٩٧﴾ آیا و ساکنان مجتمع ها: شهرها و آبادی ها، ایمن شده اند، (از این) که مکر ما نیمروز - در حالی که به بازی سرگرمند - به ایشان در رسد؟ ﴿٩٨﴾ آیا پس مگر خود را از مکر خدا ایمن داشتند؟ ولی جز مردم زیان کار (کسی) خود را از مکر خدا ایمن نمی دارد. ﴿٩٩﴾ و آیا برای کسانی که زمین را پس از ساکنان پیشینش به ارث می برند رهنمون نشده است، که اگر می خواستیم آنان را به (کیفر) گناهانشان آسیبی می رساندیم، و بر دل هایشان مهر می نهادیم؛ پس ایشان نشنوند. ﴿١٠٠﴾ این ها مجتمعات انسانی است که برخی از خبرهای مهم آن را بر تو حکایت می کنیم. و پیامبران آن بی گمان برایشان به راستی دلایل روشن آوردند. پس آنان - به آنچه قبلا تکذیب کرده بودند - هرگز ایمان نمی آورند. این گونه خدا بر دل های کافران مهر می نهد. ﴿١٠١﴾

آیه ۱۰۱ - «رُسُلُهُمْ» که جمع مضاف است، کل پیامبران الهی را بر بردارد، که همگان با نشانه های روشن ربانی و حیانی فرستاده شده اند، روی این اصل هیچ پیامبری خالی از نشانه ربانی نیست و ربانی یا درونی است و یا برونی، و یا دارای هر دو بعد، نشانه درونیشان روش و سنتشان در افکار، رفتار و گفتارشان نمودار است، چنانکه در آیه «یس» رسل مسیح (علیه السلام) به شهر انطاکیه در آخر کار

گفتند "ربنا يعلم انا اليكم لمرسلون" و آیا این مشرکان از کجا می توانند بدانند که اینان فرستادگان خدایند با آن که نه خدا به آنان وحی کرده و نه فرستادگان خدا را تصدیق کرده اند؟ پاسخشان "ربنا يعلم ... " بدین معنی است که تربیت ربانی و حیانی در تمام نفی و اثباتهای ما نمودار است، و هرگز دروغ، غلط، تناقض اجحاف بر کسی روا نمی داریم و این خود رسالت و حیانی رب العالمین را در ما ثابت کرده است روی این اصل بالبینات در این آیه بینات خودی را نیز در بردارد گر چه بیناتی جدا هم احیاناً نداشته باشند. و در ثانی بینات برونیشان معجزاتشان بوده است.

وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِّنْ عَهْدٍ وَإِن وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ﴿102﴾ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْهُمُ مُوسَىٰ بَأَيَّتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِۦ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿103﴾

و برای بیشتر آنان هیچ عهده (استوار) نیافتیم (و) بیشترشان را همواره نافرمان یافتیم ﴿102﴾ سپس، بعد از آنان، موسی را با آیات خود سوی فرعون و سران قومش فرستادیم. پس آنان به آن (آیات) ستم ورزیدند. پس ببین فرجام مفسدان چگونه بوده است ﴿103﴾

آیه ۱۰۳ - «ظلموئها» و نه «ظلموها» بدین معنی است که بوسیله همان نشانه های ربانی موسوی در برابر فرعون، هم خود این نشانه ها را و هم نشانگریها را ستم کردند، که ستمی بود دوگانه تا بوسیله آیات ربانی ربانیت ها را تکذیب کردند، و بوسیله نور خاموشی ایجاد نمودند، و بوسیله رحمت غضب پدید آورند.

وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿104﴾ حَقِيقٌ عَلَىٰ أَن لَّا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿105﴾ قَالَ إِن كُنتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَآتِ بِهَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿106﴾ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿107﴾ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظِيرِينَ ﴿108﴾ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ﴿109﴾ يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ فَأَمَّا تَأْمُرُونَ ﴿110﴾ قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿111﴾

و موسی گفت: «ای فرعون! به راستی من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم.» ﴿104﴾ «شایسته و بایسته است که بر خدا جز (سخن) حق نگویم. من بی گمان (دلیل) روشنی از سوی پروردگارتان برایتان آورده ام، پس فرزندان اسرائیل را با من بفرست.» ﴿15﴾ (فرعون) گفت:

«اگر تو نشانه ای آورده بوده ای - اگر از راستان بوده ای - پس آن را (با خود) بیاور.» ﴿106﴾ پس (موسی) عصایش را افکند. پس به ناگاه اژدری آشکارگر است ﴿107﴾ و دستش را (از گریانش بیرون) کشید، پس ناگهان برای تماشاگران سبید و درخشان است ﴿108﴾ سران چشم گیر قوم فرعون گفتند: «بی شک این (مرد) ساحری بس داناست.» ﴿109﴾ می خواهد شما را از سرزمینتان بیرون کند. پس چه دستور می دهید؟ ﴿110﴾ گفتند: «او و برادرش را بازداشت کن، و گردآورندگانی را به شهرها بفرست،» ﴿111﴾

آیه ۱۱۱ - "ارجه و اخاه" تنها به معنی مهلت دادن موسی و هارون در جریان دعوتش نبوده است، بلکه این دو همواره بازداشت هم شده بودند که دست به تداوم دعوت علیه فرعونیت نزنند، تا هنگامه ساحران و موسی؟

يَا تَوَكُّبِكُلِّ سَحْرِ عَلِيمٍ ﴿112﴾ وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿113﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقْرَبِينَ ﴿114﴾ قَالُوا يَمُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ ﴿115﴾ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَظِيمٍ ﴿116﴾

«تا هر ساحر بسیار دانایی را نزدت بیاورند.» ﴿112﴾ و ساحران نزد فرعون آمدند (و) گفتند: «اگر ما (همین) ما پیروز شوندگان بوده ایم، به راستی برایمان پاداشی بس بزرگ خواهد بود؟» ﴿113﴾ گفت: «آری! و بی گمان شما به راستی از مقربان (دربار من) می باشید.» ﴿114﴾ گفتند: «ای موسی! آیا تو می افکنی و یا اینکه (همین) ما خودمان افکنندگانیم!» ﴿115﴾ گفت: «(همین) شما بیفکنید.» پس چون افکندند، دیدگان مردم را افسون کردند و آنان را به ترس انداختند و سحری بزرگ (به میان آوردند) ﴿116﴾

آیه ۱۱۵ و ۱۱۶ - این ساحران نخست به موسی پیشنهاد کردند که آنچه در دست داری بیاور، و یا آنکه ما پیش قدم باشیم، موسی فرمود شما هر چه دارید پیش آورید. و این خود سنتی رسالتی در معارضه با کافران و منکران است، که اگر صاحب دعوت در نمایان کردن نشانه های ربانی پیش قدم باشد ممکن است دیگران با مکرها و حيله هایی چند چهره نشانه های ربانی را بپوشانند، یا آنها را تاریک کنند. ولی در صورتی که کفار هر چه نیرو دارند در سحرهاشان نمایان سازند. و سپس از هر کاری دیگر علیه صاحب دعوت دست خالی بمانند، اینجاست که آیت ربانی مانند عصای موسی که اژدری بزرگ شد، و همه آنها را بلعید، دیگر جای هیچ گونه چون و چرا برای این ساحران و دیگران

نمانده، و این سنت بهترین سنت است از برای پیشبرد آنی دعوت ربانی که برای طرف بجز سکوت و ایمان یا بالعکس مزید بر عدوان و تکذیب چیزی نمی ماند.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿117﴾ فَوَقَعَ
الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿118﴾ فَعُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَغِيرِينَ ﴿119﴾
وَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ ﴿120﴾ قَالُوا ءَأَمْنَا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿121﴾ رَبِّ مُوسَى
وَ هَارُونَ ﴿122﴾ قَالَ فِرْعَوْنُ ءَأَمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ
مَّكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿123﴾ لَأَقْطَعَنَّ
أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِمَّنْ خَلْفَ ثُمَّ لَأُسَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿124﴾ قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا
مُنْقَلِبُونَ ﴿125﴾ وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ ءَأَمْنَا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَنَا رَبَّنَا أَفْرِغْ
عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَقَّنَا مُسْلِمِينَ ﴿126﴾ وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى
وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَءَالِهَتَكَ قَالَ سَنُقْتِلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي
نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ﴿127﴾ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا
إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۗ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿128﴾

و سوی موسی وحی کردیم که: «عصایت را بیفکن.» پس (انداخت ناگهان آن (اژدری شد که) آنچه را به دروغ می ساختند فرو می بلعد.» ﴿117﴾ پس حقیقت پای برجا گردید و کارهایی که می کردند باطل گشت. ﴿118﴾ پس در آن جا مغلوب گشته و به خواری و بی مقداری برگشتند ﴿119﴾ و ساحران (بی اختیار) به سجده افکنده شدند ﴿120﴾ گفتند: «به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم.» ﴿120﴾ «پروردگار موسی و هارون.» ﴿122﴾ فرعون گفت: «آیا پیش از آنکه به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟ بی چون این (خود) نیرنگی است که همواره در شهر به راه انداخته اید تا مردمش را از آن بیرون کنید، پس در آینده ای دور خواهید دانست.» ﴿123﴾ «دست ها و پاهایتان را بی گمان برخلاف یکدیگر بی امان خواهم برید، سپس بی چون همه ی شما را همواره به دار خواهم آویخت.» ﴿124﴾ گفتند: «ما به راستی سوی پروردگارمان باز گشت کنندگانیم.» ﴿125﴾ «و تو از ما انتقام نمی گیری، مگر برای اینکه ما به نشانه های پروردگارمان - هنگامی که برایمان آمد - ایمان آوردیم. پروردگارمان! بر (سر و سامان)مان شکیبایی فرو ریز، و ما را در حال تسلیم بمیران.» ﴿126﴾ و سران چشمگیر قوم فرعون گفتند: «آیا موسی و قومش را رها می کنی تا در (این) سرزمین افساد کنند، و تو و خدایانت را رها کند؟» (فرعون) گفت: «به زودی پسرانشان را پیایی همی می کشیم و زنانشان را زنده و بی حیا نگه می داریم، و ما در بلندای قدرت) بر (سر و سامان) آنان

چیره ایم.» ﴿127﴾ موسی به قوم خود گفت: «از خدا یاری جوید و (پایداری و) شکیبایی ورزید. بی گمان زمین از آن خداست؛ آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد به ارث (از دیگران) می دهد، و (آن بزرگ زندگی و) فرجام (نیک) برای پرهیزگاران است.» ﴿128﴾

آیه ۱۲۸ - به میراث نهادن کل زمین تکلیف برای بندگان شایسته خدا و اینکه پایان زندگی این جهان برای پرهیزگاران است که از دیگران گروهی نابود شوند و گروهی هم در تحت سلطه دولت تقوی قرار گیرند، این خود نویدی است روشن نسبت به دولت ربانی جهانشمول در آینده جهان که بر حسب اشاراتی از آیات و تواتری در روایات پرچمدار این دولت حضرت مهدی (عج) خواهد بود.

قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ
عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿129﴾ وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ
فِرْعَوْنَ بِالسِّنِّينَ وَنَقَصَ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿130﴾ فَإِذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ
قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَّيَّرَهُمْ
عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿131﴾

(قوم موسی) گفتند: «پیش از آنکه تو نزد ما بیایی و بعد از این (هم) که سوی مان آمدی آزار شدیم.» گفت: «امید است پروردگارتان دشمن تان را هلاک کند، و شما را روی زمین جانشین (آنان) سازد، پس بنگرد چگونه عمل می کنید.» ﴿129﴾ و بی گمان ما فرعونیان را بی چون به خشکسالی و کمبودی از محصولات دچار کردیم، شاید به خوبی (حقیقت را) یاد کنند ﴿130﴾ پس هنگامی که (حالت) نیکی (به دلخواهشان) به آنان روی آورد گویند: «این برای (شایستگی) خود ماست، و چون گزندی به آنان در رسد به موسی و همراهانش شگون بد می زند. هان (که سرچشمه‌ی) شگونشان تنها نزد خداست، لیکن بیشترشان نمی دانند ﴿131﴾»

آیه ۱۳۱ - "انما طائرکم عندالله" در پاسخ نسبت نکبت بار یهودیان به موسی (علیه السلام) بدین معنی است که نابسامانیهای آنان هم در علم خدا محفوظ است، و هم با قدرت او، و در نتیجه اعمال خودشان انجام می شود، و در هر صورت هر بد و خوبی در علم و قدرت نزد خدا است، و بر حسب کوششهای مکلفان از این و آنان بهره دارند.

طائر که به معنی پرنده است در این آیه و آیاتی مشابه طیران که منظور دارد را پرواز کردن بدیهای کسی نسبت به کسی دیگری است، چنانکه یهودیان با گمان نابجایشان بدیهای موسی را نسبت به خودشان پروازگر خواندند، این طائر غیری دوم خودی است، بدین معنی که اعمال درونی و برونی انسان به گمان او پس از انجامش طیران می کند، و به نابودی می گراید، ولی این هم عندالله است،

چنانکه آیات انعکاس اصوات، اعمال بر این حقیقت گواهند، و از جمله آیه (۱۷:۱۳) طائر: و پرنده و پرونده هر انسانی را در عمق ذاتش میخکوب کرده ایم، و به روز رستاخیز آنها را از درون و برون ذاتش بیرون می افکنیم، به گونه ای که خود و دیگران شنیده هاش را بشنوند و دیدنیهایش را ببیند، اینجا طائر نخستین نابجا، و طائر دومین که استنساخ رب العالمین است بجاست .

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿132﴾
 فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ
 فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ﴿133﴾ وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَمْوَسَىٰ
 اِدْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ
 مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿134﴾

و گفتند: «هر (زمان و) هرگونه نشانه‌ی ربانی - که به وسیله‌ی آن ما را افسون کنی - برایمان بیاوری، ما برایت (به خدا) ایمان آورنده نیستیم.» ﴿132﴾ پس بر آنان طوفان و ملخ و شپش و قورباغه ها و خون را - حال آنکه نشانه های جداسازی شده (و آشکار) بود - فرستادیم. پس سرکشی کردند و (اینان) گروهی (از) مجرمان بوده اند ﴿133﴾ و هنگامی که اضطراب و نکبت بر آنان فرود آمد گفتند: «ای موسی! پروردگارت را به عهدی که (در) نزد تو کرده برایمان بخوان، اگر این اضطراب را از ما بگشایی بی گمان برایت (: به خدا) به راستی ایمان خواهیم آورد، و بنی اسرائیل را بی چون با تو به درستی روانه خواهیم ساخت.» ﴿134﴾

آیه ۱۳۴ - اینجا، «رَبِّكَ» به جای «رَبَّنَا» یا "رب العالمین" خود استهزائی است به ربوبیت جهانی حضرت اقدس الهی، که گویی او تنها خدای موسی است و خدای ما نیست، در عین آنکه این سخن در عمق گرفتاری و ناچاریشان بوده، و در چنان حالاتی ناخداگاه بایستی به خدا پناه برند، ولی حُوق آنان با فطرشان میخکوب و ادغام گردیده، که حتی ناخودآگاه هم نمی خواهند اعتراف به ربوبیت جهانی حضرت اقدس الهی بکنند.

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بَلَغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ﴿135﴾ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿136﴾
 وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ مَشْرِقَ الْأَرْضِ وَمَغْرِبَهَا الَّتِي بَرَكْنَا فِيهَا
 وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ
 يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ، وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ ﴿137﴾

پس چون اضطراب نکبت بار را - تا سر رسیدی که آنان بدان رسنده اند - از آنها برگشودیم، ناگهان ایشان پیمان می شکندند. ﴿135﴾ پس (سرانجام) از آنان انتقام گرفتیم، آن گاه در دریا غرقشان ساختیم، به سزای آنکه با آیات ما (همان ها و ما را) تکذیب کردند، و از آنها غافل بوده اند ﴿136﴾ و به آن گروهی که مستضعف بوده اند (بخش های) باختر و خاور سرزمین (فلسطین) را - که در آن برکت نهاده بودیم، برایشان به میراث (از فرعونیان) عطا کردیم، و به (پاس) آنکه صبر کردند نیکوترین کلمه‌ی پروردگارت به فرزندان اسرائیل تحقق یافت، و آنچه را که فرعون و قومش می ساخته و می افراشته اند ویران کردیم ﴿137﴾

آیه ۱۳۷ - «الحسنی» - که به معنی برترین و بهترین است در تمامیت کلمه رب نسبت به بنی اسرائیل به پاداش صبر و استقامتشان حسناى مطلق نیست، بلکه نسبت به زمان خودشان و زمانهای گذشته بوده، زیرا حسناى مطلق در تمامیت کلمه رب مربوط است به پیروان شریعت مطلقه ربانی که شریعت قرآن است، و پیروان این شریعت تنها شایسته این حسناى مطلقند در کل حسنات، و این «مشر و مغرب» هم در انحصار زمین فلیسطین بوده، که در روایتی با (لنا فیها) خود گواه بر این ویژگی است.

وَجَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا
يَمُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿138﴾ إِنَّ
هَؤُلَاءِ مَثَبٌ مِّمَّا هُمْ فِيهِ وَبَطِلٌ مِّمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿139﴾ قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ
إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿140﴾ وَإِذْ أَنْجَيْنَاكَ مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ
يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتَلُونَ أَبْنَاءَ كُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَ كُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ
مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿141﴾ وَوَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِّمَّتْ
رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ
سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿142﴾ وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي
أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرِيكَ وَلَكِنْ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ
تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَأَ قَالَ
سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿143﴾

و فرزندان اسرائیل را از دریا گذراندیم. پس بر (سر و سامان) قومی (بر) آمدند دیدند بر (پرستش) بت هایی که برای خودشان بود همچنان پایدار و برقرارند. گفتند: «ای موسی! همان گونه که برای آنان خدایانی است، برای ما (نیز) خدایی قرار ده.» گفت: «به راستی شما گروهی هستید که نادانی می کنید.» ﴿138﴾ بی گمان آنچه ایشان در آن بوده اند نابود و برکنده شده است، و آنچه انجام

می داده اند باطل است ﴿139﴾ گفت: «آیا غیر از خدا معبودی برایتان بجویم، حال آنکه او شما را بر جهانیان (گذشته و زمانتان) برتری داده است؟» ﴿140﴾ و چون شما را از فرعونیان نجات دادیم، در حالی که شما را سخت شکنجه می کردند، پسرانتان را می کشتند و زنانتان را زنده و بی حیا باقی می گذاشتند. حال آنکه در این (عذاب بزرگ) برای شما بلایی بزرگ از جانب پروردگارتان است. ﴿141﴾ و با موسی، سی شب وعده گذاشتیم، و آنها را با ده شب دیگر به اتمام رساندیم؛ پس وقت (معین) پروردگارش در چهل شب به سر آمد، و موسی (هنگام رفتن به کوه طور) به برادرش هارون گفت: «در میان قوم جانشینم باش، و (کار آنان را) اصلاح کن، و راه افسادگران را پیروی مکن.» ﴿142﴾ و هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: «پروردگارم! خود را به من بنمای تا سویت بنگرم.» فرمود: «هرگز مرا نتوانی نگرست. لیکن به کوه بنگر، پس اگر بر جای خود قرار گرفت، دیرا (که) مرا خواهی دید.» پس چون پروردگارش بر کوه جلوه (ی قدرتی برتر از توانش) نمود، آن را خرد کرد، و موسی بیهوش بر زمین افتاد، و چون به خود آمد، گفت: «تو منزهی. سویت بازگشتم و من (درین میان) نخستین مؤمنانم.» ﴿143﴾

آیه ۱۴۲ و ۱۴۳ - در این دو آیه وعده موسی برای گرفتن الواح تورات در کوه طور به میان آمده، و در آیه (۵۱) از سوره بقره "واعدنا موسی اربعین لیلۃ" این وعده چهل شب می باشد، ولی در این آیه نخست سی شب بوده و در پایان با اضافه ده شب دیگر است و موسی (علیه السلام) در آغاز رفتنش به کوه طور برای یهودیان اینگونه وانمود کرد که من سی شب به میعادگاه خدا می روم تا در تأخیر ده شب پایانی برای آنان آزمونی باشد، اینان به حضرتش پیشنهاد کردند که باید خدا خود را به تو و هفتاد برگزیده همراهت نشان دهد، او هم با اذن خدا چنان خواست، ولی این خواستار دارای دو بعد بود:

۱- اجابت این یهودیان با اذن الهی؛ ۲- درخواست بالاترین معرفت ربانی که در اختصاص حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) و محمدیان معصوم (علیهم السلام) است. در پاسخ "لن ترانی" هر دو جهت را نفی نمود با این فر که «لن» در پاسخ سؤال نخستین به معنی استحاله ذاتی است که هرگز خدا با چشم سر دیدنی نیست، ولی در بعد دوم استحاله در موفقیت موسی و حکمت ربانی می باشد که موسی تاموسی است استعداد رویت معرفتی حضرت اقدس الهی را - با چشم سر - یکسان با محمد و محمدیان ندارد؛ و اینجا بر کوه طور به عنوان مثال بیش از توانش تجلی قدرت کرد، و کوه طور با دیگران منهدم شدند، و فقط موسی بود که در حال بی هوشی زنده ماند، و این خود بیانگر این حقیقت است که دیدن ذات خدا هم با چشم سر محال است که گنجایش چنان نگرشی هرگز برای احدی نیست، و هم با چشم سر و بصیرت در بعد اعلی که موسی آنرا در خواست کرد بدین سبب که این زمینه بالاترین معرفت خدا در حد موسی نیست و اگر برای او حاصل گردد موسی هرگز نخواهد ماند چون

پرتو این معرفت زیادتیر از استعداد معرفتی موسی بوده است، و دیگر استمرار رسالت برایش ممکن نیست، که در آخر کار پس از بازگشتن به حالت عادیش گفت: پروردگارا از این دو گونه رویت منزهی، و من از این درخواست به سوی تو بازگشت کردم. اینجا "فلما تجلی رب للجبل" است، و نه فی الجبل بر خلاف بعضی عارفان خارفان که مدعیان وحدت گرفتن با ذات خدایند، و به جای «للجبل»، "فی الجبل" می نگرند، بدین معنی که خدا خود در کوه تجلی کرد، یعنی لا محدود در محدود نمودار گشت؛ سپس می گویند آیا گشایش معرفتی ما عارفان بالله بیشتر است یا جبل بی معرفت! و همچنین راجع به شجره زیتون که جایگاه وحی خدا به موسی بود می گویند: روا باشد "أنا الحق" از درختی. چرا نَبُوذُ روا از نیک بحتی؟! به رغم این که نه در جبل و نه در شجر هرگز تجلی ذات نبود، بلکه «للجبل» تجلی قدرت افزون بر تحملش، و برای شجر ایجاد سختی و حیانی بوده است. اصولاً جلوه گری ذات و صفات ذاتی ربانی که هر دو یکی است، و این یک و هر دو نامحدود است در کائنات - که کلا محدود می باشند - ناشدنی است، گر چه روایاتی هم با صراحت بر این مطلب نادرست گواهی می دهند، که هم بر خلاف عقل و علمند، و هم مخالف کتاب و سنت قطعیه اسلامی می باشند.

قَالَ يَمُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَلِمِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ
وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾ وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِن كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا
لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَا خُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُوْرِيكُمْ دَارَ
الْفٰسِقِينَ ﴿١٤٥﴾ سَأَصْرِفُ عَنْ آيَتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ
وَإِن يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِن يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِن
يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا
غٰفِلِينَ ﴿١٤٦﴾

فرمود: «موسی! من تو را به راستی با رسالت هایم و با سخنم بر مردمان (در دوران رسالتت) برگزیدم. پس آنچه را به تو دادم برگیر و از سپاسگزاران باش.» ﴿١٤٤﴾ و در الواح [تورات] برای او از هر چیزی پندی و تفصیلی نگاشتیم. پس: «آن را به جد و جهدی کامل برگیر و قوم خود را فرمان ده (تا) با بهترین روش [کاوش و کوشش] آن را فراگیرند. به زودی سرای نافرمانان را به شما می نمایانم.» ﴿١٤٥﴾ زودا کسانی راکه در زمین به ناحق تکبر می ورزند، از آیاتم رویگردان سازم. (به گونهای که) اگر هر نشانه ای (ربانی) را بنگرند، بدان ایمان نیاورند، و اگر راه سرایشیب رشد را ببینند، آن را راهی (درست) بر نمی گیرند و اگر راه سرایشیب گمراهی را ببینند آن را راهی (درست برای خود)

برمی گیرند. این بدین سبب است که آنان با آیاتمان (همان ها و ما را) تکذیب کردند و (از) غافلان

بوده اند ﴿146﴾

آیات ۱۴۵ و ۱۴۶ - اینجا در دو آیه (۱۴۵) و (۱۴۶) خدا موسی را بر کل مکلفان جهان تا پایان رسالتش برگزید، و این رسالت مشتمل بر دو جریان است نخست آیات و حیانی و مقرراتی که حامل آنها تنها موسی (علیه السلام) بوده، و در حاشیه اش سایر کتابهای وحیانی در پرتو تورات است، که بر پیامبران اسرائیلی نازل گشته، و هر دو مشمول "رسالتی و کلامی" می باشند، و موسی مأمور است که این کلام و حیانی را با قوتی هر چه تمامتر در بگیرد، و رسالت ربانی را بر مبنای همین وحی در میان ملکفان جهان گسترش دهد، و از این رو بسی برتر از آن رسالت قرآنی است، که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه هدی (علیهم السلام) و در حاشیه آنان شرعمداران اسلامی باید با کل توان و نیروهایشان در دو بعد خودی، و رسالتی و تبلیغی آنرا در بگیرند.

اینجا «من» از "کل شی موعظه" که برای تبعیض است، شامل برخی از مواعظ می باشد، که جمعاً اخلاقیات و احکامی در حدود شریعت اسرائیلی را در بردارد، و در این صورت این موعظه مطلق نیست، و "لکل شی" هم که مورد تفصیل است، روی همین مبنا کلیت مطلقه نیست، بلکه جداسازی و تبیینی است از برای آنچه به گونه ای غیر مطلق مربوط به شریعت اسرائیلی است.

و این مأموریت اسرائیلیان - که از این موعظه و تفصیل بهترینش را باید برگزینند - خود دلیل است بر اینکه در این موعظه جمعی از واجبات و مستحبات بوده که طبعاً احسنش همان واجبات است و حسن آن هم مستحبات، زیرا اگر احسن و احسنش هر دو واجبات اسرائیلی باشند هر دو مورد امر به نگرهانی می باشند، و نه آنکه واجبتر انجام گردد، و واجب کوچکتر ترکش جایز باشد.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿147﴾

و کسانی که (با) آیات ما (همان ها و ما را) و به دیدار آخرت (همان را) تکذیب کردند اعمالشان تباه شده است. آیا جز آنچه می کرده اند کیفر می بینند؟ ﴿147﴾

آیه ۱۴۷ - این "هل یجزون الا ما کانوا یعملون" جزای عادلانه اعمال ناشایسته را همان بروز حقیقت آن اعمال دانسته، و چون پیامدهای این اعمال خود محدود است، جزای آنها نیز محدود می باشد و هرگز - بر خلاف آنچه گروهی می پندارند - بی پایان یا افزون بر آن نیست، بلکه مکرراً گذشت و خواهد آمد که از باب "و رحمتی و سعت کل شی" روی مبنای رحمت عمومی ربانی کمتر از استحقاقشان پاداش خواهند یافت، البته تا اندازه ای که به پرهیزکاران ستمی نباشد.

«حبط» اعمال مکذبان نیز فرو ریختن و نابود شدن زشتکاریهانشان نیست، بلکه احیاناً اگر اعمالی پسندیده داشته اند هرگز جزایی پسندیده نخواهد داشت، و این خود نتیجه کفر و تکذیبشان به آیات ربانی و لقایی آخرت است.

و در پاسخ این پرسش که اصولاً عمل شایسته پاداشی شایسته دارد - چه در دنیا و چه بهتر در آخرت - پس چرا اعمال نیک این مکذبان ناچیز خواهد بود، در آیه (۱۴:۲۰) آمده است که پاداش نیک آنان در انحصار همان زندگی دنیاست، و این بر دو مبناست: ۱- این که اصولاً اعمال نیک دنیوی - که از نظر اخروی از لحاظ کفر محض تحقق یافته - شایسته جزای اخروی نیست، و جزای دنیوی هم آنگونه که شایسته است داده می شود، و اگر گفته شود که مخترعان که خدماتی بزرگ و زندگی ساز انجام داده اند و پاداشی چندان در برابر این خدمتشان ندیده اند، چگونه مشمول ناچیز گشتن خیراتشان خواهند بود؟ پاسخ این است که کل مخترعان در طول تاریخ از موحدان بوده اند، و نسبت به اینان که اعمالی شایسته هم بر مبنای توحیدشان به حساب شریعتشان کرده و هرگز عنادی هم با حقیقت نداشتند، اینها نیز مورد پاداش خیر پس از مرگ می باشند.

و اگر هم احیاناً مخترعانی از غیر موحدان وجود داشته باشند جزای خیرشان در انحصار دنیاست، زیرا اینگونه خیرها که مبنای ایمانی ندارند در هر صورت پس از مرگ هم پیامد خیری نخواهد داشت

وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ أَلْمُ يَرَوْنَ أَنَّهُمْ
لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ﴿148﴾ وَلَمَّا سَقَطَ فِي
أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَسِنِ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَ مِنَ
الْخَاسِرِينَ ﴿149﴾ وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا
خَلَقْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ
إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ
وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿150﴾

قوم موسی پس از (رهسپار شدن) او (به میعادگاهش) از زیورهای خود مجسمه‌ی گوساله‌ای برای خود برگرفتند که (صدایی) همچون صدای گوساله داشت. آیا ندیدند که آن مجسمه‌ی (گوساله) هرگز با ایشان سخن نمی گوید، و راهی راهوار به آنها نمی نماید؟ آن را (به پرستش) برگرفتند حال آنکه ستمکار بوده اند ﴿148﴾ و چون (جریان شومشان) در برابرشان آشکارا سقوط داده شد، و دیدند که

واقعاً گمراه شده اند، گفتند: «اگر پروردگاران ما همواره رحم نکند و (گناهمان را) برایمان نبخشاید، همانا بی گمان از زیانکاران خواهیم بود.» ﴿149﴾ و هنگامی که موسی، خشمگین و اندوهگین سوی قوم خود بازگشت، گفت: «پس از من، چه بدچیزی وانهادید. آیا فرمان [عذاب] پروردگارتان را شتاب کردید؟» و الواح را افکند و سر برادرش را بر گرفت حال آنکه او را به طرف خود می کشید. (هارون) گفت: «ای پسر مادرم! این قوم بی گمان مرا ناتوان یافتند، و چیزی نمانده بود مرا بکشند. پس دشمن شادم مکن، و در شمار گروه ستمکارانم قرار مده.» ﴿150﴾

آیه ۱۵۰ - اینکه موسی پس از بازگشت از میقات طور سر برادرش را در برابر متخلفان یهودی گرفت و کشید، بدان جهت نیست که او را در نیابتش سست کار و تخلف بار دانسته باشد، زیرا مخاطب در "بِسْمِ خَلْقْتُمُونِي" تنها این متخلفان بودند و شامل هارون هرگز نیست، بلکه بدان جهت بود که این جریان با برادر شایسته اش دلیلی است روشن بر اینکه نسبت به دیگران چه خواهد بود، و اینکه احیاناً در برابرشان سستی کرده باشد و روی همین جهت هم در آیه (۱۵۱) برای خود و برادرش طلب مغفرت کرد، و این مغفرت همچون غفران ذنب رسول الله (صلی الله علیه وآله) در آیه فتح به معنی پوششی است ربانی است، که از نابسامانیها و نگرانیها در پیشبرد این رسالت جلوگیری گردد.

در این آیه دو کار از موسی (علیه السلام) انجام شد. اولش اینکه الواح تورات را افکند، و دوم سر برادرش را بسوی خود کشید، و در این دو جریان نه اهانت است نسبت به الواح تورات، و نه نسبت به برادرش، زیرا افکندن الواح وحی دارای ابعادی است:

۱- اهانت به الواح که از کمترین ایمان اسرائیلی هم شایسته نیست تا چه برسد به مانند موسی (علیه السلام) که ولی عزم رسالت است ۲- اینکه در دست داشتن این الواح پیامد رسالتی داشت که موسی این الواح را پس از انتظارات اسرائیلیان برایشان بخواند. ولی هنگامی که گوساله پرست شدند خواندن الواح وحی برای گوساله پرستان بی معنی است ۳- اینکه این اسرائیلیان که بر خلاف وحی و الواح توحیدی وحی در غیاب موسی بت پرست شدند، و در حقیقت این الواح وحی را فرو افکندند، موسی هم با افکندن این الواح این نمود سلبی شان را در برابرشان انجام داد، روی این اصل در این مثلث هرگز منافاتی با عصمت رسالتی ندارد.

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلَاخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ
الرَّحِيمِينَ ﴿151﴾ إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئًا لَهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ ﴿152﴾ وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا
مِنْ بَعْدِهَا وَعَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿153﴾ وَلَمَّا سَكَتَ عَن

مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ
 يَرْهَبُونَ ﴿154﴾ واختارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ
 قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِيَّيَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنَّ هِيَ
 إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ أَنْتَ وَاغْفِرُ لَنَا وَإِرْحَمْنَا
 وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ ﴿155﴾

(موسی) گفت: «پروردگارم! برای من و برادرم پوشش بده، و ما را در (پناه) رحمت خود در آور، حال آنکه تو رحم کننده ترین رحم کنندگانی.» ﴿151﴾ بی گمان، کسانی که گوساله را (به پرستش) برگرفتند، به زودی خشمی از پروردگارشان و ذلّتی در زندگی دنیاشان به ایشان خواهد رسید، و ما این گونه افترازنندگان را کیفر می دهیم. ﴿152﴾ و کسانی که مرتکب گناهان شدند، سپس بعد از آن توبه کردند و ایمان آوردند، همواره پروردگارت پس از آن بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است ﴿153﴾ و چون خشم از موسی فرو نشست، الواح را برگرفت، حال آنکه در نوشته‌ی آن - برای کسانی که با اضطراب هراسانند - هدایت و رحمتی بود ﴿154﴾ و موسی از گروه خود هفتاد مرد برای میقات ما برگزید. پس چون آن زلزله (ی جان فرسا) آنان را در برگرفت، گفت: «پروردگارم! اگر می خواستی، آنان را پیش از این و مرا (نیز) هلاک می ساختی. آیا ما را به آنچه کم خردان ما کرده اند هلاک می کنی؟ این جز آزمایش آتشین تو نیست. هر که را بخواهی با آن گمراه می کنی، و هر که را بخواهی هدایت می فرمایی. تو سرور مایی، پس (گناهمان را) برایمان ببوشان، و به ما رحم کن حال آنکه تو بهترین پوشندگان.» ﴿155﴾

آیه ۱۵۵ - چنانکه از پیش اشاره شد در جریان هفتاد نفر برگزیده موسی که طبعاً این گزینش منهای وحی بوده، ولی اینان درخواست دیدن خدا را کرده اند، و بر پیامد این تقاضای غلط همگی جانسپردند، و سپس با درخواست موسی زنده شدند و این خود دلیلی است روشن بر اینکه انتخاب انسان بدون وحی مطلق نیست، بلکه احیاناً خطا است و این خود خطای موسی در چنان انتخابی بوده در عین حالی که با نداشتن وحی ربانی در این انتخاب دارای عصمت بشری بوده است، تا چه رسد به انتخاب سقیفه بنی ساعده که توسط گروهی معلوم الحال اتفاق افتاد، آیا موسی خطا می کند و اینان خطا نمی کنند؟ اصولاً انتخاب جانشینی رسول الله (صلی الله علیه وآله) نیاز به نظری مطلق دارد که این هم در انحصار وحی می باشد؛ چنانکه این استدلال از ولی امر (عج) به این آیه روایت شده است.

وَكَتَبْنَا لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ قَالَ عَذَابِي أُصِيبُ
 بِهِ مَنْ أَشَاءُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
 وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ ﴿156﴾

«و برایمان در این (زندگی) دنیا نیکی ثبت و ضبط فرمای، و در آخرت (نیز)؛ ما همواره به سوی تو
 رهنمون شدیم.» فرمود: «عذاب خود را به هر کس بخواهم می رسانم و رحمتم همه چیز را فرا گرفته
 است. پس به زودی آن را برای کسانی که پرهیزگاری می کنند و زکات می دهند و آنان که به آیاتمان
 ایمان می آورند، می نویسم.» ﴿156﴾

آیه ۱۵۶ - اینجا عذاب پروردگار نسبت به مستحقان عذاب است، جز آنکه رحمت واسعه ربانی که
 شامل همه چیز می باشد طبعاً معذبان را نیز در بردارد، که در نتیجه عذابشان تا اندازه امکان کمتر از
 استحقاقشان می باشد. البته تا آنجا که ظلمی به دیگران نباشد، که در هر صورت گناهان کوچکشان
 بخشوده است، و نسبت به گناهان بزرگ عقیدتی و عملیشان نیز روی این مبنا کاهشی خواهد بود،
 درست است که این رحمت همگانی برای پرهیزگاران نزد خدا مکتوب و حتمی است، ولی گرچه برای
 دیگران مکتوب نیست اما رجحانش همچنان باقی است.

روی این اصل نغمه عذاب بی پایان برای جهنمیانی که هرگز روی بهشت نخواهند دید - چنانکه
 بارها تکرار شده - بر خلاف عقل و عدل و فضل ربانی است، که با محدود بودن گناهانشان عذابشان
 بیش از استحقاقشان نیست، و از این آیه و همانندش هم استفاده کردیم که کمتر هم هست.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ
 وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ
 عَلَيْهِمُ الْخَبِيثَاتِ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا
 بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ
 الْمُفْلِحُونَ ﴿157﴾

کسانی که فرستاده‌ی برجسته، پیامبر درس نخوانده را - که (نام) او را نزد خود، در تورات و انجیل
 نوشته می یابند - پیروی می کنند، حال آنکه آنان را به کار پسندیده فرمان می دهد و از کار ناپسند باز
 می دارد و برایشان چیزهای پاکیزه را حلال و ناپاکیزه ها را برایشان حرام می گرداند و بار گرانسان را
 و غل هایی که بر (سر و سامان)شان بود از ایشان بر می دارد، پس کسانی که بدو ایمان آوردند و
 بزرگش داشتند و یاریش کردند و نور (قرآن) را که با او نازل شده است پیروی کردند، ایشان همان
 رستگارکنندگان (خود و دیگران) اند ﴿157﴾

آیه ۱۵۷ - در اینجا رسول گرامی اسلام با سه عنوان پیاپی معرفی گشته: نخست رسول که فرستاده ربانی است، سپس نبی که برگزیده ای از کل فرستادگان است، و در آخر کار اُمّی که هرگز نزد غیر خدا درسی نخوانده، و این مثلث بالاترین مقام والا را برای حضرتش اثبات نموده است.

حضرت محمد(صلی الله علیه وآله) در تورات و انجیل به میان آمده چنانکه نمونه هایی از این بشارتها را در کتاب بشارات عهدین آورده ایم و در مناسبتهای آیاتی که در این زمینه است به آن تصریح نموده ایم.

اینجا در "یحل لهم الطیبات" جای این پرسش است که مگر طیبات در شرایع گذشته برای مردم حلال نبوده، که اکنون در شریعت اسلام حلال گشته؟ پاسخ اینست که در شریعت یهود بعضی از طیبات طبق آیاتی چند به عنوان جزای اعمال ناهنجارشان تحریم شده بود، و اگرچه در انجیل بعضی از آنها تحلیل گشته. ولی تحلیل کلی طیبات در شریعت قرآن صورت گرفته است.

در پاسخ این پرسش که پیامبر شخصاً نه تحلیل کننده است، و نه تحریم کننده پس چرا ایندو به آن حضرت نسبت داده شده، باید گفت این خود تحلیل و تحریم رسالتی است که طبعاً به وحی ربانی بوده اصولاً در کتاب و در حاشیه اش در سنت رسالتی است.

"یحرم علیهم الخبائث" تمامی ناپاکها و پلیدها را بر مکلفان حرام کرده، که شامل تمام نیازهای انسان از خوردنی، آشامیدنی، پوشیدنی، ازدواج، مکان، سخن، علم، فکر، عقیده و عمل است که ناپاکی در کل این جریانات بیانگر حرمت آنها است، چنانکه در برابر آنها کل طیبات درونی و برونی حلال است، و این نور که با حضرتش نزول یافته همان قرآن است و بار گران و زنجیرهایی که بر سرو سامان یهودیان در شریعت تورات بسته شده بود و حتی احکامی حرجی و جانفرسا و نفس گیر داشته اند - این حرج در شریعت قرآن تبدیل به «یسر» شد.

و این "انزل معه" و نه انزل الیه نکته ای بس لطیف دارد، درست است که قرآن به سوی پیامبر نازل گشته ولی نزول ربانی در دو بعد شامل پیامبر هم می شود، و با نزول قرآن که هم سخن با مکلفان است پیامبر قرآن نیز نازل گشته، تا با کل مکلفان این برخورد نزولی را داشته باشد، که اگر حضرتش با عقل رسالتی و نبوتی والا با مردم سخن می گفت هرگز قابل فهمشان نبود، چنانکه قرآن هم در حالت علم ربانیتش اگر به همان گونه نزول می یافت حتی پیغمبر فهم هم نبود تا چه رسد به دیگران.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي
يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿158﴾

بگو: «هان ای مردمان! من به راستی پیامبر خدا سوی همه‌ی شمایم. کسی که فرمانروایی آسمان‌ها و زمین تنها از آن اوست. هیچ معبودی جز او نیست. زنده می‌کند و می‌میراند. پس به خدا و فرستاده‌ی او - پیامبر برجسته و درس‌ناخوانده‌ی ای که به خدا و کلمات او ایمان دارد - بگروید، و او را پیروی کنید، شاید شما هدایت شوید.» ﴿158﴾

آیه ۱۵۸ - این "یا ایها الناس" از قضایای حقیقیه است، که خود خطابی است مشتمل بر کل انسانها از زمان فرود آمدن قرآن تا پایان جهان تکلیف، روی این اصل این رسالت هم عمومی است و هم رسالت پایانی ربّانی، و ناس هم از «نوس» است به معنی نوسان و حرکت عاقلانه، روی این اصل ناس شامل کل عاقلان از جن و انس و ملائکه و مانندشان می‌باشد همچون لفظ «انام».

اینجا در پاسخ غریغوار حداد بیروتی که در ضمن چهارده کتابی که به خیال خود بر رد قرآن نوشته، و دست بالا که احياناً اعتراف به رسالت محمدی (صلی الله علیه وآله) نموده به آیاتی از قبیل "لتنذر ام القرى و من حولها" استشهاد کرده، که این رسالت ویژه اعراب است، در پاسخ وی با همان آیه می‌گوییم که القرى جمع زینت یافته به الف و لام است، کل مجتمعات ملکفان را در طول زمان و عرض زمین و زمینه تکلیف شامل است، که مرکز این فرماندهی رسالتی آخرین مکه می‌باشد، مجتمعات مکلفان از زمینیان و آسمانیان برگرد آن است و از جمله آیه مورد بحث که رسالت آخرین را مربوط به کل ناس دانسته که "یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعاً" ما در پاسخ حداد در کتابهای المقارنات و عقائدنا نوشته ایم که آقای حداد یا شما از ناسید یا از نسناسید، ناس شما و کل مکلفان را در بردارد، و اگر نسناسید شایسته شریعت ناس نیستید.

وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿159﴾ وَقَطَّعْنَهُمْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ
أَسْبَاطًا أُمَّمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَبَهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ
فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَمَ
وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّانَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن
كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿160﴾

و از (میان) قوم موسی گروهی هستند که به حق (مردمان را) راهنمایی می کنند، و به عدالت داوری می نمایند. ﴿159﴾ و آنان را به دوازده نواده - که هر یک امتی بودند - از یکدیگر جدا ساختیم، و به موسی - چون قومش از او آب خواستند - وحی کردیم که: «با عصایت به آن سنگ بزن.» پس از آن دوازده چشمه جستن گرفت (و) هر گروهی آبشخور خود را همی شناخت. و ابر را بر فرازشان سایبان کردیم، و گزانگبین و آرامش را برایشان فروفرستادیم (و گفتیم): «از چیزهای پاکیزه ای که روزیتان کرده ایم بخورید.» و بر ما ستم نکردند، ولی بر خودهاشان ستم می کرده اند ﴿160﴾

آیه ۱۶۰ - «الْمَنَّ» در این آیه یک خوردنی ویژه ای است که شاید ترجیبین باشد و «سلوی» به معنی آرامش است، چنانکه در آیه ای دیگر "طعام واحد" دلیل بر وحدت این خوردنی است، و بر خلاف آنچه مشهور است «سلوی» خوردنی دیگری مانند بعضی از پرندگان نیست.

"و ما ظلمونا" از جمله ادله ای است که خدا هرگز مظلوم نمی شود، زیرا اگر کل کائنات هم به سرپیچی از فرامین حق برخیزند هرگز گزندی به ساحت کبریایش نخواهد رسید، بلکه خودهاشان آسیب می بینند.

«سبط» بر خلاف گفته دیگران - که به معنی نواده دختری خوانده شده - در کل قرآن تمامی نوادهها را شامل است، که اینجا ۱۲ سبط بنی اسرائیل فرزندان به واسطه حضرت یعقوبند چه دختری و چه پسری. و در آیاتی هم مانند (۱۳۶:۲) و (۸۴:۳) و (۶۳:۴)، که وحی را شامل اسباط دانسته، تنها پسران مرادند، چه نواده های پسری و چه دختری.

وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوهَا
الْبَابَ سَجْدًا تَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿161﴾

و چون بدیشان گفته شد: «در این مجتمع سکونت گزینید، و از آن - هرگونه و (از) هرجا خواستید - بخورید و بگوئید (پروردگاران! گناهان ما را) فرو ریز، و سجده کنان از دروازه (ی شهر) در آید، تا خطاهاتان را برایتان ببوشانیم. به زودی نیکوکاران را (پاداشی) افزون می دهیم.» ﴿161﴾

آیه ۱۶۱ - اینکه مأموریت یافته اند "وقولوا حطّة" بگوئید: پروردگارا گناهانمان را بریز، و در حال کمال خضوع وارد شهر قدس شوید، بر حسب "قولا غیر الذی قیل لهم" این سخن را به مشابه عبرانش تبدیل کرده اند.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ
السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴿162﴾ وَسَأَلَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ
إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ

لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبَلُوهُم بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿163﴾ وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إلی رَبِّكُمْ
وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿164﴾

پس، کسانی از آنان که ستم کردند، سخنی را که به ایشان گفته شده بود به سخنی مغایر با آن تبدیل کردند. پس به سزای آنکه ستم می نموده اند، عذابی اضطراب آمیز از آسمان بر آنان فرو فرستادیم. ... ۱۶۲- و درباره‌ی اهالی مجتمعی که کنار دریا بودند، از ایشان پرس چون در روز شنبه تجاوز می کردند؛ آن گاه که روز شنبه‌ی آنان، ماهیانشان بسیار و نمایان روی آب می آمدند، و روزهای غیر شنبه سویشان نمی آمدند. این گونه ما آنان را به سبب آنکه نافرمانی می کرده اند، می آزماییم. ... ۱۶۳- و چون گروهی همسان از اینان گفتند: «چرا گروهی را که خدا هلاک کننده‌ی ایشان، یا شدیداً عذاب کننده‌ی ایشان است پند می دهید؟» گفتند: «تا بوزشی سوی پروردگارتان باشد، و (تا) شاید آنان پرهیزگاری کنند.» ﴿164﴾

آیات ۱۶۳ و ۱۶۴ - بیانگر کلاه شرعی! یهودیان در صید ماهی روز شنبه است؛ چون صید روز شنبه بر حسب شریعت تورات ممنوع بوده، و ماهیان که خود را در این روز آزاد میدیدند در برابر چشمان یهودیان نشیب و فراز می کردند، ولی روزهای دیگر از دیدگان آنان پنهان می شدند، یهودیان با حيله این گونه چاره اندیشیدند که روزهای شنبه راه برگشتن آنانرا مسدود می کردند، و روزهای دیگر به صید آنان می پرداختند، که اینان در اثر این حيله گری تبدیل به بوزینه گشته اند، و گروهی هم که در این جریان ساکت بودند، و یا نهی کنندگان از این منکر را نهی می کردند، در حاشیه آنان نیز به غذایی گرفتار آمدند.

آغاز آیه (۱۶۴) و او عطف است که معطوف علیه آن محذوف می باشد، و این محذوف از خود این آیه پیداست که گروهی از یهودیان این نابکاران را مؤظه و پند دادند، ولی گروهی دیگر همین واعظان را از کارشان باز می داشتند، که شما چرا این نابکاران را - که یا خدا هلاکشان می کند و یا به عذابی سخت گرفتارشان می نماید - نهی از منکر می کنید، پاسخشان این بود که این نهی ما یا عذری است نزد خدا، و یا تأثیرپذیر است، اینجا این حقیقت در باب نهی از منکر بدست می آید که هرگز شرط تأثیر - بر خلاف گفته فقیهان - در کار نیست، که اگر عامل منکر در ظاهر هرگز دست از منکرش بر ندارد، این نهی از منکر همچنان پابرجا و واجب است، و در آخر کار اگر هیچ اثر بخش نباشد عذری است نزد خدا، و اضافه بر آن تکرار نهی خود تکرار بازداري ربانی بوده، و سپس امکان تأثیر هم بر

خلاف جریان ظاهری است، که "لعلهم یتقون" و روی این مبنا نهی از منکر همچون امر به معروف هرگز مشروط به تأثیر نیست.

و تنها کسانی در این جریان نجات یافته اند که همواره نهی از منکر کردند، با اینکه بر حسب گفته گروهی دیگر این نهیشان هرگز اثری نداشت، ولی اینان در پاسخشان می گفتند که نخست کارمان عذر نزد پروردگار است، که ما وظیفه خود را انجام دادیم، و در ثانی شاید هم بر خلاف آنچه پیداست این منکر را ترک کنند.

در این معرکه یهودیان چهار گروه بودند: گروهی که با حيله ماهی را صید می کردند، چنانکه "فلما عتوا..." خدا این ناکسان را تبدیل به بوزینه ها کرد، گروهی دیگر که یا نهی از منکر نکردند و از این جریان ساکت بودند یا ناهیان از منکر را مورد نهی قرار دادند که هر دو در پرتو لفظ «ظلموا» مشمول عذابی کمتر شدند، و گروه چهارم آن رادمردانی بودند که پیایی آن حيله گران را نهی از منکر می کردند که «انجینا» ویژه آنان شد.

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا
بِعَذَابٍ بَاسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿165﴾

پس هنگامی که آنچه را بدان یادآوری شد، فراموش کردند، کسانی را که از این (کار) بد باز می داشتند نجات دادیم، و کسانی را (هم) که ستم کردند، به سزای آنکه نافرمانی می نمودند، به عذابی بس ناخوشایند گرفتار کردیم ﴿165﴾

آیه ۱۶۵ - نسیان اینجا نسیان ناخواسته نیست، بلکه در زمینه تجاهل حکم خداست، با آنکه آنرا می دانستند، چنانکه در جای جای قرآن بدین معنی آمده و بالاخره «ظلموا» شامل این نسیان کاران گشته و مبتلای به عذابی بد گشتند، زیرا همواره فسق کردند، روی این اصل نسیان در مثلث تذکرشان، و سپس ظلم و فسقشان گناهی بس بزرگ بوده است، این نسیان در مقابل "فلما عتوا" نابکارانی مادون حيله و رزان شنبه را شامل است، روی این اصل نسیان عادی از روی قصور مطلق هرگز عذابی ندارد، و نسیان بر مبنای تقصیر هم اگر تجاهل و تناسی نباشد - که تقصیر او را به فسق روا داشته است - گناهی اندک است.

فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿166﴾ وَإِذِ تَأَذَّنَ رَبُّكَ
لِيُبَعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْفَيْمَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ
الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿167﴾

پس هنگامی که از آنچه از آن نهی شده بودند سرپیچی کردند [حیله زدند] به آنان گفتیم: «بوزینگانی رانده شده باشید.» ﴿166﴾ و چون پروردگارت اعلام داشت همانا تا روز قیامت بر آنان [یهودیان] کسانی را بی گمان خواهد گماشت که ایشان را به عذابی بد گرفتار کنند. به راستی پروردگارت همانا زود کیفر است و بی چون او همواره بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است ﴿167﴾

آیه ۱۶۷ - در این آیه اعلان ربّانی را در بلندگوی تورات چنان بیان داشته که تا روز رستاخیز مجاهدانی خداپرست را برانگیزد تا در هر زمان و مکان دَمار از روزگارشان در آورند، و آنان را پیوسته در هراس و عذاب آورند. چنان که این جریان در وضع کنونی دولت پرقدرت اسرائیل از درون و برون ادامه دارد، به ویژه در دولت جهانشمول حضرت مهدی (علیه السلام) که همواره ناچیز گردند. اینجا تَأَذَّنَ است و نه أَدِنَ و أَدَّنَ، أَدِنَ إِذْنٌ و اجازه است أَدَّنَ هم تنها اعلام می باشد، ولی تَأَذَّنَ اعلامی بسی ریشه دار و با تکرار است. که معمولا در کتب و حیانی اصلی تورات و انجیل و بعضی کتب و فرعی شان این اعلام نمودار است

بر مبنای دو آیه «القینا» و «اغرینا» و "بینهم العذاب الی یوم القیامه" گروهی یهودیان و نصرانیان تا هنگام رستاخیز همچنان پایدارند، که به گونه ای یبایی حتی در زمان قیام جهان شمول مهدوی همچنان هستند، ولی مقام و جایگاهی اصلی در این حکومت ندارند، و کلا تحت الشعاع حکومت اسلامی می باشند، اینان در مثلثی از تنگنایی ها در آن زمان محدودند: ۱- چنانکه اشاره شد تحت الشعاع بودنشان ۲- همچنان با یکدیگر دشمنند و ۳- گروهی از مسلمانان فداکار بر مبنای آیه مورد بحث نسبت به آنان عذابی مستمند و اصولا فدائیان موحد ضد یهودی و صهیونیسم بین الملل - چه پیروان تورات و انجیل و چه پیروان قرآن باشند - هر کدام با درجاتشان مشمول "من یسومهم سوء العذاب" هستند، چنانکه فعلا این جریان در مناطقی همچون لبنان مشاهده می شود، گرچه اکثریت و استقامت بیشتر با فدائیان مسلمان - به ویژه شیعیان - است.

اینجا "سریع العذاب" نسبت به کل باقیمانندگان یهودی و نصرانی تا زمان ولی امر نیست، بلکه نابکارانشان - که هرگز تسلیم حق نیستند - پیش از قیام ولی امر دوبار تارو مار خواهند شد، چنانکه در آیات سوره اسراء بیان گشته، ولی کسانی از آنان که همچنان در دولت مهدوی باقی خواهند ماند. از سرعت عذاب مستثنی هستند، مگر عذابهای مادون کشته شدن، زیرا دو آیه «القینا» و «اغرینا» گروهی از آنان را تا روز رستاخیز تضمین کرده است.

اینجا "و انه لغفو رحیم" شامل همانانی است که مشمول عذاب نیستند، روی این اصل کلا یهودیان و نصرانیان به بخشهای گوناگون انقسام یافته و می یابند، و بهترین آنان کسانی می باشند که در پرتو

اسلام ایمان می آورند، که "غفورٌ رحیم" آنها را در بردارد، و بدترینشان کسانی هستند که عذاب سریع شامل آنان می گردد، چه پیش از دولت مهدوی و چه بهتر و عمومی تر در این دولت با سعادت .

وَقَطَّعْنَهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِّنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿168﴾

و آنان را در زمین (به صورت) گروه هایی پراکنده ساختیم: برخی از آنان درستکارند و برخی از آنان به جز اینانند. و آنها را به نیکی ها و بدی ها آزمودیم، شاید ایشان (سوی خدا) بازگردند ﴿168﴾
آیه ۱۶۸ - اینجا بلوای حسنات و سیئات برای نابکارانی از یهودیان همان امتحانشان که گاه در نعمت خدا قرار می گیرند که امتحانی است بس سخت، تا به جایی که گمان می برند خود با کل ناشایستگیهایشان از شانسنگانند.

بعد دوم سیئات و جریاناتی است که از آنها پرهیز و گریز دارند، که این خود دومین یادواره است از برای "لعلهم يرجعون" شاید بحق بازگردند.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأُذُنَى وَيَقُولُونَ سِعْفُ رَبِّنَا وَإِن يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالِدَارُ الْأُخْرَى خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿169﴾

پس بعد از آنان جانشینانی ناخلف وارث کتاب (آسمانی) شدند در حالی که متاع این دنیای پست را می گیرند و می گویند: «به زودی بخشوده خواهیم شد.» و اگر متاعی مانند آن به ایشان در رسد (باز) آن را می ستانند. آیا از آنان پیمان کتاب (وحیانی) گرفته نشده که جز حق نسبت به خدا سخنی نگویند، حال آنکه آنچه در آن (کتاب) است آموختند؟ و سرای آخرت برای کسانی که پروا می کنند بهتر است. آیا پس خردورزی نمی کنید؟ ﴿169﴾

آیه ۱۶۹ - در این آیه خَلْفٌ به معنای متخلف آمده، و نه به معنی خَلْفٌ که درستکار است، و این وارث بودنشان نسبت به شریعت تورات حکم به تورات است. ولی به رغم این جریان همواره در پستیهای دنیا غوطهور بوده اند، همواره امید دارند که مورد بخشایشند.

"ورثوا اللکتاب" با "اتو اللکتاب" و "اهل اللکتاب" فر دارد که «ورثوا» تکلیفی مماس است که همواره نزول کتاب وحیانی در زمانشان برایشان حضور داشته، و در عین حال تخلفاتی کلی کرده اند، ولی "اتو اللکتاب" اعم از اینانند که مکلف به کتاب وحیانی بوده و می باشند، سپس "اهل اللکتاب"

در بعدی وسیعتر اعم از "ورثو الكتاب" است، و بالاخره هر سه جمله کل یهودیان و نصرانیان را با مراتبی چند شامل است.

"هذا الأذنی" - که هر دو مذکرند - عالم ادنی است، و نه دنیا که مؤنث باشد، و در همین جهان ادنی تکلیف دارای دو بعد است، بعد عَرْض و عارض و زودگذر ظاهریش، مانند "یعلمون ظاهراً عن الحیاة الدنیا و هم من الآخرة هم غافلو" که به چهره ظاهر شهوانی زودگذر این جهان بسنده کردند، و از جهان آخرت در ژرفای غفلتند، و در برابرشان بزرگواری می باشد که عَرْض را رها کرده و به اصل پرداخته اند، که محور زندگی‌شان عمق دنیا است که در جهان تکلیفش خداشناسی و خدا پرستی، و پس از مرگش رستگاری برزخ و قیامت است.

اصولاً دنیا افعال التفصیل دانیة است، و ادنی افعال دانی، که در صورت مذكر بودن موضوعش عالم است.

وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ﴿170﴾

و کسانی که به وسیله‌ی کتاب (وحیانی، خودهاشان و دیگران را) به درستی نگهداری می کنند و نماز بر پا داشتند (بدانند که) ما بی گمان اجر اصلاح کنندگان را تباه نخواهیم ساخت ﴿170﴾

آیه ۱۷۰ - در این آیه نگهداری مکلفان را بوسیله قرآن از کل انحرافات بسی ستوده است، که خودهاشان و دیگران را پاسدارند، و در آخر کار این رادمردان را در این پای مردی از شایسته گان و مصلحان خوانده، و مفهومش ناشایستگی دیگران است، که پاسداری خود و دیگران را در غیر قرآن می پندارند، و روی این پایه بی مایه دچار تناقضاتی بسیار در نظرات خود هستند. و اصولاً این قرآن است که نگهداری و نمودار معانی خود و در حاشیه اش پاسدار سنت قطعی است، که آنچه از روایات و نظرات شرعمداران بر خلاف قرآن باشد هرگز نمی پذیرد، گرچه اجماع یا اطباء یا ضروری از نظر آنان باشد، زیرا قرآن ضروری ترین بینات اسلامی است.

اینجا مفعول «یمسکون» که نگهداری است - محذوف می باشد، و روی همین اصل این مفعول اعم است از خودهاشان و دیگران، چنانچه بدان اشاره رفت - و این که ما کتاب را اینجا به قرآن تفسیر کردیم از چند نظر است؛ ۱- مفرد بودن کتاب که در جو قرآنی همان قرآن است. ۲- «یمسکون» که فعل حال و مستقبلی است در زمان وحی قرآنی، و در این زمان حفاظت شریعت در انحصار قرآن است، و سایر کتابهای آسمانی توراتی و انجیلی از نظر نگهداری منسوخند، آری یهودیان و نصرانیانی که از باب قصورشان هنوز ایمان به قرآن نیاورده اند، بر حسب آیاتی چند در حاشیه مؤمنان قرآنی از رستگارانند، و روی این اصل نگهداری تورات و انجیل منسوخ برای شایستگی از یهودیان و نصرانیان

گرچه در برابر قرآن کمرنگتر است، ولی در برابر مؤمنان به شریعت و قرآن و حتی شرعمدارانی اسلامی که نگاهی قرآنی ندارند بسی پررنگتر می باشد، زیرا آنان به بخشی از وحی تمسک جسته اند، ولی اینان وحی اصل را پشت سر نهاده اند.

و چرا اینجا تنها اقامه و بیاداشتن نماز یاد شده؟ پاسخ این است که بعد از اصول عقیدتی، بیاداشتن نماز در درجه اول فروع شریعت است، و انگهی اقامه صلاة فراتر و برتر از خواندن آن است که از نظر فردی و جمعی بیاداشتن باطنی و ظاهری نماز می باشد.

و نیز اقامه مثلث قیام و قوام و قیمت را شامل است، که هم بیاداشتن نماز، و هم نگاهی و تداوم در آن و هم ارزش نهادن به آن می باشد.

وَ إِذِ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَ ظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ
وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿171﴾

و چون (کوه) طور را (بر) فرازشان همچون سایبانی برکنندیم (: برافراشتم) و چنان پنداشتند که (کوه) به راستی بر (سر)شان فرود آینده است. (و گفتیم): «آنچه را که به شما داده ایم به جد و جهدی شدید بگیرید، و آنچه را در آن است به یاد آرید. شاید شما (از این گناهان) پرهیز کنید.» ﴿171﴾

آیه ۱۷۱ - این کندن کوه - که بر سرهای یهودیان همچون ابر سایه افکند - خود تمثیلی است برای کوه وحیانی تورات، که بایستی آنرا به تمام نیرو - همچون نگاهی کوه بالای سرشان - نگاهی و پاسداری کنید، ولی چنان نکردند، بلکه بر ضد آنها قیامها و اقدامها نمودند.

و چون این آیه پس از «الکتاب»: قرآن، آمده این جریان نسبت به پیروان قرآن به طریق اولی است، که اگر ترک نگاهی تورات موجب لعنتهایی بر توراتیان بوده و هست. پشت سر نهادن معارف قرآنی از برای مسلمانان به ویژه شرعمداران بسی ناروا تر است.

وَ إِذِ اخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ
أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا
غَافِلِينَ ﴿172﴾ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ
أَفْتُهَلِكُنَّا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ﴿173﴾

و چون پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه‌ی آنان [: فطرت هاشان را در بلندی دیده تکوین] برگرفت و ایشان را بر خودهاشان به گواهی گرفت (و گفت): «آیا پروردگار شما نیستم؟» اینان (در بعد تکوینشان با زبان حالشان) گفتند: «چرا، گواهی دادیم.» تا مبدا روز قیامت بگویند ما از این (امر) غافل بوده ایم ﴿172﴾ یا بگویند: «تنها پدران ما از پیش مشرک بودند و ما فرزندان و نوادگانی ناچیز (و

گوش به فرمان) پس از ایشان بودیم. آیا پس ما را به خاطر آنچه باطل کنندگان (حکم فطرت و عقل و

شریعت) انجام داده اند هلاک می کنی؟ ﴿173﴾

آیات ۱۷۲ و ۱۷۳ - این آیه که به آیه «ذَر» معروف است و به گمان بسیاری درباره عالم ذر است، که گوئی آدمیان پیش از تولد به گونه ای شعور و تکلیف داشته اند، که خدا با آنان سحقی گفته و از آنها در وحدانیت خود اعتراف جسته!

این خود گمانی است بیجا، زیرا هیچ کس هرگز چنان جریانی را به یاد ندارد تا علیه او حجّتی ربّانی باشد. و این چگونه حجّتی است که هرگز به یاد کسی نیست، تا به هنگام تکلیف و انحرافش در جهان تکلیف دلیلی علیه او باشد، بلکه این آیه همچون آیه سی ام سوره روم بیانگر حکم توحیدی فطرت است، و فطرت هم که زیر بنای روح و عقل می باشد نخستین و آخرین پایه و مایه و زیربنای انسانیت انسان هاست که با او از آغاز بحالت و حیاتی همچنان با هر انسانی پایدار است.

این فطرت زیر بنای روح و کل ابعاد روحی آدمی است، که عبادتش، تفکر و تدبیرش، لبش، صدرش، قلبش، و فوآدش، و بالاخره خفی و اخفای روحیش زیربنای این پایه زیرین انسانی است.

و از جمله مشکلات قطعی عالم ذر این است که ذر در لغت عربی به معنای مورچه می باشد، و آیا انسانها پیش از آفرینششان مورچگان بوده اند، که خدا با آنان چنان سخنی مبادله کرده است؟ که این حالت مورچگی شایسته تر از حالت تکلیفی انسان می باشد، گاه از این زیر بنای انسانیت تعبیر به فطرت می شود، و گاهی هم چنانکه در آیه مورد بحث آمده ذریه انسان نامیده شده و اینجا "من ظهورهم" بیانگر پشتهای ارواح انسانها است، و چنانکه بدنهایشان که دارای پشت و صلب و زیر بنای سازمان بدنی آنها است، برای ارواحشان نیز که دارای پشتهای زیر بناها بنام فطرتها و یا به عبارتی دیگر ذریه ها است، و «ذُرّیتهم» اشاره به همین حقیقت می باشد زیرا «هُم» همان ارواحشان، و ذریه این ارواح همان فطرتهاشان می باشد، که به هنگام آفرینش هر کدام این زیر بنای اصلی انسانیت روح - همچون زیر بنای انسانیت جسم - برقرار است «و ذریتهم» خود به اصطلاح اضافه ای است خودی، یعنی انسانها از هنگام ذریه و فطرت یافتن، مثل «ذریتهم» در سوره یس که خود اشاره ای است بس بلیغ که انسانهای زمان نزول قرآن در صلبهای پدران و ترایب مادران، کشتی نشینشان در زمان نوح به حالت ذریه بوده اند چنانکه آیه «یس» بر این مطلب گواه است، که ما به هنگام طغیان سیل جهانشمول در زمان نوح اینان را در کشتی حمل کردیم، و شاید «بنی آدم» اضافه بر کل فرزندان آدم خود آدم را نیز در بردارد، که به معنای آدم و همه فرزندان او باشد.

اینجا "واشهدهم علی أنفسهم" بدین معنی است، که فطرتهاشان را به آنان نشان داد تا نشانگر اصل انسانیت آنان باشد، که حتی کودکان، سفیهان و دیوانگان نیز از این زیر بنای روح یعنی فطرت و ذریه برخوردارند، جز آنکه تبلور این فطرتها در حد مسئولیت به هنگام رسایی عقل، و تکلیف است، که این دارندگان فطرت، عقل رس هم شده باشند، تا بر مبنای عقل این فطرتها بتوانند روشنگر حقیقت توحید باشند.

در "اذا اخذ ربك" زمانی معین و واحد نیست، بلکه تمامی انسانها را از هنگام نمایش این ذریه و فطرت از آغاز آفرینش آدم تا پایان جهان تکلیف شامل است، چنانکه آیه عرض امانت (۳۳:۷۳) امانت فطرت توحیدی را - که خدا برای انسانها آفریده - در مرحله ای پس از آفرینش آن را به عرض و نمایش انسان آورده که خود حجتی مضاعف است، و مرحله سومش عقل، و مرحله چهارمش رسالات وحی و آیات آفاقی دیگر می باشد.

و اینجا است که "الستُ برّبکم" این ندا از پروردگارشان به گوش فطرهاشان می رسد که آیا من پروردگار شما نیستم؟ در پاسخ گویند: آری ما همگان بر این حقیقت گواهانیم.

این حکم اصلی فطرت که زیر بنای روح و عقل انسان می باشد خود حجتی است پای برجا، که هیچگاه نابود شدنی نیست، گرچه غبار هواهای نفسانی آنرا ببوشد، ولی در عین حال به حالت اضطراب و سرگردانی - که هیچگونه پناه و راه نجاتی برای انسان نمانده - اینجا فطرت ناخود آگاه فریادگر حقیقت توحید است، و این حقیقت در جای جای زندگانی پر اضطراب کافران، مشرکان و ملحدان آشکار است، و روی این اصل این حکم فطری خواه ناخواه خود آگاه و ناخود آگاه بر کتاب ذات انسان نقش بسته، و هرگز قابل محو شدن نیست، و روی این پایه هیچ یک از مکلفان عذری در این میان ندارند، که ما از این حقیقت غافل بوده ایم، و یا در پی پدران مشرکمان به شرک گرائیدیم، و افزون شدن عقل تکلیفی بر مبنای فطرت خود رحمتی است ربانی. در حالی که خود ندای فطری حتی برای کودکان و دیوانگان حجتی بوده لیکن به آن حجت اکتفا نشده، بلکه حجتی درونی که عقل است، و حجتی هم برونی که وحی الهی است، به این دو افزون گشته، چنانکه در آیه (۱۵:۱۷) می بینیم که ما هرگز متخلفان را تعذیب نکرده ایم و نخواهیم کرد تا هنگامی که فرستاده وحی به آنان برسد.

وَكَذَلِكَ نَفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿174﴾

و این گونه آیات (خود) را جداسازی می کنیم و شاید آنان (سوی حق) بازگردند ﴿175﴾

آیه ۱۷۴ - اینجا تفصیل و جداسازی آیات و نشانه های ربانی - که مهمترین محورش آیه و نشانه فطرت است - خود از جمله ادله کذب عالم ذر می باشد، زیرا نشانه ربانی بر تمام عاقلان روشن است، در حالی که هیچ عاقلی از عالم ذر نه تنها هیچ گونه اطلاعی ندارد، بلکه منکر آن است.

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي ءَاتَيْنَاهُ ءَايَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ
الْغَاوِينَ ﴿۱۷۵﴾

و خبر مهم آن کس که آیاتی از خود را به او دادیم بر ایشان بخوان. پس از آنها جدایی گزید. آن گاه شیطان او را بی امان دنبال کرد. و (او) از گمراهان بود ﴿۱۷۵﴾

آیه ۱۷۵ - اینجا "آیتناه ء آیتنا" معنای نشانه هایی ویژه ربّانی که به ویژه گمراگان داده می شود به این شخص از نظر آزمون داده شده، که او به جای پاسداری از این امتیازات و برخورداری از آنها به کلی انکار و انکارشان کرده، و به صنف گمراهان پیوسته است.

"فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ" هم به این معناست که شیطان او را به دنبال خود روان کرد، و "كَانَ مِنَ الْغَاوِينَ" هم به معنای گمراهی دیرینه اوست، که وی پیش از گرفتن این آیات ربّانی در باطن گمراه بوده، و این آیات آزمونی گمراهیش را بر خود و دیگران آشکار کرد، مانند شیطان که در اثر اعمال و افعال ظاهری ایمانش هم هزاران سال در جمع فرشتگان بود، و هم با آنان داخل جنت آدم گردید، ولی در این باغ با امتحانی مثلث شیطنت شیطان به خوبی برای مکلفان آشکار گردید، و نیز عصیانی کوچک از آدم و حوا نمودار شد، ولی فرشتگان به کلی در این امتحان فائق آمدند.

مورد آیه بلعم باعورا است، که آیاتی مادون رسالت برای آزمونش به وی داده شد، ولی از امتحان صفر برون آمد.

و این که گفته می شود از جمله آیاتش اسم اعظم است، و با همان اسم اعظم می خواست حضرت موسی را گمراه کند، در دو بعد قابل پذیرش نیست، نخست این که اسم اعظم اسم لفظی نیست، که به هر کس و ناکس تعلیم داده شود، بلکه حقیقتی است معنوی که تنها به اهل معنی در بعد والا داده می شود، مانند معصومان، و احیاناً همانندشان، در ثانی این خود نسبت به عطایای ربّانی از محالات است که وسیله نقض نبوت رسول خود را به دست منافقی سپارد.

راجع به اسم اعظم در جاهای مناسب تر سخن گفته ایم، که این اسم از مقوله لفظ خارج است، و اگر هم لفظی باشد لفظی است با حقیقت معنایش.

و مختصراً اسم اعظم ظاهر «الله» است و اسم اعظم باطن «هو» چنانکه حضرت مسیح (علیه السلام) با گفتن "بسم الله" پای در آبی نهاد و فرو نرفت، و لکن حواریانش همین بسم الله را گفتند و در آب فرو رفتند.

غوايت خود نوعاً کفر است با درکاتش، ولی ضلالت اعم است از کفر و مادونش.

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ
إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
فَأَقْصُصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿176﴾

و اگر بخواهیم (قدر) او را به وسیلهی آنها بالا می بریم؛ اما او به زمین (و زمینه ای نادرست) گرایید، و از هوای نفس خود پیروی کرد. پس داستانش چون داستان سگ است (که) اگر بر آن حملهور شوی به له له زبان از کام بر آرد، و اگر رهایش کنی (باز هم) زبان از کام به له له بر آرد. این نمایه‌ی آن گروهی است که با آیات ما (همان ها و ما را) تکذیب کردند. پس این داستان ها منتخب شده ی پی گیر را (برایشان) برخوان، شاید آنان بیندیشند ﴿176﴾

آیه ۱۷۶ - «لو» در "لو شئنا" دلیلی است بر این که بلعم با داشتن این آیات آزمایشی، در عین کفرش محال بوده که با این آیات رفعت و مقامی بیابد، و این خود دلیلی است دیگر که این آیات برای شایستگی او نبوده بلکه برای امتحانش بوده است.

چنانکه در آیاتی چند خدا زندگی کافرانی را هموار و عمرهاشان را دراز کرده، نه برای شایستگی آنان، بلکه برای امتحان چنانکه در آیه (۱۶۹) و مانندش گذشت و خواهد آمد.

و در اینجا روایاتی هم که بر خلاف مدلولات این آیات مطالبی به میان آورده کلا مردود است. این "اخلد الی الارض" خلود را معنی می کند، که بینهایت بودن نیست، زیرا بلعم باعورا هرگز خلودی به این معنا نداشته بلکه پایه و مایه زندگی مختصرش زمینی و شهبانی بوده، که از هوای شیطانیش پیروی کرده، و همانند سگ بوده است.

و این "ان تحمل او تترک" که حالت نفی و اثبات سگان را نمودار است، خود نقشی آشکار در بلعم باعورا داشته، که با داشتن و نداشتن آیات ربانی همچنان کافر است، بلکه با داشتن این آیات کفرش افزونتر بوده.

سَاءَ مَثَلًا لِّلْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴿177﴾

چه زشت است داستان گروهی که با آیات ما (همان ها و ما را) تکذیب و تنها به خودشان ستم می نموده اند. ﴿177﴾

آیه ۱۷۷ - و اینجا هم پس از زندگی سگکی و شهوانیش از بدترین کافران قلمداد گشته که بوسیله آیات ربانی همانها را تکذیب کرده و از جمله وسائل تکذیب ربانیت همان آیات و نشانه های ربانی ویژه بود، که خدا به او داده بود.

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلُّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿178﴾ وَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿179﴾

هر کسی را خدا هدایت کند، هم (او) به خوبی راه یافته است، کسانی را که گمراه کند، آنان خودشان زیان کارند ﴿178﴾ بی گمان بسیاری از جنیان و آدمیان را بی چون برای دوزخ (در اثر اعمالشان) نمایان ساخته ایم (چرا که) دل هایی دارند که با آنها (حقایق را) دریافت نمی کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی بینند، و گوش هایی دارند که با آنها نمی شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه ترند. (آری) ایشان (هم) اینان غافل اند ﴿179﴾

آیه ۱۷۹ - «ذرائع» در این آیه معنای آشکارش، آشکار کردن دوزخیان است در این جهان، و نه آنکه مقصود از آفرینش اینان دوزخ باشد، بلکه همانگونه که خدا بهشتیان را در عالم تکلیف آشکار کرده است، جهنمیان را نیز آشکار فرموده، چنانکه آیاتی مانند (۱۱:۴۲) بر این حقیقت گواه است، که بر مبنای اختیار همگان را با زشت و زیبای این جهان آزموده، ولی بیشترشان همان دوزخیانند زیرا با دلهايشان تفقه و دقت نمی کنند، و با دیدگانشان نگرشی درست و انسانی ندارند، و با گوشهانشان همچون انسان نمی شنوند، و با به کار نبردن این سه منبع ادراک انسانی همچون حیوانات بلکه از آنان نیز گمراهترند، در اینجا سه مرحله در آفرینش اینان و آنان متصور است. نخست اصل آفرینش که «خلقنا» است و نه «ذرائع» سپس نمود کفرآمیز یا ایمانی این آفریدگان، که به اختیار خودهاشان می باشد، و اینجا نسبت به جهنمیان ذرائع آمده، و سوم سبب این نمودهاست که دلها و دیدگان و گوشهانشان در عین هدایت ربانی به ضلالت گرائیده است، و در نتیجه "اولئك هم الغافلون" و این «کثیراً» که در برابرش قلیلا می باشد، کثرت جهنمیان را با درکات گوناگونشان در برابر قلت بهشتیان آورده است، این «کالانعام» تنها در بعد عدم دید و شنید و دریافت انسانی است، و چون نبودن این ادراکات از برای حیوانات قصور است و نه تقصیر "بل هم اضل" آن را جبران کرده، که ضلالت نخستین قصور حیوانات است و ضلالت دوم که بدتر است، ضلالت تقصیری است که انسان با داشتن بهترین

استعدادات از حیوان هم پست تر می شود و "هم الغافلون" غفلتی است ویژه، که همان تقصیر است، وگرنه حیوانات هم از این ادراکات انسانی غافلند ولی از روی قصور است.

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿180﴾

و نیکوترین نام ها ویژه ی خداست. پس او را با آنها بخوانید، و کسانی را که در مورد نام های او به ژرفای کژی می گرایند رها کنید. زودا (که) به (سزای) آنچه انجام می داده اند کیفر خواهند یافت ﴿180﴾

آیه ۱۸۰ - "الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ" - که به معنی زیباترین نامهای خدا است - همان نامهایی است که خدا برای خویش مقرر داشته، که نامهایی دیگر هر چه باشد خود الحادی است درین نامهای شایسته، الحاد هم به معنای پوشاندن به زیر لحد و سنگ قبر است، که نام های جعلی برای خدا خود میراندن و به زیر لحد نهادن نام های شایسته خداست.

و اصولاً این اسماء حسنی برای درک و معرفت آفریدگان است چون ذات حضرتش را حتی صفات ذات و افعالش نمی توانند دریافت کنند، گر چه دارای بالاترین معرفت باشند، خدا این اسماء حسنی را نمودارهایی برای معرفت خود مقرر داشته چه اسماء لفظی و چه اسماء کونی، و این که در برخی روایات است که معصومان محمدی فرموده اند "نحن الاسماء الحسنی" اینها اسماء حسنای منفصل از ذات ربانی اند، که خود وسیله هایی برومند برای شناخت خدایند.

در قرآن اسماء حسنی بسیار است، و البته در عین درجات گوناگونشان همگان حسنایند. الحاد دارای درکانی است که از جمله آنها اسماء جعلی ربانی است، در نتیجه خدا را تنها باید به وسیله اسماء حسنایش خواند، و از او درخواست کرد. و چون معصومان محمدی از اسماء حسنای ربانی می باشند، الهی بحق محمد و آله الطاهرین، مشمول این دعوت هست. گرچه در مرحله پیشین «یاالله» و ماندنش از اسماء حسنی است، و این الحاد به معنی الحادی که انکار خدا باشد نیست، بلکه حتی موحدان و مسلمانان چنانچه چنین کنند خود الحادی است نسبت به حضرت حق سبحانه و تعالی.

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿181﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿182﴾

و از (میان) کسانی که آفریدیم، گروهی هستند که با حق (و حیاتی) هدایت می کنند، و با آن عدالت و تعادل برقرار می سازند ﴿181﴾ و کسانی که به وسیله آیات ما (همان ها و ما را) تکذیب کردند، به گونه ای که نمی دانند غفلت زده آنان را در ژرفای گمراهی می نهیم، ﴿182﴾

آیه ۱۸۲ - استدراج نسبت به عذاب تکذیب کنندگان به آیات الله بدین معنی است که خدا آنان را ضلالت وار و به گونه ای ناهموار به تدریج نابسامان می کند، به طوری که خودشان هم نمی دانند، و این خود بدترین عذاب است.

وَأْمَلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مُتَيْنٌ ﴿183﴾ أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿184﴾ أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ﴿185﴾

و برایشان مهلت می دهم. به راستی مکر من پایدار و استوار است. ﴿183﴾ آیا و نیندیشیدند (که) همنشین آنان [رسول گرامی] هیچ جنونی ندارد؟ او جز هشداردهنده ای روشنگر نیست ﴿184﴾ آیا و در ملکوت (حقیقت) آسمان ها و زمین - و هر چیزی که خدا آفریده است - ننگریسته اند، و اینکه شاید اجلسان نزدیک شده باشد؟ پس آیا به کدامین تازه ای بعد از آن [خدا و قرآن و رسول قرآن] ایمان می آورند؟ ﴿185﴾

آیه ۱۸۵ - «و» در "اولم ينظروا" در "اولم يتفكروا" خود عطفی است به آنچه اینجا یاد نشده، مانند اینکه آیا از درون با نگرشی به فطرتها و عقلهاشان ننگریستند، تا خدا را با این نگرش درونی به وحدت دریابند چنانکه، در آیه ذریه بیان شد، که اگر در این نگرش درونی سستی کرده اند، آیا در ملکوت و حقیقت آسمانها و زمان و سایر آفریدگان نیز نگرشی نکرده اند، تا با کاوشی برونی دریابند که این آفریدگان را آفریدگاری است یکتا، و در عین حال با ترک این دو نگرش درونی و برونی همچنان بر شرک خود پایدار مانده اند، و در این صورت خدا هرگز هدایتشان نخواهد کرد.

مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿186﴾

هر که (را) خدا گمراه کند، برای او هیچ راهبری نیست، و (خدا) آنان را در ژرفای طغیانشان سرگردان وامی گذارد ﴿186﴾

آیه ۱۸۶ - اضلال ربانی دست کم همان است که بیان شد، و بالاترش این که به جزای ضلالت بسیار عمیقش نه تنها او را رها می کند، بلکه بر حسب آیاتی مانند «خدا جلوی شیاطین را به کلی باز می کند و آنها را برای گمراه کردن بیشترشان به سوی این نابکاران برمی گمارد.» (۸۳:۱۹)

این آیه بیانگر این جریان است که اضلال از طرف حق I خود پیامدی است، از ضلالتهای خود خواسته این نابخردان و نه آنکه خدا بدون هیچ مقدمه ای آنان را گمراه کند بلکه تنها دست تأییدش را از آنان باز می دارد، و همچنان آنان را در طغیانشان واگذار می کند و هر که خدا از هدایت او دست

بدارد طبعاً در ژرفای گمراهی‌ها غوطه‌ور است، زیرا تنها خدا کسانی را کمک و هدایت می‌کند که خودهاشان قدم در راه هدایت بردارند

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿187﴾

از تو درباره‌ی ساعت [پایانی دنیا] می‌پرسند، که وقفه‌اش [تحویل ساعت دنیا به ساعت آخرت] چه وقت است؟ بگو: «علم آن تنها نزد پروردگار من است. جز او (هیچ کس) آن را به موقع خود آشکار نمی‌گرداند. (این حادثه) بر آسمان‌ها و زمین گران است (و) جز ناگهان شما را در نرسد.» از تو (به گونه‌ای) می‌پرسند (که) گویا تو از (زمان وقوع) آن آگاهی. بگو: «علم آن تنها نزد خداست، ولی بیشتر مردمان نمی‌دانند.» ﴿187﴾

آیه ۱۸۷ - اساعه اینجا دو ساعت است ۱- ساعت قیامت کلی مرگ، و در پی آن قیامت زنده کردن مردگان، و اصولاً ساعت به معنای انتقال زمانی است، اعم از انتقال درونی مانند انتقال آنات زمانهای تکلیف از پی یکدیگر، و یا انتقال برونی که در پایان کل آنات پیاپی زمان تکلیف آناتی دیگر آغاز می‌شود، و این دیگر یا ساعت مرگ کلی است، و یا پس از آن ساعت رستاخیز، روی این اصل اصطلاح ساعت نسبه به ۶۰ دقیقه اصطلاحی است که در عرف ما انسانها مقرر شده و در هیچ جای قرآن بدین معنا نیست، مثلاً ساعت رستاخیز بی پایان است.

«مرساها» هم که به سه معنی اسم زمان و اسم مکان و مصدر میمی می‌باشد، هر سه معنی را نسبت به این ساعت در بر دارد، که ثابت شدن و زمان و مکان این گونه آنات قیامت مرگ و رستاخیز است، البته این ثابت شدن به معنای تحقق و پایداری است، و نه آنکه زمان را از تدریج و پیاپی بودن باز دارد.

و «ثقلت» به معنی سنگین بار بودن این دو ساعت است نسبت به جهان تکلیف، که از آنها تعبیر به سماوات و ارض شده، زیرا ساعت نخستش مرگ کلی جهان است، و ساعت دومینش رستاخیز آن، چنانکه در آیه نخستین حج می‌فرماید "ان زلزلة الساعة شی عظیم" و این زلزله هر دو ساعت را شامل است. چنانکه نفخ در صور و ناقور هم، که یکی جانکاه است و دومی جانخواه هر دو شیء بزرگ است.

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ
لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ ﴿188﴾

بگو: (من) «برای خودم سود و زیانی در توان ندارم، جز آنچه خدا خواسته، و اگر غیب می دانستم، به راستی از خیر فزونی بر می گرفتم و بدی به من نمی رسید. من جز هشداردهنده و بشارت دهنده ای - برای گروهی که ایمان می آورند - نیستم.» ﴿188﴾

آیه ۱۸۸ - علم غیب را از رسول الله - در عین بالاترین درجات عصمتش - سلب کرده، که اگر بر فرض محال کل غیبهها را که به سود و زیان من است میدانستم، هرگز به من زیانی نمی رسید، زیرا که از آنها پرهیز می کردم، و خیرات زیادی نیز بدست می آوردم، که پی جوی آنها بوده ام، و من تنها هشدار دهنده و بشارت دهنده رسالتی ربانی برای مکلفان هستم، و بر مبنای آیاتی دیگر تنها آگاهی حضرتش ویژه غیب وحی احکامی و بعضی از غیبههای دیگر است که در اثبات رسالت و تبلیغ آن مدخلیت دارد و دیگر هیچ.

اینجا کسانی که در اثر روایاتی چند و غلوشان در تشیع اسرار دارند که رسول گرامی و ائمه اهل بیت کل غیبهها را می دانند، این گونه نبودن علم غیب را از نظر این آیه توجیه کرده اند، که من تنها به ذات خود غیب نمی دانم، ولی دانستن تمامی غیوب توسط اعلام ربانی به حضرتش سلب نشده است، نخست باید گفت که اینجا ندانستن کل غیوب برای حضرتش مطلق است، وانگهی در دانستن غیب که پیامدش بدست آوردن کل خیرات، و دوری از کل شرورات است، هرگز فرقی میان دانستن ذاتی و عرضیش نیست، و نیز ذیل آیه مقام و موقعیت حضرتش را تنها هشدار و بشارت معرفی کرده، و دیگر هیچ، که اگر هم احیاناً غیبههایی موضوعی افزون بر غیبههای احکامی تعلیم یافته، این خود از برای تحکیم این دو بعد رسالت است، و چنانکه در آیاتی از جمله آیه (۷۲:۲۶) این حقیقت روشن می باشد که تنها غیبههای گفتنی به حضرتش در بعد تبیین و تحکیم رسالت است، وانگهی غیبههایی که در اختصاص ربوبیت است گفتنی و تعلیم کردنی نیست. غیبههایی هم که امکان تعلیم دارد، ولی در سازماندهی و تحکیم رسالت مدخلیتی ندارند، تعلیم آنها هم ضرورتی ندارد.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا
حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَسِنِّ أُمَّاتِنَا صَالِحًا
لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿189﴾

اوست کسی که شما را از نفس واحدی آفرید، و جفت وی را (نیز) از او پدید آورد تا بدان آرام گیرد. پس چون (نسل وی) زنانی را باردار کردند، خدا: پروردگار خود را خواندند، که: «اگر به ما (فرزندی)

شایسته عطا کنی بی گمان از سپاسگزاران خواهیم بود.» ﴿189﴾

آیه ۱۸۹ - در این آیه "نفس واحدة" همان آدم اول است که همسرش نیز از او آفریده شده و نیز در حاشیه آن هر مردی است که مبدأ تولید فرزند است، زیرا «کم» در «خلقکم» - که همه انسانها را در بر دارد - تناسلشان از آدم نخستین دو گونه است: دفعی و ترتیبی، دفعیش بدین معنی است که همگان یکجا منتهی به آدم اول هستند، در حالی که "جعل منها زوجها" همسرش را هم از خود او آفرید، در ثانی تولد هر یک از انسانهاست که هر کدام از پدری یگانه بوده و می باشند که اینجا "جعل منها زوجها" حال جعل همسری است.

همانند این پدر که در جمع «منها» دارای دو بعد است، نخست بعد تبعیض که حضرت حوا بخشی از آدم بوده، و بعد دوم مجانست است، که هر زنی از جنس همسرش می باشد، و این مجانست خود دلیل است بر این که در تناسل انسانی فقط دو انسان مدخلیت داشته اند، که آغاز و استمرارش این گونه بوده است، و نه آنکه در تناسل دومین از پریان و یا حوریان از برای فرزندان آدم بوده اند که مجانستی هم در کار نیست. چنانکه در آیاتی مانند آیه نخستین سوره انشاء به تفصیل از این حقیقت سخن رفته است، این بیان در جمع جملات آغازین آیه را معنا می کند، ولی تتمه آیه تنها در دومین بعد تناسل انسانی است.

وانگهی توان گفت که آدم و حوا حتی از جریان آغازین آیه هم بدورند، ولی در صورت دوگانه بودنش از "یسکن الیها" تنها مرحله دومین مراد است، که به دلائلی درونی و برونی هرگز شامل آدم و حوا نیست، دلیل برونی آیات عصمت آدم (علیه السلام) است، و چگونه کسی را که خدا به عصمت برگزیده در صورت پدید آمدن فرزند گرایش مشرک می گردد.

از جمله «یسکن» به بعد هم مربوط به آدم و حوا نیست، زیرا فاعل "یسکن و تغشنها" مذکر است، و "نفس واحدة" که مؤنث است نمی تواند مرجع آنها باشد، مگر در بعد دوم که بعد معنوی است، یعنی هر مردی از پدران انسانی، آری اگر «تَغَشَّهَا» بود چنان بود، که در این صورت آدم و حوا نیز از مشرکان می بوده اند! ولی از یسکن به بعد مقصود نوع انسانهاست با همسرانشان، که اکثراً در هنگام عادی به این برهان توسل می جویند و از خدا غافلند؛ ولی چون کارشان گیر افتاد، و وسیله ای هم برای نجات نیافتند، بخدا توجه می کنند، که "لئن آتینا صلحاً": اگر به ما فرزند شایسته ای دهی. ما هم از شاکران خواهیم بود، ولی چنانکه در آیه (۱۹۰) آمده هنگامی که خدا فرزند شایسته ای به آنها داد

خدا را فراموش کرده و برایش شریکانی می گماردند، و از اینجا به بعد هم این نکته تأیید می گردد که این آلودگی به شرک مربوط به نوع انسانهاست و نه آدم و حوا چنانکه «یشرکون» دوبرار و «یُخلقون»، «یَسْتَطِيعُونَ»، «انفسهم»، «ینصرون»، «تدعوهم»، «لا یتبعوکم»، «علیکم»، «دعوتموهم»، «تدعون»، «امثالکم»، «فدعوهم»، «لکم»، «کنتم»، «صادقین»، «ادعوا»، «شركائکم»، «کیدون» و «فلاتنظرون» این بیست و یک ضمیر جمع خود از ادله همین حقیقت است که مراد از مشرکان جمعی از انسانها هستند و هرگز ارتباطی به شخص آدم و حوا که - دو نفرند - ندارد، و نیز ضمائی از قبیل «تدعوهم»، «لا یتبعوکم»، «علیکم»، «دعوتموهم»، «انتم» و دیگر این ضمائر در این آیات خطاب است که مناسبتی با آدم و حوا که سالیان درازی پیش از نزول قرآن مرده اند ندارد. اینها خود دلائلی خودی است و نیز آیاتی دیگر از قبیل "و عَصَى اِدم رَبَّهُ فَعْوَى، ثُمَّ اجْبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ فَهَدَى" دلیل است بر هدایت رسالتی آدم (علیه السلام) و آیا رسول و حیانی دعوت کننده به توحید خود مشرک است؟!

و با چشم پوشی از همه آنچه در دلالت خودی این آیات برای تبرئه آدم (علیه السلام) گفتیم، توان گفت: این "نفس واحدة" و "جعل منها زوجها" - که دارای دو بعد است - با ادله برونی که دلالت بر عصمت آدم دارد، این جریان مشرک شدن را در انحصار گروهی از انسانها به استثنای آدم و حوا می داند.

فَلَمَّا ءَاتَاهُمَا صَلِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا ءَاتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿190﴾ أَشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلِقُونَ ﴿191﴾ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿192﴾ وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ ﴿193﴾ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ عِبَادًا أَمْثَالَكُم فادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُم إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿194﴾ أَلَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ ءَاذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنظِرُونِ ﴿195﴾ إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ﴿196﴾ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿197﴾ وَإِن تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿198﴾

پس چون به آن دو، فرزندی شایسته داد، در آنچه (خدا) به ایشان داده بود، برای او شریکانی قرار دادند. پس خدا از آنچه (با او) شریک می گردانند برتر است ﴿190﴾ آیا چیزی را (با او) شریک می کنند که چیزی را نمی آفریند، حال آنکه خودشان (هم) آفریده می شوند ﴿191﴾ و نمی توانند آنان را یاری کنند و نه خویشتن را یاری دهند ﴿192﴾ و اگر آنها را به راه (راست) فراخوانید، از شما پیروی نمی کنند؛ چه آنها را بخوانید یا خاموش بمانید، بر شما یکسان است ﴿193﴾ کسانی را که به جای خدا می خوانید، بی گمان بندگان همانند شمایند. پس آنها را (در بد و خوب) بخوانید. اگر راست می گویند باید شما را اجابت کنند ﴿194﴾ آیا برایشان پاهایی است که با آنها راه می روند، یا دست هایی دارند که با آنها حملهور می شوند، یا چشم هایی دارند که با آنها می نگرند، یا گوش هایی دارند که با آنها می شنوند؟ بگو: «شریکانتان را بخوانید، سپس درباره‌ی من حيله ای (ناروا) کنید. پس مرا مهلت ندهید.» ﴿195﴾ «بی گمان سرور من خدایی است که قرآن را فرستاد و او شایستگان را سروری و پشتیبانی می کند.» ﴿196﴾ «و کسانی را که به جز او می خوانید نتوانند شما را کمک کنند، و نه خودشان را کمک می کنند.» ﴿197﴾ «و اگر آنها را به راه راست فرا خوانید، نمی شنوند و آنها را می بینی که سوی تو می نگرند در حالی که نمی بینند.» ﴿198﴾

آیه ۱۹۸ - «هم» در این آیه و همانندش در آیاتی گذشته که مرجعش بتهای بی جان است، از این لحاظ می باشد که فاعده کلی در معبود جاندار بودن است، و اینجا این بی جانها را جاندار فرض کرده، که در عین حال چون مطلق نیستند، شایستگی عبادت را هم ندارند. و نیز بخشایش درخواست کنندگان در صورتی که از پاسخ عملی معذور باشیم که از آنها عذر خواهی کنیم.

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴿199﴾

«گذشت را (پیش) بگیر و به (کار) شناخته شده [پسندیده] فرمان ده، و از نادانان روی بگردان.» ﴿199﴾

آیه ۱۹۹ - "خُذِ الْعَفْوَ" دستوری است کامل و شامل که تمامی معانی پنجگانه عفو را نسبت به دیگران بر مکلفان واجب کرده که از جمله زندگی مصلحانه و شایسته است، چنانکه چشم پوشی از برخی ستمهای ستمکاران و نیز پرداخت اموالی اضافه بر مصرفتان، و همچنین زندگی میانه برون از افراط و تفریط را واجب کرده است.

امر به عرف دارای ابعادی است، از جمله امر عارفانه و پسندیده، و نیز امر به معروف، و همچنین این امر در هر دو بعدش مورد پسند و شناخت شریعت ربانی باشد. بدین معنی که بدون هیچ گونه اختلاف و یا امکان اختلافی از ضرورتهای اولیه شرعیه بوده، زیرا واجبات مورد اختلاف چون دارای وجوب همگانی نیستند امر به آنها نیز همگانی و قانونی نیست.

پس "اعرض عن الجاهلین" مقصود اینجا جاهلان معاندند که با روشن شدن حقیقت بر ایشان با ادله ای قانع کننده، همچنان بر عنادهای خود استوارند، و در اینجا اعراض و روی گرداندن از آنان تا حدی است که عنادشان بیشتر نگردد، وگرنه معارضه با آنان از باب دفع فساد در صورت امکان واجب است.

وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿200﴾

«و اگر بی گمان از شیطان وسوسه ای افسادگر به تو در رسد (که تو را به کاری افسادگر با حيله

برگمارد) پس به خدا پناه ببر. به راستی او بسیار شنوای بسیار داناست.» ﴿200﴾

آیه ۲۰۰ - «ک» در «بنزغتك» خطابی عمومی و بدلی است، که هر یک هر یک مکلفان را شامل است، و اختصاصی به رسول گرامی ندارد، چنانکه جملاتی گذشته همچون تدعوهم در آیه (۱۹۸) بر این حقیقت گواه است، زیرا «تدعوا» جمع مفردش «تدعهم» است، که جزم و او مقتضای فعل شرط می باشد، ولی «تدعوا» تدعون بوده که جمع است.

وانگهی اگر هم این «نزغ» و بازداری شیطان در آیه مورد بحث در اختصاص رسول گرامی باشد،

این خود بر خلاف عصمت نیست

زیرا شیطان بازداری از حق را نسبت به کل مکلفان بویژه معصومان ادامه می دهد، و لکن در معصومان بر مبنای مقام عصمت اختیاریشان، و پناه خاصشان به حضرت اقدس الهی از بازداریهای شیطان کلا در امانند، وانگهی ادله ای عقلی و آیاتی بسیار دلیل بر عصمت معصومان است، تا چه رسد به سر سلسله آنان رسول گرامی اسلام.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَافٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُم

مُبْصِرُونَ ﴿201﴾ وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ ﴿202﴾

به راستی کسانی که (از خدا) پروا کرده اند، چون وسوسه ای مماس، از گردشگری شیطان بدیشان در

رسد (خدای را) بسی به یاد آورند؛ پس به ناگاه بینایند ﴿201﴾ و برادرانشان (در شیطنت) آنان را در

(ژرفای) گمراهی همی میکشانند؛ سپس کوتاهی (هم) نمی کنند ﴿202﴾

آیه ۲۰۲ - «واخوانهم» همگامان و همراهان شیطانهایند، که آنها را در گمراهی هم مدد و یاری

می کنند، و هم کشش می دهند، زیرا مد به هر دو معنی است.

وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا

بَصَابِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿203﴾

و هنگامی که برای آنان نشانه ای (ربانی، موافق میلشان) نیاوری، گویند: «چرا آن را برنگزیدی؟» بگو: «من فقط آنچه را که از پروردگارم به من وحی می شود پیروی می کنم. این (قرآن) دیدگاه هایی است از جانب پروردگارتان، و برای گروهی که ایمان می آورند هدایت و رحمتی (بزرگ) است.» ﴿203﴾

آیه ۲۰۳ - بدین معناست که این وحی ربانی قرآنی تمامی بینشها را برای کل مکلفان در بردارد و برای مؤمنان هدایت و رحمت است.

این خود پاسخی صد در صد از اعتراض کافران است که چرا آیت و نشانه ای ربانی برای ما برنگزیده ای، که نخست پیروی مطلق آن حضرت را از وحی وانمود کرده، بدین معنا که آیات ربانی کلا در انحصار وحی است، من هم اختیاری در سلب و ایجاب وحی ندارم، چه آیتی لفظی مانند آیاتی قرآنی باشد، و یا آیتی عملی مانند نشانه ها و به اصطلاح معجزات رسالت، وانگهی این قرآن خود شامل کل بینشهای ربانی هست که در کل ابعاد نشانه الهی است، و دیگر چه نیازی به نشانه های دیگر بوده، که کلا مادون قرآن می باشند.

"لقوم یؤمنون" این بصیرنها را تنها برای کسانی مقرر و دارای اثر دانسته که به حق گرایش دارند، ولی معاندان هرگز به هیچ حقی ربانی هیچ گونه گرایشی ندارند، پس در جمع پاسخ این کافران در مثلث این چنین ترسیم گردیده.

معجزات دیگر پیامبران حسی و گذرا بوده، و شریعت اسلام که آخرین شریعت ربانی است، معجزات گذرا هرگز برای مکلفان به این شریعت در طول زمان تکلیف کافی نیست، بلکه همچون اصل شریعت بایستی تداوم داشته باشد.

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿204﴾

و هنگامی که قرآن خوانده شود، گوش (هوش) بدان فرا بدارید و (خود و دیگران را) خاموش کنید، شاید مورد رحمت قرار گیرید ﴿204﴾

آیه ۲۰۴ - در این آیه استماع و انصات نسبت به قرآن را به هنگام خوانده شدنش بر آنان که می شنوند واجب دانسته، چه صدای قرآن بوسیله انسانی در نزد شما باشد، و یا از دستگاههای ضبط و صدا و سیما صدای قرآن به گوش شما برسد، در همه این موارد مکلفان مکلفند نخست «فاستمعوا» و نه «فاستمعوه» و یا «فاستمعوه» زیرا فاستمعوه مطلق شنیدن است، و «فاستمعوا» شنیدن با دقت و بررسی می باشد، که همان گونه که به صدا و ندای قرآن گوش می دهد همراه و همگام آن به دیگر صداها نیز گوش فرا دارید، ولی اینجا استماع قرآن را انحصاری دانسته، زیرا این استماع «له» و برای قرآن است، و نه برای قرآن و غیر آن و سپس «أنصتوا» و نه «أنصتوا»، زیرا دومی به معنی ساکت شدن

می باشد، ولکن «أَنْصِتُوا» - که از باب افعال و متعدی می باشد - به معنی ساکت کردن است. که به گونه ای مطلق همه صداها و نداها و توجهات غیر قرآنی را کلاً سلب کرده، و این استماع را در انحصار شنیدن قرآن قرار داده. که بایستی تنها به صدای آن گوش فرا دارید و نه یا صداها یا دیگران که گاه این و گاه آن و با هر دو را گوش دهید، در ثانی «وَأَنْصِتُوا» که خاموش کنید - و نه تنها خاموش باشید - بدین معنا که هم کل شنواییها و دریافتهای خود را از غیر قرآن خاموش و ویژه قرآن کنید، و نیز دیگران را هم که خاموش نیستند و یا گوش ندارند آنان را نیز خاموش نمائید، روی این اصل «أَنْصِتُوا» دلیلی بر وجوب خاموش کردن خود و دیگران است. که اگر شما هم استماع کنید و هم خاموش باشید کافی نیست، زیرا «أَنْصِتُوا» دوگانگی در گوش داشت قرآن است، بلکه بر حسب این دو نص تنها باید گوشهاتان فراداشت و بسیج برای شنود قرآن باشد، و اضافه بر آنچه گفتیم گوش سر و سر را توأمان در بردارد، که با تمام حواس بیرونی و درونی برای دریافت قرآن بایستی گوش فرا دارید، تا در آخر "لعلکم ترحمون" شاید مورد رحمت پروردگار شوید، بویژه آنکه اگر در این استماع و «انصات» در معانی آن نیز توجه و تدبیر کنید و در برابر این رحمت - که با مراتبش پیامد مراتب استماع و انصات است - اگر تقصیری کنید رحمت خدا را از شما سلب می گردد، و طبعاً رحمت که رفت جایگزینش عذاب خواهد بود.

اضافه بر این نص - در وجوب استماع و انصات برای قرآن - طبع عاقلانه و ایمانی نیز چنان است، که اگر بزرگی با شما سخن گوید، باید در برابرش گوش باشید، و در غیر اینصورت نسبت به او اهانت کرده اید. تا چه رسد به آخرین پیام وحیانی ربانی - قرآن، که سراسر نسبت به مکلفان خطاب است، که در صورت ناشنودن این خطاب و در پی آن تأمل نکردنش این خود اهانتی است به مقام مقدس ربوبیت

این انصات در کل حالات خوانده شدن قرآن در صورت شنیدن آن واجب است، و حتی در حالت نماز جماعت که در این زمینه سکوت مأمومان همچنان واجب است، و روی همین مبنا امام به جای مأمومان در خواندن حمد و سوره تحمل می کند.

و حتی در نمازهایی که حمد و سوره را امام آرام می خواند. اینجا نیز در صورت شنیدن آن سکوت واجب است، ولی در صورت تقطع و پراکندگی در شنود و ناشنود این حمد و سوره آهسته بر مبنای حرج خواندش واجب نیست.

در رکعت سوم و چهارم نمازهای واجب که سبحانیات خوانده می شود - اگر امام به جای سبحانیات حمد بخواند و شنیده شود اینجا هم سکوت مأموم واجب است.

و اگر کسی به تنهایی نماز می خواند شما در صورت شنود حمد و سوره اش حق ندارید مقارن با او نماز بخوانید، زیرا در این نماز امامی نیست تا حمد و سوره شما را تحمل کند، و سکوت شما هم در این صورت که واجب است نماز را باطل می کند، در این صورت اگر جای دیگر امکان نماز گذاردنش باشد بایستی در همان جا نماز بخواند، و یا آن را تأخیر کند، و یا آنکه مقارن با حمد و سوره طرف مقابل آرام آرام و همپای او حمد و سوره بخواند، چنانکه در اقتدای به اهل تسنن حد اقلش چنین است، که همپای با امام حمد و سوره خوانده شود، و این خود میانگین حکم این گونه نمازهایی است که امام و یا غیر امام حمد و سوره را از شما تحمل نمی کند.

صورت عسر از جریان وجوب استماع کلا مستثنی است. هم بر مبنای عسر و هم دوران بین اهم و مهم، مثلاً شما فرصتی و یا امکانی برای جداسازی نمازتان از دیگران ندارید، و ناچارید که مقارن آنان نماز بخوانید، اینجا تکلیف استماع از کل این نماز خوانهای مقارن ساقط است.

و در صورتی که قرآن در غیر حالت نماز بلند خوانده می شود. و شما هم چاره ای به جز خواندن نماز در میان آنان ندارید، از باب اهم

بودن نماز نسبت به استماع قرآن اینجا هم استماع واجب نیست.

و این که فقیهان می فرمایند این امر استجابی است، نخست باید گفت که اینان کلاً به استناد همین آیه و روایاتی چند استماع حمد و سوره امام را در نماز جماعت واجب می دانند، و به خیال انحصار این وجوب به این حالت در سایر حالات استماع قرآن را واجب نمی دانند.

پاسخ این است که نخست امر کلاً نص و یا ظاهر مستفرد در وجوب استماع است، مگر قرینه ای آن را مستحب و یا حتی حرام کند، مانند امر ربانی به شیطان که "شارکهم فی الاموال و الاولاد" (۱۷:۶۴) که طبعاً این شرکت شیطانی در اموال و اولاد مکلفان از محرّمات قطعیه است.

و در هر صورت امر در عرف قطعی تخاطب دستور به انجام کار است، و نه این که خواه آن را انجام دهی و خواه انجامش ندهی.

روایاتی هم که امر را در این آیه مربوط به استماع در حالت نماز جماعت دانسته، این گونه توجیه می گردد که این خود بیان اهم مصادیق وجوب استماع است، چنانکه روایاتی دیگر هم "فی الصلاة و غیرها" دارد، چه در نماز و چه در غیر نماز این استماع واجب است.

وانگهی اگر روایات مربوطه یکسره این وجوب را در انحصار نماز جماعت می دانست، این خود بر خلاف نص آیه مربوطه از جهاتی چند بود.

نخست در آیه «القرآن» است، و نه خصوص قرآن در نمازهایی که بلند خوانده می شود، که در صورت اختصاص این «القرآن» بحالت نماز جماعت این خود سلب اکثریت موارد، و بسی مستهجن است.

در ثانی "لعلکم ترحمون" خود تهدیدی است شدید در صورت عدم استماع قرآن که و عذاب را در پی دارد.

شنیدن قرآن در صورت امکان بر کل مکلفان واجب است، ولی خواندن آن بر حسب آیه "فاقرأوا ما یستتر منه" (۲۰:۷۳) کلاً واجب نیست، بلکه به اندازه ای و در صورتی که میسر است. چنانکه «منه» این خواندن را تبعیض کرده، وانگهی این قرائت جزئی خود به جای نماز شب است که برای غیر رسول مستحب شده، و روی این اصل کلاً وجوب ندارد، بجز مواردی استثنائی مانند حمد و سوره نماز. روی این اصل به هنگام شنیدن قرآن که خود واجبی است مطلق خواندن آن میسر نیست.

«القرآن» در کل لغتهای قرآنی چه اصلیش و چه ترجمه اش قرآن است. و در صورتی که ترجمانی قرآنی به راستی و بدون هیچ گونه اعوجاجی خوانده شود. شنیدن آن نیز واجب است، ولی اگر ترجمه ای بر خلاف حقیقت باشد همانند خود قرآن که با تحریفی لفظی خوانده شود نه تنها شنیدن آن واجب نیست بلکه حرام است، و از باب نهی از منکر بایستی از آن جلوگیری می گردد.

در تأیید وجوب استماع قرآن در صورت امکان آیاتی مانند آیه (۲۱:۸۴) می فرماید که آنها را چه می شود که ایمان نمی آورند، و هنگامی که بر آنان قرآن خوانده می شود سجده نمی کنند. این آیه بیانگر این حقیقت است که ترک سجده به هنگام شنیدن قرآن خود بی ایمانی است و نه آنکه تنها فسق باشد.

و در پاسخ این پرسش که آیا استماع قرآن در کل سجده را واجب می کند باید گفت: این خود بر خلاف ضرورت کتاب و سنت و سیره مستمره قطعیه کل مسلمین در تاریخ اسلامی است. مثلاً در نماز جماعتی که آیات حمد و سوره خوانده می شود آیا سجده معمولی واجب است، و یا در جای جای زندگی و در کارهای گوناگون درست است که شنیدن قرآن به گونه ای والا و دقیق واجب است اما سجده هم واجب است؟ پاسخ این است که اصولاً سجده تنها به معنای به خاک افتادن نیست، بلکه به معنای نهایت خضوع است. چنانکه در آیاتی مانند (۱۵:۱۳) و (۴۹:۱۶) و (۱۸:۳۲) که سجده کل کائنات مطرح است، و شامل جمادات و نباتات و حیوانات و انسانها و همه موجودات می باشد، طبعاً سجده انسان ها تنها به خاک افتادنشان نیست، و در (۶:۵۵) که ستاره و درخت سجده می کنند هیچ

کدام به خاک افتادنی از برای سجده نیستند، چنانکه فرشتگان که آسمانیان می باشند، و روی زمین یا زمینهایی دیگر قرار ندارند برای سجدهایشان بخاک افتادنی نیستند.

سجده بدنی هم حتی به معنی رکوع نیز آمده، چنانکه در آیاتی مانند (۱۶۱:۷) که سجده کنان وارد بیت المقدس شوید، و این خود تناقضی است روشن که اگر سجده همان سر به خاک نهادن است فقط این خود منافات روشنی با حالت رفتن به بیت المقدس دارد، این «سجّداً» افزون بر نهایت خضوع و پیروی امر خدا در باطن ظاهرش چنانکه در روایاتی چند نیز آمده رکوع است.

اینجا آیاتی دیگر مانند (۲۱:۸۴) نیز سجده را در حال تلاوت آیات قرآن بر مکلفان واجب کرده و نیز ایمان به خدا را در انحصار این حقیقت قرار داده است که به هنگام تذکر یافتن به آیات ربانی سجده می کنند.

روی این مبانی پاسخ پرسش نخستین روشن است که به هنگام شنیدن آیات قرآن لزوم سجده در کل به معنای سجده بدانی معمولی - نه رکوعش و نه سجودش - نیست، بلکه به معنی عمومی خضوع کلی در برابر خداست، با یادواره آیات و حیانی ربانی.

این خضوع مطلق دارای مراتبی است: از نظر بدنی که مرحله بارزش رکوع و سجود است، و مرحله باطنیش اعتقاد و ایمان و در نتیجه عمل طبق آن است، و در این میان در جمع افزودن سجده هایی برونی است بر سجده هایی درونی، اینجا برونیش گوش فراداشتن با دقت به آیات قرآن می باشد که این خود گام نخستین است، سپس تفهم معانی آنها، وانگهی گرایش به آنها، و در نتیجه عمل بروفق آیات مقدسات قرآنی، ولی چون اینها در جمع در توان همگان نیست نقطه آغازینش گوش فرا داشتن و عمل کردن تقلیدی به آنهاست، و می بینیم که در هر صورت گوش دادن دقیق و عمیق به قرآن دست کم از واجباتی است بر تمامی مکلفان که به هنگام قرائت قرآن بر عهده آنهاست.

اصولاً هر قدر احترام گوینده ای برای به شنونده ای بیشتر باشد، شنود گفتارش نیز برتر و والاتر است، تا چه رسد به رب العالمین که مخاطبش در قرآن کل مکلفانند که مقتضای مقام یگانه منبع ربانی گوش کردن به آیات مقدسات قرآن با دقت، و همچنین ساکت کردن خود و دیگران برای شنیدن قرآن، خود سجده ای است نسبت به حضرت اقدس الهی در برابر سخنان قرآنی.

و شما می بینید و می دانید که اگر سخنگویی محترم و معظم با شما سخنی بگوید، که صد در صد هم به نفع شماست، اگر گوش فرا ندارید هم به خود ستم کرده اید و هم اهانتی به گوینده نموده اید، و آیا به هنگام خطاب ربانی که "یا ایها الذین آمنوا" یا "یا ایها الناس" اگر گوش فراندارید شما مؤمنید؟

و یا شما انسانید؟ خیر، بلکه شما نه تنها از مرحله ایمان بدورید، که دست دورباش به انسانیت خود هم زده اید.

و اینجا می بینیم که کل ادله قرآنی، سنتی، ایمانی، عقلی و انسانی در این حکم ربانی بسیجند، و بر خلاف آنچه گروهی از فقیهان گفته اند استماع قرآن در صورت امکان و عدم معارضه با واجبی اهم یا برابر خود واجبی است از واجبات اسلامی.

در پاسخ این پرسش که این وجوب اگر برای فهم معانی قرآن است، در انحصار عربها و عربی د آنها خواهد بود؟ باید گفت نخست دانستن ترجمه قرآن بر کل مکلفان واجب است. چنانکه در آیات و روایاتی این حقیقت روشن می باشد، که در جاهای خود به تفصیل بیان شده. وانگهی اگر هم معانی قرآن را شنونده نمی داند. هدف استماع آن نخست احترامی است نسبت به مقام اقدس رب العالمین که گوینده این آیات مقدسات است، که این واجبی است همگانی، وانگهی این وجوب والا در استماع قرآن خود مستمعان را وادار می کند به کوشش و کاوش در فهم معنای قرآن.

در پاسخ این پرسش هم که "لعلکم ترحمون" تنها احتمال رحمت ربانی را در نتیجه استماع قرآن مقرر داشته، باید گفت که چون «استمعوا» کل مراتب استماعها دریافته و برداشتهای برونی و درونی راحتی در بعد عصمت در بردارد، و همه مکلفان توان این گونه استماع شمولی را ندارند، روی این اصل مناسب همین است که شاید مورد رحمت قرار بگیرید، در ذیل آیه آمده است که این شاید برای بعضی باید است، و از برای بعضی دیگر شاید، که خود مقدمه ای است از برای بایدها، مانند "اهدنا الصراط المستقیم" و "واعبد ربک حتی یأتیک الیقین" که نازل ترین مسلمانان را با رسول بزرگوار و سایر معصومان محمدی، و همچنین میانگین در بین این دورا شامل است.

وَأَذْكُرُ رَبِّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ

وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ ﴿205﴾

و در خودت [جانت] پروردگارت را - بامدادان و شامگاهان - با تضرع و ترس - بی صدای بلند -

یاد کن و از غافلان مباش ﴿205﴾

آیه ۲۰۵ - در این آیه یاد کردن خدا - که برترین نمونه اش نماز است - بگونه تضرع و آرامی و سخنی آرام و بی صدا در صبحگاهان و شامگاهان مورد امر است، که در نتیجه نماز را با صدای بلند خواندن دست کم واجب نیست، و اگر هم بلند خواندن در نماز و یا غیر نماز به منظور شنوایان خدا باشد این ذکر حرام نیز هست، چنانکه مشروح سخن در "ولا تجهر بصلاتک و لا تخافت بها و ابتغ بین ذلک سبیلًا" (۱۷:۱۱) از لفظ «سبیلًا» که مفرد است می فهمیم، که فقط در تمامی نمازها یک کیفیت از

برای ذکر خدا لازم است - و نه دو کیفیت آن به اصطلاح جهر و اخفات، و در این آیه «لَا تَجْهَر» به معنای اصل بلند خواندن نماز و "و لا تُخافت" به معنی اصل آرام خواندن آن نیست، زیرا ترک این دو اصل نتیجه اش نخواندن نماز است، بلکه به این معناست که نماز را نه زیاد بلند بخوانید و نه زیاد آرام که خود هم آن را نشنوید، بلکه تنها یک گونه صدا را در نماز واجب است یعنی با صدایی که خود بشنوید.

اصولاً ذکر رب در نماز بویژه در اینجا "دون الجهر" و در آیه اسراء "لا تجهر بصلاتک و لا تخافت بها" خود دلیل است بر وجوب ذکر لفظی در برابر حضرت اقدس الهی افزون بر ذکر درونی، درست است که ذکر در وجه مطلقش هرگونه تذکری است گر چه زبانی و یا کتبی و یا اشاری هم نباشد. که اینها خود بیانگر و بلندگوی ذکر است، زیرا ذکر در اصل کار قلب است، و ذکر زبانی و یا کتبی و اشاره ای خود بیانگر ذکر قلبی است و در نتیجه "ذکرُ الله" در مثلثی قرار دارد، و قاعده اصلی و زیر بنائیش ذکر قلب است، و قاعده روئینایی آشکار گرش عمل لفظی و یا غیر لفظی است، که گاه این دو ذکر هر دو جمعند، چنانکه در اذکار نماز این چنین است، و گاه تنها قلبی است که چندان نمودی هم ندارد، که این خود مرحله دوم ذکر است، و گاه تنها به نمودار ذکر از نظر لفظی یا کتبی بسنده می شود، که این کوتاهترین ضلع ذکر است، و منافقان یا مسلمانانی که هنوز ایمان نیاورده اند این ذکر ظاهری را دارند، و گهگاهی هم عمل با ذکر ظاهری دیگر توأم می شود که در جمع تمام اینها ذکر است و در نماز - که بر کل مسلمانان - چه منافقان و چه مسلمانان غیر مؤمن و چه مؤمنان - واجب است، دست کم ذکر لفظی توأم با اعمالی همچون قیام رکوع، سجود و قعود واجب است.

روی این اصل این آیه و آیاتی مشابه که ذکر الله و یا ذکر الرب را بویژه در نماز واجب دانسته، منظور دست کم ذکر لفظی است.

و چون مخاطب در نماز تنها خداست و او هم عالم السرّ و الخفیات است اگر لفظی و اعمالی هم در نماز واجب نبود، تنها یاد بود قلبی برای حضرت اقدس الهی کافی بود، ولی چون لفظ ذکر در نماز واجب است، این خود لابد منه می باشد، و اینجا باید پرسید چرا احیاناً نماز را بلند بخوانیم، که نمازهای جهریه باشد، با آن که نمازهای پنجگانه در این که مخاطب کلی در آنها خداست این گونه نیست، که گاه می شنود و گاه نمی شنود مثلاً حمد و سوره نماز ظهر و عصر را که اخفات است می شنود، ولی حمد و سوره سه نماز دیگر را چون نمی شنود بایستی بلند خواند، در این صورت هیچ وجه رجحانی یا وجوبی در بلند خواندن حمد و سوره های نمازهای به اصطلاح جهری وجود ندارد.

در کتاب و سنت، و در بعد معرفت ربانی، در ذکر نماز هرگز دلیلی بر وجوب جهر در نمازهای جهریه نداریم، بلکه احیاناً جهر حتی در نمازهایی به اصطلاح جهریه در "الغُدُوّ و الْأَصَال" - که صبح گاهان و شامگاهان است - نهی شده، و این نهی برای همگان است، که اشخاصی احیاناً برای شنواندن خدا نماز را بلند می خوانده اند که روی این مبنا خود این جهر کفر است و در کل آرام خواندن نماز به گونه ای که خود آن را بشنویم این حد کلی تمامی نمازهاست مگر بلند خوانی که از برای تعلیم دیگران یا ایجاد جو روحانی قرآن باشد مانند کل دعاها که اصل آرام خواندن آنهاست، مگر بر دو مبنای تعلیم دیگران و یا ایجاد جوی روحانی که همصدا با دیگران دعا کنید، و از نظر روایات هم - که ظاهراً شش عدد بیش نیست - تناقضی مثلث در کار است که بعضی کل نمازها را جهریه، و بعضی همه را اخفاتیه، و بعضی هم روی دلیلی علیل بعضی را جهریه و بعضی را اخفاتیه می دانند.

"فی نفسک" دست کم از جمله ادله عدم وجوب جهر است، چون این خود خواندن در درون است، وکل کیفیات جهر خواندنیهای برونی است.

و این که وجوب ذکر رب "بِالْغُدُوّ و الْأَصَال" آمده، خود این اختصاص دلیل است بر این که مراد نمازهای صبح و عصر می باشد، در این صورت همان گونه که نماز عصر اخفاتی است نماز صبح نیز اخفاتی است، و روی این مبنا هر دوی نمازهای جهری و اخفاتی اخفاتی است، وانگهی آیه اسراء با لفظ «بصلاّتک» کل نمازها را شامل است. و «سببلا» هم تنها نشانگر یک راه میانه بین جهر و اخفات می باشد.

این آیات گر چه آیات مکیه است و احتمال نسخ در آن جای دارد، لیکن در کل آیات مدنی درباره صلاّته تنها نسخی وجود ندارد بلکه این آیات مکیه تبیین و تأیید شده است.

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسَبِّحُونَهُ وَهَلَهُ
يَسْجُدُونَ ﴿206﴾

کسانی که نزد [قرب معرفتی] پروردگارت هستند، از پرستش او تکبر نمی ورزند و او را به پاکی می ستایند و تنها برای او سجده می کنند ﴿206﴾

آیه ۲۰۶ - "عِنْدَ رَبِّكَ" در این آیه به معنای نزد خدا بودن در بعد زمانی یا مکانی نیست، زیرا خدای را نه زمان است و نه مکان بلکه مقصود عندیّت عبودیّت و معرفت است، که این بزرگواران در هر زمان و هر مکان و هر حالی که باشند در برابر خدا خاضعند، و عندیّشان نسبت به خدا مقامی است، و این «یسجدون»، که حالت استمراری مقربان و پرستندگان حضرت اقدس الهی را نمایان کرده سجده اش گر چه به معنی عمومی است، ولی برای انسان همان سجده معمولی است، این آیه خود از

آیات سجده واجب بوده، که بر حسب فتاوی دیگران در انحصار چهار آیه است، ولی در حدود دوازده آیه می باشد که سجده در کل آنها به هنگام شنیدنشان واجب است چه خود آیه سجده را بخواند و چه دیگران آنرا بخوانند، البته در بعد دوم شنیدن آن شرط وجوب سجده است.

اصولاً آیات وجوب سجده کل آیاتی است که بدان امر دارد، یا مانند آیه مورد بحث حکایت های عابدان و مقربان عندالله است، و این که در روایاتی چند این وجوب در انحصار چهار آیه قرار گرفته یا مردود است، و یا بدین گونه توجیه می شود که این چهار مورد مهمترین موارد وجوب سجده می باشند.

الفاظی که در چهار آیه سجده واجب است چه امر به سجود باشد و یا مانند آیه مورد بحث که اخبار از سجود بندگان مقرب الهی می باشد. این دو تعبیر درجای جای قرآن که جمعاً دوازده مورد است مشمول همان حکم چهار آیه است. و نمی توان گفت که امر به سجده و یا این اخبار به همان سجده در بعضی موارد کاربرد وجوبی دارد و در مواردی دیگر این کاربرد نیست. زیرا امر امر است، و اخبار هم اخبار، مانند "بسم الله الرحمن الرحيم" که در ضمن آیاتی از سوره نمل از سلیمان نقل شده و بر خلاف گروهی از سنیان همچون وهابیان که می گویند بسم الله از آیات قرآن نیست. همین سخن را با آن تکرار می کنیم، چگونه بسم الله در یکجای قرآن آیه قرآنی است و در یکصد و سیزده سوره که با آن آغاز شده است آیه قرآن نیست.

تنها خواندن آیات سجده - و نه کل سوره هایی که در آنها سجده وارد است - بر حسب روایاتی چند بر جُنْبٌ و حَائِضٌ و نَفْسًا حَرَامٌ است، و خواندن و شنیدن آیات سجده، سجده را واجب می کند. چه انسان محدث باشد و یا طاهر، ولی خصوص خواندن آیات سجده بر کسی که مبتلای به حدت اکبر حیض یا نفاس است حرام می باشد زیرا این سجده برای خواننده در عین واجب بودنش حرام است، ولی در صورت شنیدن آیات سجده که هم واجب است و هم اختیاری نیست این شرط طهارت وجود ندارد.

سوره انفال

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ
وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

(ای پیامبر!) تو را از انفال [: اموال همگانی افزون بر کوشش هاشان] می پرسند. بگو: «این اموال اختصاص به خدا و فرستاده (ی او) دارد. پس از خدا پروا بدارید، و میان یکدیگر سازش دهید، و اگر ایمان داشته اید از خدا و پیامبرش اطاعت کنید.» ﴿١﴾

آیه ۱ - «الأنفال» جمع نفل به معنای اموال زیادی و افزون بر کوششها و فعالیتهاست، که اموال عمومی و همگانی باشد، و هرگز در اختصاص کسی نیست، مانند دریاها، رودخانه ها، چشمه ها، جنگلها، معدنها و... این اموال مانند کل زمینها - که دستاورد سعی و تلاش مردم نیست - جملگی در انحصار خداست، انحصار اصلی اش معلوم که همه چیزها ملک خداست، و اینجا انحصار فرعی در میان است که باید این اموال عمومی در راه خدا و برای دعوت بسوی خدا مصرف گردند، سپس در بُعد دوم مربوط به رسول خداست آنهم نه تنها برای مصارف شخصی خودش بلکه در راه تبلیغ رسالتی اش، پس "فاتقواالله" خدا را در اینگونه اموال پاس دارید، و از تصرفاتی دیگر در این اموال پرهیزید.

و این مصرف دوگانه - که پیوند یکدیگیرند، و در حقیقت مصرفی یگانه در راه خدای یگانه اند که برای عموم مسلمانان است - در جمع برای مصالح معنوی و مادی دولت و ملت اسلامی است، که کلا "فی سبیل الله" است، چنانکه مصارف صدقات، زکات و خمس نیز چنان است، که هر بخشی از بخشهایشان باندازه نیازشان مورد این اموال چهارگانه اند، و اگر دولت اسلامی در کار باشد باید مانند رسول بزرگوار و ائمه اطهار(علیهم السلام) - که بعنوان ریاست دولت اسلامی عهده دار بخش عادلانه

این اموال بودند - این دولت اسلامی نیز در پی آنان و بر مبنای همان تقسیم عادلانه، و بانظر شورای شرعمداران، این اموال را به شایستگی به مصرف اسلام و مسلمین برسانند، و فی الجمله مربع "فاتقوا الله"، "وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ"، "وَاطِيعُوا اللَّهَ" و «و رسوله» باید در جریان دریافت و مصرف این اموال بر مبنای ایمان: «ان كنتم مؤمنين» تحقق باید، که دور از اسراف و تبذیر و مصارف نابجا باشد.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿2﴾

مؤمنان، تنها همان کسانی اند که هنگامی که خدا یاد شود دل هایشان (از عظمتش) بهراسد، و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید، و بر پروردگارشان توکل می کنند ﴿2﴾

آیه ۲ - "انما المؤمنون" نظر به مؤمنان حقیقی دارد، که حقیقت ایمان را دریافته اند، و در مثلث ۱- هراس دلهایشان به هنگام یاد شدن خدا و ۲- افزونی ایمانشان به هنگام تلاوت آیات قرآن و ۳- در آخر توکل بر خدا در آینده و جریان ایمانی و سایر جریاناتند.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿3﴾

کسانی که نماز را بر پا می دارند، و از آنچه به ایشان روزی داده ایم انفاق می کنند ﴿3﴾

آیه ۳ - "مما رزقناهم ینفقون" مانند آیات مشابه اش انفاقات واجب و مستحب را بر مبنای ایمان در همه اموال مقرر داشته، روی این اصل انحصار زکات به نه چیز بر خلاف نصوص و ظواهری قرآنی بوده و از جعلیات است.

«رز» در این آیه و آیات مشابه اش مانند آیه (۳:۲) در انحصار مال نیست، بلکه رزقهای علمی، عقیدتی، اخلاقی و سایر نیروهای معنوی و مادی را همچنان در بردارد، که در جمع احیاناً از رزقهای مالی هم برترند. چنانکه در روایت است "مما علمناهم یشون" از آنچه تعلیمشان دادیم بخش می کنند.

أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿4﴾

برایشان نزد پروردگارشان درجات و پوشش و روزی ای (گرامی و) پرکرامت است ﴿4﴾

آیه ۴ - اینجا «حقاً» حقیقت ایمان را - همچون آیه دوم - نمودار کرده، و «درجات» هم بر مبنای درجات ایمان و هم درجات هر مؤمنی را در بر دارد.

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِن بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَرِهُونَ ﴿5﴾

همان گونه که پروردگارت تو را از خانه ات بحق بیرون آورد، و (حال آنکه) دسته ای از مؤمنان

بی گمان بسی ناخوشایندشان است ﴿5﴾

آیه ۵ - اخراج ربانی رسول الله (صلی الله علیه وآله) از خانه امنش - در مدینه برای کار زار بادشمنان همچون اخراجش از مکه مکرمه به منظور گریز از ایشان که در ظاهر موجب ناراحتی مؤمنان بوده است - باطنی نورانی داشته، گرچه بر مبنای دسیسه مشرکان در مکه و جنگجویانی در خارج مدینه بوده لیکن پروردگار به همراه این دو اخراج جریاناتی پسندیده به نفع رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) و اسلام پدید آورد که در نتیجه در هر دو مرحله آن حضرت بر دشمنان پیروز شد.

يُجَدِّلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿6﴾ وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَن يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ﴿7﴾ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿8﴾ إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِّنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ ﴿9﴾ وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنِّي عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿10﴾ إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُم رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ ﴿11﴾

با تو درباره‌ی حق - بعد از آنکه (برایشان) روشن گردید - مجادله می کنند؛ گویی بی چون به سوی مرگ رانده می شوند، در حالی که آنان (با چشمان باز) می نگرند. ﴿6﴾ و چون خدا یکی از دو دسته (ی کاروان تجارتی قریش یا سپاه ابوسفیان) را به شما وعده داد که بی گمان از آن شما باشند، و شما دوست داشتید که دسته‌ی بی ساز و برگ برای شما باشد، حال آنکه خدا می خواهد تمامی حق [اسلام] را با کلمات خود ثابت و کافران را ریشه کن کند. ﴿7﴾ تا حق را ثابت و باطل را نابود گرداند؛ هر چند بزهکاران را هرگز خوش نیاید. ﴿8﴾ چون پروردگارتان را با ناله به پناه می جوئید، پس دعای شما را برایتان اجابت کرد که: «من همانا شما را با هزار فرشته‌ی ردیف کننده (ی شما)، صف اندر صف یاری خواهم کرد.» ﴿9﴾ و خدا این (وعده) را جز نویدی (برای شما) قرار نداد، و برای آنکه دل هایتان بدان آرامش یابد. و پیروزی جز از نزد خدا نیست. خدا همواره کانون عزت و حکمت است. ﴿10﴾ چون (خدا) خواب سبک آرامش بخش را، از سوی خود بر (سراسر وجود)تان فراگیر می کند و از آسمان بارانی بر شما فرو می ریزد، تا شما را با آن پاک گرداند، و وسوسه‌ی شیطان را از شما بزدايد، و دل هایتان را محکم سازد، و گام ها (یتان) را بدان استوار دارد. ﴿11﴾

آیه ۱۱ - «یغشیکم النعاس» - که بمعنای در بر گرفتن چرت و تحقق یافتن خواب بر همه حواس انسان است - به دلیل «لیطهرکم به» از حدتهای کوچک مانند ادرار و مدفوع می باشد که وضو را از بین می برند، ولی اگر تنها چشم انسان بخواب رود اما گوش بشنود و قلب نیز همچون بیداران هوشیار باشد، هرگز وضو باطل نمی شود، زیرا حدث اصغر تحقق نگرفته است، و بالاخره در این میان اصالت با خواب قلب است، اگر خواب کلی که قلب را نیز شامل است یقینی نباشد، وضوی گذشته نیز باطل نیست، پس در این مثلث اگر دل: قلب، به خواب رود همه وجود انسان خواب و مصدا «یغشیکم» می باشد، ولی اگر دل هنوز بیدار است، و مانند سایر بیدارها درک بیداری دارد، اینگونه خواب وضو را باطل نمی کند، و این بیشتر در زمینه ای است که چشم خواب است و گوش بیدار، بنابراین گام اول خواب چشم است، بعد خواب گوش، و آنگاه خواب دل آخرین گام است، و اگر مستی یا بیهوشی بانسان چنان رفتاری کند که کلا حواس بیدار انسان به خواب رود بازمانند خواب کامل حدث اصغر است.

اینجا مراد از جمله "رجز الشیطان" از جمله جنابت است که حدث اکبر می باشد، و علت اینکه از جنابت به "رجز الشیطان" تعبیر فرموده این است که مراد تنها احتلام در خواب است که واقعیت شهوانی در بیداری ندارد، و کاری شیطانی است گرچه از تکلیف انسان خارج است، زیرا در اختیار او نیست، و تنها جنابتی ممدوح است که در ارتباط باهمسر باشد، گرچه همین جنابت هم در مواقع ممنوع مانند جنابت از طریق نزدیکی پشت همسر نیز حرام است، ولی در هر حال حدث اکبر و موجب غسل است، گرچه "رجز الشیطان" نگرانی هایی هم که در اثر نبود یا کمبود آب جنگجویان با ایمان را مبتلا می کند در بر دارد که اینجا تأثیر پذیری اختیاری از تأثر شیطان است، که این تقصیر و آن قصور است، و هر دو مشمول "رجز الشیطان" اند.

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ
الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْاِءَ الْأَعْنَآ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴿۱۲﴾

چون پروردگارت به فرشتگان وحی می کند (که): «من بی گمان با شمایم، پس کسانی را که ایمان آورده اند ثابت (قدم) بدارید. به زودی در دل کافران وحشت می افکنم، پس بالای گردن ها [سرها]ی شان را بزنید و همه ی انگشتانشان را قلم کنید.» ﴿۱۲﴾

آیه ۱۲ - در این آیه بجای (رئوس) "فواِءِ الاعنآ" آمده، که اشاره ای بس لطیف است به اینکه سرهای کافران گویا سرهای انسانی نیست، لذا از آنها به بالای گردنها تعبیر گشته است.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ
الْعِقَابِ ﴿13﴾

این (کیفر) بدین سبب است که آنان بی چون با خدا و پیامبرش به جدایی و سرپیچی برخاستند، و هر کس با خدا و پیامبرش به جدایی (و دوگانگی) برخیزد، خدا بی گمان سخت کیفر است ﴿13﴾
آیه ۱۳ - «شاقوا» و «یشاقق» در این آیه - همچون جاهای دیگر قرآن - به معنای گزینش جدائی بین بنده و خدا، یا میان امت و رسول است، بدین معنی که فکر و کار ما برای خودمان، و کار خدا و رسول هم برای خودشان، که این بدترین انحراف است، و جزایش نیز "شدید العقاب" می باشد و نمونه شرعیش! در مسیحیان است که کلیسا برای خودش و سیاست برای خودش!

ذَٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ ﴿14﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ
الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأُدْبَارَ ﴿15﴾ وَمَنْ يُؤَلِّمِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبرَهُ إِلَّا
مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحِيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَا وَهَ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ
الْمَصِيرُ ﴿16﴾

این (عذاب دنیای شماس)؛ پس آن را بچشید و (بدانید که) برای کافران بی چون عذاب آتش است. ﴿14﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! هر گاه با کافران روبه رو شدید، پشت هاتان را به آنان مکنید ﴿15﴾ و هر کس در آن هنگام (و هنگامه) به آنان پشت کند - مگر آنکه (هدفش) کناره گیری برای جنگی یا پیوستن به جمعی (دیگر از همزمانش) باشد - همواره به خشم خدا برگشته (و گرفتار شده) و چه بد سرانجامی است ﴿16﴾

آیات ۱۵ و ۱۶ - این دو آیه فرار جنگجو را از جبهه جنگ مورد غضب شدید الهی خوانده، که بر خلاف ایمان شایسته است، مگر در صورتیکه این فرار همچون قرار بوده، و با تاکتیکی جنگی باشد، که مبارزه را بنوعی شایسته تر محقق کند، و الا همین مؤمن جنگجوی فراری در مثلث "بغضب من الله وماواه جهنم و بئس المصیر" گرفتار خواهد شد.

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ
الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿17﴾

پس شما آنان را نکشتید، ولی خدا آنان را کشت، و چون (ریگ به طرف آنان) افکندی، تو (خود) نیفکندی، بلکه خدا افکند (تا کافران را مغلوب کند) و تا بدین وسیله مؤمنان را از آن (کشتار) با آزمایشی نیکو بیازماید. به راستی خدا بسیار شنوای داناست ﴿17﴾

آیه ۱۷ - "فلم تقتلوهم...ولكن الله رمى"، این آیه در نفی و اثباتش جنگ بی نظیر بدر را توصیف می کند، که سپاه دشمن بسیار بیشتر و مجهزتر از سپاه اسلام بود، و نخست پیروزی مسلمانان را که با جهاد خستگی ناپذیرشان انجام گرفت مربوط به خود آنان می داند، و سپس از آنان نفی می کند، زیرا اگر تأییدات خاصه ربانی نبود هرگز این پیروزی حاصل نمی شد، چرا که از نظر محاسبات جنگی دشمن در عِدّه و عُدّه بسیار قویتر بودند، و علی الظاهر باید پیروز می شدند، لکن با تأیید خدا: "و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمى" چنان اعجازی حقیقی و انکار ناپذیر متحقق شده، و مسلمان به پیروزی رسیدند.

ذَٰلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ ﴿١٨﴾ إِنَّ تَسْتَفْتِحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْتَهُوا فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِنْ تَعُدُّوا نَعْدُ وَلَنْ نُغْنِيَ عَنْكُمْ فِتْنَتَكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٩﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ ﴿٢٠﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٢١﴾ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ ﴿٢٢﴾ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾

(ماجرایان) این (بزرگ جریان) بود، و (بدانید که) خدا بی گمان سست کننده ی نیرنگ کافران است ﴿١٨﴾ اگر (شما) پیروزی را می طلبید، اینک پیروزی به سراغتان آمد، و اگر باز ایستید آن برایتان بهتر است، و اگر (به جنگ) برگردید ما هم (علیه شما) بر می گردیم، و (بدانید که) گروه شما هر چند زیاد باشد، هرگز از شما چیزی را دفع نتواند کرد. و بی گمان خدا با مؤمنان است ﴿١٩﴾ همان ای کسانی که ایمان آوردید! خدا و فرستاده اش را فرمان برید، و از وی روی بر متابید، حال آنکه (سخنان او را) می شنوید ﴿٢٠﴾ و مانند کسانی مباشید که گفتند: «شنیدیم.» حال آنکه نمی شنوند ﴿٢١﴾ بی چون بدترین جنبنندگان نزد خدا کرها و گنگ هایی اند که خردورزی نمی کنند. ﴿٢٢﴾ و اگر خدا در آنان خیری می دانست بی گمان (حق را) به آنان می شنوید، و اگر به آنان می شنوید، همانا (باز) در حال اعراض، روی بر می تافتند ﴿٢٣﴾

آیه ۲۳ - «لأسمعهم» شنودشان را در پی خیرشان دانسته که اگر شنوا باشند به آنان می شنویم، و با این حال هم اگر خدا در عین شرارتشان و بی هوشی و بی گوشگی شان آنها را بشنوند. باز هم اعراض می کنند، و بالاخره در هر حال حالت اعراض و انحراف از حق را دارند، که ناشناخته و حتی شناخته انکار و انگارش می کنند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ
اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿24﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! چون خدا و پیامبر(ش) شما را برای چیزی فراخواند که به شما حیات می بخشد، او را اجابت کنید، و بدانید که خدا بی گمان بین انسان و دلش حایل می گردد. و بی چون تنها سوی او محشور خواهید شد ﴿24﴾

آیه ۲۴ - و "یحول بین المرء و قلبه" نظر به تصرفی عمیق الهی است که احیاناً میان انسان و تصمیم قطعی قلبیش حائل و فاصله انگیز است، چه بعنوان تایید و یا عذاب که هر دو عادلانه و فاضلانه است. و اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿25﴾

و از فتنه ای که بی امان تنها به ستمکاران نمی رسد، پرهیزید، و بدانید که خدا سخت کیفر است ﴿25﴾

آیه ۲۵ - "الذین ظلموا منکم خاصَّةً" اینجا گرچه مراد اصلی ستم کارانند، که مورد آزمایش سخت می باشند، لکن "لاتصیبن" چنین آزمایش سختی را همگانی گرفته، یعنی اضافه بر ستمکاران - که استحقی این آزمایش را دارند- کسانی که ستم دیده اند و با وجود امکان پرهیز از ستمکاران و ستمشان سکوت کرده اند، و نیز پرهیزکاران را که نه ستم کارند و نه ستم پذیر این آزمایش سخت ایشان را هم در برمی گیرد، در اینصورت پرهیزگاری در این آزمایش همگانی بسیار سخت است، و نیروی بیشتر از نیروی تقوای عادی در آزمایشهای عادی می طلبد که در این زمینه باکمال جدیت باید به خدا پناه برد، و در زمینه چنین آزمایش و بلای عمومی آنانکه ستمکارند سقوط می کنند، و یا عذاب شایسته خویش را می چشند، و آنانکه ستم پذیرند و آنرا از خود دفع نمی کنند و حتی کوششی در فرار از این ستم انجام نمی دهند ابتلایشان به این آزمایش کمتر است، زیرا ظلمشان نیز از ظلم ستمکاران اصلی کمتر است، سپس نوبت به پرهیزگاران می رسد که باتقوی و صبر و استقامت بیشتر طوری عمل می کنند که در این آزمایش جانکاه سقوط نکنند، و از ایمانشان کاسته نگردد، و طبعاً کسانیکه دارای ایمان قوی نیستند در چنین آزمایشهای سختی ایمانشان یأسست می شود و یا بکلی از دست می رود، ولی در این زمینه ها باید باتقوی و استقامت بیشتر ایمانشان همچنان پابرجا بماند، یا بیشتر شود، و بدانند که اگر به آنها صدمه ای رسد و یا حتی نابود گردند برایشان رحمت است و نه عذاب، مانند زلزله ها، آتش سوزی ها، سیلها، بمبارانها و سایر پیشامدهای بسیار سخت و جانکاه که نمونه هایی از "فتنة لاتصیبن الذین ظلموا منکم خاصَّةً" می باشند.

زیر بار ظلم رفتن همانند ظلم کردن حرام و ممنوع است، و در خبر است از امام علی (علیه السلام) که: (هر که مظلوم گردد و در صورت امکان دفاعی از خود نکند دو ظلم کرده: برخود و بر دیگران)، و اینکه می فرماید (الظالم و المظلوم كلاهما في النار) نیز به همین معناست.

چنین مظلومی همانند ظالم در اینگونه قتنه ها مبتلا خواهد شد، و تنها پرهیزگار واقعی است که از شرّ این فته ها نجات می یابد، گرچه درضمن تبهکاران نابود هم شود، که این زحمت برایش رحمت است .

وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ، وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿26﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمْنَتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿27﴾
وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿28﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿29﴾

و به یاد آورید چون شما در زمین گروهی اندک و مستضعف بودید، می ترسیدید مردم شما را برابیند. پس (خدا) به شما پناه داد و به یاری خود شما را تأیید کرد و از چیزهای پاکیزه به شما روزی داد. شاید سپاسگزاری کنید ﴿26﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! به خدا و پیامبرش خیانت مکنید، و (نیز) در امانت های خود خیانت نورزید، حال آنکه (خود) می دانید (خیانت است) ﴿27﴾ و بدانید به درستی اموال و فرزندانان همواره برایتان آزمایشی آتشین اند؛ و اینکه به راستی نزد خدا پاداشی بزرگ است ﴿28﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! اگر از خدا پروا بدارید برای شما (نیروی در) جداسازی (حق از باطل) قرار می دهد، و بدی هاتان را از شما جبران می کند، و برای شما پوشش می نهد، و خدا دارنده ی فضل بزرگ است ﴿29﴾

آیه ۲۹ - «فرقاناً» که نتیجه پرهیزکاری است به معنای جدا سازی حق از باطل است، چه از نظر شناخت الهامی حق از باطل، و چه از نظر پیروی عقیدتی و عملی از حق و ترک باطل، و نتیجه دومش جبران گناهان کوچک است، چه آنچه انجام گشته که خدا از آن در می گذرد، و چه آنچه انجام نشده که خدا از انجامش جلوگیری می نماید، و در جمع «و یغفر لکم» خدا گناهان کوچک را در این دو بُعد پوشش می نهد، زیرا فضل و رحمتش بسیار عظیم است.

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ ﴿30﴾

و چون کافران درباره‌ی تو نیرنگ می کنند تا تو را در بند کیشند یا بکشند یا (از مکه) اخراج کنند، و

نیرنگ می زنند و خدا (نیز به آنان) نیرنگ می زند و خدا بهترین نیرنگ زندگان است ﴿30﴾

آیه ۳۰ - "خیر الماکرین" در این آیه مکر را به دو بخش تقسیم کرده: ۱- مکر از روی جهالت و گناه و ضعف و تعدی که نمونه اش مکرهای سه گانه مشرکین است که می خواستند دست رسول الله (صلی الله علیه و آله) را از سر مکلفان کوتاه سازند، یا با زندان کردنش، و یا با کشتن یا بیرون راندنش، چنانکه در لیلۃ المبیّت اتفاق افتاد.

۲- مکر دوم جزای مکاران است که از روی علم و قدرت و عدالت به اراده آلهی انجام شد، تا حضرتش به امر خدا مشتی خاک بر گرفت و به سوی آنان پاشید، و با خواندن آیه "و جعلنا من بین ایدیهم سداً ومن خلفهم سداً فأغشیناهم فهم لایبصرون" (۹:۳۶) فرمود، چشمان مشرکان کور باد، در نتیجه آن حضرت را ندیدند، و او بسوی غار ثور رهسپار گردیده، و از آنجا به مدینه هجرت فرمود، بنابراین حتی در میان مکرهای شایسته هم مکر خدا برترین است، زیرا علم، قدرت، عدالت و رحمتش ربانی و مطلق است، و دیگران در سایه عنایت خدا مکرهای شایسته و بایسته ای انجام می دهند.

وَإِذَا تَتَلَىٰ عَلَيْهِمْ ءآيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا

أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿31﴾

و هنگامی که آیات ما بر آنان خوانده شود گویند: «به راستی شنیدیم. اگر بخواهیم همانا ما نیز همانند

این را می گوئیم. این جز افسانه ها و گردآورده های باطل پیشینیان نیست.» ﴿31﴾

آیه ۳۱ - "لو نشاء لقلنا مثل هذا" در حقیقت بیانگر عجز کلی کافران است از اینکه آیاتی همانند قرآن برای نقض آن بمیان آوردند، و بیهوده می گویند که اگر می خواستیم همانند آنرا می آوردیم.

«لو» که بمعنای محال بودن این جریان است تعبیری ربانی است که گرچه اینها به زبان می گویند اگر بخواهیم مانند قرآن را می آوریم، لکن عمل به این گفتار محال است، زیرا این کفار - که در هر صورت قرآن را تکذیب می کرده اند - اگر چنان کاری برایشان ممکن بود بر مبنای مختصر شعوری لازم بود - بجای آنهمه جنگ و زد و خورد و فراز و نشیب در طول مدّت رسالت محمدی (صلی الله علیه و آله) و نیز بعد از آن تا روز رستاخیز - آیاتی همانند قرآن بمیان می آوردند، تا از این سوز و گدازها در طول زمان و عرض زمین نجات یابند.

وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ

السَّمَاءِ أَوْ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿32﴾

و چون گفتند: «خدایا! اگر این (کتاب، هم) آن حق از جانب تو است، پس بر ما از آسمان سنگ هایی

بباران یا عذابی دردناک بر (سرو سامان)مان بیاور.» ﴿32﴾

آیه ۳۲ - اینجا در ادامه آیه قبل مخالفت کفار را با قرآن و رسالت مبنی بر آن تاحدی دانسته که می گویند: خدایا اگر این قرآن تمام حقیقت از جانب توست از آسمان بر ما سنگ ببار یا به عذابی سخت مبتلا پیمان ساز، این گواهی دیگری است بر عناد صد در صد این کفار با حق تا حدی که عذاب را بر تصدیق حقیقت ترجیح می داده اند.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿33﴾

و تا تو در میان آنان هستی خدا بر آن نبوده است که ایشان را (در دنیا) عذاب کند، و خدا

عذاب کننده‌ی ایشان نبوده است، حال آنکه آنان پوشش (و پوشش) همی خواهند ﴿33﴾

آیه ۳۳ - اینجا عذاب های پیشینان از اینان در دو صورت سلب شده ۱- تا هنگامی که رسول گرامی در میانشان است و ۲- تا زمانی که از گناهانشان استغفار می کنند و در غیر این دو صورت همانند پیشینیانشان مبتلای به عذاب هایی خواهند شد.

وَمَا لَهُمْ آلًا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ. إِنْ

أَوْلِيَاءُهُمْ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿34﴾ وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ

الْبَيْتِ إِلَّا مَكَاةً وَتَصَدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿35﴾ إِنَّ الَّذِينَ

كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً

ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ ﴿36﴾ لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ

وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ

الْخَاسِرُونَ ﴿37﴾ قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا

فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ ﴿38﴾

و برایشان چیست [چه حقی است] که خدا عذابشان نکند، حال آنکه آنان [مردمان] را از (زیارت)

مسجدالحرام باز می دارند، درحالی که ایشان دوستان (خدا) و سرپرستان آن [مسجدالحرام] نبوده اند؟

دوستان (خدا) و سرپرستان آن [مسجدالحرام] جز پرهیزگاران نیستند، ولی بیشترشان

نمی دانند ﴿34﴾ و نمازشان نزد خانه (ی خدا) جز سوت کشیدن و کف زدن نبود: «پس به آن چه کفر

می ورزیده اید، این عذاب را بچشید.» ﴿35﴾ بی گمان کسانی که کفر ورزیدند اموال خود را

انفاقمی کنند تا (خود و دیگران را) از راه خدا باز دارند. پس به زودی آن اموال را انفاقمی کنند؛ سپس

بر آنان حسرتی خواهد بود. سپس مغلوب می شوند، و کسانی که کفر ورزیدند، سوی دوزخ گرد آورده

می شوند ﴿36﴾ تا خدا ناپاک را از پاک جدا (سازی) کند، و ناپاک (ها) را روی یکدیگر نهد، تا همه (ی) این (ها) را انباشته سازد؛ پس آنها را در جهنم نهد. ایشان، (هم) اینان زیان کاراند ﴿37﴾ به کسانی که کافر شدند بگو: «اگر (از تعدی بر مسلمانان یا از کفرشان) باز ایستند، آنچه (از تعدی یا کفرشان) گذشته است برایشان پوشیده می شود و اگر (بدان) باز گردند، بی گمان سنت (خدا در مورد) پیشینیان، گذشته است.» ﴿38﴾

آیه ۳۸ - "ان ینتهوا" بعد از «کفروا» داری سه بُعد است: ۱- بُعد اصلی اش پایان دادن به کفر است، ۲- بُعد فرعی اش پایان دادن به اعمال و فعالیت‌های کفرآمیز علیه اسلام و مسلمین است. ۳- پایان دادن به کفران، زیرا «کفروا» شامل کفر در هر دو بُعدش و کفران که با اسلام هم می سازد می باشد، چرا که اگر تنها بُعد اول مراد بود بجای «ینتهوا» که هر دو را در بر می گیرد «آمنوا» بود که تنها بمعنای پایان دادن به کفر بود، و اگر هم مراد تنها پایان دادن به جریان فرعی کفر علیه مسلمانان و یا کفران بود باز هم لفظی ویژه خود داشت، روی این اصل «ینتهوا» هر سه را شامل است، چنانکه در آیات گذشته بُعد دوم یاد شده و اینجا تنها کفر بمیان آمده، و در هر صورت "یعفر لهم ما قد سلف" آنچه در گذشته انجام می داده اند چه برمبنای اصلی کفر و چه خرابکاری کافران علیه مسلمین، هر دو پوشیده و بخشوده است، اعم از حق الله و حق الناس، چنانکه خدا از حقو پایمال شده خود می گذرد، از حقو مردمان نیز صرف نظر می کند، و اینجا صاحبان حقو مردمی هم موظفند که برای این جریان اهم از حقو مهم خود در گذرند، زیرا دوران بین اهم و مهم است؛ اهم پایان دادن به کفر و اعمال کفر آمیز، و مهم بازیابی حقو پایمال شده حق و خلق است، که این گذشت و بخشش زمینه پایان یافتن کفر و اعمال کافران و تشویق آنان به این پایان درخشان است، چنانکه در آیاتی مانند آیه زکات یک بخش از هشت بخش آن ویژه "المؤلفة قلوبهم" است، بدین معنی که برای بدست آوردن دلهای کسانی که متمایل به حق می باشند، سهمی از زکات معین شده، و در هر حال فعالیتی حالی و مالی از طرف مسلمانان نسبت به این پایان دهندگان به کفر و اعمال کافران لازم است تا حداقل همچنان در این پایان درخشان بمانند، و در مرحله بعد با این تشویقها گرایش بیشتری به حق پیدا کنند.

در حاشیه این جریان کل اشرار مشمول این قاعده می باشند، که برای دفع شرشان از باب نهی از منکر عملی باید باگذشت و اخلاقی پسندیده و بلکه با دادن هدایایی از اعمالشان جلوگیری کرد.

"وان یعودوا فقد مضت سنن الاولین" اگر بعد از پایان دادن به کفر یا تجاوزهای کافران یا کفران مجدداً به جریان سابق بازگشت کنند، سنت پروردگار نسبت به گذشتگان - که اینگونه برگشت به فساد

می کرده اند - تکرار خواهد شد، بنابراین این آیه ابتدا تشویقی بسیار مهم است و سپس تهدیدی مهم که در صورت تکرار فساد به عذابی که گذشتگان بدان مبتلا شدند گرفتار خواهند شد.

و در کل این قاعده کلی از این آیه بر می آید که خیر و الا شر مادون را جبران می کند، چنانکه در آیاتی مانند "إن الحسنة يذهب السيئات" (۱۱۴:۱۱) و "ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم و ندخلكم مدخلا كريماً" (۳۱:۴) نمودار است.

وَقَتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿39﴾

و با آنان کشتار کنید تا فتنه ای (بر جای) نماند و دین یکسره از آن خدا باشد. پس اگر باز ایستند، همواره خدا به آنچه انجام می دهند بیناست ﴿39﴾

آیه ۳۹ - در این آیه امر به کشتار برای نابود کردن هرگونه فتنه، و منحصر ساختن دین و طاعت به خدا است، البته این جریان در زمان آغازین اسلام امکان پذیر نبوده، و تنها در زمان دولت جهانشمول مهدوی (صلی الله علیه و آله وسلم) شدنی است، لکن «قاتلوه» امری مستمر است، و کل مسلمانان را در طول تاریخ تا رستاخیز شامل می شود، روی این اصل امر به کشتار کافران برای دفع فتنه آنان مربوط به زمان خاصی نیست، بلکه کل زمانها راتا تحقق یافتن دولت جهانی اسلامی در بر دارد، بنابراین مسلمانان در کل زمانها وظیفه حتمی و مستمر و پایداری دارند که همیشه باتمام قوی حتی الامکان در مقابل باطل برای احقاق حق و ابطال باطل ایستادگی کنند، در حقیقت کشتارها و جهادهای مسلمانان پیش از دولت جهانشمول مهدوی (عج) خود مقدمه و جاده ای است برای قدم نهادن در آن پیروزی عظیم اسلامی، و در آخر کار "فان انتهوا فان الله بما يعملون بصیر" که اگر به کفر و اعمال کافرانه و فتنه هاشان پایان دادند خدا به اعمالشان بیناست.

و این «قاتلوه» در انحصار کشتار بدنی نیست، بلکه تمامی انواع دفاع ها را در بر دارد، مانند مبارزه هائی همچون عقیدتی، اخلاقی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و سایر مبارزه های اسلامی علیه فتنه های بر ضد اسلام و مسلمین، که در آخر کار کشتار جانی و بدنی است.

وَإِن تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿40﴾

و اگر روی برتافتند، بدانید (که) خدا به راستی سرور شماست (و) چه نیکو سرور و چه نیکو یاور است ﴿40﴾

آیه ۴۰ - در این آیه ادامه می دهد: اگر روی گردان شدند و همچنان بر کفر و اعمال کفر آمیزشان اصرار ورزیدند، بدانید که محققاً خدا مولای شماست و چه خوب مولایی است، که این ولایت و نصرت

ربانی همان پیروزی جهانی دولت مهدوی (صلی الله علیه وآله وسلم) با همان مقدمه پایدار و با استمرار مسلمانان، پیش از این دولت باسعادت است.

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ، وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ
الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ أَجْمَعِينَ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿41﴾

و بی چون بدانید که هر چیزی را به راستی به غنیمت گرفتید، پس یک پنجم آن بی گمان برای خدا و برای پیامبر خدا و برای نزدیک ترین نزدیکان (پیامبر) و (نیز برای) کل یتیمان و بینوایان و در راه مانده (گان) است؛ اگر به خدا و (نیز) آنچه بر بنده‌ی خود در آن روز جدایی (حق از باطل) نازل کردیم

ایمان آوردید؛ روزی که آن دو گروه با هم روبه رو شدند. و خدا بر هر چیزی تواناست ﴿41﴾

آیه ۴۱ - این آیه در بیان خمس در آمده‌ها در کل قرآن منحصر به فرد است، و اینجا این سؤال مطرح است که چرا آیات زکات که حدود سی آیه است برحسب سنت قطعی در مدینه منوره از (۵:۲) تا (۵ و ۱۰) در صد بود که میانگینش ۶٪ است، برای هشت گروه که در آیه زکات مقرر شده می باشد، ولی این آیه خمس را تبیین می کند که بیش از سه برابر میانگین زکات است، تنها یکبار در کل قرآن ذکر شده است؟

پاسخ این است که اصولاً زکات که پرداخت واجب رسمی از اموال می باشد - دارای سه مرحله است: نخست زکات در مکه که نصابی نداشت، زیرا اموال مسلمان در آنجا بسیار اندک بود، و زکات هم باندازه امکانشان بوده است، سپس در مدینه بر حسب سنت نصابهای سه گانه فو بر کل اموال مقرر گردید، و در آخرین مرحله این نصابها با این آیه افزون شد، که از این هنگام تا پایان تکلیف نصاب مستمر زکات - افزون بر نصاب های مدنی - ، خمسی از کل در آمده‌هاست، که در حقیقت خمس در برابر زکات نیست بلکه ۵۱ از کل اموال است بعنوان زکاتی افزون که تقریباً ۱۰۰۲۶٪ از کل اموال است.

"ماغنمت من شیء" شامل کل در آمده‌هاست، اعم از در آمده‌های کاری، فکری، زراعتی، تجارتي، و شایسته تر در آمده‌های بدون زحمت مانند هبیه، هدیه، مهریه، ارث و هرگونه در آمدی دیگر که باید خمس آنرا کلاً در شش مورد زیرین مصرف کرد.

و برخلاف آنچه احیاناً گمان می شود این غنیمت تنها غنیمت جنگی نیست، گرچه آیه خمس در ضمن آیات جنگ آمده، زیرا اولاً لغت غنیمت تمام بهره‌ها را در بردارد، و در ثانی آیاتی مانند "فعدن الله مغنم کثیره" (۹۴:۴) غنیمتهایی بسیار را هم از طرف خدا مقرر داشته، و آیا خدا هم جنگ می کند تا غنیمتی جنگی داشته باشد؟! و اصولاً وجود حکم یا موضوعی در میان احکام یا موضوعاتی دیگر

آنها در انحصار این موارد قرار نمی دهد، اینجا هم که آیه خمس در ضمن جریانی جنگی آمده در انحصار غنائم جنگی نیست، بلکه تنها از بارزترین مصداق آن است که بدون کار و کوشش بدست می آید، و این هم موید شمولیت خمس است، که درآمدهای بدون کوشش را نیز در بر دارد، زیرا درست است که جنگ جانبازی و بسی مشکل است، ولی غنیمت جنگی خود پی آمدی مجانی در جنگ است، و نه بهره جنگ، جنگ تجارت نیست که بهره مستحقشان مالی است.

مطلب دیگر اینکه خمس از کل درآمدها است نه از باقی مانده مصرف سالیانه، باین توضیح که مثلاً اگر در آمد خالص شما سالیانه سه میلیون تومان است، و دو میلیونش مصرف عادلانه و معمولی شماست، خمس این سه میلیون ششصد هزار تومان است، که بنابراین از یک میلیون باقیمانده تنها چهار صد هزار تومان برای شما باقی می ماند، و اگر این سه میلیون جملگی مصرف عادلانه شما باشد هرگز خمسی هم به شما تعلق نمی گیرد، و در صورتی هم که دو میلیون و نیم مصرف عادلانه شما باشد تنها پرداخت همان پانصد هزار تومان بر عهده شماست و صد هزار تومان باقی مانده مورد عفو است. زیرا "و یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو" (۲:۲۰۰) پرداخت واجب را در انحصار آنچه اضافه بر مصرف است می داند، و اینجا چون کمتر از خمس باقی مانده همان کمتر کافی است.

موارد مصرف خمس دو بخش است: بخش اول بر سه قسم (الله، رسول و ذی القربی) است، و ذی القربی به معنای نزدیکترین افراد - در میان کل مسلمانان - به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است، که در دو بُعد نسبی و حَسَبی در انحصار سیزده معصوم دیگر می باشد، و علاوه بر اقریبیت نسبی از نظر جریان معنوتی رسالتی هم نزدیکترین افراد به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) هستند.

قسم اول این سه مورد باید در راه دعوت به سوی خدا، و قسم دومش برای گرایش به رسالت آخرین، و قسم پایانی هم باید برای نزدیک گردیدن به ابواب علم رسول - که پاسداران معصوم رسالت، یعنی ائمه معصومین و حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) اجمعین - می باشند، مصرف گردد، و فی الجمله اینکه این سه قسم باید در راه تعالی معنوی و ایمانی مسلمانان خرج شود، نه این که ملک شخصی رسول (صلی الله علیه و آله) و یا معصومان (علیهم السلام) باشد، قسم اول هم که «الله» می باشد به معنای مصرف در راه شناختن خداست، گر چه در هر صورت خدا مالک همه جهان و جهانیان است، و همگان ذاتاً و حالا و مالا مملوک او هستند، بنابراین - چنانکه گفته شد - این سه قسم مصرف روحانی و معنوی دارد.

بخش دوم نیز سه قسم است که مصرفهای مادی و اقتصادی مسلمانان را در بر می گیرد، که ابتدا ایتم، سپس مساکین، و در آخر کار در راه ماندگان می باشند، و چون الف و لام برسر «الیتامی» و

«المساکین» به اصطلاح ادبی برای استغرا است، تمامی این افراد را در بر می‌گیرد، و هرگز اختصاصی به سادات آن هم سادات پدری ندارد، و چگونه می‌توان نیمی از خمس در اختصاص سادات نیازمند - آنهم از طرف پدر - قرار گیرد و حال آنکه حداکثر یک دهم کل نیازمندان اسلام می‌باشند، و اگر هم سادات از طریق مادر را نیز اضافه کنیم - چنانکه حق هم همین است - دو یا سه دهم خواهند شد، و آیا این حساب از نظر اقتصاد عادی - تا چه رسد اقتصاد عادلانه اسلامی - درست است که حدود هفت دهم از نیازمندان اسلام میانگین شش صدم از زکات را - چنانکه گفته می‌شود - داشته باشند، و اگر اموال زکوی آنان تنها نه مورد اموال معروف باشد، در مقابل حداقل ده درصد از کل اموال در انحصار تنها سادات پدری باشد، آیا خالق و شارع حساب این گونه بی حساب اموال را میان سادات و غیر سادات بخش می‌کند؟! وانگهی آیاتی از قبیل "قل لا أسئلكم علیه أجرةً إلاّ المودة فی القربی" (۲۳:۴۲) به کلی اجر مادی رسالت را نفی کرده، که اگر از اموال خصوصی پیامبر نیز باشد در زمینه تقسیم باید عادلانه تقسیم گردد، و نه آنکه سهم سادات - بویژه اینگونه - بیشتر باشد، و اگر هم بر فرض سهم سادات از اموال شخصی پیامبر (صلی الله علیه وآله) بیشتر بود چه ربطی به اموال دیگران دارد که بخش اعظم از خمس منافع مسلمانان در اختصاص این سادات قرار گیرد.

اصولاً سیادت در لغت عربی به معنای آقایی است و محور سیادت و آقایی والا شخص رسول بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله) می‌باشند، که فرزندانش به شرط ایمان باصطلاح از ساداتند، چه از طریق پدر، و چه از طریق مادر، بلکه کل فرزندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) تنها از طریق مادرند، زیرا همگان از طریق حضرت زهرا (علیها السلام) توالد و تناسل یافته‌اند، و اگر سیادت منحصر به نسبت پدری باشد و نسبت امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) هم به حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) نسبت مادری است پس آن بزرگواران سید نیستند، و تنها سیادت در انحصار خود رسول الله (صلی الله علیه وآله) و حضرت صدیقه کبری (علیها السلام) خواهد بود! درست است که حضرت علی (علیه السلام) پس از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) سید و آقای دوم است، لکن سیادت اصلی که در اختصاص حضرت اقدس رسول الله (صلی الله علیه وآله) است از نظر فرزندان در انحصار صدیقه طاهره (علیها السلام) است.

هاشم جدّ رسول الله (صلی الله علیه وآله) هم اگر سیادتی در بُعد خودش دارد بدین معنی نیست که او اصل، و سیادت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به خاطر نسبت با او باشد، بلکه سیادت افزون هاشم هم

۶ چنانکه در اصطلاح لغوی قرآن و لغت عربی نیز چنان است، که سید فراتر والایش همچون یحیی «و سیداً و حصوراً» (۳۹:۳) است، و سید فروتر و ادنایش زمانداران کفرند که «اطعنا سادتنا و کبرائنا» (۶۷:۳۳).

بدین جهت است که جد رسول الله (صلی الله علیه وآله) می باشد، در هر صورت سیادت اجداد و فرزندان رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) فرع سیادت بی نظیر آن حضرت می باشد، روایتی هم که سادات پدری را از ادعیاء و پسر خواندگان خوانده خود از ادعیاء و جعلیات است، و آیا حسنین (علیه السلام) که از فرزندان پسری پیامبر (صلی الله علیه وآله) نیستند از پسر خواندگان حضرتش می باشند؟! در پایان باید گفت - چنانکه گذشت - برای سادات به هر معنی سهمی ویژه از خمس هرگز نیست، بلکه مانند سایر یتیمان و بی نوایان و در راه ماندگان که بخش دوم خمس هستند سهمی عادلانه نه کمتر و نه بیشتر نسبت به دیگران دارند.

روایات هم مختلف است و تنها آن دسته از روایات که موافق آیه خمس هستند مورد قبول

می باشند.

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَا خْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿42﴾ إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَسلْتُمْ وَلَتَنْزَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿43﴾ وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ اتَّقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿44﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿45﴾ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنزَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿46﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿47﴾ وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿48﴾ إِذْ يَقُولُ الْمُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ غَرَّهُمْ هُوَ لَا دِينَ لَهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿49﴾

چون شما بر دامنه‌ی نزدیکتر (کوه) بودید، و آنان در دامنه‌ی دورتر (کوه) و سواران (دشمن) پایین تر از شما (موضع گرفته) بودند، و اگر با یکدیگر وعده گذارده بودید، همانا در وعده گاه خود اختلاف می کردید. ولی (چنین شد) تا خدا کاری را که انجام شدنی بود به انجام رساند، تا کسی که هلاک شد با دلیلی روشن هلاک گردد، و کسی که زنده گشت، با دلیلی روشن زنده گردد. و خداست که به راستی بسیار شنوای داناست ﴿42﴾ چون خدا آنان [؛ سپاه دشمنان] را در خواب به تو اندک نشان می دهد، و اگر ایشان را به تو زیاد نشان می داد همواره سست می شدید، و بی چون در کار (جهاد) منازعه می کردید. ولی خدا (شما را به حال خود) واگذاشت. به راستی او به (راز) ذاتی سینه ها بسی داناست ﴿43﴾ و چون با هم برخورد کردید، آن هنگام آنان را در دیدگانتان اندک جلوه می دهد، و شما را (نیز) در دیدگان آنان کم نمودار می کند، تا خدا کاری را که انجام شدنی بوده تحقق بخشد. و تمامی امور تنها سوی او باز می گردد ﴿44﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! چون با گروهی برخورد کردید، پایداری ورزید و خدا را بسیار یاد کنید. شاید (خود و دیگران را) رستگار کنید ﴿45﴾ و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید، و با هم نزاع نکنید، که سست می شوید، و آبرو (و چیرگی)تان (از میان) می رود. و صبر کنید (که) خدا بی گمان با صابران است ﴿46﴾ و مانند کسانی مباشید که از خانه هایشان - با حالت سرمستی و برای نمایش به مردم - خارج شدند، در حالی که (مردم را) از راه خدا باز می دارند. و خدا به آنچه می کنند احاطه دارد ﴿47﴾ و چون شیطان اعمالشان را برایشان بیاراست و گفت: «امروز هیچ کس از مردمان بر شما پیروز نیست، و من همواره همسایه ای برای شما هستم.» پس هنگامی که دو گروه، یکدیگر را دیدند (شیطان) کلاً پشت کرد و گفت: «من از شما بیزارم، من همواره چیزی را می بینم که شما نمی بینید. من بسی از خدا بیمناکم.» و خدا سخت کيفر است ﴿48﴾ چون منافقان و کسانی که در دل هایشان بیماری بود می گویند: «این مؤمنان را دینشان فریفته است.» در حالی که هر کس بر خدا توکل کند (بداند که) خدا همواره با عزت و حکمت است ﴿49﴾

آیه ۴۹ - "والذین فی قلوبهم مرض" - در برابر منافقان که مرضشان شدیدتر است - کافران و مسلمانان سست ایمانند که گرچه منافق نیستند ولی کافرانه و فاسقانه عمل می کنند چنانکه در زکات نیز سهیم اند.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَرَھُمْ وَذُوقُوا
عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿50﴾

و اگر ببینی چون فرشتگان جان کافران را می ستانند، بر چهره هایشان و پشت هایشان می زنند و (می گویند): «عذاب سوزان را بچشید.» ﴿50﴾

آیه ۵۰ - «اذیتوفی» بمعنای گرفتن ارواح و بدنهای برزخی کفار است از بدنهای محسوسشان که به دنبالش زندگانی مستمری دارند، و از آن به زندگی برزخی تعبیر می شود و "ذوقوا عذاب الحریق" - که امر به چشیدن عذاب آتش است - نیز دلیلی است بر زندگی برزخی که اگر در برزخ زنده نباشند چشیدن عذاب هم معنایی ندارد.

ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ ﴿51﴾

«این (کیفر) به سبب دستاوردهای شماست که از پیش فرستادید، و اینکه خدا هرگز برای بندگان (خود)

بسیار ستمکار نیست.» ﴿51﴾

آیه ۵۱ - اینجا که "لیس بظلام للعبید" ظلم بسیار را از خدا سلب کرده، در زمینه این تهمت است که: بندگان در گناهانشان محبورند؛ و در این صورت عذابشان ظلمی مضاعف است ۱- اجبار بر گناه و ۲- عذاب بر گناه اجباری، نه بلکه "بما قدمت یداک" عذاب تنها بر عمل کرد اختیاری گناهان است، چنانکه آیاتی دیگر هم مانند آیات ۵۲ تا ۵۶ نیز بر همین مبناست.

كَذَّابٍ ءَالَ فِرْعَوْنَ وَآلِ الدِّينِ مِن قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ
 إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿52﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ
 قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿53﴾ كَذَّابٍ ءَالَ فِرْعَوْنَ
 وَآلِ الدِّينِ مِن قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا ءَالَ فِرْعَوْنَ
 وَكُلًّا كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿54﴾ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ
 لَا يُؤْمِنُونَ ﴿55﴾

رفتارشان) مانند رفتار ویزگان فرعون و کسانی است که پیش از آنان بودند: به آیات خدا کفر ورزیدند، پس خدا به گناهان و خیمشان گرفتارشان کرد. بی گمان خدا توانمندی سخت پیگیر است ﴿52﴾ این (کیفر) همواره بدین سبب است، که خدا نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر دهنده نبوده تا آنکه آنچه را در خودشان است تغییر دهند. و بی گمان خدا بسیار شنوای داناست ﴿53﴾ (این شیوه) چون شیوه فرعونیان و پیشینیان است (که) با آیات پروردگارشان (همان ها و پروردگارشان را) تکذیب کردند. پس ما آنان را به گناهانشان هلاک نمودیم و فرعونیان را غر کردیم؛ حال آنکه همه‌ی آنان ستمکار بوده اند ﴿54﴾ بی گمان، بدترین جنبنندگان نزد خدا کسانی هستند که کفر ورزیدند، پس اینان ایمان نمی آورند ﴿55﴾

آیه ۵۵ - "إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ" این آیه کسانی را که هرگز سر تسلیم و ایمان ندارند بدترین جانوران خوانده، در اینصورت در میان جانوران بد و بدترین و خوب و خوبترین هم وجود دارد، و این کفار

بدترین آنانند که انسانیت خود را فراموش کرده اند، و حتی در بُعد حیوانیت هم خدا را نمی پرستند، زیرا حیوانات و بلکه همه موجودات خدا پرستند.

الَّذِينَ عَاهَدتَّ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ ﴿56﴾ فَأَمَّا
تَثَقَّفْنَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِدْ بِهَم مِّنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدَّكَّرُونَ ﴿57﴾ وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ
قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ ﴿58﴾ وَلَا يَحْسَبَنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ ﴿59﴾ وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ
رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَعَآخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ
اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ
لَا تَظْلَمُونَ ﴿60﴾

کسانی که از ایشان پیمان گرفتی، سپس در هر بار پیمانشان را می شکنند، حال آنکه ایشان پروا نمی دارند ﴿56﴾ پس اگر همواره - با کوشش و کاوش - در جنگ بر آنان دست می یابی، پس به وسیله ی آنان، کسانی که در پی آنانند تار و مار کن؛ شاید آنان متذکر شوند ﴿57﴾ و اگر به راستی از گروهی بیم خیانت داری (پیمانشان را) به گونه ای برابر (چنانکه آنان هم پیمان شکستند) سویشان بیفکن. بی گمان خدا خاینان را دوست نمی دارد ﴿58﴾ و کسانی که کافر شدند هرگز گمان نکنند (که بر ما) پیشی جسته اند. آنان بی گمان نمی توانند (ما را) درمانده کنند ﴿59﴾ و هر چه در توان و امکان دارید، از نیروها و اسب های جنگی آماده و بسیج کنید تا با این (تدارکات) دشمن خدا و دشمن خودتان و دیگرانی را به جز ایشان - که شما نمی شناسیدشان و خدا آنان را می شناسد - بترسانید. و هر چه در راه خدا انفاق کنید پاداشش به خود شما به شایستگی باز گردانیده می شود، حال آنکه بر شما ستم نرود ﴿60﴾

آیه ۶۰ - "واعدوا لهم..."، امر قطعی الهی است که مسلمانان کلا بر مبنای ایمان باید حالت آماده باش در برابر کافران داشته باشند و "من قوه" همه نیروها اعم از فرهنگی، عقیدتی، سیاسی، اقتصادی و بالاخره جنگی را در بر گرفته است.

"و من رباط الخیل" مخصوص آمادگی جنگی است که بالاخره در کل نیروها چه درونی و چه برونی، فردی یا اجتماعی، مؤمنان باید حالت آماده باش داشته باشند، و نه آنکه همیشه در حال جنگ باشند، بلکه "ترهیبون به عدو الله و عدوكم" که حالشان در برابر آنان حالت ارهابی و ترساندن معاندان باشد، تا هرگز خیال هیچگونه تجاوزی به مسلمانان را نداشته باشند، این حالت اولی و همگانی

مسلمانان است که شأنت و آمادگی دفاع داشته باشند، تا چه رسد به حالت‌های فعلی که مبتلای به هر گونه هجومی گردند، که در اینجا بطریق اولی باید حالت چیره گی بر دشمنان داشته باشند.

اصولاً خطر کفار هم در انحصار جنگ نظامی نیست، بلکه جنگ‌های اخلاقی، عقیدتی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و بالاخره هرگونه ضدیت بامسلمانان باختلاف مراتبشان جنگ است، بلکه بر مبنای آیاتی چند از قبیل "الفتنة اكبر من القتل" (۲:۲۱۷) و "الفتنة اشد من القتل" (۲:۱۹۱) جنگ‌های غیر نظامی أحياناً خطرناکتر بوده و نیاز به آمادگی و مبارزه بیشتری دارند.

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿61﴾ وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِبِصْرِهِ وَالْمُؤْمِنِينَ ﴿62﴾
و اگر برای صلح (و تسلیم، به سوی تو) بال گشودند [پیش آمدند] تو نیز برای آن بال بگشای [بپذیر] و بر خدا توکل نمای. همواره او (هم) او بسیار شنوای داناست ﴿61﴾ و اگر بخواهند تو را بفریبند، پس به راستی خدا تو را بس است. اوست که تو را با یاری خود و با (یاری) مؤمنان تعیید کرد. ﴿62﴾

آیات ۶۱ و ۶۲ - "وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا" در عین حال همین کفار خطرناک اگر برای صلح و تسلیمشان پرواز کردند ما نیز باید پرواز کنیم ولی هرگز احتیاط را از دست ندهیم.
اسلام اصولاً دین هجوم نیست، بلکه دین دفاع است، بنابراین اگر دشمن مهاجم دست از هجومش برداشت و اعلام صلح کرد - چه راست و چه دروغ - ما هم باید باحفظ کمال احتیاط دست از دفاع برداریم، و شاهد براین مطلب اینجا "و تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ" است که با توکل بر خدا احتیاطات لازمه را در برابر فریبهای دشمنان منظور داریم، و نیز شاهد دیگر آیه بعدی است که اگر این کفار باتقاضای صلح بخواهند شمارا فریب داده و پس از قرار صلح هجومی نابهنگام کنند، خدا برایت کافی است، یعنی باید به حول و قوه الهی احتیاطات لازم را از دست ندهید.

وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿63﴾

و میان دل هایشان الفت انداخت. اگر آنچه در زمین است همه را انفاق می کردی، بین دل هایشان الفت برقرار نمی کردی، ولی خدا میان آنان الفت انداخت. به راستی او دارای عزتی پر حکمت است. ﴿63﴾
آیه ۶۳ - این آیه می فرماید: اگر برای پیوند میان این پراکنده دلان تمام آنچه در زمین است انفاق کنی، هرگز نخواهی توانست این پیوند را ایجاد کنی، و تنها خداست که دل‌های پراکنده را پیوند می دهد، چنانکه پرداخت بخشی از زکات به "المؤلفة قلوبهم" هم، گرچه بهمین منظور پیوند دل‌ها و توجهشان به

اسلام است، لکن بدون اراده الهی هرگز پیوندی حاصل نمی شود، و مال به تنهایی قادر به تألیف قلوب نیست.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿64﴾

هان ای پیامبر برجسته! خدا تو را بس است، و (نیز) کسانی از مؤمنان که پیرو تو هستند ﴿64﴾
آیه ۶۴ - "حسبک الله" حساب کفایت ربانی، و "من اتبعک من المؤمنین" حساب فرعی ایمانی بشری است، که هیچیک به تنهایی کارگزار نیستند، ربانیتش گرچه به تنهایی امکان پذیر است ولی بر خلاف حکمت است، و خلقیتش هم بدون نصرت ربانی هرگز امکان پذیر نیست.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا
مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ
لَا يَفْقَهُونَ ﴿65﴾

هان ای پیامبر برجسته! مؤمنان را بر کشتار (کافران) برانگیز. اگر از شما بیست تن، شکیبیا باشند بر دویست تن (از آنان) باید چیره شوند، و اگر از شما یکصد تن باشند بر هزار تن از کسانی که کافر شدند باید پیروز شوند، زیرا آنان قومی هستند که (در دریافت حقایق) بررسی نمی کنند ﴿65﴾
آیه ۶۵ - یکی از تاکتیکهای مهم و واجب جنگی در صدر اسلام بین مسلمانان و کافران این بوده که بیست مسلمان باید در برابر دویست کافر مقاومت می کردند، زیرا تعداد مسلمانان بسیار کمتر از کافران مهاجم بوده، و اگر این مبنا نمی بود، اصلاً دفاع بر مسلمانان میسر نبود، ولی پس از گذشت مدت زمانی که تعداد مسلمانان افزون شد، خدای متعال به همین مناسبت خفیف مهمی فرمود که تا هنگامیکه کافران مهاجم دو برابر مسلمانان باشند استقامت بر مسلمانان واجب است.

درست است که این دو فرمان جنگی در دو موقعیت زمانی در مدینه منوره بوده و دومی ناسخ اولی است، لکن در کل زمانهایی که یکی از دو حالت پیش آید باید دفاع مناسبی صورت گیرد، چه تعداد مسلمانان یک دهم باشد، چه کمتر و یا بیشتر.

اصولاً تعداد مؤمنین هر قدر کمتر باشد بایستی استقامتشان بر مبنای ایمان بیشتر باشد، البته جائیکه کل مؤمنین از بین نروند یا صدمه ای فو دفاع به آنها نرسد، یا با کشته شدن همه آن جنگجویان اصل اسلام حفظ شود، و یا برای سایر مسلمانان زندگی امنی حاصل گردد.

در هر صورت طبق قاعده دوران میان اهم و مهم باید میان و خوب دفاع و وجوب حفظ کیان اسلام و مسلمین اهم را ترجیح داد، مثلاً در عهد مکی که آغاز طلوع اسلام بود، و مسلمانان بسیار کم وضعیف و مشرکان بسیار زیاد و نیرومند بودند، نه تنها هجوم دفاعی بلکه اصل دفاع هم جایز نبود،

زیرا اسلام و مسلمانان هر دو ریشه کن می شدند، اما اگر این دو واجب برابر باشند دفاع نیز جایز است، و اگر برای حفظ کیان اسلام دفاع لازماً باشد طبعاً واجب می گردد، بنابراین در مثلث حالات حکم دفاع بین حرام، جایز و واجب است، البته وجوب دفاع هم مرحله‌ی دارد، مثلاً در هنگامه بسیج عمومی - که خطر کفار بسیار زیاد است - وجوب هجوم دفاعی در حد اعلی است، و در جنگهای گروهی حدّ ادنی، و در این میان وجوبی میانگین است.

الَّذِينَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا

مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿66﴾

اکنون خدا به شما تخفیف داد، و حال آنکه می دانست همواره در شما ضعفی هست. پس اگر از (میان) شما یکصد تن شکبیا باشند بر دویست تن (از آنان) باید پیروز گردند، و اگر از شما هزار تن باشند، به اذن الهی بر دو هزار تن (باید) غلبه کنند، و خدا با شکیبایان است ﴿66﴾

آیه ۶۶ - در این آیه که بر مبنای "علم أن فيكم ضعفاً" - یک دهم تبدیل به یک دوم گردید - جای این پرسش است که: این تخفیف در زمینه کثرت مسلمانان بوده، پس چگونه ضعفشان در این کثرت موجب تخفیف گشته؟ پاسخ این است که: در هنگامه نخست در عین محقق بودن ضعف و قلت مسلمانان حکم یک دهم بمظور ننگبانی ضروری مسلمانان بوده، لکن پس از ازدیاد جمعیتشان اولاً این حکم ضرورتی نداشته، و ثانیاً خود کثرت جمعیت احياناً موجب ضعف و سهل انگاری است، و در هر صورت و سیرت کلاً باید این حقیقت مراعات شود که جنگجویان مسلمان و یا اسلام مغلوب کافران نشوند، و این ۲۱ و ۱۰۱ نمونه هایی است از نابرابری عدد و برابری نیروی لازم مسلمانان.

مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ لَهُمْ أَتَىٰ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا

وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿67﴾

برای هیچ پیامبر برجسته ای (چنین) نبوده است که برایش اسیرانی باشند تا در زمین (و زمینه‌ی) جبهه‌ی جنگ پیروزی کامل بیابد. شما متاع زودگذر دنیا را می خواهید و خدا آخرت را (برایتان) می خواهد. و خدا عزیز حکیم است ﴿67﴾

آیه ۶۷ - اینجا تاکتیکی جنگی در مورد گرفتن اسیر است، که تا غلبه کلی در زمین و زمینه جنگ رخ ندهد، حتی پیامبر - که فرمانده کل قواست - حق اسیر گرفتن و دریافت غنیمت را ندارد.

لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿68﴾ فَكُلُوا مِمَّا

غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿69﴾

اگر در آنچه (از غنیمت) گرفتید، از جانب خدا نبشته ای سبقت نگرفته بود، همانا به شما عذابی بزرگ می رسد ﴿68﴾ پس از آنچه به غنیمت برده اید، حلال پاکیزه ای را بخورید، و از خدا پروا بدارید. خدا بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است. ﴿69﴾

آیه ۶۹ - "فكلوا مما غنمتم حلالا طيبا" گرچه در اینجا زمینه غنیمت - مانند آیه خمس - غنیمت جنگی است، لکن مورد مخصص نیست، و لفظ غنیمت کل بهره های مالی را شامل است، و از اینگونه آیات حکم عمومی غنیمت را استفاده می کنیم، اگر خمس باشد که بعنوان قاعده اقتصادی مسلم کلاباید پیروی گردد، و اگر هم مسلمانان ضرورت و نیاز بیشتر به مصارف مالی داشتند نوبت به آیه "یسئلونک ماذا ینفقون قل العفو" (۲:۲۱۹) می رسد که بعنوان تبصره و نیاز احیانی باید مصارف ضروری اسلامی از مافوق خمس تأمین گردد، چنانکه در حالت عادی از خمس تأمین می شود، و اصولاً غنیمت در لغت قرآن کلیه بهره های مالی را شامل است، چنانکه "فعندالله مغانم کثیرة" (۴:۹۴) برای خدا غنیمت های بسیار مقرر داشته، و آیا خدا هم جنگ می کند تا غنیمت جنگی داشته باشد.

لفظ «طیباً» پس از «حلالاً» شاید نظر به هر دو بعد مصرف غنیمت داشته باشد: بعد اول مصرف غنیمت در جهت اصل حلیت که ۵۴ از غنیمت است. بعد دوم «طیباً» که اگر مصرف ضروری اسلام بیش از خمس باشد - ۵۴ باقیمانده کلا طیب و موافق میل مصرفی مسلمانان نخواهد بود و در صورتی طیب است که حاجات اسلامی بگونه ای طیب و پاکیزه بر طرف گردد.

"و اتقوا الله ان الله غفورٌ رحیم" اشاره ای بس لطیف است به همین جریان که از نافرمانی خدا در هر بعد باید پرهیزید و تقوی داشته باشید، تقوای در اصل قانون خمس، و تقوای در تبصره که "قل العفو" باشد.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنَّ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا
يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿70﴾

هان ای پیامبر برجسته! به کسانی که در دست های شما اسیرند بگو: «اگر خدا در جان های شما خیری بداند، بهتر از آنچه از شما گرفته شده به شما می دهد و برایتان پوشش می نهد. و خدا بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است.» ﴿70﴾

آیه ۷۰ - "إِنَّ يَعْْلَمِ اللَّهُ" اگر خدا بداند، این «اگر» بمعنای شک در دانستن خدا نیست، بلکه حکایت از واقعیت می کند، یعنی اگر واقعاً خیری در شما بود بر شما پوشش می نهد، و اگر هم خیری نبود پوششی هم در کار نبود، بنابراین عبارت «اگر خدا بداند» بدین معنی نیست که در واقع چیزی باشد که

خدا نداند، زیرا خدا در مثلث زمان و قبل و بعد آن به همه چیز آگاه است، و همه چیز در محضر علمش حضور فعلی دارند، و بدون هیچ دور و نزدیکی در برابر او برابرند.

وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿71﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَتَصَرَّوْا أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِّنْ وَلِيَّتِهِم مِّنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿72﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِبَعْضِ أَوْلِيَآءِ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ ﴿73﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَتَصَرَّوْا أَوْلِيَاءَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿74﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِن بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿75﴾

و اگر نسبت به تو خیانت بخواهند (بدان که) همواره پیش از این (هم) به خدا خیانت کردند. پس خدا تو را بر آنان مسلط ساخت. و خدا بسیار دانایی حکیم است ﴿71﴾ بی گمان کسانی که ایمان آوردند و (در راه ایمان، از جایگاه بی ایمانی) هجرت کردند، و با اموال و جان هاشان در راه خدا جهاد کردند، و کسانی که (آنان را) پناه دادند و کمک (شان) نمودند، ایشان بعضیشان اولیای بعضی (دیگر) اند و کسانی که ایمان آوردند و هجرت نکردند، برایتان از ولایتشان چیزی نیست تا (اینکه) هجرت کنند، و اگر (هم) از شما (علیه دشمنانتان) یاری طلبیدند، یاریشان بر (عهده‌ی) شماست؛ مگر بر گروهی که میان شما و ایشان پیمانی است. و خدا به آنچه می کنید بسی بیناست ﴿72﴾ و کسانی که کافر شدند اولیای یکدیگرند. اگر (به مسلمانانی که از شما یاری می طلبند) کمک نکنید، در زمین فتنه و فساد بزرگ خواهد بود ﴿73﴾ و کسانی که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند، و کسانی (هم) که (آنان را) پناه دادند و کمک کردند، ایشان به راستی (هم) اینان مؤمن اند. برایشان پوشش و روزی ای با کرامت و وسعت است ﴿74﴾ و کسانی که پس از آن ایمان آوردند و به معیت شما جهاد کردند، ایشان از شما پند و ارحام، بعضی به بعضی دیگر در کتاب خدا برترند. به راستی خدا به هر چیزی بسی داناست ﴿75﴾

آیات ۷۲ تا ۷۵ - حالت مهاجرت بر محور ایمان موضوع اصلی است، که در این جریان تنها ولایت و ارتباط دوستی و سایر جهات اسلامی میان کسانی است که از مکه به مدینه هجرت کرده اند، و آنانکه بدون هیچ عذری در مکه ماندند هرگز و لایتنی نسبت به آنان و مهاجران نیست.

آری، اگر ماندگان بدون عذر در هنگامه خطر از شما یاری خواستند، باید به آنها کمک کنید، زیرا به هر حال مسلمانند، گرچه در مهاجرت نکردن مقصّرند، چون اصل و محور کل نفی و اثبات ها ایمان است، پس اگر "استنصروکم فی الدین" شما نیز "فعلیکم النصر".

در مورد ارث هم چنانکه گذشت در جریان مهاجرت تنها ارث میان مؤمنان مهاجر بود، که اگر مؤمنی از روی تقصیر هجرت نکرده بود ارث بر هم نبود، و بعد از اینکه جریان حکومت اسلامی در مدینه منوره پا گرفت، و مخصوصاً هنگامی که مکه فتح گردید، دیگر موضوع شرط هجرت در هیچ مرحله ای از مراحل ارتباطات و لایتنی - چه معنوی و چه مادی - نقشی نداشت.

و در آیه (۷۴) حق ایمان در انحصار مربع ایمان، هجرت، جهاد و یاری کردن و پناه دادن مؤمنان مهاجر مقرر شده، البته این مربوط است به کسانی که پیش از هجرت در مدینه بودند.

سوره توبه

بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١﴾ فَسِيحُوا فِي
الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي
الْكَافِرِينَ ﴿٢﴾ وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ
بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ
غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابِ أَلِيمٍ ﴿٣﴾

بیزاری ای است (از سوی) خدا و پیامبرش سوی آن مشرکانی که با ایشان پیمان بسته اید. ﴿١﴾ پس (ای مشرکان!) چهار ماه (دیگر با امنیّت) در زمین (حرم) بگردید و بدانید که شما نمی توانید بی امان خدا را به ستوه آورید. و بی گمان خداست که رسوا کننده‌ی کافران است ﴿٢﴾ و (این) اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش در روز حجّ اکبر [حجّ مقابل عمره] سوی مردمان که خدا به راستی از مشرکان بیزار است، و (نیز) پیامبرش (هم از مشرکان بیزار است) پس اگر (از کفر) توبه کنید، (هم) آن برای شما خوب است، و اگر روی برگردانید بدانید که شما هرگز درمانده کنندگان خدا نیستید. و کسانی را که کفر ورزیدند از عذابی دردناک نوید ده ﴿٣﴾

آیه ۳ - "یوم الحج الاکبر" همان حج در برابر عمره است، زیرا حج دو بخش می باشد: بخش کوچک ترش عمره و بخش بزرگترش حج است، که در آن وقوف در به عرفات، مشعر و منی و نیز اعمال آنها واجب است.

اصولا حج یعنی طواف خانه خدا، که در هر دوی حج و عمره واجب است، پس لفظ حج مشترک است بین حج و عمره، مگر آن که حج مقابل عمره ذکر شود، مانند همین آیه که "الحج الاکبر" و آیه "و أتموا الحج و العمرة لله" (۱۹۶:۲) که در این جا به قرینه ذکر عمره با حج، مراد از حج همین حج اکبر است.

آیات ده گانه اول سوره توبه بر حسب روایات بسیاری از فریقین به دست امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برای مشرکین مکه، پس از فتح آن قرائت شد. و پیش از آن این مأموریت بر عهده ابوبکر بود، ولیکن پیش از آن که ابوبکر به این مقصد برسد از طرف رسول الله (صلی الله علیه وآله) به وحی الهی ابوبکر از این مأموریت عزل شد، و انجامش در اختصاص امیرالمؤمنین (علیه السلام) قرار گرفت و هنگامی که ابوبکر از رسول الله (صلی الله علیه وآله) پرسید: چرا مرا از این مأموریت عزل فرمودی و علی را به جای من فرستادی، که در راه نامه این مأموریت را از من بازستاند، پاسخ شنید: أنت صاحبی فی الغار، که: هم صحبتی تو با من فقط در غار بود - و نه در دیگر جاها - مانند لیلۃ المبیت و همانندش وانگهی این صحبت در غار با خوابیدن علی (علیه السلام) در لیلۃ المبیت فرهای بسیار دارد، علی (علیه السلام) در آن شب جانش را در معرض خطر نهاد، ولیکن ابوبکر آنچنان در غار لرزه بر اندامش افتاد که پیغمبر او را نهی کرده و فرمود: «لا تحزن»، پس آن گاه نزول سکینه و آرامش قلب - که در این جریان باید ویژه ابوبکر باشد یا هر دو را شامل گردد - در اختصاص پیامبر (صلی الله علیه وآله) قرار گرفت، که "انزل الله سکینة علیه" و نه «علیهما»، چنان که در آیه غار خواهد آمد.

این جا در جریان عزل ابوبکر و تعیین علی (علیه السلام) پیامی است برای کل مسلمانان در دو بعد: بعد نخستین اصلی این که ابوبکر هرگز شایستگی خلافت و فرمانبری ویژه ای در زمان رسول الله (صلی الله علیه وآله) نداشته، تا چه رسد به خلافت مطلقه بعد از وفات آن حضرت، و این نصب و عزلش و نصب علی (علیه السلام) اشاره ای بس لطیف است بر این حقیقت که خلافت ابوبکر کلا خیالی باطل است، دوم کل کسانی که ممکن است در نظر مردم شایستگی مقامی را داشته باشند ولی در واقع شایستگی نداشته باشند، بر ولی امر عادل مسلمین واجب است به عنوان پیام نفی و اثبات اول برای این شخص نالایق مقامی را مقرر کند و پیش از انجام آن شخص شایسته تری را انتخاب نماید.

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ
 أَحَدًا فَاتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿4﴾ فَإِذَا انسَلَخَ
 الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخَذُواهُمْ وَأَخْضَرُواهُمْ وَأَقْعَدُوا
 لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَءَاتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ
 غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿5﴾ وَإِن أَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّىٰ يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ
 ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْلَمُونَ ﴿6﴾ كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ
 عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَمُوا

لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿7﴾ كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ ﴿8﴾ اشْتَرَوْا بِآيَةِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَن سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿9﴾ لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ﴿10﴾ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿11﴾

مگر کسانی از مشرکان که با آنان پیمان بسته اید، سپس چیزی از (تعهدات خود نسبت به) شما فروگذار نکردند، و کسی را بر ضد شما پشتیبانی ننمودند. پس پیمانشان را سویشان تا مدت (مقرر)شان به اتمام رسانید. بی گمان خدا پرهیزگاران را دوست می دارد ﴿4﴾ پس چون ماه های حرام سپری شد، مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و دستگیرشان کنید و به محاصره در آورید، و در هر کمینگاهی به کمین آنان بنشینید. پس اگر توبه کردند و نماز بر پاداشتند و زکات دادند، رهانشان کنید. خدا بی گمان پوشندهی رحمت گر بر ویژگیان است ﴿5﴾ و اگر یکی از مشرکان از تو پناه خواست، پناهش ده، تا سخن خدا را بشنود، سپس او را به مکان امنش برسان. این تأمین برای آن است که آنان بی گمان گروهی نادانند ﴿6﴾ چگونه مشرکان را نزد خدا و نزد فرستاده اش پیمانی است؟ مگر کسانی که کنار مسجدالحرام با هم پیمان بسته اید. پس تا (هنگامی که) برایتان (بر این پیمان) پایداری بخواهند، (شما هم) برای پیمانشان پایداری بخواهید. خدا بی گمان پرهیزگاران را دوست می دارد ﴿7﴾ چگونه (برای آنان پیمانی است) با آنکه اگر بر شما دست یابند، دربارهی شما هیچ گونه رابطه ای و هیچ گونه پیمانی را مراعات نمی کنند. شما را با دهان هاشان راضی می کنند حال آنکه دل هاشان امتناع می ورزد. و بیشترشان فاسق اند ﴿8﴾ با آیات خدا بهای اندکی را خریدند، پس (خودشان و دیگران را) از راه خدا بازداشتند. به راستی آنان چه بد اعمالی انجام می داده اند ﴿9﴾ دربارهی هیچ مؤمنی هیچ گونه رابطه و پیمانی را مراعات نمی کنند. و ایشان، (هم) اینان تجاوزکاراند ﴿10﴾ پس اگر توبه کنند و نماز بر پادارند و زکات بدهند، (هم اینان) برادران دینی شمایند. و ما آیات (خود) را برای گروهی که می دانند جداسازی (و تبیین) می کنیم. ﴿11﴾

آیه ۱۱ - "فإن تابوا وأقاموا الصلاة و... " اخوت در دین را با مسلمین برای مشرکان در صورتی مقرر داشته که توبه کنند و نماز به پا دارند و زکات بدهند که توبه و برگشت از انحراف شرک به توحید اصل بزرگ دین است و نماز فرع معرفتی آن و زکات فرع اقتصادیش، با این سه شرط "فإخوانکم فی الدین" مسلم است، پس در این اخوت نه شیعه بودن شرط است و نه سنی بودن و به همین جهت آیه "وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا" (۱۲:۴۹) اخوت را میان کل مؤمنین به

همین معنای مثلث ایمان مقرر کرده است، روی این اصل همان گونه که غیبت شیعیان برای سنیان حرام است، غیبت سنیان نیز برای شیعیان حرام است مگر در موارد استثنایی که در هر دو استثناء می شود. و جای بسی تحیر است که شیخ انصاری در باب غیبت مکاسب سنیان را واجب الغیبه دانسته، ولی اطفال شیعه را محرم الغیبه دانسته، به خیال اینکه "فی الدین" بعد از «اخوانکم» درباره اطفال آمده، با آنکه تنها در آیه مورد بحث آمده که اخوت دینی را میان تمامی مسلمانان محقق دانسته است.

وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَتَلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَأَئِمَّنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ﴿12﴾ أَلَا تَقْتُلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿13﴾

و اگر سوگندهای خود را پس از پیمانشان شکستند، و در دینتان طعنه زدند، (شما هم) با پیشوایان کفر بجنگید - ایشان بی گمان پایبند (به هیچ سوگندی) نیستند - شاید (از پیمان شکنی و یا کفرشان) باز ایستند. ﴿12﴾ چرا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند، و برای بیرون راندن رسول همت گماشتند - و (هم) آنان نخستین بار (جنگ را) با شما آغاز کردند - کشتار نمی کنید؟ آیا از آنان می ترسید؟ پس اگر مؤمن بوده اید، خدا سزاوارتر است که از او بهراسید. ﴿13﴾

آیه ۱۳ - "أَلَا تَقْتُلُونَ" به معنای کشتار طرفینی است، و از این قبیل جملات در باب کشتار در قرآن بسیار است که کلا در اسلام کشتار به معنای هجوم ابتدایی نیست، بلکه کشتار دفاعی است، زیرا در همین آیه کشتار را در برابر کسانی که پیمانشان را نقض کردند و در بیرون راندن رسول الله (صلی الله علیه و آله) جدیت نمودند و ابتدا به هجوم نمودند مطرح فرموده، و این کشتار به معنای دفاع است.

قَتَلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ ﴿14﴾ وَيَذْهَبُ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿15﴾ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَاةٍ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿16﴾

با آنان کشتار کنید (تا) خدا آنان را به دست شما عذاب نماید و خوارشان کند، و شما را بر ایشان پیروز گرداند، و سینه های (جریحه دار) گروه مؤمنان را شفا بخشد، ﴿14﴾ و خشم دل هایشان را بزدايد. و خدا به هر که بخواهد برگشت می کند. و خدا بسی دانایی حکیم است ﴿15﴾ یا پنداشتید که (از آزمون خدا) رها می شوید، حال آنکه خدا کسانی را از میان شما که جهاد کرده و غیر از خدا و فرستاده ی او و

مؤمنان، محرم درونی اسرارشان نگرفته اند، هنوز نشانه ای نگذارده؟ و خدا به آنچه انجام می دهید آگاه

است. ﴿16﴾

آیه ۱۶ - "و لما يعلم الله" از «عَلِمَ» به معنای نشانه است نه از «عِلْم»، زیر عِلْم به اصطلاح دو مفعول گیر است، و عِلْم یک مفعول گیر، و در این جا «الذین» همان یک مفعول است، وانگهی علم خدا همیشه و بر همه چیز محیط است و نه حادث نیست.

در این آیه بحث درباره نشانه واقعی ایمان است که این نشانه در جریان جهاد و یا کمک گرفتن از غیر خدا و رسول محقق می باشد، زیرا تنها ادعای ایمان با عمل کردن به ظواهر آن نشانه ایمان واقعی نیست، بلکه در این هنگام که جان مؤمن در خطر است و عمل به مقتضای جریان ایمان بسیار مشکل می باشد مؤمن واقعی علامت گذاری می شود.

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ
أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿17﴾ إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ
اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ
فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿18﴾

هرگز بت پرستان را (چنان حقی) نبوده است که مساجد خدا را آباد کنند، در حالی که گواهانی بر کفر خودهاشان می باشند. آنانند که اعمالشان به هدر رفته و ایشان در آتش جاودانند ﴿17﴾ مساجد خدا را تنها کسی آباد می کند که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و نماز بر پا داشته و زکات داده و به جز خدا (از احدی) نهراسیده. پس امید است اینان از راه یافتگان باشند ﴿18﴾

آیات ۱۷ و ۱۸ - در این آیات درباره آباد کردن مساجد الله نفی و اثباتی شده است، نفی آبادانی آنها برای مشرکان در حالی که شرکشان را آشکار دارند، و خود نیز گواه بر آن هستند، سپس مأموریت برای آبادانی مساجد الله برای مؤمنان بالله و الیوم الآخر و به پا دارندگان نماز و زکات است، که جز از خدا نترسند.

این دو نفی و اثبات تنها نظر به آبادانی ظاهری بنیان مساجد الله ندارد، بلکه مهم تر آبادانی شرکت در آنهاست، بنابراین همانگونه که مشرکان حق ندارند مسجدی را بنیان کنند، حق ندارند در مساجد نیز شرکت کنند، مگر آنان که شرکشان زمینه ایمانشان باشد که "شاهدین علی انفسهم بالکفر" نباشند، بلکه پی جوی ادله ایمانند، و یا دست کم عنادی با ایمان ندارند، روی همین اصل شایسته است در جایگاه های اجتماع مسلمانان برای گفت و شنود سالم به عنوان رهنمونشان شرکت کنند.

و این که آنان در حال جنابتند و اگر هم به قصد هدایت بخواهند وارد مسجد شوند، جنابتشان مانع از ورودشان می شود. باید گفت: این جا برای نهی از منکر بالفعل زمینه درستی وجود ندارد، زیرا اگر جُنُب هستند، ورود با جنابت را در مسجد حرام نمی دانند، بنابراین این منکری نیست که مورد نهی قرار گیرد، بلکه اول باید آنها را آگاه ساخت تا معلوم شود، این جریان منکر است، وانگهی اینان که ورودشان به مسجد برای آگاهی به اسلام است دیگر زمینه لازمی برای آگاهی پیشین به این حکم جزئی ندارند، و پیش از ایمانشان هم ممکن نیست و بالاخره اگر هم مسلمان یا کافری با علم به جنابت و علم به حرمت دخول جنب در مسجد برای جریان هدایت که مهمتر است وارد شد، این ورود اگر واجب نباشد هرگز حرام هم نیست.

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ ﴿19﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ
وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿20﴾

آیا سیراب ساختن حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند کسی پنداشته اید که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده؟ (اینان) نزد خدا یکسان نیستند. و خدا بیدادگران را هدایت نمی کند. ﴿19﴾ کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با مال و جانشان به جهاد پرداخته اند، درجه‌ی آنان نزد خدا بزرگ تر است، و ایشان (هم) اینان، به سلامت بهره مندند ﴿20﴾

آیه ۲۰ - در این آیه ایمان و هجرت و جهاد فی سبیل الله با مال و جان را نزد خدا در درجه بالاتر از ایمان عادی و انجام ظواهر چشمگیر ایمانی قرار داده است.

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتْ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿21﴾ خَالِدِينَ
فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿22﴾

پروردگارشان آنان را از (جانب ویژه‌ی) خود، به رحمت و خشنودی و باغ‌هایی (در بهشت) که در آنها نعمت‌هایی پایدار دارند، مژده می دهد ﴿21﴾ در آن باغ‌ها جاودانه اند. تنها خداست که همواره نزد او پاداشی بس بزرگ است ﴿22﴾

آیه ۲۲ - "خالدین فیها أبداً" منظور از این ابدیت در بهشت ابدیت ربانی است که خدا بر مبنای آیاتی چند بهشتیان را هرگز نمی میراند و از بهشت برون نمی کند، که مقتضای فضل بی نهایت ربانی است - ولی چنان که قبلاً اشاره شد - خلود برای جهنمیان حداکثر این است که تا آتش هست و تا آنان استحقاق دارند در آتش می مانند، و پس از آن هر دو خاموش می گردند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى
 الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿23﴾ قُلْ إِن كَانَ
 آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا
 وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
 وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
 الْفَاسِقِينَ ﴿24﴾ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ
 كَثُرَتْكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمُ
 مُدَبِّرِينَ ﴿25﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! اگر پدرانتان و برادران تان کفر را علیه ایمان به دوستی برگزیدند (آنان
 را) به سرپرستی و دوستی مگیرید، و هر کس از میان شما آنان را سرپرست (خود) گیرد، ایشان،
 (هم) اینان ستمکاراند ﴿23﴾ بگو: «اگر پدران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آوردید و
 تجارتی را که از کسادش بیمناکید و جایگاه هایی را که (آنها را) خوش می دارید، نزد شما از خدا و
 پیامبرش و جهاد در راهش محبوب ترند، پس منتظر باشید تا خدا فرمائش را فرود آورد.» و خدا گروه
 فاسقان را راهنمایی نمی کند ﴿24﴾ خدا همواره شما را در جایگاه های بسیاری، به راستی یاری کرده
 است؛ و (نیز) در روز حنین، آن هنگام که شمار زیادتان شما را به شگفت آورده (و مغرور) و
 خوشحالتان کرده بود. پس (اینها) به هیچ وجه از شما دفع (خطر) نکرد، و زمین با همه ی فراخیش بر
 شما تنگ گردیده بود. سپس شما پشت کنان (به دشمن) بودید، در حالی که فرار کردید ﴿25﴾

آیه ۲۵ - اینجا "مواطن كثيرة" به میان آمده و بر حسب روایاتی هشتاد موطن است، که خدا در این
 آیه یاری خود را به مؤمنان در آنها تذکر می دهد. ولی آیا کثرت هشتاد گانه این موطن دلیلی است بر
 این که «كثيرة» همه جا به همین معناست؟ هرگز! چون اگر هم این جا كثيرة هشتاد مورد است، اولاً
 دلیل بر آن نیست که در همه جا همین عدد مراد باشد، و ثانیاً کثرت ها در جریان های گوناگون
 مختلفند، مثلاً کسی که مالک صد هزار تومان است، نمی شود گفت هشتاد هزار تومانش با لفظ «كثيرة»
 مورد وصیت است، که بر خلاف آیات ارت می باشد، ولی کسی که دارای هشتاد میلیون تومان است،
 یک میلیونش هم كثيرة است.

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا
 وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَكَرَ لِكَرَّاءِ الْكَافِرِينَ ﴿26﴾

سپس خدا آرامش (ویژه ای از) خود را بر فرستاده اش و بر مؤمنان فرستاد، و سپاهبانی (هم) فرورستاد (که) آنها را نمی دیدید، و کسانی را که کفر ورزیدند عذاب کرد و این (همان) سزای کافران بود ﴿26﴾

آیه ۲۶ - سکینه در این آیه بر رسول سکینه مستدام و تکامل اطمینان بخشی رسالت است، و بر مؤمنان نیز سکینه ای ایمانی است، و هنگامی که خدا سکینه و آرامش خصوصی را چنان که بر رسول بر مؤمنان هم فرو می فرستد که طبعاً برای مؤمنان رفع اضطراب و ایجاد طمأنینه است، پس چرا در آیه غار سکینه و اطمینان بخشی تنها بر پیامبر نازل شد، حال آن که کلاً آرام دل بود و برای استمرار و تکامل آرامش او نازل شده، اما بر ابوبکر - با تمامی ناآرامیش - نازل نشد، آیا این دلیل نیست که ابوبکر در آن هنگام در جرگه این مؤمنین نبود؟ نه آن که ایمان نداشت، بلکه ایمان شایسته سکینه ربانی برای او نبود.

ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۚ... ۲۷ - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿28﴾

سپس خدا پس از این (واقعه) به هرکس بخواهد بازگشت می کند. و خدا بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است ﴿27﴾ هان ای کسانی که ایمان آوردید! بت پرستان تنها (از نظر عقیده و اعمالشان) بسیار ناپاکند، پس نباید از سال آینده به مسجدالحرام نزدیک شوند، و اگر (در این قطع رابطه) از فقر بیمناکید، اگر خدا بخواهد در آینده ای شما را به فضل خویش بی نیاز می گرداند. خدا همواره بسی دانای حکیم است ﴿28﴾

آیه ۲۸ - "انما المشركون نجس": مقصود از نجاست، نجاست بدنی مشرکان نیست، زیرا شرک کار روح است و نه بدن، پس مشرکان دارای نجاست روحی اند و نه بدنی، چنان که مقصود از اینان هم کل منحرفان در توحید نیستند، بلکه بت پرستان رسمی مرادند چنان که آیه "لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ" (۱:۹۸) کفار و منحرفان اهل کتاب را در برابر مشرکان قرار داده است، و اصولاً منحرفان از اسلام یا مشرکند یا کتابی منحرف و غیر منحرف و یا تنها موحدند، نه کتابی و نه مسلمان.

آری «المشركون» در این آیه تنها شامل بت پرستان رسمی است و نه موحدان غیرکتابی، بلکه و نه کتابیان منحرف، گرچه انحرافات در بعد توحیدی دارند، اما در زمره بت پرستان نیستند، و اگر هم در

آیاتی لفظ اشراک نسبت به آنان آمده این خود انحرافی است کمتر از بت پرستی رسمی. که آنان را در جرگه موحدان منحرف قرار داده است، و در این آیه «انما» که مشرکان را در انحصار نجاست قرار داده که هیچ گونه طهارت و پاکی عقیدتی ندارند، دلیلی است بر این که موحدان غیر کتابی، بلکه منحرفان کتابی مشمول «المشركون» نیستند، زیرا آنان حق و باطل را در هم آمیخته اند، اما "انما المشركون نجس" در این جا آنان را نجس و باطل صد در صد معرف کرده است، بنابراین نجاست مشرکین در این آیه در انحصار بت پرستان است، پس نجاست ظاهری نیست، چون نجاسات دیگری هم وجود دارد. وانگهی اگر مشرکان به علت نجاست بدنی و عینی حق ورود به مکه را ندارند، این حکم کل نجاسات را شامل خواهد بود، بنابراین زندگی در مکه حتی برای معصومان حرام است تا چه رسد به دیگران که کلاً مبتلای به نجاساتی می باشند.

این جا "فلا یقربوا" است نه (فلا یدخلوا) یعنی حتی نزدیک به مسجدالحرام هم نشوند، و نزدیک مسجدالحرام دست هم دست کم کل مکه است، و اگر مراد نجاسات جسمانی باشد اصولاً زندگی کل مسلمانان در مکه به علت نجاساتی که بالضرورة دارند حرام است!

تأیید این که مراد از «لا یقربوا» نزدیک شدن به مسجدالحرام است نه خود مسجدالحرام "و ان خفتم عیلة" می باشد، بدین معنی که اگر در منع ورود مشرکان به قرب مسجدالحرام شما گرفتار فقر شوید، خدا به شما کمک خواهد کرد و با توجه به این که معاملات - حتی در بین مسلمانان، تا چه رسد به مشرکان - در خود محیط مسجدالحرام نبوده و نیست، بلکه کل معاملات در شهر مکه است و نه مسجدالحرام یا دیگر مساجد مکه، تنها نجاست معنوی مشرکان برای چندمین بار تأیید می گردد و نه نجاست ظاهری آنان.

بنابراین عقیده بت پرستی مشرکان خود موجب است که در محیط خالص توحیدی مکه مکرمه وارد نشوند که خود ورود و معاشرت و تجارتشان به استهزاء کشیدن موحدین و توحید آنان را به دنبال دارد. بر این اساس ورود غیر مشرکان رسمی در مکه حرام نیست.

و این جا پیامی است که اصولاً اگر ورود منحرفانی در میان گروهی از مؤمنان که موجب انحراف و یا استهزا به آنان باشد حرام است گرچه این گروه مؤمن در بلاد کفر زندگی کنند که مثلاً در مجتمع مسکونی اسلامی که عباداتی اسلامی برگزار می گردد اگر منحرفانی در میان این گروه راه یابند که به انحراف خود بسنده نکنند و اسلام و اسلامیان را به مسخره گیرند، و آنان را ناچیز شمردند، و یا گمراه سازند، در صورت امکان باید از ورودشان جلوگیری شود.

این حکم مشرکان رسمی است، تا چه رسد به کتابیان که از نظر بدنی از آنان پاکترند، چنانکه آیه پنجم مائده گواهی حتمی بر طهارت بدنیشان است.

قَتَلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ
وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن
يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿29﴾

با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز بازپسین ایمان نمی آورند و آنچه را خدا و فرستاده اش حرام کرده حرام نمی دارند و به دین حق نمی گروند، کشتار کنید، تا به دست خود در حال کوچک منشی جزیه دهند ﴿29﴾

آیه ۲۹ - "و هم صاغرون" بدین معنی نیست که پرداخت کنندگان جزیه که اهل کتاب در بلاد اسلام هستند، این جزیه را باید با خواری و بی مقداری پرداخت کنند، بلکه منظور این است که خودشان با دست خویش جزیه را با کمال احترام به دولت اسلامی بپردازند؛ نه آن که با سبکی و ناچیز گرفتن دولت اسلامی.

و اصولاً در پرداخت مال و غیر آن اسلام اجازه نمی دهد که به این اهل کتاب اهانت شود، بلکه در بلاد اسلام کلا جان و مال و عرض و احترام شان محفوظ است، مگر آن که تخلفی شایسته تأدیب کنند، که مسلمانان هم اگر چنین کنند مورد تأدیب خواهند بود.

و اصولاً اهانت و به مسخره گرفتن کفار به هیچ وجه و در هیچ حالی جایز نیست، بلکه گفتار و کردار مسلمانان با معاشرین غیر مسلمان باید جنبه ایجابی داشته باشد که آنان را به اسلام دعوت کنند و نه این که از اسلام برانند، چنان که در بخش "المؤلفة قلوبهم" - که خواهد آمد - کسانی از کفار که دل هاشان به اسلام توجهی دارد مورد یک بخش از هشت بخش زکات می باشند، روی این اصل و بر مبنای آنچه در "انما المشركون نجس" گفته شد نجس عینی دانستن مشرکان، تا چه رسد به اهل کتاب، خود دست ردی بر سینه آنان است، که اگر غیر مسلمان به این اندیشه باشد که چون مسلمان نیست همچون سگ و خوک و مردار و بول و غائط نجس است، آن هم نجسی که حق ورد در جرگه های اسلامی را ندارد، عداوت و بغض نسبت به اسلام بیشتر می شود، بنابراین نجاست عینی کفار هم بر خلاف نص قرآن و هم بر خلاف سیاست اسلامی است.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عِزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصْرَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ
بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبْلُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿30﴾

و یهودیان گفتند: «عزیر، پسر خداست.» و نصرانیان گفتند: «مسیح پسر خداست.» (اینان) این گفتارشان (که) به دهانشان (می آورند)، با گفتار کسانی که پیش از این کافر شده اند همانندی و هماهنگی دارند. خدا با آنان کشتار کرده. (و) کجا و چگونه (از حق) بازگردانده می شوند؟ ﴿30﴾

آیه ۳۰ - "ابن الله" بودن، چه از نظر یهودیان و چه از نظر مسیحیان، در کل مبانی اش باطل است، چه ولادت جسمانی و چه ولادت انتخابی روحانی، و هر دو جریان تنها سخنی است که بر زبان می رانند "ذلک قولهم بأفواههم" و این سخن هرگز عمق عقلانی یا وحیانی ندارد. اینان در این گفته واهی با گروه هایی از کافران گذشته هماهنگی یا شباهت دارند، که تقریباً پانزده طایفه از مشرکان راجع به ثالوث و "ابن الله" با چهره های گوناگون پایبند این خرافه اند.^۷

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَحِيدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿31﴾

(آنان) دانشمندان یهودیشان و دانشمندان مسیحیشان و (نیز) مسیح پسر مریم را پروردگاران غیر از خدا گرفتند، با آنکه امر نشده بودند جز (به اینکه) خدایی یگانه را پرستند که هیچ معبودی جز او نیست (و) منزّه است از آنچه (با وی) شریک می گردانند ﴿31﴾

آیه ۳۱ - "أرباباً من دون الله" به معنی ربوبیت در الوهیت و خدایی نیست، بلکه برای کسانی در جنب خدا ربوبیتی جزئی قایل شدن است.

درست است که یهود و نصاری، احبار و رهبانان را نمی پرستند، ولیکن گوش کردن مطلق به سخنانشان در حکم عبادت آنان است، و اصولاً هر کسی را - مخصوصاً آن جا که بر ضد راه خداست - به طور مطلق پیروی کنند، گویی او را عبادت کرده چون عبادت را درجاتی است، چنان که ترک عبادت را درکاتی است، و این "سبحانه عما يشركون" که منحرفان یهود و نصاری را در توحید مشمول اشراک دانسته - چنان که قبلاً در آیه (۲۸) تذکر داده - مقصود شرک رسمی و بت پرستی نیست، بلکه انحراف در توحید است، چنان که ریا هم در اسلام (۱۸:۱۱۰) به عنوان شرک معرفی شده است، و اگر شرک کلاً به یک معنا باشد، با درکات گوناگونش، مسلمان و مؤمنی هم که احیاناً ریاکاری می کند مشرک است و به خیال گروهی نجس هم هست، و نباید وارد مکه شود. و بر مبنای آیه "وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ" (۱۲:۱۰۶) اکثریت ایمان ها مشوب به شرک هستند و روی این حساب اکثر مؤمنان مشرک و نجس هستند! در حالی که گفتیم نجاست مشرکان رسمی هم تنها در عقیده است.

۷. بشارات ص ۱۵۶ - ۱۵۰ تا صلیب.

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿32﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿33﴾

می خواهند نور خدا را با دهان هاشان خاموش کنند، و خدا ایا دارد به جز اینکه نورش را به اتمام رساند، هر چند کافران را بسی ناخوش آید ﴿32﴾ و ست کسی که پیامبرش را با هدایت و طاعت پای برجا و تمامی حق فرستاد، تا دینش را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان را بسی ناخوش آید ﴿33﴾

آیه ۳۳ - "لیظهره علی الدین کله" بیان گر کلیت و عمومیت غلبه و سیطره دین اسلام بر کل ادیان است، و "دین الحق" که همان دین غالب است بیان گر کل حق است، زیرا دین حق نیست چون کل ادیان و شرایع الهیه حق اند، اما حق ابدی و نسخ ناشدنی نیستند، ولی دین اسلام کل حق است و تا انقراض عالم نسخ ناشدنی است. و این نویدی است برای کل ملکفان به ویژه مسلمانان - که شریعت محمدی (صلی الله علیه وآله) در آینده بر تمامی شرایع حق و باطل چیره خواهد شد، گرچه مشرکان را ناپسند آید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لِيَآكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَطْلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿34﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! بسیاری از دانشمندان یهودیان و راهبان نصرانیان همواره اموال مردمان را به ناروا می خورند، و (خود و دیگران را) از راه خدا باز می دارند، و کسانی که زر و سیم می اندوزند و آنها را در راه خدا انفاق نمی کنند، ایشان را به عذابی دردناک نوید ده. ﴿34﴾

آیه ۳۴ - "والذین یکنزون" درباره مال اندوزانی است که اموال خود را ذخیره می کنند، بدون آن که نیازی به اصل یا فایده آنها داشته باشند، چنین اشخاصی گرچه سایر حقوق الهی خود را داده باشند اندوختن این گونه اموال برایشان حرام است، زیرا "أَمْوَالُكُمْ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا" (۵:۴) واجب دانسته که کل اموال حلال باید مورد بر پا داشتن زندگی باشند، چه زندگی فردی و چه اجتماعی، بنابراین اندوختن مال بدون فایده حلال حرام است. چنان که نیروهای دیگر که مفیده فایده است مانند عقل، علم، تقوی و نیروهای بدنی باید به سود شخص و جامعه به کار گرفته شود و به کار نگرفتن آنها در حد امکان حرام است.

اصولاً مسلمان باید دائماً در سعی و کوشش در راه خدا برای خود و دیگران باشد، که "يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ" (۶:۸۴) هان ای انسان! تو به سوی پروردگارت کوشایی پس ملاقات کننده او هستی.

يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ ﴿35﴾ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنفُسَكُمْ وَقَتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَآفَّةً كَمَا يُقْتَلُونَكُم كَآفَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿36﴾

روزی که آن اندوخته ها در آتش دوزخ بسی داغ شوند، پس پیشانی و پهلو و پشت آنان با آنها تافته گردد (به آنها گویند): «این است آنچه برای خود اندوختید، پس آنچه را می اندوختید بچشید.» ﴿35﴾ همواره، شماره‌ی ماه‌ها نزد خدا - از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفرید - در کتاب (علم) خدا دوازده ماه است؛ از این‌ها، چهار ماه، حرام [محترم] است. این است (همان) دین قیام و پابرجای پر بها. پس در این چهار ماه بر خود ستم مکنید، و با مشرکان تا بازدارندگی کامل (از گزندشان) کشتار کنید، چنان که آنان تا بازدارندگی از گزندتان با شما کشتار می کنند. و بدانید (که) خدا همواره با پرهیزگاران است ﴿36﴾

آیه ۳۶ - "اثنی عشر شهراً" دوازده ماه قمری است، و روی این اصل بایستی مبنای زمان بندی اسلامی مسلمانان - دست کم در اموری اسلامی - باشد، گرچه ماه‌هایی دیگر در حاشیه آنها بر حسب نیازهایی دیگر احياناً مبنا می شوند، ولی اصل شرعی همان دوازده ماه قمری است که "منها اربعة حُرْمٌ": در چهار ماهش جنگ در مکه مکرمه حرام است، و ذی حجة الحرامش هم زمان حج است.

"و قاتلو المشركين كافة" به معنای همگان نیست، بلکه به معنای نگهبانی است و در نتیجه کشتار اسلامی با همه مشرکان نیست، بلکه تنها در حدی است که نگهبان مسلمانان از هجوم آنان باشد، یعنی جان، عقیده، و سایر نوامیس آنان را نگهبان باشد، چنان که "كما يقاتلونكم كافة" بدین معنا نیست که همه مشرکان با همه مسلمانان کشتار دارند، بلکه گروهی از آنان برای دفع نفوذ و خطر اسلامی و ... با مسلمانان می جنگند. و بالاخره «کافة» مبالغه‌ای در کف و نگهبانی است و بمعنای همگی نیست.

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحِلُّونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤْاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿37﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ انْفِرُوا

فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْأُخْرَةِ فَمَا مَتَّعُ
 الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْأُخْرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿38﴾ إِلَّا تَنْفَرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبَدِلُ
 قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿39﴾ إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ
 نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيًا أَثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ
 لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ
 كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةَ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿40﴾

جز این نیست (که) تأخیر انداختن (ماه های حرام) فزونی در کفر است، که کافران بدان سبب گمراه (تر) می شوند؛ آن را یک سال حلال می شمارند و یک سال (دیگر) آن را حرام می شمارند تا با شماره‌ی ماه هایی که خدا حرام کرده است هماهنگ سازند. پس آنچه را خدا حرام کرده (بر خود) حلال گردانند (و) زشتی اعمالشان برایشان آراسته شده است. و خدا گروه کافران را هدایت نمی کند. ﴿37﴾ همان ای کسانی که ایمان آوردید! شما را چه شده؟ هنگامی که به شما گفته شود: «با کوشش در راه خدا (به جنگ) رهسپار شوید» سخت زمین گیر می شوید. آیا به جای آخرت به زندگی دنیا خشنود شده اید؟ پسمتاع زندگی دنیا، در (برابر) آخرت جز اندکی نیست ﴿38﴾ اگر (برای نبرد) کوچ نکنید خدا شما را به عذابی دردناک عذابتان می کند، و گروهی دیگر به جای شما بر می گمارد. به خدا هرگز زیانی نتوانید رسانید. و خدا بر هر چیزی تواناست ﴿39﴾ اگر او [پيامبر] را یاری نکنید همواره خدا (پیش) به راستی یاریش کرده، چون او را کسانی که کفر ورزیدند (از مکه) برون رانند. وی نفر دوم از دو تن بود، آن گاه که این دو در غار (ثور) بودند. وقتی (حضرتش) به همراهش می گفت: «اندوه مدار که خدا به راستی با ماست.» پس خدا آرامش خود را بر او [پيامبر] و نه بر نفر دیگر] فرو فرستاد و او را با سپاهيانی که آنها را نمی دیدید تأیید کرد، و کلمه‌ی کسانی را که کفر ورزیدند پست ترین (کلمه) گردانید. و کلمه‌ی خداست که (هم) او برترین (کلمه) است، و خدا عزیزى حکيم است ﴿40﴾

آیه ۴۰ - این آیه معرکه آراء بین شیعه و سنی است، و هر کدام به سود مذهبشان در آن مبالغاتی دارند، ولی با میانه روی بر مبنای دلالت خود آیه با آیاتی دیگر باید چنین گفت: "اذ يقول الصحابه" که مراد ابوبکر است، مصاحبت و همراهی ویژه، ابوبکر را نسبت به پیامبر (صلی الله علیه وآله) هرگز ثابت نمی کند، زیرا اولاً برای پیامبر اصحابی بسیار مانند ابوبکر و برتر از او بوده اند، پس چگونه این صحابت در اختصاص ابوبکر بوده، وانگهی پیامبر به او فرمود: «لا تحزن» غمگین مشو، و این نهی - مانند سایر نهی ها - نهی از منکر است، و طبعاً حُزن ابوبکر در غار منکری بوده که با محافظت رسول الله (صلی الله علیه وآله) منافات داشته، و در هر صورت این جا جای نزول سکینه و آرامش ربانی است بر خصوص ابوبکر، تا «لا تحزن» رسول تحقق یابد، پس چرا فرمود "فانز الله سکینته علیه" که ضمیر

مفرد غایب در «علیه» و سایر ضمیرهای مفرد بعدی در این آیه کلا به رسول الله (صلی الله علیه و آله) برگشت می کند، طبعاً اختصاص نزول سکینه به رسول الله (صلی الله علیه و آله) دلیلی است آشکار بر این که ابوبکر درحالی از ایمان نبوده که بعد از پیامبر شایسته نزول سکینه باشد، و حال آن که در "هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا" (۴۸:۴) خداست که آرامش را در قلوب مؤمنان نازل کرد تا بر ایمانشان بیافزاید، این جا معلوم می شود که ایمان ابوبکر به اندازه ای نبوده که شایسته نزول سکینه برای افزون شدن ایمانش باشد، و همچنین "ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ" (۲۶:۹) خدا سکینه اش را بر رسول و بر مؤمنان نازل کرد، اکنون اگر ابوبکر با حالت حزن و اضطرابش در غار آن گونه ایمان داشته که شایسته نزول سکینه باشد، پس چرا پس از رسول الله (صلی الله علیه و آله) سکینه بر او هم نازل نگردید، گرچه سکینه و آرامش گری رسول (صلی الله علیه و آله)، رسالتی است، و سکینه بر مؤمنین ایمانی است، پس روی هم رفته از «سکینته» در آیه غار استفاده می شود که ابوبکر حتی به درجه ایمانی که شایسته نزول سکینه باشد هم نرسیده بود، تا چه رسد که صاحب و همراه خاص رسول الله (صلی الله علیه و آله) باشد.

وانگهی خود صاحب بودن هم دلیل بر همراهی در کل جهات نیست، مثلاً "هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ" (۴:۵۷) که در اصل معیت و همراهی رحمانی همگانی پروردگار را برای همگان ثابت می کند، این معیت مقتضی معیت رحیمی و ویژگی پروردگار با کل مکلفان نیست، زیرا مؤمنان - تا چه رسد به همه انسان ها - یکسان نیستند.

و در هر صورت «مع» بودن و همراه داشتن یا از نظر همراهی جسمانی است یا شغلی یا روحانی، و در این آیه بر حَسَب آنچه گفته شد تنها معیت جسمانی است، نه معیت رسالتی و نه معیت ایمانی که شایسته نزول سکینه باشد.

در قرآن لفظ (صاحب) در مراحل گوناگون ذکر شده، از جمله "قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاهُ رَجُلًا" (۳۷:۱۸) صاحب آن کافر که مؤمن بود به وی گفت: ... و اینجا مؤمن به عنوان صاحب کافر معرفی شده، که این صحابت همراهی جسمانی و یا تا اندازه ای دوستی معاشرتی است.

همچنین "أَوْ لَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ" (۱۸۴:۷) آیا و نیاندیشیدند که صاحب و همراهشان جنونی ندارد که مشرکان با پیامبر به عنوان مصاحب یاد شده اند.

بنابراین صرف صاحب بودن کسی با کسی صحابت و همراهی عقیدتی با او را ثابت نمی کند، مگر آن که قرینه ای ایمان یا کفر را ثابت کند، و در آیه غار گرچه قرینه ای بر کفر «صاحبه» نداریم ولی

قرآینی چند - چنان که یاد شد - موجود است که ایمانش، ایمان ضعیفی بوده، به گونه ای که در آن گیر و دار غار که حزن و اندوه سراسر وجودش را فرا گرفته بود، سکینه رسالتی بر پیامبر نازل شد با آنکه خوفی هم نداشت، و لکن بر ابوبکر سکینه ایمانی هم نازل نگردید.

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ
 إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿41﴾ لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ
 بَعَدَتْ عَلَيْهِمُ الشَّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوْ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ
 وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿42﴾ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ
 الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ ﴿43﴾

سبکباران و گرانباران (به سوی دشمنان) کوچ کنید، و با مال و جانتان در راه خدا جهاد نمایید. اگر می دانسته اید، این برای شما خوب است. ﴿41﴾ اگر حال و مالی (در دسترسشان) و سفری راهور موافق میلشان بود، بی چون از پی تو می آمدند، ولی آن راه پر مشقت بر آنان دور نمود، و به زودی به خدا سوگند خواهند خورد: «اگر می توانستیم به راستی با شما بیرون می آمدیم.» اینان خودشان را به هلاکت می کشانند و خدا می داند که بی گمان آنان سخت دروغگویند ﴿42﴾ خدا از تو درگذشت؛ چرا پیش از آنکه (حال) کسانی که راست گفتند بر تو روشن شود، و دروغگویان را بازشناسی، به آنان اجازه دادی (که به جنگ نروند)؟ ﴿43﴾

آیه ۴۳ - "عفا الله عنک": خدا از تو درگذشت. این درگذشتش از پیامبر گذشتن از فعل حرام نبوده، زیرا اولاً بخشش فعل حرام پس از توبه است، و این جا توبه ای در کار نیست، بلکه بخشش از جریان اذن به منافقان است که همچنان بر جای خود بمانند، و این در واقع شایسته بوده، زیرا منافقان بر حسب آیات (۴۴) تا (۴۵) هرگز آمادگی نبرد در راه خدا را نداشتند، پس اولاً اجازه گرفتن آنها برای عدم شرکت در جنگی جریانی ظاهری است؛ و ثانیاً اگر قصد جنگ می داشتند آماده می شدند، ولی هرگز آماده هم نشده بودند؛ ثالثاً خدا هرگز نمی خواست که آنها در جنگ شرکت کنند، زیرا شرکتشان جز فتنه در میان جنگ جویان و بالاخره شکست مسلمانان در بر نداشت چنان که آیه (۴۷) بیان گر این حقیقت است - ولی از آن جا که تمام کارهای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باید مستقیماً به امر ربانی باشد، و این اجازه دادن رسول الله (صلی الله علیه و آله) به عدم شرکت اینان در جنگ به بهانه ای واهی در عین آن که بر مبنای اصلی جایز بلکه واجب بود، و لکن شایسته بود آن هم به اذن خصوصی و حیانی باشد. بنابراین این تأدیبی است ربانی که درست است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) کارهایش بر مبنای عصمت رسالتی است، لیکن باید صد در صد به اذن صریح خدا باشد. چنان که "وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ."

إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ. " (۳:۵۳ و ۴) کلیت جریان وحیانی کل اقوال، افکار، اعمال و سلب و ایجاب رسول الله (صلی الله علیه وآله) را ثابت کرده است، و در هر صورت آیاتی مانند این آیه بیان گر تربیت تدریجی رسول الله (صلی الله علیه وآله) در فو مقام عصمت درونی اش می باشد.

لَا يَسْتَدْنِكَ الَّذِينَ يُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ
 وَاللَّهُ عَلَيْهِمُ بِالْمُتَّقِينَ ﴿44﴾ إِنَّمَا يَسْتَدْنِكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
 وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ ﴿45﴾ وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ
 عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ ابْنِعَابَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ ﴿46﴾ لَوْ
 خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أُضْعَعُوا خِلَاكُمْ يَبْغُونَكُمْ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ
 سَمْعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿47﴾ لَقَدْ ابْتِغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ
 الْأُمُورَ حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَرِهُونَهُ ﴿48﴾ وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ إِذْ
 لِيَ وَلَا تَفْتِنِي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿49﴾ إِنْ
 تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ
 وَبِتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ ﴿50﴾ قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَىٰ
 اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿51﴾ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ
 نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ
 مُتَرَبِّصُونَ ﴿52﴾

کسانی که به خدا و روز پایانی ایمان می آورند، در جهاد با مال و جانشان از تو اجازه نمی خواهند. و خدا به (حال) تقواییشانگان داناست ﴿44﴾ تنها کسانی از تو اجازه می خواهند (به جهاد نروند) که به خدا و روز واپسین ایمان نمی آورند، و دل هایشان بدون هیچ مستندی به شک افتاده؛ پس همانان در (ژرفای) شکشان سرگردانند ﴿45﴾ و اگر (برای جهاد) اراده‌ی بیرون رفتن داشتند، بی گمان برای آن ساز و برگی تدارک می دیدند، ولی خدا (این) انگیزششان را بسی ناپسند داشت. پس ایشان را زمین گیر کرد و (به آنان) گفته شد: «بازنشستگان (: در ماندگان و ناتوانان همچنان) بمانید.» ﴿46﴾ اگر با شما بیرون آمده بودند، جز فساد و دگرگونی و نابسامانی را برای شما نمی افزودند و به سرعت افساد (جنگی) خود را میان شما می انداختند، که شما را به فتنه (ی جنگی) می طلبیدند و حال آنکه در میانتان جاسوسانی بسی شنوای فتنه دارند (که به نفع آنان اقدام می کنند). و خدا به (حال) ستمکاران داناست ﴿47﴾ همواره، پیش از این (نیز) همانا در صدد فتنه جویی برآمدند، و کارها را برای تو

دگرگون ساختند؛ تا (اینکه) حق آمد، و امر خدا آشکار شد، حال آنکه آنان بسی ناخشنودند ﴿48﴾ و برخی از آنان کسی است که می گوید: «مرا (در ماندن) اجازه ده و به فتنه ام مینداز.» هان! که آنان خود در زرفای فتنه سقوط کردند. و به راستی جهنم بی گمان بر کافران احاطه دارد ﴿49﴾ اگر حالت نیکی ای تو را در رسد، آنان را بدحال می سازد، و اگر پیشامد ناگواری تو را در رسد گویند: «ما پیش از این، تصمیم خود را به راستی گرفته ایم.» و شادمان روی بر می تابند ﴿50﴾ بگو: «جز آنچه خدا برایمان مقرر داشته هرگز (آسیبی) به ما نرسد. او سرپرست ماست و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند.» ﴿51﴾ بگو: «آیا شما جز یکی از این دو نیک ترین (زندگی) را برای ما انتظار دارید؟ در حالی که ما انتظار می کشیم خدا از جانب خود یا به دست ما عذابی به شما برساند. پس انتظار بکشید، که ما هم بی چون با شما (از) منتظرانیم.» ﴿52﴾

آیه ۵۲ - این آیه بیان گر این حقیقت عمومی ایمانی شایسته است که سخنشان، فکرشان و عمل شان در برابر کفار مهاجم این است که جز دو انتظار از ما نداشته باشید که این هر دو بهترین حالت ایمانی است: ۱) کشتن در راه خدا؛ ۲) کشته شدن در راه خدا. که هر دو برای ما بهترین و شایسته ترین زندگی است، و اما ما برای شما فقط انتظار داریم که یا خدا شما را عذاب کند و یا به دست ما عذاب شوید، که اگر صورتاً بر ما غالب شوید مستحق عذاب مضاعف خواهید بود. عذاب کفر و عذاب تعدی بر مؤمنان، و اگر به دست مان مغلوب گردید عذاب صوری مغلوب شدن و سپس عذاب واقعی پس از مرگ را خواهید چشید. پس در حقیقت انتظار شما از ما فقط دو زندگی نیک است و انتظار ما از شما دو نابودی بد.

قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿53﴾ وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَرِهُونَ ﴿54﴾ فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿55﴾ وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ ﴿56﴾ لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَأًا أَوْ مَعْرَتًا أَوْ مَدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ ﴿57﴾ وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ ﴿58﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ

رَ غُبُونٌ ﴿59﴾ إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿60﴾

بگو: «چه با طاعت (و) چه با کراهت انفاق کنید، هرگز از شما پذیرفته نخواهد شد. بی گمان شما گروهی فاسق بوده اید.» ﴿53﴾ و هیچ چیزی از پذیرفته شدن انفاق هایشان جلوگیری نکرد، جز آنکه همواره به خدا و به پیامبرش کفر ورزیدند، و جز با (حالت) کسالت به نماز نمی آیند، و ایشان جز در حالی بسی ناخوشایند انفاق نمی کنند ﴿54﴾ پس (نه) اموال و نه فرزندانشان تو را به شگفتی نیاورد. جز این نیست که خدا می خواهد در زندگی دنیا به وسیله ی آنها عذابشان کند، و جانشان در حال کفر بر کنده شود ﴿55﴾ به خدا سوگند یاد می کنند (که) آنان بی گمان به راستی از شما نیستند، در حالی که آنان از شما نیستند، لیکن گروهی هستند که (مؤمنان را از یکدیگر) جدا می کنند ﴿56﴾ اگر پناهگاه یا غارها یا فرارگاهی می یافتند، بی گمان بسی شتابزده سویس روان می شدند ﴿57﴾ و برخی از آنان در (تقسیم) صدقات بر تو خرده می گیرند. پس اگر از آن (اموال) به ایشان داده شود، خشنود می گردند، و اگر از آن به آنان داده نشود ناگهان به خشم می آیند ﴿58﴾ و اگر آنان بدانچه خدا و پیامبرش به ایشان داده خشنود می گشتند و می گفتند: «خدا ما را بس است، به زودی خدا از فضل خود به ما می دهد، و (نیز) پیامبرش (به ما می بخشد)، ما همانا تنها سوی خدا راغبیم» (این خود برایشان شایسته بود) ﴿59﴾ صدقات، تنها به کمرشکستگان (: زمین گیر) و تهی دستان (: خاک نشین) و متصدیان (: گردآوری و پخش آن) و کسانی که دلشان (برای رغبت بیشتر به ایمان) به دست آورده شده، و در (راه آزادی) گرفتاران در بند، و وام داران، و در راه خدا اختصاص دارد. حال آنکه (این) فریضه ای است از جانب خدا و خدا بسی دانای حکیم است ﴿60﴾

آیه ۶۰ - این آیه مورد مصرف زکات را هشت طایفه معرفی کرده، و به عنوان فریضه دادن زکات را به آنها مقرر فرموده است، و چنان که در آیه خمس اشاره شد، زکات و خمس - جز در اندازه هر یک - همگامند.

در این هشت طایفه فقراء بر مساکین مقدم اند، زیرا فقیر بی نوایی است که کمرش از بی نوایی شکسته، ولی مسکین تنها زمین خورده است و شکستگی فقر را ندارد، و این هر دو در صورتی مستحق زکاتند که بی نوایشان در اثر تنبلی و کاهلی نباشد، زیرا اسلام تن پرور نیست؛ چنان که دسته سوم که کارمندان داد و ستد زکات می باشند، بر مبنای کار و به اندازه کارشان مستحق زکاتند.

دسته چهارم: کسانی اند که دل هایشان به اسلام نزدیک شده که با براهین اسلامی و عمل شایسته مسلمانان به اسلام تمایل یافته اند، و یا مسلمانند ولی اسلام شان شایسته و بایسته نیست، در هر

صورت آنها که دل هاشان با اسلام پیوندی خورده یا برای مسلمان شدنشان یا تکامل اسلام شان مورد چهارمین زکاتند.

پنجم: "فی الرقاب": درباره گرفتاران و نه «للقاب»: برای آنان، زیرا باین بخشی ملک آنان نیست، بلکه در راه آزادیشان است. و مراد از رقاب کسانی هستند که گردن گیر دیگری می باشند، و به اصطلاح حُرّ و آزاده نیستند، که از ابتدای اسلام رو به نابودی نهاده و مدت هاست که هرگز وجود ندارد، و چه کسانی که از لحاظ بدهی مالی در بندند.

ششم: «و الغارمین» بدهکارانند؛ البته در صورتی که بدهی شان در راه مشروع باشد نه حرام، که اگر وامی گرفته و در راه حرام مصرف کرده هرگز مورد زکات نیست.

هفتم: "و فی سبیل الله"; رکن پرداخت های زکات فی سبیل الله است که در راه خدا و پیش برد اسلام حقیقی باید پرداخت گردد، مانند دعوت به سوی خدا در کل ابعادش، و جنگ در راه خدا در کل جهاتش و بقیه موارد خود نمونه هایی است از "فی سبیل الله".

و از جمله مورد هشتم یعنی "ابن السبیل" کسی است که در حاشیه سبیل الله می باشد، یعنی لا اقل زندگی اش در راه حرام نیست و بدون تنبلی و کاهلی نیازمند است، چه در سفر باشد و چه در حضر، بالاخره کسی که در این راه نیازمند شده نه فقیر یا مسکین که کلا نیازمند باشد، بلکه در این راه نیازمند شده، مانند راه تحصیل علوم اسلامی که اگر دانشجوی اسلامی کارهای اقتصادی می کرد نیازمند نبود، ولی اکنون که وقت خود را در راه تحصیل علوم اسلامی مصرف می کند نیازمند است، یا کسی که به سفری مباح رفته و نیازمند گشته و در راه مانده است، البته این پرداخت نسبت به این گونه ابن سبیل موقت است، یعنی مادامی که ابن سبیل است نیازمند است؛ که اگر نیازش بر طرف شد و امکان پرداخت گرفتاری های خود را داشت باید آنها را بپردازد، مانند فقرا و مساکین که اگر غنی شدند و توانستند آنچه را گرفته اند بعضاً یا کلا بپردازند، باید آنها را پرداخت کنند، تنها دسته سوم که کارمندان داد و ستد زکاتند این چنین نیستند، زیرا مزد کارکرد خود را گرفته اند، و بالاخر هر کدام از این هشت گروه که کلا از مصادیق نیاز به زکاتند، مادامی که با عناوین خاص خود نیاز دارند مورد زکاتند و هنگامی که نیازشان بر طرف شد باید آنچه می توانند از گرفته های خود باز پس دهند البته به جز کارمندان زکات که هر چه هم دارا باشند گرفته های آنها استحقاق دایمی آنهاست، و اصولاً زکات و غیز زکات از انفاقات اسلامی مربوط به دو جهت معنوی و مادی اسلامی است که باید ضرورت های معنوی و مادی، فردی و اجتماعی مسلمانان با انفاقات واجب و مستحب بر طرف گردد.

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذنُ قُلْ أذنُ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ
لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ ﴿61﴾

و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند: «او گوش است (و زود باور می کند).» بگو: «(او) به سود شما گوش است؛ به خدا ایمان می آورد و به سود مؤمنان امانشان می دهد، و برای کسانی از شما که ایمان آورده اند رحمتی بزرگ است.» و کسانی که پیامبر خدا را آزار می رسانند، برایشان عذابی است پر درد ﴿61﴾

آیه ۶۱ - اذن بودن - که گوش کردن سخنان گوناگون است - برای پیغمبر که اذن خیر است کلا به نفع مسلمانان می باشد؛ زیرا اگر سخن ناروایی گفته شود و پیامبر گوش دهد آن را با تبیین حقیقت بر طرف می کند، و اگر سخنی درست باشد آن را تصدیق می کند. و اگر هم نقصانی در این میان باشد آن را بر طرف می سازد، بر این اساس گوش رسالتی در هر سه بعدش گوش هوش است، نه گوش بی مهابا، و لکن کسانی که هر بد و خوبی را گوش می دهند و در این جریانات بی تفاوتند اینان "اذن خیر" نیستند.

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا
مُؤْمِنِينَ ﴿62﴾ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا
فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ ﴿63﴾ يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ
بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِءُوا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجٌ مَاتَحْذَرُونَ ﴿64﴾

و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند: «او گوش است (و زود باور می کند).» بگو: «(او) به سود شما گوش است؛ به خدا ایمان می آورد و به سود مؤمنان امانشان می دهد، و برای کسانی از شما که ایمان آورده اند رحمتی بزرگ است.» و کسانی که پیامبر خدا را آزار می رسانند، برایشان عذابی است پر درد ﴿61﴾ برای (اغفال) شما به خدا سوگند یاد می کنند تا شما را خشنود گردانند. حال آنکه اگر مؤمن بودند سزاوارتر است که خدا و فرستاده‌ی او را خشنود سازند ﴿62﴾ آیا ندانستند هر که میان خود و خدا و پیامبرش حدی [فاصله‌ای] اندازد، بی گمان برای او آتش جهنم است، حال آنکه در آن جاودانه خواهد بود. این همان خواری و بی مقداری بزرگ است ﴿63﴾ منافقان بیم دارند از اینکه (مبادا) سوره‌ای بر آنان نازل شود که ایشان را از آنچه در دل هایشان هست خبری مهم دهد. بگو: «مسخره کنید. بی تردید خدا آنچه را که (از آن) می ترسید برون آورده است.» ﴿64﴾

آیه ۶۴ - «سوره» مجموعه آیات حتی دو آیه و حتی یک آیه است، که مطلبی را مستقلاً بیان گر است، چون اصولاً سوره از «سور»: دیوار دور خانه یا آبادی یا شهر یا کشور است که آن را از دیگر جاها جدا می سازد، بنابراین سوره در قرآن - بر خلاف اصطلاح معمولی - تنها سوره های رسمی قرآن نیست، بلکه مطلبی است و حیانی که مستقل باشد، و این منافات با آن ندارد که سوره های مصطلح هم سوره است، زیرا در مجموعه کلی مجموعه آیات مستقل است، و با فاصله "بسم الله الرحمن الرحيم" - جز در برائت - جدا می شوند.

وَلَدِينِ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَءَايَاتِهِ وَرَسُولِهِ
 كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿65﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَآفَةِ
 مِّنْكُمْ نَعَذِّبُ طَآفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿66﴾ الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَاتُ بَعْضُهُمْ
 مِّنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ
 فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنْفِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿67﴾ وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنْفِقِينَ وَالْمُنْفِقَاتُ
 وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ
 مُّقِيمٌ ﴿68﴾ كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَأَكْثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا
 فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ
 وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿69﴾

و بی گمان اگر از ایشان بپرسی، بی آمان همی خواهند گفت: «ما فقط (در کار نابسامانان) فرورفته و بازی می کرده ایم.» بگو: «آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می کرده اید؟» ﴿65﴾ عذر نیاورید. بی چون شما بعد از ایمانتان کافر شدید. اگر از گروهی از شما (به خاطر پوزششان) درگذریم، گروهی (دیگر) را به علت اینکه همواره تبهکار بوده اند عذاب خواهیم کرد ﴿66﴾ مردان و زنان منافق همانند یکدیگرند؛ (دیگران و خودشان را) به کار ناشناخته [نایسند] و می دارند و از کار شناخته شده [پسندیده] باز می دارند، و دست های خود را (از خوبی ها) فرو می بندند. خدا را فراموش کردند، پس او (هم) فراموششان کرد. منافقان، بی گمان (هم) ایشان فاسق اند ﴿67﴾ خدا به مردان و زنان منافق و کافران، آتش جهنم را وعده داده است، (که) در آن جاودانه اند. همان (آتش) برایشان کافی است، و خدا لعنتشان کرده، و برایشان عذابی پایدار کننده است ﴿68﴾ (حال شما منافقان) همچون (حال) کسانی است که پیش از شما بودند آنان از شما نیرومندتر و دارای اموال و فرزندان بیشتری بوده اند. پس بر حسب خوی (نایسند) خودشان از نصیب خودشان برخوردار شدند. و شما (هم) به

خوی (بد) خود بهره (ها) بردید، چنان که پیشینیانتان به خوی (بد)شان بهره (ها) بردند. و شما (در باطل) فرو رفتید، همان گونه که آنان (در باطل) فرو رفتند. آنان اعمالشان در دنیا و آخرت به هدر رفت و اینان، (هم)ایشان زیان کاراند ﴿69﴾

آیه ۶۹ - "حبطت اعمالهم فی الدنيا و الآخرة" در این آیه، نابودی اعمال شان در آخرت روشن است که هرگز اثر شایسته ای در آخرت ندارد، بلکه تماماً عذاب است، و در دنیا که بر مبنای اسلام ظاهر کاری می کنند ولی در باطن شان کافرند، این جا هم اعمال شان به چیزی گرفته نمی شود؛ زیرا رسول و مؤمنان حقیقی آنها را می شناسند، و ارجی برای ایشان قایل نیستند، بنابراین در اعمال ظاهراً ایمانیشان در دنیا هم زیان کارند، چنان که "و اولئک هم الخاسرون".

أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَتَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿70﴾ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿71﴾

آیا گزارش مهم کسانی که پیش از آنان بودند - : قوم نوح و عاد و تمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین و شهرهای زیر و رو شده - به ایشان نرسیده است؟ پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند. پس خدا هرگز بر آن نبوده تا به آنان ستم کند، ولی آنان بر خود ستم روا می داشته اند ﴿70﴾ و مردان و زنان باایمان، دوست دار، نگهدار و پشتوانه ی یکدیگرند. همدیگر را به کارهای شناخته شده [پسندیده] وامی دارند و از کارهای ناشناخته [ناپسند] باز می دارند و نماز را بر پا می دارند، و زکات را می دهند، و خدا و پیامبرش را فرمان می برند. اینانند که خدا به زودی مشمول رحمتشان قرار خواهد داد. به راستی خدا عزیزی حکیم است ﴿71﴾

آیه ۷۱ - این آیه ولایت را از باب امر و نهی با شرایطش بر هر دوی مردان و زنان مؤمن واجب کرده که روی این مبنا چنان که مردان مؤمن حق امر به معروف و نهی از منکر دارند، زنان نیز چنین اند، همان گونه که در به پا داشتن نماز و دادن زکات و پیروی از خدا و رسول و در نتیجه مورد رحمت خدایی شدن همسانند، بنابراین چنان که این جریانات در اختصاص مردان مؤمن نیست، سیاست امر به معروف و نهی از منکر نیز اختصاص به مردان ندارد.

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿72﴾

خدا به مردان و زنان باایمان باغ هایی وعده داده است که از زیر (درختان)شان نهرها روان است (و اینان) در آنها جاودانه اند؛ و (نیز) سراهایی پاکیزه در باغ های جاودان (به آنان وعده داده است) و خشنودی ای از (سوی) خدا بزرگ تر (از این باغ ها و سراها) است. این است همان کامیابی و سعادت با سلامت و عظمت ﴿72﴾

آیه ۷۲ - "و رضوان من الله اکبر" بهشت رضوان را تبیین می کند، که در حقیقت بر مبنای "جنات تجری" و «رضوان» برای مؤمنان دو بهشت است: بهشت جسمانی و بهشت روحانی. البته بهشت روحانی بر مبنای درجات ایمان است، چنان که "و جنا الجنة دان" ثمره نزدیک دو بهشت برای آنان است، هم بهشت معرفت و هم بهشت جسمانی.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿73﴾

پناهگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است ﴿73﴾

آیه ۷۳ - جهاد اسلامی نه تنها علیه کفار رسمی است، بلکه بر مبنای "جاهد الکفار و المنافقین" منافقان را نیز شامل است، البته در صورتی که نفاقشان برای رسول الله (صلی الله علیه و آله) آشکار باشد و نیز جهاد باکفار در دو بعد عقیدتی و عملی است، ولی جهاد با منافقان تنها کشتار نیست، مگر آن که افساد عقیدتی یا خونیشان به گونه ای باشد که مستحق اعدام شوند. چنان که درکل "یسعون فی الارض فساداً" چنین است.

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿74﴾ وَمِنْهُمْ مَنُ عَاهَدَ لِلَّهِ لَنْ نَسُنَّ مِنْ فَضْلِهِ لِنَصَّدَّقَنَّ وَلِنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿75﴾ فَلَمَّا آتَاهُمُ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿76﴾ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿77﴾

به خدا سوگند می‌خورند که (سخن ناروا) نگفته‌اند، در حالی که همواره همانا سخن کفر گفته‌اند، و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده‌اند، و به آنچه به آن دست نیافتند همت گماشتند، و به انکار (و انگارتان) به پیگیری انتقام آمیز (تان) بر نخاستند مگر (برای) آنکه خدا و پیامبرش از فضل خود آنان را بی‌نیاز گردانید. پس اگر توبه کنند برای آنان خوب است، و اگر روی برتابند، خدا آنان را در دنیا و آخرت عذابی دردناک می‌کند، و در روی زمین نه پشتوانه و نه یآوری برایشان نیست ﴿74﴾ و از آنان کسانی (اند که) با خدا عهد کردند: «اگر همواره از کرم خویش به ما عطا کند، به راستی همواره از تصدیق‌کنندگان باشیم، و بی‌چون همچنان از شایستگان خواهیم بود.» ﴿75﴾ پس چون (خدا) از فضل خویش به آنان داد، بدان بخل ورزیدند و به حال اعراض روی برتافتند. ﴿76﴾ پس به سزای آنکه با خدا خُلف وعده کردند، و از آن روی که دروغ می‌گفتند، در دل هایشان - تا روزی که او را دیدار کنند - نفاقی پایدار قرار داد ﴿77﴾

آیه ۷۷ - "فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ" به معنای جزای اصرار منافقان بر نفاق است، که از جمله عقوبت دنیوی شان این است که همان نفاق و بیشترش در دلهایشان تا هنگام مرگ پیوسته خواهد بود، چنانکه "فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ" (۵:۶۱) هنگامی که انحراف کردند، خدا هم قلب هایشان را منحرف ساخت. این نیز بر همین مبناست.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ ﴿78﴾ الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿79﴾ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿80﴾

آیا ندانسته‌اند که خدا بی‌گمان رازشان و نجوایشان را می‌داند، و اینکه خدا همواره بسی دانای رازهای نهان است؟ ﴿78﴾ کسانی از مؤمنان - که از روی میل صدقات می‌دهند - در پنهانی عیب می‌گیرند. و (همچنین) از کسانی که (در انفاق) جز به اندازه‌ی توان رنج آمیزشان نمی‌یابند، (عیب جویی می‌کنند) پس آنان را به مسخره می‌گیرند، (بدانند که) خدا آنان را به مسخره گرفته و برایشان عذابی پردرد است ﴿79﴾ برایشان پوشش بخواه یا برایشان پوشش نخواه - (حتی) اگر هفتاد بار (هم) برایشان پوشش بخواهی - هرگز خدا (گناهان) آنان را نخواهد پوشید، (چرا) که آنان بی‌گمان به خدا و فرستاده اش کفر ورزیدند. و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند ﴿80﴾

آیه ۱۰ - "استغفر لهم أو لا تستغفر لهم" به دو معناست: اول این که حجت رسول الله (صلی الله علیه وآله) حتی نسبت به منافقان به قدری زیاد است که گاهی می خواهد برایشان زبانی به استغفار گشاید، ولی این آیه کلا از آن منع کرده است.

دوم آن که اگر پیامبر - هم - بر فرض محال برای آنان استغفار کند، هرگز پذیرفته نیست.

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴿81﴾ فَلْيُضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيُبْكِوْا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿82﴾ فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَدْنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ ﴿83﴾ وَلَا تَصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَسِقُونَ ﴿84﴾

و ادار شدگان به سربچی (از جهاد) به هنگام برجای ماندنشان در تخلف از (دستور) رسول خدا شادمانی کردند. و از اینکه با مال ها و جان هاشان در راه خدا جهاد کنند بسی ناخوش گشتند و گفتند: «در (این) گرما (برای جنگ) کوچ نکنید!» بگو: «اگر دریافته بودند آتش جهنم سوزان تر (از سوز جنگ) است.» ﴿81﴾ (از این) پس به سزای آنچه به دست می آورده اند باید کم بخندند و بسیار بگریند ﴿82﴾ پس اگر خدا تو را سوی طایفه ای از آنان بازگرداند (و) در نتیجه برای بیرون آمدن (به جنگ دیگری) از تو اجازه خواستند، بگو: «شما هیچ گاه با من خارج نخواهید شد، و هیچ گاه همراه من با هیچ دشمنی کشتار نخواهید کرد. شما نخستین بار بی گمان با (معدوران و خانه نشینان) به قعودتان) خشنود شدید، پس (اکنون نیز) با (باز)نشستگان بنشینید.» ﴿83﴾ و هیچ گاه بر هیچ مرده ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نه ایست. اینان بی چون به خدا و پیامبرش کافر شدند و در حال فسق مردند ﴿84﴾

آیه ۱۴ - این آیه حتی نماز میت را بر جنازه منافقان پس از مرگشان حرام دانسته، که هر کس نفاقتش برای رسول الله (صلی الله علیه وآله) - یا و هر مسلمانی - آشکار باشد، هرگز بر مرده اش نباید نماز بگذارند. اولاً طبق "و لا تصل علی احد منهم" که نهی از نماز خواندن بر آنان است، و ثانیاً این که از ارکان نماز میت استغفار بر ای اوست، و چنان که استغفار برای منافق در حال زنده بودنش حرام است، به طریق اولی پس از مرگش نیز حرام است.

و اصولاً منافق در منطق قرآن تنها کسی است که در باطن کفر می‌ورزد ولی تظاهر به اسلام دارد، مخصوصاً آن متظاهری که با نمایش اسلامی اش بر ضد اسلام و مسلمین فعالیت دارد، روی این اصل غیر این مورد منافق - رسمی - نیست، گرچه از نظر اصل لغت نفا یعنی اختلاف و جدایی است که حتی اگر مؤمنی از نظر عقیدتی و قلبی در مرتبه کاملی از ایمان باشد ولی ظاهر گفتار و کردارش نمود بیشتری داشته باشد، از نظر لغت منافق است، ولیکن اصطلاح نفا در قرآن هرگز شامل او نمی‌شود؛ بلکه "وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ" (۴۹:۸) است، که شامل هر مؤمنی که ایمانش کامل نیست می‌شود که در قلبش بیماری از نظر ایمان وجود دارد.

تشخیص کفر باطنی هم در صورت یقین و احراز آن است، که مثلاً اعمال و عقایدی را احیاناً به طور پنهانی ابراز داشته که دلیل بر کفر است، و شما آنها را شخصاً یا به شهادت قاطعانه بدانید، ولی در ظاهر بسا که بیشتر از مسلمانان دیگر تظاهر به اسلام می‌کند. در این گونه موارد نفا ثابت است.

وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿۸۵﴾ وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطُّولِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ ﴿۸۶﴾

و اموال و فرزندان، تو را به شگفتی نیندازد. خدا تنها همی خواهد ایشان را در دنیا بدن ها عذاب کند، و جان هاشان در حال کفرشان برکنده شود ﴿۸۵﴾ و هنگامی که سوره ای نازل شود که: «به خدا ایمان آورید و همراه پیامبرش جهاد کنید»، توانمندان از تو اجازه می‌خواهند و می‌گویند: «بگذار ما با (باز)نشستگان باشیم.» ﴿۸۶﴾

آیه ۸۶ - چنان که گذشت لفظ «سوره» که در مورد امر منافقان به ایمان و جهاد فی سبیل الله است، اینجا سوره رسمی نیست، زیرا در کل قرآن چنان سوره این نداریم که تنها منافقان را مورد این دو امر قرار دهد، حتی سوره منافقون که سوره رسمی مستقلی است، هرگز چنین مطالبی را در بر ندارد، بلکه سراپا مذمت آنان است. روی این اصل همان طور که گفته شد، سوره آیه یا آیاتی است که مستقلاً مطالبی را در بر داشته باشد، گرچه سوره های رسمی قرآن سوره هایی بارزترند. مانند مؤمن و مؤمن تر.

"أُولُو الطُّولِ" به معنای توانمندان است، چه توان بدنی جنگ، و چه توان مالی برای ساز و برگ جنگ، و چه درهر دو بُعدش، که «طول» این جا دارای هر دو زمینه است و اجازه گرفتن توانمندان به ویژه درهر دو بعد خود دلیل است بر نفا آنان، زیرا اگر کسی توانایی بدنی ندارد ولی دارای توانایی مالی

است، یا دست کم در صورت نداشتن هیچ کدام توان تشویق جنگجویان را دارد باید آنان را حتی الامکان به جنگ تشویق نماید.

رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿87﴾ لَكِنَّ
الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ
وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿88﴾ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿89﴾ وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ
لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ ﴿90﴾

راضی شدند که با (باز)نشستگان [؛ معذوران] باشند. و حال آنکه بر دل هایشان مهر نهاده شده است، پس دریافتی (درست از حقایق) ندارند ﴿87﴾ ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آوردند، با اموال و جان هایشان جهاد کردند. و اینانند که همه‌ی خوبی‌ها برایشان است، و ایشان، (هم) اینان رستگار کننده‌اند ﴿88﴾ خدا برای آنان باغ‌هایی آماده ساخته، که از زیر (درختان)شان نهرها روان است، (و) در آنها جاودانه‌اند. این (همان) بهره‌ی سالم بزرگ است ﴿89﴾ و عذرخواهان از بادیه نشینان آمدند تا به آنان اجازه (ی ترک جهاد) داده شود، و کسانی که به خدا و فرستاده اش دروغ گفتند نیز (در خانه هایشان) نشستند. به زودی به کسانی از آنان که کفر ورزیدند عذابی دردناک خواهد رسید ﴿90﴾

آیه ۹۰ - "المعذرون من الاعراب" و نه «معذرون» به معنای عذر خواهان در عدم شرکت در جنگ برای خود و دیگران می باشند.

«الاعراب» در آیه (۹۷) خواهد آمد، و "الذین کذبوا الله و رسوله" منافقان اند که "عذاب الیم" این جا در اختصاص آنان است و نه «الاعراب» زیرا بادیه نشینان قصور و تقصیر را در هم آمیخته اند، و شاید مورد عفو قرار گیرند، ولی "الذین کفروا" که منافقان هستند از جریان عفو بروند.

لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَىٰ وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ
إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿91﴾

بر ناتوانان و بیماران و بر کسانی که چیزی نمی یابند (تا در راه جهاد) خرج کنند - در صورتی که برای خدا و پیامبرش خیرخواهی کنند - حرجی نیست. هنگامی که برای خدا و فرستاده اش (کسانی را) نصیحت کنند، علیه احسان کنندگان هیچ راهی (بر مذمت یا عقوبتشان) نیست. و خدا بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است ﴿91﴾

آیه ۹۱ - "ما علی المحسنین من سبیل" هیچ مسلمانی را در راه احسان نباید سرزنش کرد، یا به گیر و دار افکند، چه از نظر حالی و مالی و چه از نظر عملی، بر این مبنا اگر مسلمانی از شما امانتی را پذیرفت خصوصاً در صورتی که در پذیرش این امانت اضافه بر آن که مزدی در کار نبوده زحماتی هم برای او به بار آورد، چنان که این مال بدون تقصیر او تلف شود، دهنده مال هیچ گونه حقی نه لفظی نه مالی و نه عملی علیه او ندارد. زیرا "من سبیل" کل راه ها و روش های بر ضد احسان کننده را منع کرده، آری کسی که امانتی را دریافت کند در حالی شایستگی نگهداری آن را ندارد و یا در نگهداری اش کوتاهی کرده باشد، در هر یک از دو جهت اگر این مال تلف شود باید آن را جبران نماید، زیرا این امانت دار احسان نکرده، بلکه اسائه هم کرده؛ و در این میان کسی است که نه آن گونه احسان کرده و نه این گونه اسائه، مانند کسی که در حفظ امانت هم شایستگی داشته و هم کاملاً دقت کرده، ولی مُزد هم گرفته است، این فرد نیز مشمول «المحسنین» می باشد، زیرا گرچه مزدی گرفته، ولی کار بدی نکرده است، همچنین کسی که چیزی را با شرایط شرعی اجاره می کند و بدون تقصیر و در عین شایستگی این اجاره، آن را از دست می دهد، یا بهتر که در اثر کارکرد معمولی و عادلانته اجاره ای، نقصانهایی در مورد اجاره وارد می شود، مانند اتومبیل یا خانه که در اثر استعمال طبعاً فرسوده می گردد در این مراحل و مانندشان مادامی که تقصیر یا ناشایستگی در کار نباشد مشمول «المحسنین» خواهد بود.

آری، اگر کسی مال دیگری را در خواب و یا در بیداری بدون تقصیر تلف کند، که نه در اجاره اوست و نه امانت، در این صورت طبق ادله شرعیه کتاب و سنت ضامن است، زیرا نه محسن است و نه مِسء، لذا از نفی و اثبات ضامن بودن در این جا بیرون است، و طبق اصل ضمانت طبعاً ضامن می باشد.

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّاتُوا لِيَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أُجِدُّ مَأْ أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا
وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ ﴿۹۲﴾ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى
الَّذِينَ يَسْتَنْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى
قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۹۳﴾ يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ
تُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَ سِيرَى اللَّهِ عَمَلِكُمْ وَ رَسُولُهُ ثُمَّ تَرَدُّونَ
إِلَى عِلْمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۹۴﴾ سَيُخْلِفُونَ بِاللَّهِ
لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِيُتَعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجِسٌ وَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ

جَزَاءٍ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿95﴾ يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِن تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ
 اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿96﴾ الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا وَ أَجْدَرُ أَلَّا
 يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿97﴾

و (همچنین) بر کسانی که چون پیش تو آمدند تا راهی (جهاد) شان کنی (زیانی) نیست. (چون) گفتی: «چیزی نمی یابم تا بر آن راهبتان کنم»، برگشتند؛ حال آنکه در اثر اندوه از چشمانشان اشک فرو می ریزد که (چرا) چیزی نمی یابند تا (در راه جهاد) خرج کنند. ﴿92﴾ همانا راه (نکوهش) علیه کسانی است که در حال توانگریشان از تو اجازه (ی ترک جهاد) می خواهند (و به این) راضی شده اند که با خانه نشینان (همانند زنان و سالخوردگان و بیماران) باشند. و خدا بر دل هایشان مهر نهاد؛ پس آنان نادانی می کنند. ﴿93﴾ هنگامی که سوی آنان باز گردید، به سويتان عذر می آوردند. بگو: «عذر نیاورید. هرگز برای شما ایمنی نداریم (و) خدا همواره ما را از خبرهای مهم شما آگاه گردانیده و به زودی خدا و رسولش عمل شما را خواهد دید. سپس سوی دانای نهان و آشکار بازگردانیده می شوید. پس به آنچه انجام می دادید به شما خبری مهم می دهد.» ﴿94﴾ هنگامی که سوی آنان بازگشتید، به زودی برایتان به خدا سوگند یاد می کنند تا از ایشان چشم پوشی کنید. پس از آنان روی برتائید (که) آنان بی گمان پلیدند، و به (سزای) آنچه به دست می آورده اند پناهگاهشان دوزخ است ﴿95﴾ برایتان سوگند یاد می کنند تا از آنان خشنود گردید. پس اگر شما (هم) از ایشان خشنود شوید، خدا از گروه فاسقان هرگز خشنود نخواهد شد. ﴿96﴾ بادیه نشینان (دور از ایمان) در کفر و نفاق (از دیگران) سخت ترند و به اینکه حدود آنچه را خدا بر فرستاده اش نازل کرده، ندانند سزاوارترند. و خدا بسی دانای حکیم است ﴿97﴾

آیه ۹۷ - «الاعراب» که در ده جای قرآن تکرار شده است کلاً به معنای عرب زبانان نیست، که در اکثر این آیات کلاً مورد مذمت نفا یا کم ایمانی قرار گرفته اند، و در ثانی در معنای لغوی مقصود بادیه نشینانند که هم از مدینه الرسول دور می باشند، وهم خشونت طبیعی زندگی صحرائی احیاناً آنان را خشن می سازد، و روی این دو بعد مثلث "اشد کفراً و نفاقاً و أجدر ألاً يعلموا حدودها انزل الله" درباره آنان آمده است، مخصوصاً ضلع آخرین که ناآگاهی از احکام خداست، و همین ناآگاهی هم از موجبات کفر و نفا آنان می باشد، که اگر بر خلاف این دو بعد دارای علم و ایمانی شایسته گردند از برخی کسانی که در حوزه علم مدینه بوده اند بسی برترند، و چنان که در آیه (۹۲) همینان مورد رحمت ویژه پروردگار می باشند بر این مبنا شهرنشینان دور از معارف اسلامی از «الاعراب» می باشند، ولی بادیه نشینانی با معارف اسلامیشان از اینان نیستند. چنانکه آیه (۹۹) بیانگر این حقیقت است.

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَابِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ
السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿98﴾ وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَةً عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ
اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿99﴾ وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ
وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ
جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿100﴾

و برخی از بادیه نشینان کسانی اند که آنچه را (در راه خدا) انفاق می کنند خسارتی (برای خود) برمی گیرند، و منتظرند که تمامی دگرگونی ها سراپایتان را فراگیرد؛ دگرگونی های بد بر خودشان است. و خدا بسیار شنوای داناست ﴿98﴾ و برخی (دیگر) از بادیه نشینان کسانی اند که به خدا و روز بازپسین ایمان می آورند، و آنچه را انفاق می کنند مایه‌ی تقرب‌هایی نزد خدا و رحمت‌های (درخواستی) پیامبر می گیرند. هان! که انفاقشان برایشان مایه‌ی تقرب است (و) به زودی خدا ایشان را در رحمت خویش می آورد. خدا بی گمان بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است ﴿99﴾ و پیشگامان نخستین، از مهاجران و انصار [؛ یارانشان] و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود است و آنان (نیز) از او خشنودند. و برایشان باغ‌هایی آماده کرده که از زیر (درختان)شان نهرها روان است (و) در آنها جاودانه‌اند، این است همان کامیابی راحت با عظمت ﴿100﴾

آیه ۱۰۰ - "و السابقون الأولون" تنها پیشی جستن و آغاز کردن در ایمان را از مهاجران و انصار در بر ندارد، بلکه مهمتر از سبقت زمانی سبقت ارزشی است که در دوران امر میان این دو سبقت مهمتر همین دومین است، آری، اگر این هر دو با هم جمع گردند از سبقت منفرد که یا زمانی است و یا ارزشی برتر خواهند بود. بالاخره اینان همان آغازگران و پیشی جستگان در صف اول ایمانند که عرض مکان و طول زمان را در بر دارد، و درسته دوم "الذین اتبعوهم بإحسان" می باشند که در ردیف دوم از سبقت و اولویت ایمانی هستند. اینجا بر حسب روایتی از سنیان عمر «و» را از "والذین اتبعوهم" در خطابه ای برداشت، به منظور اینکه انصار را پیرو مهاجران قرار دهد و خود از مهاجران بود؛ در این میان عربی با شمشیر برهنه اش از جا برخاست و گفت: خلیفه! او را چه کردی میان او و تو این شمشیر حاکم است، و عمر او را اضافه کرد.

و آیا مانند عمر که یک او را نمی توانست از آیه حذف کند، دیگران جرأت حذف آیه یا آیاتی از قرآن را داشته اند!!

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنْفِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَا
لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴿101﴾

و برخی از بادیه نشینانی که پیرامون شمایند منافقند. و از ساکنان مدینه نیز گروهی بر (مبنای) نفا (از
تمامی ایمان) عریان شدند. تو آنها را نشانه نمی زنی بلکه ما آنها را نشانه می زنیم. ما به زودی دو بار
عذابشان می کنیم؛ سپس به عذابی بزرگ بازگردانیده می شوند ﴿101﴾

آیه ۱۰۱ - "نحن نعلمهم" این «نعلم» از «علم» است، و علم به اصطلاح یک مفعولی است و
معنایش هم بر خلاف علم دو مفعول گیر نیست، بلکه مقصود شناخت آنان می باشد که شناخت هم یک
مفعول گیر است، و روی این اصل «لنعلم» درباره خدا که در آیاتی چند وارد است، و کلا یک
مفعول گیر است. از (علم) به معنای نشانه گذاردن است، آیاتی از قبیل «لنعلم» تنها به معنای علم و
نشانه گذاری است و نه (علم) که از نظر معنا نیز بر خلاف علم همیشگی و کلی و ربانی است، و در
حدود (۱۱) آیه قرآنی تماماً به همین معنای (علم) و نشانه گذاری است.

وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن
يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿102﴾ خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ
وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿103﴾

و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کردند (که) کاری شایسته را با کار بدی دیگر درآمیخته اند.
امید است خدا بر آنان بازگشت کند (و) خدا بی گمان بسی پوشندهی رحمت گر بر ویژگیان
است. ﴿102﴾ از اموال آنان صدقه ای بگیر تا بدان پاک و پاکیزه شان سازی، و برایشان (از خدا)
طلب رحمت کن (که) به راستی درخواست رحمت تو برای آنان آرامشی است. و خدا بسیار شنوای
داناست ﴿103﴾

آیه ۱۰۳ - «أموالهم» که به اصطلاح جمع مضاف است دلیل بر استغرا می باشد، که کل اموال را
شامل است، و اگر بعضی اموال بود "خذ من بعض أموالهم" بود، و روی این اصل کل اموال مورد
زکاتند، که بر مبنای «من» بخشی از هر یک از آنها مورد پرداخت در زکات های واجب است، و نه این
که بعضی از اموالشان را کلا بایستی به عنون زکات بدهند. و یا از بعضی از اموالشان زکات بپردازند!

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ
التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿104﴾ وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ
وَسُرُّدُونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿105﴾

آیا ندانستند (که) خدا به درستی (هم) او از بندگانش توبه را می پذیرد، و صدقات را (از ایشان) می گیرد، و خداست که خود به راستی بسی توبه پذیر رحمت گر بر ویژگیان است؟ ﴿104﴾ و (به این نابکاران) بگو: « (هر کاری می خواهید) انجام دهید، پس به زودی خدا کردارتان را می نگرد و پیامبرش و مؤمنان نیز (کردارتان را خواهند نگرست). و به زودی سوی (خدای) دانای نهان و آشکار باز گردانیده می شوید. پس شما را به آنچه انجام می داده اید آگاهی مهمی خواهد داد. » ﴿105﴾

آیه ۱۰۵ - "فسیری الله عملکم" که رؤیت الهی را درباره کل اعمال به آینده افکنده است - هرگز دلیل بر عدم علم ربانی نسبت به حال و گذشته اعمال نیست، زیرا رؤیت ربانی نسبت به اعمال دو گونه است: گونه اول رؤیت دنیوی است که بر گروه بسیاری از مکلفان پنهان است، بدین معنی که از روی جهل یا جاهلانه توجه به حضور علمی ربانی نسبت به اعمالشان ندارند، و روی همین غفلت است که دچار گناه می شوند، رؤیت دوم بر خلاف رؤیت نخست به گونه ای مکشوف است که پس از مرگ در برزخ و قیامت حتی کفار - تا چه رسد به مؤمنان - آگاهی بر احاطه علم ربانی بر اعمالشان دارند، که رؤیت آینده روی همین مبنا و نیز بر اساس باقی ماندن صداها و سیماهای مکلفان در کل اعمالشان می باشد، که نوعاً از این جریان نیز غافلند و بر حسب این آیه و ده ها آیه دیگر صداها و سیماهای مکلفان همچنان به گونه مستمر تا رستاخیز باقی خواهد ماند که خود گواهان عینی بر این اعمال می باشند، ری این دو اصل "فسیری الله" که علم الهی را به آینده متوجه ساخته هرگز - معاذ الله - دلیل بر جهل گذشته حضرت علام الغیوب نیست.

وَءَاخِرُونَ مُرْجُونَ لَأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿106﴾ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿107﴾

و عده ای دیگر امید یافتگان برای فرمان خدایند: یا آنان را عذاب می نماید و یا به آنان برگشت می کند. و خدا دانایی حکیم است ﴿106﴾ و کسانی که مسجدی را بر گرفتند در حالی که (این مسجد) ضرار زیان بار و کفر (آمیز) و (برای) جدایی افکندن میان مؤمنان است، و (نیز) کمین نهادنی است برای کسی که قبلاً با خدا و پیامبرش به جنگ برخاسته بود، و بسی سخت سوگند یاد می کنند که ما به جز نیکوترین (زندگی اسلامی) قصدی نداشتیم، در حالی که خدا گواهی می دهد که آنان بی گمان دروغگویند ﴿107﴾

آیه ۱۰۷ - "مسجداً ضراراً" ضرار که از باب مفاعله است مشتمل بر دو فاعل است، فاعل اول در زیان رساندن آغازگر است، و فاعل دوم در این زیان رسانی مدافع می باشد، و این آیه با سه آیه بعد

سرزشتی شدید است نسبت به منافقینی که مسجدی را که اصولاً برای عبادت و وحدت است مایه نفا و زیان رسانی طرفینی قرار داده اند، که آغازگر این زیان همین منافقاند که مسجد را پایگاه و جایگاهی زیان بخش در برابر مؤمنان قرار داده اند که جایگاه عبادت خدا را بنیادی بر ضد عبادت خدا قرار داده و آن را به سنگری برای هجوم بر ضد مسلمین تبدیل کردند، و سوگند بسیار محکم شان بر این میناست که "إن اردنا إلا الحسنی": تصمیمی به جز ایجاد زندگی بهتر و شایسته تر از برای مسلمانان نداریم، ادعایشان چنین است ولی مقصودشان زیان رسانی به اسلام و مسلمین می باشد.

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ ﴿108﴾

هرگز در آن جا (به نماز و طاعت) نه ایست. به راستی مسجدی که از روز نخستین بر پایه‌ی تقوا بنا شده، سزاوارتر است که در آن به ایستی. در آن راد مردانی اند که دوست دارند بی شایبه و پاک شوند. و خدا کسانی را که خواهان پاکی اند دوست می دارد. ﴿108﴾

آیه ۱۰۸ - این آیه قیام رسول الله (صلی الله علیه وآله) را برای نماز خوانندش در مسجد ضرار حرام دانسته، چون اساسش بر طغیان است، و تنها در مسجدی باید قیام اسلامی در نماز و مانند آن قرار گیرد که هم بر مبنای تقوی بنیاد گشته و هم قیام کنندگان در آن در عین پاکی در پی پاک تر شدن هستند.

نگارنده در هجرت الی الله - در آخرین مرحله - که دو سالی هم پیاپی در مکه و مدینه سکونت داشتم، قهوه خانه ویران و پلیدی را در آستانه مسجد قبا دیدم، و از نظر شرافت موقعیت مکانیش از این و آن پرسیدم: این جا چه بوده و چرا این گونه است؟ پاسخ این بود که: این جا جایگاه مسجد ضرار است که پس از خرابی اش به اراده الهی بعد از گذشت چهارده قرن همچنان ویران است، که یا ساختمانی در آن - در طول این مدت - بنا نشده، و یا اگر هم بنیان شده به ویرانی گراییده است. و جمله "فأنهار به فی نار جهنم" در آیه (۱۰۹) نه تنها دنیای مسجد ضرار را ویران کرده، بلکه در آخرت هم او را از جهنم محسوب داشته است.

پیامی که این آیه برای مسلمانان در طول تاریخ و عرض جغرافیا دارد این است که گرایش هر چه شدیدتر، زیباتر و زیننده تر به وحدت ایمان بر کل مسلمین جهان از نخستین واجبات اجتماعی اسلامی است، و هر شخص یا گروهی به هر وسیله ای بخواهند بین مسلمانان اختلاف ایجاد کنند، ولو به چهره دینی مسجد یا حسینیه یا مانند آنها باشد، اینها در حکم مسجد ضرار است، مگر این که بر مبنای ضیق مکان و کثرت رجوع کنندگان از برای انجام عبادت و کارهای ایمانی، مکان های اجتماعی نیز در عین

وحدتشان تعدد یابند، و نه این که هر گروهی که اهل یک شهر یا قبیله یا اهل یک صنف و شغل خاص هستند برای خود مکانی را به عنوان مسجد یا حسینیه یا ... قرار دهند، و در بعد سلب و ایجاب عمل کنند، یعنی سلب دیگران و ایجاب خودشان که تنها ماییم و دیگران نیستند، و این خود موجب نزاع میان مؤمنان آن هم بر مبنای ایمان است، مانند گروهی که نام خود را حزب الله نهند و خویش را محور ایمان و تجسم عینی دین بدانند و بگویند هر که با ما نباشد از دین برون است، که گروه اینان گروه ضرار است، و مکان هایی که برای پیش برد مقاصد خود بنا می کنند که موجب اختلاف میان مسلمانان است، همگی مکان های ضرار هستند که یا باید اصلاح گردند یا ویران شوند.

بنابراین سنگرهایی که به نام ایمان و در واقع بر ضد ایمان بر پا می گردد سنگرهایی نفا و از کفر بدتر است که از درون مسلمانان را دچار شکاف و بی ایمانی می کند، اینها به صورت ظاهر سنگرهایی به سود اسلام هستند و لکن در سیرت به زیان اسلام می باشند.

أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿109﴾ لَا يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿110﴾ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقْتُلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿111﴾

آیا پس کسی که بنیان (مسجد)ش را بر تقوا و خشنودی خدا نهاد بهتر است، یا کسی که بنیانش را مشرف بر لب پرتگاهی نهاد؟ پس با آن در آتش دوزخ سقوط کرد. و خدا گروه بیدادگران را هدایت نمی کند ﴿109﴾ پیوسته بنیانشان را که بنا کرده اند، در دل هایشان مایه‌ی شک مستندی (باطل) است، جز آنکه دل هایشان به سختی پاره پاره شود. و خدا بسی دانایی حکیم است ﴿110﴾ بی گمان، خدا از مؤمنان، خود و اموالشان را به (بهای) اینکه بهشت به راستی برایشان است خریده؛ حال آنکه در راه خدا کشتار می کنند، پس می کشند و کشته می شوند؛ وعده‌ی حقّی است در تورات و انجیل و قرآن که بر عهده‌ی اوست. و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به این معامله‌ای که با او کرده اید نوید همی بخواهید، و این همان کامیابی بزرگ سالم (و سودمند) است ﴿111﴾

آیه ۱۱۱ - "فی التوراة و الانجیل و القرآن" چنان که در نصوص بسیاری از این سه کتاب موجود است این حقیقت را همسان و همگام یاد کرده که مؤمنان در کل زمان ها و زمین های تکلیف و وظیفه

میرمی برای دفاع از دین خدا در برابر دیگران داشته و دارند، و با آنان در راه کشتن ناحق کشتار می کنند؛ چه بکشند و چه کشته شوند، در هر دو صورت مأجورند و به پاداش نیکشان خواهند رسید.

التَّائِبُونَ الْعَبْدُونَ الْحَمِيدُونَ السَّاجِدُونَ الرَّكِعُونَ السَّجِدُونَ الْأَمْرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَفِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ
الْمُؤْمِنِينَ ﴿112﴾ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ
كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿113﴾ وَمَا كَانَ
اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا إِتْيَاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ
تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّهٌ حَلِيمٌ ﴿114﴾

(آن مؤمنان، همان) توبه کنندگان، پرستندگان (خدا)، سپاسگزاران، سیر کنندگان (در راه خدا) رکوع
کنندگان، سجده کنندگان (برای خدا) وادارندگان به کارهای پسندیده، بازدارندگان از کارهای ناپسند، و
پاسداران مقررات خداوند. و مؤمنان را بشارت ده ﴿112﴾ برای پیامبر برجسته و کسانی که ایمان
آوردند هرگز سزاوار نبوده است که برای مشرکان - پس از آنکه برایشان آشکار گردید که آنان
بی گمان اهل دوزخند - پوشش بخواهند؛ هر چند نزدیکترین خویشاوندانشان باشند ﴿113﴾ و
پوشش خواستن ابراهیم برای پدرش (: ناپدریش) جز برای وعده ای که به او داده بود، نبود. پس
هنگامی که برایش به خوبی روشن شد که وی دشمن خداست، از او بیزارى جست. به راستی، ابراهیم
بسی دلسوز و بردبار است ﴿114﴾

آیات ۱۱۳ و ۱۱۴ - بیان گر این حقیقت است که در طول تاریخ استغفار برای مشرکان معاند که عناد
و جهنمی بودنشان معلوم است حرام گردیده، گرچه نزدیک ترین نزدیکان باشند، و استغفار ابراهیم (علیه
السلام) برای عمویش آزر بر مبنای دو وعده در این میان بوده است: یکی وعده آزر که گفت:
"وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا" (۴۶:۱۹) که از من مدتی فاصله بگیر، و از این تعبیر، ابراهیم (علیه السلام) چنان گمان
کرد که آزر در فاصله این مدت بنای بر تفکر دارد، و گویی عنادش از بین رفته است، لذا در جهت دوم
به او وعده استغفار داد "سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي" (۴۷:۱۹)، و این وعده را چنان که در (۸۶:۲۶) آمده انجام
داد، که "وَاعْفِرْ لِي إِنِّي كَانُ مِنَ الضَّالِّينَ"، و مقصود از این گمراهی، گمراهی نخستین آزر است که
بعداً به گمان ابراهیم با "واهجرنی ملیاً" جبران گشته است. ولی هنگامی که برایش روشن شد که او
همچنان دشمن خداست، از او تبری جست.

مراد از «ایه» در این جا عمومی ابراهیم آزر است، چنان که در آیه (۴۱:۱۴) به تفصیل خواهد آمد.

این آیه پیامی است عمومی که اگر کسی به روشنی کافر و معاند است، هرگز نباید مورد استغفار مؤمنان قرار گیرد، حتی رسول الله (صلی الله علیه وآله) که در آیه (۸۰:۹) آمده: اگر بر فرض محال هفتاد مرتبه هم برای این منافقان معاند استغفار کنی هرگز پذیرفته نیست.

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿115﴾ إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿116﴾ لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿117﴾

و خدا بر آن نبوده است که گروهی را پس از آنکه به راهشان آورد بی راهشان کند، تا آنکه چیزی را که باید از آن پروا کنند برایشان بیان کند (و به آن کفر ورزند). همواره، خدا به هر چیزی بسی داناست ﴿115﴾ بی گمان، فرمانروایی آسمان ها و زمین تنها از آن خداست. زنده می کند و می میراند و برای شما جز خدا هیچ سرور و نه یابوری نیست ﴿116﴾ به راستی، خدا بر پیامبر و مهاجران و انصار - که در آن ساعت دشوار از او پیروی کردند - به درستی برگشت نمود؛ پس از آنکه چیزی نمانده بود (که) دل های دسته ای از آنان منحرف شود. سپس بر ایشان برگشت نمود. همواره او نسبت به آنان بسی مهربان رحمت گر بر ویژگیان است ﴿117﴾

آیه ۱۱۷ - "تاب الله على النبي" به معنای بازگشت خداست بر پیامبر بزرگوارش، نه بدین معنا که حضرتش گناهی کرده و خدا نسبت به این گناه بازگشت نموده، بلکه "فی ساعة العسرة" که از جمله شکست در جنگ احد بوده است و طبعاً پیامبر (صلی الله علیه وآله) در اثر این شکست که پیامد فرار پنجاه تیرانداز مقرر بوده، و نیز بر مبنای "یزیع قلوب فریق منهم" که همان انحراف جنگی این تیراندازان بوده است، این "تاب الله" دو مینا و معنا دارد: یکی برگشت خدا بر پیامبر (صلی الله علیه وآله) از عسر و نگرانی شکست نخستین در جنگ احد، که هرگز روی اصل قصور یا تقصیر حضرتش نبوده است، و دوم "ثم تاب الله عليهم" برگشت خداست بر این متخلفان جنگی که با شرایطش آنها را بخشید، و در این میان "و المهاجرین و الانصار الذین اتبعوه" می باشند که به دنبال عسر و نگرانی رسول الله (صلی الله علیه وآله) بدون هیچ تقصیری در عسر و نگرانی بودند، مختصراً "تاب الله" دو بخش است: نخست بر مثلث "النبي و المهاجرین و الانصار" که برگشت خدا بر آنان بدون گناه شان بوده، سپس بر دیگران که با تخلف جنگی شان گناه کار بوده اند، که اولاً آنها را بخشید و در ثانی خدا

با این دو برگشت، شکست احد را تبدیل به غلبه مسلمانان در پایان کار نمود، که پس از آن شکست بسیار سخت و زیان آور مسلمانان پیروز شدند.

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِقُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاعَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاعَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿118﴾

و (نیز) بر آن سه تن که (با اغوای شیطانی) تخلف یافتند تا آن هنگام (و هنگامه ای) که زمین با (همه‌ی) فراخیش بر آنان تنگ گردید، و خودشان از خودشان به تنگ آمدند، و گمان (شایسته و بایسته) داشتند که پناهی از خدا جز به سوی (خود) او نیست. (خدا) بر آنان برگشت تا به او برگردند. بی گمان خدا، (هم) او بسی برگشت کننده‌ی (بر گناه کاران و) رحمت گر بر ویژگیان است ﴿118﴾

آیه ۱۱۸ - "ثم تاب الله عليهم ليتوبوا" بدین معناست که خدا نسبت به آن سه نفر که در میان تخلف کنندگان تخلف بیشتری کرده بودند، برگشت کرد تا زمینه برگشت و توبه آنان به سوی خدا فراهم گردد. زیرا توبه دارای سه زاویه است: نخست برگشت خدا به گناه کاران که "تاب الله عليهم" سپس برگشت گناه کاران به سوی خدا که «لیتوبوا» و آن گاه برگشت مجدد خدا برای پذیرش توبه آنان که "ان الله تواب رحيم".

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ﴿119﴾ مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَن رَّسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَّوْنُ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا أَكْتَبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿120﴾ وَلَا يَنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كَتَبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿121﴾ وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴿122﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿123﴾ وَإِذَا مَا أَنزَلَتْ سُورَةٌ مِّنْهُمْ مَّن يَّقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ

يَسْتَبْشِرُونَ ﴿124﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ
وَمَا تَوَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿125﴾ أَوْ لَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ
مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذْكُرُونَ ﴿126﴾ وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ
إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرِيكُمْ مِّنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ
لَّا يَفْقَهُونَ ﴿127﴾ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ
عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿128﴾ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿129﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! از خدا پروا کنید و با راستان باشید. ﴿119﴾ مردم مدینه و
بادیه نشینان اطرافشان را چنان نبوده است که از (فرمان) پیامبر خدا سر باز زنند، و نه اینکه خودشان از
حضرتش روی گردانی کنند. این بدین جهت است که همواره هیچ تشنگی شدیدی و نه زحمتی و نه
گرسنگی و تنگی ای در راه خدا به آنان نمی رسد، و در هیچ جایگاهی که کافران را به خشم آورد گام
نمی نهند، جز اینکه (همین ها) برایشان کاری شایسته نوشته شده. بی گمان خدا اجر نیکوکاران را ضایع
نمی کند ﴿120﴾ و هیچ (حال و مال) کوچک و بزرگی را انفاق نمی کنند، و هیچ گودالی را به سختی
نمی پیمایند، مگر اینکه به سود آنان نوشته شده، تا خدا به آنان بهترین اعمالی را که می کرده اند پاداش
دهد ﴿121﴾ هرگز چنان نبوده است که همگی مؤمنان به (اندازه‌ی) کفایت (جنگی از دشمنان) کوچ
کنند. پس چرا از هر فرقه ای از آنان، دسته ای کوچ نمی کنند، (که دسته ای بمانند) تا (اینان) در دین
آگاهی پیدا کنند، و قوم (مجاهد) خود را - وقتی سوی آنان بازگشتند هشدار دهند - شاید که آنان (از
کیفر ربانی) بهراسند؟ ﴿122﴾

آیه ۱۲۲ - در این آیه «لینفروا» که به معنای وجوب کوچ کردن برای جنگ است، بسیج عمومی را
بدین منظور منفی دانسته مگر در مواردی ویژه، روی این اصل به طور معمول که بسیج همگانی برای
جنگ واجب نیست، از هر گروهی دسته شایسته ای را به اندازه کفایت برای جنگ مقرر داشته، تا
باقیمانندگان در مدینه علم و معرفت برای دریافت معارف دینی به محضر مقام عصمت - که قرآن و
پیامبر است نایل آیند، تا هم خودشان دانستی های دین را به شایستگی دریابند، و هم گروه های
جنگجو را به هنگام بازگشتشان به مدینه علم بیاموزند. روی این اصل محور اصلی تفقه در دین در این
دو بعد کل بازماندگانی هستند که یا توان جنگی ندارند و یا حضورشان در جنگ لازم نیست، که اینان
همچنان باید مانند گذشته و بیشتر در محضر عصمت تفقه در دین کنند، تا بتوانند اضافه بر فقاقت

خودشان برای دیگران نیز آموزگاران فقیه و دانا باشند، که "لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ" شاید در نتیجه این جنگیان پس از برگشتشان از ناشایستگی ها دوری کنند.

تفقه در دین دارای دو بعد است: بعد اول مربوط به کسانی است که در پایگاه های علوم دینی زندگی می کنند که این تفقه شامل تمامی معرفت های اصلی و فرعی دینی است، و از جمله نتایجش تفقه عملی در جنگ ها می باشد، که تا این تفقه و زیر بنای ایمان تحقق نیافته هرگز تحقق معرفتی و سپس عملی در جنگ ها برای آنان حاصل شدنی نیست، و درست است که این تفقه جزئی و احیائی در جنگ و جهاد عملی نیز برای جنگ جویان فقاقت و تجربه ای جنگی دارد که به هنگام بازگشتشان به پایگاه علوم اسلامی، آنچه خود از این تفقه عملی یافته اند برای دیگران نیز بازگو می کنند، ولی در هر صورت تفقه اصلی و زیربنایی در دین مربوط به جنگ جویان نیست.

این جا دو واجب اهم و مهم در برابر یکدیگرند: یکی که مهم تر است تفقه اصلی در دین که تنها برای باقی ماندگان در شهر علم است، و دوم - که وجوبش هم کمتر است و هم احیائی - جنگ در راه خداست که آن هم از برای نگهداری دین خدا و گسترش کل دین است، اکنون کسانی که از واجب عمومی و مهم تر نخستین در زمان های جنگ محرومند جبران این محرومیت در بازگشت آنهاست که آنچه را در غیابشان از تعالیم فراگیر دینی بوده، اینها هم به اندازه توانشان آنها را از تفقه کنندگان اصلی یاد گیرند، که در حقیقت این جریان به هم آمیختن اهم و مهم است، که اگر تفقه مهم تر در وقتش انجام نشد باید پس از آن انجام گیرد، و روی این اصل کلا تفقه همه جانبه دینی بر کل مکلفان در هر زمان و مکانی واجب تر است، مگر در صورت عذر مانند حالت های جنگی که مکان این گونه برای تفقه در آن حالت ها یا هرگز نیست یا بسی کم رنگ است. که پس از انجام این واجب استثنایی با یادگیری از دیگران تکمیل می گردد.

این جا پیامی مهم برای تمامی مسلمین است که زیر بنای زندگی شان همان تفقه در دین است که نگهداری ارواح فقیهانه اسلامی است، و از نگهداری بدنهایشان واجب تر است، و در صورتی که نتوان بالفعل میان این دو نگهداری جمع کرد، گروه اصلی دسته اولند، و گروه فرعی پس از انجام واجب فرعی شان باید آن واجب اصلی را از آنان فرا گیرند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً
وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿123﴾ وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ
أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ

يَسْتَبْشِرُونَ ﴿124﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ
وَمَا تَوَّأَوْا وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿125﴾ أَوْ لَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ
مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿126﴾ وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً نَّظَرَ بَعْضُهُمْ
إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرِيكُمْ مِّنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ
لَّا يَفْقَهُونَ ﴿127﴾ لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ
عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿128﴾ فَإِن تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا
هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿129﴾

هان ای کسانی که ایمان آوردید! با کسانی از کافران - که مجاوران شمایند - کشتار کنید. و (آنان) باید در شما خشونت و صلابت بیابند. و بدانید که خدا بی گمان با تقوایبشگان است. ﴿123﴾ و هنگامی که سوره ای نازل شود، از میان آنان کسی است که می گوید: «این (سوره) ایمان کدام یک از شما را افزود؟» پس اما کسانی که ایمان آوردند بر ایمانشان افزود، حال آنکه (هم) آنان نوید می خواهند ﴿124﴾ و اما کسانی که در دل هاشان بیماری ای است، پلیدی بر پلیدیشان افزود و در حال کفر درگذشتند ﴿125﴾ آیا و نمی بینند که آنان در هر سال، یک یا دو بار به سختی آزمودنی آتشین می شوند؛ سپس نه توبه می کنند و نه آنها متذکر می شوند ﴿126﴾ و هنگامی که سوره ای نازل شود، برخی از آنان به برخی دگر می نگرند (و می گویند): «آیا هرگز کسی شما را می بیند؟» سپس (از حضور پیامبر) باز می گردند. خدا دل هایشان را (از حق) برگردانده، زیرا آنان گروهی هستند که هرگز نمی فهمند [؛ نادانی می نمایند]. ﴿127﴾ بی گمان، برایتان پیامبری از (میان) خودتان به راستی آمد (که) رنج هایتان بر او بسی (رنج آور؛ ناگوار و گران است. بر (هدایت) شما حریص، و نسبت به مؤمنان، دلسوز و رحمت گر بر ویژگیان است ﴿128﴾ پس اگر روی برتافتند، بگو: «خدا مرا بس است. هیچ معبودی جز او نیست. تنها بر او توکل کردم و تنها او پروردگار عرش باعظمت است.» ﴿129﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ﴿1﴾

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگیان

الر. این است آیات کتاب پر حکمت ﴿1﴾

آیه ۱ - «تلك» اشاره ایست به این حروف مقطعه که آیاتی رمزی از قرآن است، و نیز اشاره ایست به قرآن مفصل که هر دو حکیم اند.

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا
أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدِّ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكٰفِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿2﴾

آیا برای مردم شگفت آور بوده که به مردی از خودشان وحی کردیم که: «مردمان را هشدار ده، و به کسانی که ایمان آوردند مژده ده که برای آنان نزد پروردگارشان به راستی قدمی (و اقدامی) راست (و پای برجا) است؟» کافران گفتند: «این (مرد) بی گمان افسونگری آشکارگر است.» ﴿2﴾

آیه ۲ - "قدم صِدِّ" قدم و اقدامی است راست و استوار در مریع زندگی: دنیای عادی، رجعت، برزخ و قیامت، که کلا "عند ربهم" است.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى
الْعَرْشِ يَدْبِرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ
أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿3﴾

به راستی پروردگارتان خدایی است که آسمان ها و زمین را در شش زمان آفرید. سپس بر عرش (تدبیر) چیره شد، حال آنکه کار (آفرینش) را تدبیر می کند. هیچ شفاعتگری جز او - مگر پس از اذنش - نیست. این خدا پروردگار شماست. پس او را بپرستید. آیا پس (از این هم) متذکر نمی شوید؟ ﴿3﴾

آیه ۳ - «ایام» بمعنای زمانهاست، و نه شب و روز، زیرا بهنگام آفرینش آسمانها و زمین هنوز شب و روزی - که پدیده گردش زمین می باشد - نبوده است «عرش» هم اینجا - چنانکه در بیست آیه دیگر نیز آمده - بمعنای سلطه تدبیری است، بدین معنی که همانگونه که پروردگار آفریننده آسمانها و زمین است، تدبیر اینها نیز ویژه اوست، و «شفیع» هم اینجا بمعنای میانجی در بعضی از تدبیرات است، مانند بخشش گناہانی که با شفاعت شایستگان به اذن خدا انجام داده می شود، و هرگز بمعنای شفاعت در تکوین و تشریح که ویژه حضرت اقدس الهی است نیست.

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُوهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿4﴾

بازگشت همه‌ی شما تنها سوی اوست. وعده‌ی حقانی خدا را (پاس بدارید)؛ هموست که آفرینش را همواره آغاز می کند، سپس آن را باز می گرداند، تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته‌ی ایمان کرده اند، افزون (از حقشان) پاداش دهد. و کسانی که کافر شدند به سزای کفرشان آشامیدنی‌ای از مایعی جوشان و عذابی پردرد خواهند داشت ﴿4﴾

آیه ۴ - «بالقسط» ربانی برتر از عدل است، و پاداش ایمان و عمل صالح هم بیشتر از اینهاست.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿5﴾

او کسی است که خورشید را روشنایی‌ای و ماه را نوری نهاد و آن (ماه) را (در) جایگاه‌هایی (پیایی) اندازه گرفت، تا شماره‌ی سال‌ها و حساب را بدانید. خدا آنها را جز به حق، نیافرید (و) نشانه‌های (خود) را برای گروهی که می دانند، (به روشنی) جداسازی می کند ﴿5﴾

آیه ۵ - ضیاء و نور شمس و قمر درباره ما زمینیان است و نه دیگران که شمسها و قمرهایی آسمانی دگری دارند.

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ ﴿6﴾

به راستی، پیایی یکدیگر آمدن شب و روز و آنچه خدا در آسمان‌ها و زمین آفرید، برای مردمی که پروا دارند همواره نشانه‌هایی (آشکار) است ﴿6﴾

آیه ۶ - آیات بودن آفات سماواتی در صورتی است که دیدار آنها امکان پذیر باشد چه از دور با وسایلی دورنگر و چه از نزدیک با کیهان پیمایها.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ
ءَايَاتِنَا غَافِلُونَ ﴿7﴾

بی گمان کسانی که امید (به) لقای [: شناخت و جزای] ما ندارند، و به زندگی دنیا دل خوش کرده و
بدان اطمینان یافته اند، و کسانی هم که ایشان از آیاتمان غافل اند، ﴿7﴾
آیه ۷ - «لقاءنا» در این آیه - و مانند آن - پیوند و رسیدن معرفتی نسبت به سالکان فی سبیل الله
است، و پیامد این معرفت هر چه بیشتر، رحمت‌های ویژه دنیوی و اخروی پروردگار است.
اینجا «نا» در «لقاءنا» بمعنای جمعیت صفات رحمانی و رحیمی پروردگار است، که در پرتو
اینگونه صفات ربانی معرفت جمعی سالکین "فی سبیل الله" روز افزون است.

أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿8﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ
النَّعِيمِ ﴿9﴾ دَعَوْهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَءَاخِرُ دَعْوَاهُمْ
أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿10﴾

ایشان به (کیفر) آنچه به دست می آورده اند، پناهگاهشان (همان) آتش است. ﴿8﴾ کسانی که ایمان
آورده و کارهای شایسته (ی ایمان) کردند، بی گمان پروردگارشان به (پاس) ایمانشان آنان را هدایت
می کند؛ حال آنکه در باغ های پر نعمت، از زیر (پاهای) شان نهرها روان است. ﴿9﴾ بیایش آنان در آن
جا (این) است که: «خدایا! تو پاک و منزهی.» و درودشان در آنجا سلام است و پایان بخش نیایش
آنان این است که: «ستایش ویژه ی پروردگار جهانیان است.» ﴿10﴾
آیه ۱۰ - "تحیتهم فیها سلام" سلام را بهترین تحیات برشمرده، گرچه بر حسب آیه تحیت پاسخ
هرگونه شادباشی - چه لفظی چه عملی، چه حالی و... - دست کم همانگونه که بوده است واجب، و
بہتر از آن برتر می باشد، جز در نماز واجب که پاسخ اسلام با غیر لفظ سلام حرام است، و «لا اله» در
سبحانک و «إلا الله» در «تحیتهم» و هر دو در «الحمد لله» ترسیم شده است.

وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتَعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ
لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿11﴾ وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا
لِجَنِّبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ
مَسَّهُ كَذَلِكَ زَيْنٌ لِّلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿12﴾ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِّنْ

قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي
الْقَوْمَ الْمَجْرِمِينَ ﴿13﴾

و اگر خدا برای مردمان - به همان شتابی که آنان در کار خیر می طلبند - در زیانشان شتاب کند، اجلشان سویشان بی چون در رسد. پس کسانی را که امید لقای ما را نمی دارند در طغیانشان (همچنان فرو) می نهمیم حال آنکه سرگردان بمانند. ﴿11﴾ و چون انسان را آسیب فرا رسد، ما را - به پهلو خوابیده، یا ایستاده - می خواند. پس چون گرفتاریش را بر طرف سازیم، چنان (بی تفاوت از آن) می گذرد، که گویی ما را برای زبانی که به او رسیده، نخوانده است. این گونه برای اسرافکاران آنچه انجام می داده اند زینت داده شده است ﴿12﴾ و بی چون ما نسل های پیش از شما را - هنگامی که ستم کردند - بی امان به هلاکت رساندیم، حال آنکه پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند، و (هرگز) بر آن نبوده اند که ایمان بیاورند. این گونه مردمان بزهکار را جزا می دهیم ﴿13﴾

آیه ۱۳ - شاید «کم» در "من قبلکم" تمامی انسان های نسل آخرین را در بر داشته، و «قبلکم» هم کل نسل های پیش از آدم را فراگیر است. و در اینصورت «رسلهم» هم پیامبران آنانند، و «کم» دوم هم در آیه (۱۴) همین نسل آخرین است که کلا جانشینان گذشتگانند، چنانکه در آیه "انی جاعل فی الارض خلیفه" گذشت، که این خلائف «هما» «خلیفه» است، و این احتمال افزون بر احتمالی دیگر است که «کم» در "من قبلکم" انسان های زمان وحی قرآن باشند.

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿14﴾ وَإِذَا تَتَلَوْا عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بِقُرْءَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَائِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنْنِي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿15﴾

سپس شما را پس از آنان در زمین جانشین (شان) قرار دادیم، تا (از روی آزمون) بنگریم چگونه رفتار می کنید ﴿14﴾ و هنگامی که آیاتمان به روشنی بر ایشان خوانده شود، آنان که لقای ما را امید ندارند گویند: «قرآن دیگری جز این (قرآن برایمان) بیاور، یا آن را تبدیل (به قرآنی دگر) کن.» بگو: «مرا نرسد که آن را از پیش خود تبدیل کنم (و) جز آنچه را که به من وحی می شود پیروی نمی نمایم اگر پروردگارم را نافرمانی کنم همواره از عذاب روزی بزرگ می ترسم.» ﴿15﴾

آیه ۱۵ - "بقرآن غیر هذا" از جمله ادله ایست که کل کتابهای وحیانی - قرآن: یعنی خواندنی می باشند، جز آنکه این قرآن آخرین - که تمامی پیامهای ربانی را در طول زمانهای تکلیف در بر دارد - در برابر سایر قرآنهای، یعنی کتابهای آسمانی دیگر، قرآنی ویژه است، که در برابر این قرآن گوئی آنها دیگر قرآن نمی باشند، که زمانهاشان سپری شده، و فروتر از این قرآنند، مانند وحی قرآنی که سایر

و حیهای ربانی در برابرش بر حسب آیه شوری وصیت است، چنانکه رسالت‌های کل پیامبران نیز در برابر پیامبر اسلام خود مقدماتی برای این رسالت آخرین بوده است.

"إِن اتبع إلا ما يوحى إلی" گرچه شامل وحی سنت نیز هست، ولی محورش وحی قرآنی است، زیرا سخن در این آیه بر همین محور است، روی این اصل وحی سنت در حاشیه و پیرو قرآن است، و هرگز مخالفتی با آن ندارد، بنابراین روایاتی که از زبان پیامبر بزرگوار و سایر معصومان نقل شده و بر خلاف قرآن است جعلی بوده و هرگز پذیرفته نیست. ولی روایاتی قطعی که نه موافق دلالت قرآنی است و نه مخالف آن خود وحی قرآنی رمزی و مستفاد از رموز قرآنی است.

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿16﴾

بگو: «اگر خدا می خواست آن [قرآن] را بر شما نمی خواندم، و (خدا) شما را بدان آگاه نمی گردانید. پس به راستی (به گونه ای راستین) پیش از (آوردن) آن، عمری در میانتان به سر برده ام. پس آیا خردورزی نمی کنید؟» ﴿16﴾

آیه ۱۶ - "فقد لبثتُ فیکم عُمراً من قبله" نشانگر این حقیقت است، که وحی قرآنی هرگز بر مبنای علم و عقل شخص محمدی (صلی الله علیه وآله) نبوده، زیرا عمری در میان اینان زندگی کرده، و هرگز کلمه ای قرآنی نداشته، و ناگهان در سن چهل سالگی این وحی ربانی پیاپی در مدت رسالتش بر حضرتش نازل گشته، که کلاً از نظر الفاظ و معنایش یکسان و ربانی است، و اگر این الفاظ از آن حضرت می بود، اولاً چرا تا سن چهل سالگی ساکت بود، و ثانیاً این قرآن خود گواه است که مصدرش علم و رحمت مطلق بوده، و اینگونه سخن از عهده کل عالمان بکلی خارج است.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمَجْرُمُونَ ﴿17﴾ وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعُونَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْبِؤُنَ اللَّهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿18﴾

پس کیست ستمکارتر از آن کس که دروغی بر خدا بزند، یا با آیات او (همان ها و خدا را) تکذیب کند؟ بی گمان (حقیقت) چنان است که مجرمان (خود و دیگران را) رستگار نمی کنند ﴿17﴾ و به جز خدا، چیزی را می پرستند که نه زیانشان می رساند و نه سودشان می دهد، و می گویند: «اینان نزد خدا شفاعتگران مایند.» بگو: «آیا خدا را به چیزی که در آسمان ها و در زمین نمی داند، آگاهی بزرگی می دهید؟» او پاک و برتر است از آنچه (با وی) شریک می سازند ﴿18﴾

آیه ۱۸ - "بما لا يعلم" که خدا برای خود شریکی نمی داند مساوی با انکار هر شریکی از ناحیه اوست زیرا علمش مطلق است. و نمی داندش به معنای نیست می باشد.

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿19﴾

و مردم جز یک امت نبوده اند. پس اختلاف کردند، و اگر سخنی (در تأخیر عذابشان) از جانب پروردگارت در گذشته مقرر نگشته بود، بی گمان در آنچه بر سر آن با هم اختلاف می کنند، میانشان داوری می شد ﴿19﴾

آیه ۱۹ - "أمة واحدة" بمعنای وحدت در ضلالت است، که انسانیت بدون وحی ربانی کلا در گمراهی است، گرچه بر مبنای تفاوت‌هایی که در علمها و عقلهایشان دارند گمراهی هاشان نیز کم و زیاد است، ولی در اینکه کلا غوطهور در گمراهی می باشند، و هرگز عالم و راه یافته مطلق نیستند برابرند، سپس در پیامد رسالت‌های وحیانی میانشان اختلاف پدید آمد، که گروهی ایمان آوردند و راه یافتند، و گروهی هم در کفر و بیراهه همچنان ماندند.

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ ﴿20﴾

و می گویند: «چرا نشانه ای (رسالتی) از جانب پروردگارش بر او نازل نشده؟» بگو: «غیب فقط برای خداست، پس انتظار بکشید (که) همواره من (هم) با شما از منتظرانم.» ﴿20﴾

آیه ۲۰ - اینجا "انما الغیب لله" غیب ربانی را ویژه پروردگار دانسته، و نشانه های رسالتی را نیز که از همان غیب است، در اختصاص خدا دانسته، و روی این اصل بر مبنای همین آیه و آیاتی دیگر آیات و معجزات ربانی از نظر غیب و حکمت در انحصار خداست، و اینگونه نیست که در علم و توان پیامبران باشند، نه بعنوان عطیه ربانی، و نه استقلال زیرا «انما» آنها را کلا در انحصار خدا می داند، چنانکه "ولای شریک فی حکمه أحداً" (۲۶:۱۸) نیز بیانگر همین انحصار است، که حکم تکوین و تشریح مخصوص خداست.

وَإِذَا أَدَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ ﴿21﴾

و هنگامی که مردم را - پس از آسیبی که بدیشان رسیده است - رحمتی بچشانیم، ناگهان آنان را در آیات ما نیرنگی است. بگو: «نیرنگ خدا سریع تر است.» بی امان، فرستادگان (ناطق و صامت)مان. آنچه نیرنگ می کنید ثبت و ضبط می کنند ﴿21﴾

آیه ۲۱ - «رسلنا» کل فرستادگان خدایند که اعمال مکلفان را ثبت و ضبط می کنند، اعم از رسولان صامت همچون بدنها و اعضای آنان و یا رسولان ناطق مانند فرشتگان و سایر معصومان، و همین کتابت ها "اسرع مکراً" به اندازه مکرهای زشت کاران و سریعتر است.

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينَكُمْ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَسِنَ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿22﴾

او کسی است که شما را در خشکی و دریا همی می گرداند: تا هنگامی که در کشتی ها باشید و آنها با بادی پاکیزه و خوش آنان را ببرند و ایشان بدان شاد(کام) شوند. (به ناگاه) بادی سخت و هولناک بر آنان وزد، و موج از هر سو بر ایشان بتازد و گمان کنند که در محاصره(ی آن) افتاده اند. (پس) خدا را پاکدلانه برای طاعتشان می خوانند: «اگر ما را از این (ورطه) برهانی، همانا به راستی از سپاسگزاران خواهیم بود.» ﴿22﴾

آیه ۲۲ - «جرین» که مشتمل بر ضمیر «هم» برای عاقلان است برای کشتی ها است که عاقلانه با باد در حرکتند، زیرا بادهای حرکتی عاقلانه به اراده خالق عقل و عاقلان دارند.

فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّمَا بِغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَّعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿23﴾

پس چون آنان را رها کنید، ناگهان در زمین به ناحق سرکشی می کنند. هان ای مردمان! سرکشی شما فقط به زیان خودتان است (که) بهره‌ی زندگی دنیا را (می جوئید). سپس بازگشت شما تنها سوی ما خواهد بود. پس شما را از آنچه انجام می داده اید خبری مهم خواهیم داد. ﴿23﴾

آیه ۲۳ - "متاع الحياة الدنيا" همان "بغیکم علی انفسکم" است که زندگی پست دنیوی را بمصرف «انفسکم» که خودخواهی، خودراهی و خود بینی است رسانده اند.

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نَفِصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿24﴾ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَىٰ دَارِ

السَّلَامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿25﴾ الَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَى
 وَ زِيَادَةً وَ لَا يَرْهَقُ وُجُوهُهُمْ قَتْرٌ وَ لَا ذَلَّةٌ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا
 خَالِدُونَ ﴿26﴾ وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا
 لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنْ آئِيلٍ مُظْلِمًا أُولَئِكَ
 أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿27﴾

مثل زندگی دنیا تنها بسان آبی است که آن را از آسمان فرو ریختیم. پس گیاه زمین - از آنچه مردمان و
 دام ها می خورند - با آن در آمیخت؛ تا آن گاه که زمین پیرایه‌ی خود را بر گرفت و بسی آراسته
 گردید. و اهل آن پنداشتند که آنان بر آن توانایند. شبی یا روزی فرمان (ویرانی) ما آمد. پس آن را
 آن چنان درویده کردیم که گویی دیروز (هرگز) آرامش یافته وجود نداشته. این گونه نشانه‌ها (ای خود)
 را برای مردمی که اندیشه می کنند به روشنی جداسازی می کنیم. ﴿24﴾ و خدا به خانه‌ی سلامتی،
 می خواند و هر کس را بخواهد سوی راهی راست هدایت می کند. ﴿25﴾ برای کسانی که نیکی
 کرده اند، (پاداش) نیکوتر و فزون تر (از آن) است، و چهره‌هایشان را نقصان و کدورت و ذلتی
 نمی پوشاند. اینان همدمان بهشتند و در آن جاودانه اند. ﴿26﴾ و کسانی که دستاوردهای بدی ها بوده،
 جزای بدی ای (دست بالا) مانند همان است، و خواری آنان را به ناچار فراگیرد (و) از سوی خدا هیچ
 نگهبانی برایشان نیست؛ گویی چهره‌هایشان با پاره‌هایی از شب بس تاریک کننده پوشیده شده است.
 آنان همدمان آتشند، (و هم)ایشان در آن جاودانه اند. ﴿27﴾

آیه ۲۷ - "جزاء سیئه بمثلها" از جمله ادله پایان یافتن عذابهای کل گنهکاران است، زیرا چنانکه
 گناهان و پیامدهایشان کلاً محدودند، طبعاً جزای آنها نیز محدود، و حداکثر از نظر عدل ربانی معادل و
 همانند گناه و پیامد آن است، و این خیال اهانت آمیز که برای جهنم پایانی نیست خود بر خلاف این
 آیه و آیاتی مشابه است.

وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكَاءُكُمْ فَزَيَّلْنَا
 بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ ﴿28﴾

و (یاد کن) روزی را که همه‌ی آنان را گرد (هم) آوریم، سپس به کسانی که شرک ورزیده اند گوییم:
 «شما و شریکانتان بر جایگاهتان هم چنان باشید.» پس میانشان جدایی افکندیم و شریکانشان گفتند:
 «شما تنها ما را نمی پرستیدید.» ﴿28﴾

آیه ۲۸ - «نقول» اینجا لفظ نیست، بلکه اراده ربانی است، به ویژه درباره جمادات و نباتات.

فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغْفِيلِينَ ﴿29﴾

«پس گواهی خدا میان ما و میان شما بس است، اگر ما از عبادتتان همی غافل بوده ایم.» ﴿29﴾

آیه ۲۹ - اینجا کفایت شهادت الهی بر رسالت و حیانی بدین معنا نیست که خدا خود را به منکران بنمایاند، یا با آنها مستقیماً سخن گوید، بلکه تنها این قرآن است که بر و حیانی بودن و ربانیت خود صد در صد گواه است، و این گواهی خود کفایت است.

هٰذَا لِكِ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿30﴾

آنجاست که هر کس آنچه را (از گناهان) واپس نهاده است به حقیقت دریاورد و سوی خدا - مولای حقشان - بازگردانیده شدند. و آنچه افترا می زده اند از نظرشان گم گشت. ﴿30﴾

آیه ۳۰ - این "تبلاوا..." از براهین دوام صداها و سیماهای مکلفان است.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿31﴾ فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَإِنِّي تُصْرَفُونَ ﴿32﴾ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿33﴾ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَن يَبْدُوْا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدُوْا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَإِنِّي تُوَفَّكُونَ ﴿34﴾ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿35﴾

بگو: «کیست که از آسمان و زمین شما را روزی می دهد؟ یا کیست که مالک گوش ها و دیدگان (تان) است؟ و کیست که زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده بیرون می آورد؟ و کیست که کار (خلقت) را تدبیر می کند؟» پس خواهند گفت: «خداست.» پس بگو: «آیا (از او) پروا نمی کنید؟» ﴿31﴾ پس این خدا پروردگار شما، تمامی حق است، و بعد از حق جز گمراهی چیست؟ پس چگونه و به کجا و چه زمانی (از حق) باز گردانیده می شوید؟ ﴿32﴾ این گونه سخن پروردگارت بر (سر و سامان) کسانی که نافرمانی (عمدی و مدام) کردند تحقق یافت، که آنان بی گمان ایمان نمی آورند (زیرا دل هاشان سراسر سیاه گشته) ﴿33﴾ بگو: «آیا از شریکانتان کسی هست که آفرینش را آغاز کند، سپس آن را برگرداند؟» بگو: «خداست که آفرینش را آغاز می کند، و سپس آن را باز پس می گرداند. پس کی و کجا (از حق) به گزاف بازگردانیده می شوید؟» ﴿34﴾ بگو: «آیا از شریکان شما کسی هست که سوی حق رهنمون کند؟» بگو: «خداست که پایا، به حق رهبری می کند.» پس آیا

کسی که به سوی حق رهبری می کند سزاوارتر است پیروی شود یا کسی که راه نمی یابد مگر آنکه

(خود) راهنمایی شود؟ پس شما را چه شده (و) چگونه داوری می کنید؟ ﴿35﴾

آیه ۳۵ - اینجا میان یهدی للحق الهی با "یهدی الی الحق" عمومی فر است، که هدایت ربانی للحق و مماس می باشد و کلا حق و موثر است، ولی هدایت‌های دیگران اگر هم بوسیله حق است ذاتیتی نداشته، و تنها راهنمایی بسوی حق ربانی است، و در هر صورت کسی که خود گمراه است و نیازمند به هدایت می باشد، هرگز حق هدایتگری را ندارد، بلکه کسانی که به حق کاملا آگاه هستند، حق رهبری دیگران را بسوی حق دارند.

وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿36﴾

و بیشترشان جز از گمانی (بی مستند) پیروی نمی کنند (ولی کلا) گمان، همانا به هیچ وجه (کسی را) از حقیقت بی نیاز نمی گرداند. خدا همواره به آنچه می کنند بسی داناست. ﴿36﴾

آیه ۳۶ - ظن در این آیه و تعدادی دیگر از آیات کلا از خط دلالت و حجیت برای یافتن حق سقوط کرده، که شریعت الهی شریعت علم است و نه گمان.

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿37﴾

و این قرآن چنان نبوده است که از جانب غیر خدا به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق کننده آن چه هست که برایش (نمودار) است و (خود) جداسازی کتاب (ربانی) است (که) در آن شک مستندی نیست (و) از سوی پروردگار جهانیان است. ﴿37﴾

آیه ۳۷ - "ماکان هذا القرآن" - مانند آیه شانزدهم که گذشت و آیاتی مشابه - اصولا نسبت غیر وحیانی بودن قرآن را از قرآن به دور داشته، که این خود سلبی مطلق است، سپس "تصدیق الذی بین یدیه" قرآن را تصدیق کننده سایر کتابهای وحیانی دانسته، بدین معنی که قرآنهای وحی کلا با یکدیگر همپا و همراهند، گرچه این قرآن آخرین، کاملترین و عمومی ترین کتابهای آسمانی تا پایان زمان تکلیف است.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَاتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿38﴾

یا می گویند: «آن را (به خدا) افترا زده است!» بگو: «اگر راستگو بوده اید، سوره ای همانند آن بیاورید و هر که را (در این کار) خدا می توانید، فراخوانید.» ﴿38﴾

آیه ۳۸ - "سوره مثله" بمعنای مجموعه ای همانند قرآن است که حتی یک آیه تام را - تا چه رسد تمام قرآن را - شامل است، زیرا قرآن کلا آیات و نشانه های وحیانی ربانی است.

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّابٌ أَكْذَابٌ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿39﴾

بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشته و هنوز هم تأویل (و بازگردان حقیقی) آن برایشان نیامده. کسانی هم که پیش از آنان بودند، همین گونه (کتاب های وحیانی را) تکذیب کردند.

پس بنگر پیامد ستمگران چه سان بوده است. ﴿39﴾

آیه ۳۹ - «تاویل» بمعنی مرجع نخستین و آخرین وحی است، و نیز حقیقت فعلی آن که این مثلث تاویل وحی اند.

وَمِنْهُمْ مَّنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَّنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿40﴾
 وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴿41﴾ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ ﴿42﴾ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْىَ وَلَوْ كَانُوا لَا يَبْصُرُونَ ﴿43﴾ إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ
 ﴿44﴾ وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿45﴾

و از آنان کسی است که بدان ایمان می آورد، و از آنان کسی است که بدان ایمان نمی آورد. و پروردگارت به (حال) افسادگران داناتر است ﴿40﴾ و اگر تو را تکذیب کردند، بگو: «عمل من تنها برای من است و عمل شما تنها برای شماست. شما از آنچه من انجام می دهم بیزارید، و من (هم) از آنچه شما انجام می دهید بیزارم.» ﴿41﴾ و برخی از آنان کسانی اند که سوی تو گوش فرا می دارند. آیا پس توایی که (که) کران (معرفتی) را - هر چند خردورزی نمی کنند - می شنوایی ﴿42﴾ و برخی از آنان کسانی اند که سویت (کوردلانه، در ظاهر) می نگرند. آیا پس توایی که (که) نابینایان را هر چند نمی نگرند رهنمون می شوی؟ ﴿43﴾ بی گمان خدا هرگز به مردمان ستم نمی کند، لیکن (این) مردمند (که) خود بر خویشان ستم می کنند. ﴿44﴾ و روزی که آنان را گرد هم می آورد - گویی جز ساعتی از روز درنگ نکرده اند - یکدیگر را بازشناسی می کنند (و) کسانی که لقاءالله را دروغ شمردند بی گمان زیان کرده اند و راه یافته نبوده اند ﴿45﴾

آیه ۴۵ - "ساعة من النهار" که بخشی از روز است، به خیال اینان پس از زنده شدن به روز رستاخیز وانمود کردن جریان زندگی برزخ و دیناست، که این دو در برابر زندگی اخروی گوئی بیش از ساعتی از روز نیستند، چنانکه گروهی دیگر گمان می کنند بخشی از روز و دسته ای ده شب است، ولی بر حسب آیه (۱۱۷:۲۳) مکت اینان نه این بوده و نه آن، بلکه در حقیقت مکتی اندک در برابر مکت جهان آخرت بوده است.

وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ﴿46﴾ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قَضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿47﴾

و اگر ما به راستی پاره ای از آنچه را که به آنان وعده می دهیم، به تو می نمایانیم، یا تو را بی چون بمیرانیم، (در هر دو صورت) بازگشتشان تنها سوی ماست. سپس خدا بر آنچه می کنند گواه است ﴿46﴾ و برای هر امتی پیامبری است. پس چون پیامبرشان بیاید، میانشان به قسط [؛ عدالت و فضیلت] داوری شود حال آنکه بر ایشان ستم نرود ﴿47﴾

آیه ۴۷ - "کل امة" تمامی گروههای وحیانی اند که آخرینشان امت آخرین اسلامی اند، چنانکه "لکل امة اجل" در آیه (۴۹) نیز چنان است و اجل امت اسلام هم اجل پایانی جهان تکلیف است.

وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿48﴾ قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿49﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ رَبَّيْتُمْ أَوْ نَهَارًا مَّاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ﴿50﴾ أَتُمْ إِذَا مَا وَقَعَ ءَامَنْتُمْ بِهِ ءِالْسَنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ يَسْتَعْجِلُونَ ﴿51﴾ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿52﴾

و می گویند: «اگر (از) راستان بوده اید، (تحقق) این وعده کی است؟» ﴿48﴾ بگو: «من برای خود زیان و سودی (در اختیار) ندارم، مگر آنچه را که خدا خواست. برای هر امتی سررسیدی است (و) هنگامی که آن زمان فرا رسد، نه (می توانند) لحظه ای از آن تأخیری بخواهند و نه (می توانند) پیشی جویند.» ﴿49﴾ بگو: «آیا دیدید، اگر عذاب او شب یا روز به شما در رسد، بزهکاران چه چیزی از آن را به شتاب می خواهند؟» ﴿50﴾ «سپس، آیا هنگامی که (عذاب بر شما) واقع شد، اکنون به آن ایمان آوردید، در حالی که به (آمدن) آن بسی شتاب می نموده اید؟» ﴿51﴾ سپس به کسانی که ستم کردند گفته شد: «عذاب جاوید را بچشید. آیا جز به آنچه به دست می آوردید، جزا داده می شوید؟» ﴿52﴾

آیه ۵۲ - "بما کنتم تکسبون" از جمله آیاتی است که جزای جهنمیان را به اندازه گناهانشان خوانده، که همه عذابها مانند همه گناهها محدود و پایان پذیر است، و عذاب بی نهایت نسبت دادن ظلم بی نهایت به خداست.

وَيَسْتَنبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلُوبُ إِي وَ رَبِّي إِنَّهُ لَحَقُّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿53﴾
 وَ لَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا
 الْعَذَابَ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿54﴾ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي
 السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿55﴾ هُوَ
 يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿56﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ
 وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿57﴾

و از تو خبری مهم درخواست می کنند (که): «آیا این (وعده) راست و پای برجاست؟» بگو: «آری! سوگند به پروردگارم که آن به راستی و درستی راست و پای برجاست و شما درمانده کنندگان (خدا) نیستید.» ﴿53﴾ و اگر همواره برای هر کسی که ستم کرده، آنچه در زمین است باشد، ناگزیر آن را برای (خلاصی و) باز خرید خود فدیة می دهد. و چون عذاب را دیدند پشیمانی خود را پنهان داشتند. و میان آنان به قسط [عدالت و فضیلت] داوری شود و ستم (هم) نشوند. ﴿54﴾ هان! (که) به راستی آنچه در آسمان ها و زمین است از آن خداست. هان! بی گمان وعدهی خدا حق است ولی بیشترشان نمی دانند. ﴿55﴾ او زنده می کند و می میراند و به سویس باز گردانیده می شوید. ﴿56﴾ هان ای مردمان! به راستی برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی و درمانی برای آنچه (بیماری) در سینه ها (تان) دارید، و رهنمود و رحمتی بزرگ برای مؤمنان آمده است. ﴿57﴾

آیه ۵۷ - قرآن برای عموم مکلفان "موعظه و شفاء" و برای خصوص مؤمنان هدایت و رحمت است.

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿58﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ
 مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِّن رِّزٍّ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَ حَلَالًا قُلْ أَلَمْ يَنْزِلْ لَكُمْ أَمْ عَلَى
 اللَّهِ تَفْتَرُونَ ﴿59﴾

بگو: «فقط به فضل و رحمت خدا، پس تنها به همین (بزرگ فضیلت رحمت ربانی) باید مؤمنان شادمان شوند.» (هم) او از هر چه گرد می آورند بهتر است ﴿58﴾ بگو: «آیا دیدید، آنچه از روزی که خدا برایتان فرود آورده پس بخشی از آن را حرام و (بخشی را) حلال گردانیده اید؟» بگو: «آیا خدا به شما اجازه داده یا بر خدا افترا می بندید؟» ﴿59﴾

آیه ۵۹ - "اذن لكم" جعل شرعی رسالتی است و نه تشریحی که در انحصار خداست، و این جعل حلال و حرام در انحصار آن جعل شرعی رسالتی و یا افتراء علی الله است.

وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿60﴾ وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿61﴾ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿62﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿63﴾ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿64﴾ وَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿65﴾ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿66﴾ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لَتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿67﴾

و کسانی که بر خدا افترا می بندند، به روز رستاخیز چه گمانی دارند؟ بی گمان، خدا بر مردمان کانون بخشش است، ولی بیشترشان سپاس نمی گزارند ﴿60﴾ و در هیچ حال و کاری نباشی و از او [خدا] هیچ (آیه ای) از قرآن نخوانی. و هیچ کاری نمی کنی، مگر اینکه ما بر شما گواه بوده ایم، آن گاه که بی امان در ژرفای آن غوطهورید. و هموزن ذره ای - نه در زمین و نه در آسمان - از پروردگارت پنهان نیست. و نه کوچک تر از آن و نه بزرگ تر، (چیزی) نیست، مگر (اینکه) در کتابی روشننگر است ﴿61﴾ هان! بی گمان بر دوستان (و پیروان) خدا نه هرگز بیمی است، و نه آنان اندوهگین می شوند ﴿62﴾ کسانی که ایمان آورده و پرهیزگاری می ورزیده اند: ﴿63﴾ در زندگی دنیا و در آخرت برترین مزده تنها برای آنان است. کلمات خدا هرگز تبدیل پذیر نیست. این همان کامیابی بی رنج بزرگ است ﴿64﴾ و سخن (ناهنجار) آنان تو را غمگین نکند. به راستی تمامی عزت تنها از آن خداست (و) او بسیار شنوای داناست ﴿65﴾ هان! هر که (و هر چه) در آسمان ها و هر که (و هر چه) در زمین است تنها از آن خداست، و کسانی که غیر از خدا شریکانی را (برایش) می خوانند (اینان) از آنان پیروی نمی کنند. اینان جز از گمان پیروی نمی نمایند و جز دروغ پردازی - بر مبنای گمان (بی پایه) - ندارند ﴿66﴾ او کسی است که برای شما شب را قرار داد تا در آن آرامش گیرید، و روز را بیننده (برای شما گردانید). بی گمان، در این (امر) برای گروهی که می شنوند نشانه هایی است ﴿67﴾

آیه ۶۷ - بر حسب این آیه اصولاً شب برای آرامش است، و روز برای کار و کوشش، گرچه عکس آن نیز احياناً بر حسب آیاتی دیگر درست است ولی آرامش روز هرگز جای آرامش شب را نمی گیرد.

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
إِنْ عِنْدَكُمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿68﴾

گفتند: «خدا فرزندی برای خود برگرفته.» او منزّه (و) بی نیاز است. آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است از آن اوست. بر این (ادعا) نزد شما هیچ گونه (برهان و) سلطه ای نیست. آیا چیزی را که نمی دانید، به دروغ بر خدا می بندید؟ ﴿68﴾

آیه ۶۸ - "هو الغنی" نه "هو غنی" بیانگر این حقیقت است، که بی نیازی مطلق در انحصار خداست، و همه آفریدگان نیازمند به اویند.

قُلْ إِنْ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكٰذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿69﴾ مَتَّعْ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نَذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿70﴾ وَآتَلُّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يٰقَوْمِ إِنْ كَانَ كَبْرَ عَلَيْكُمْ مَّقَامِي وَتَذَكِيرِي بِآيَةِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ ﴿71﴾ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُمْ مِنِّي إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ أَمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿72﴾ فَكَذَّبُوهُ فَجَبْنَاهُ وَمَنْ مَّعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلْفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ ﴿73﴾ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنِّي بِعَدِيِّ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذٰلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ ﴿74﴾ ثُمَّ بَعَثْنَا مِنِّي بِعَدِيِّهِمْ مُوسَى وَهَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿75﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿76﴾

بگو: «کسانی که بر خدا همواره دروغ می بندند، رستگارکننده نیستند.» ﴿69﴾ (این) بهره ای است اندک در دنیا؛ سپس بازگشتشان تنها به سوی ماست. پس آن گاه به (سزای) آنچه کفر می ورزیده اند، عذابی سخت به آنان می چشانیم ﴿70﴾ و خبر بزرگ نوح را بر آنان بخوان، چون به قوم خود گفت: «ای قوم من! اگر جایگاه (رسالتی) من (در میان شما) و یاد آوردنم با آیات خدا، بر شما گران آمده است، من تنها بر خدا توکل کرده ام. پس کارتتان را و (کار) شریکان (ساخته‌ی) خودتان را در جمع تان همدست (و

همداستان) کنید، سپس کارتان بر شما پوشیده: مجهول و تحیربار نماند. پس آن گاه درباره‌ی من تصمیم بگیرید و مهلتم (هم) ندهید.» ﴿71﴾ در نتیجه اگر روی گردانیدید، من مزدی از شما نخواستم. پاداش من جز بر خدا نیست. و مأمور شده‌ام که از تسلیم کنندگان (خود و دیگران در برابر خدا) باشم.» ﴿72﴾ پس او را تکذیب کردند. آن گاه وی را با کسانی که در کشتی همراه او بودند نجات دادیم، و اینان را جانشینان (آنان) ساختیم، و کسانی را که با آیات ما (همان‌ها و ما را) تکذیب کردند غر کردیم. پس بنگر فرجام هشدار داده شدگان چگونه بود. ﴿73﴾ سپس، بعد از وی رسولانی را به سوی قومشان برانگیختیم. پس آنان با دلایل آشکار سویشان آمدند، ولی ایشان بر آن نبودند به چیزی که بیشتر با آن (همان‌ها) تکذیب کرده بودند ایمان بیاورند. این گونه ما بر دل‌های تجاوزکاران مهر می‌نهم. ﴿74﴾ سپس، بعد از آنان موسی و هارون را با آیات خود، سوی فرعون و سرانش فرستادیم. پس گردنکشی کردند و گروهی تبهکار بوده‌اند. ﴿75﴾ پس چون حق از نزد ما سویشان آمد گفتند: «بی‌گمان این سحری آشکارگر است.» ﴿76﴾

آیه ۷۶ - «الحق» - که همان حق و حیانی قرآنی می‌باشد - به معنای حق صد در صد است، که در قرآن تا پایان جهان نمایان می‌باشد، و این خود مانند آیاتی بسیار دلیل بر خاتمیت قرآن است.

قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّحْرُونَ ﴿77﴾
 قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَلْفِتَنَّا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءِآبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ
 وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿78﴾ وَقَالَ فِرْعَوْنُ أَتُونِي بِكُلِّ سِحْرِ عَلِيمٍ ﴿79﴾ فَلَمَّا
 جَاءَ السَّحْرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ﴿80﴾ فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَىٰ مَا
 جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيَبْطِلُهُ، إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿81﴾

موسی گفت: «آیا هنگامی که حق سوی شما آمد، می‌گویید آیا این سحری است؟ حال آنکه جادوگران رستگار نمی‌کنند.» ﴿77﴾ گفتند: «آیا سوی ما آمده‌ای تا ما را از شیوه‌ای که پدرانمان را بر آن یافته ایم روی گردان کنی، و بزرگواری در این سرزمین تنها برای شما دو تن باشد؟ در حالی که ما برای شما دو تن ایمان (و اطمینان) آورنده نیستیم.» ﴿78﴾ و فرعون (به کارگردانش) گفت: «هر جادوگر دانایی را پیش من آورید.» ﴿79﴾ پس چون جادوگران آمدند، موسی به آنان گفت: «آنچه را شما اندازنده اید بیندازید.» ﴿80﴾ پس چون افکندند، موسی گفت: «آنچه را شما (به میان) آوردید سحر است. زودا (که) خدا آن را همواره باطل کند. بی‌گمان خدا کار مفسدان را اصلاح نمی‌کند.» ﴿81﴾

آیه ۸۱ - «سبیطله» که پس از سحر آمده دلیلی است بر ابطال تمامی سحرها بخصوص آن سحرهایی که در برابر معجزاتست و یا بعنوان اعجاز وانمود می‌شود.

وَ يُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ، وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿82﴾

و خدا با کلمات خود، حق را پای برجا و راست می آورد؛ هر چند بزهکاران را هرگز خوش نیاید ﴿82﴾

آیه ۱۲ - «بکلماته» هم کلمات حق است و هم کلمات الله که حق را بگونه ای مطلق با کل کلمات و دلالت‌های حقانی ثابت می کنند.

فَمَا ءَامَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَن يُفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ ﴿83﴾

پس (سرانجام) کسانی برای موسی ایمان نیاوردند مگر گروهی اندک از قوم وی [فرعون] در حالی که بیم داشتند از آنکه مبادا فرعون و سرانشان ایشان را عذابی آتش بار رسانند. حال آنکه فرعون در آن سرزمین بی چون بسی زبردست و (هم) او بی گمان از اسرافکاران است. ﴿83﴾

آیه ۱۳ - "من قومه" بمعنای قوم خود، و قوم فرعون است که بخشی از آنان همان ساحرانند.

وَ قَالَ مُوسَىٰ يَاقَوْمِ إِن كُنتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ فَاعْلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنتُمْ مُّسْلِمِينَ ﴿84﴾
فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿85﴾ وَ نَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ
مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿86﴾ وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَ أَخِيهِ أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ
بُيُوتًا وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ اقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿87﴾

و موسی گفت: «ای قوم من! اگر به خدا ایمان آورده بوده اید (و) اگر (در برابرش) مسلم بوده اید پس بر او توکل کنید.» ﴿84﴾ پس گفتند: «تنها بر خدا توکل کردیم. پروردگاران! ما را برای گروه ستمگران (مورد) آزمایشی آتش بار قرار مده.» ﴿85﴾ «و ما را به رحمت خویش، از گروه کافران نجات بخش.» ﴿86﴾ و سوی موسی و برادرش وحی کردیم که: «شما دو تن برای قوم خود در مصر خانه هایی آماده کنید و سراهایتان را رویارویشان و هم قبله گاه (و ملجأ و پیشوای) مردمان قرار دهید، و نماز را بر پا بدارید.» و مؤمنان را بشارت ده ﴿87﴾

آیه ۱۷ - "واجعلوا بیوتکم قبله" به دو معنی است، که اولاً موسی و برادرش خانه های خود را مقابل و برابر یکدیگر قرار دهند که از یکدیگر آگاهی مداوم داشته باشند، و در ثانی این هر دو خانه باید بگونه ای آزاد در برابر بنی اسرائیل باز باشد که استقبالشان بدون هیچ مانعی در رفع نیازهایشان و پرسشهایشان نسبت به این دو خانه رسالتی همیشگی باشد، چنانکه «تبوءاً» جایگزین کردن آنان در خانه هایی در امان و برابرشان می باشد.

وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿88﴾

و موسی گفت: «پروردگاران! تو به فرعون و اشرافش در زندگی دنیا زیوری و اموالی بسیار داده ای - پروردگاران! - تا (دیگران را) از راه تو به بیراهه کشند پروردگاران! اموالشان را محو و نابود کن و آنان را سخت دل گردان (چنان) که ایمان نیاورند، تا (هنگامی که) آن عذاب دردناک را ببینند.» ﴿88﴾

آیه ۸۸ - "لیضلوا عن سبیلک" که اضلالی پیامد زینت و اموال زندگی دنیوی است، این خود نتیجه طبیعی برای این دنیا پرستان بوده و نه تنها غایتی ربانی، وانگهی ربانی بودن این نتیجه هم به حساب عذابی دنیوی عادلانه است.

قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿89﴾
وَجَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا
أُذِرَكُمُ الْعُرَّ قَالَ ءَأَمِنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَأَمِنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ
الْمُسْلِمِينَ ﴿90﴾

(پروردگار) فرمود: «درخواست شما (هر) دو (نفر) پذیرفته شد. پس همواره پایداری جوئید و راه کسانی را که نمی دانند هرگز پیروی مکنید.» ﴿89﴾ و فرزندان اسرائیل را از دریا گذرانندیم. پس فرعون و سپاهیانش - از روی ستم و تجاوز- به سرعت آنان را دنبال کردند. تا آن هنگام (و هنگامه ای) که غر گریانش را فرو گرفت. گفت: «(اکنون) ایمان آوردم که هیچ معبودی - جز آنکه فرزندان اسرائیل به او گرویده اند - نیست، و من از تسلیم کنندگان (خود و دیگران به خدا) هستم.» ﴿90﴾

آیه ۹۰ - «قال» اینجا دلیلی است بر ایمانی لفظی و منافقانه، وگرنه "انی تبت الان" برای توبه ایمانی کافی بود.

ءَالنَّ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿91﴾

(بدو گفته شد): «اکنون (ایمان می آوری)؟! در حالی که پیش از این همواره نافرمانی می کردی و از افسادگران بوده ای؟!» ﴿91﴾

آیه ۹۱ - "ءالنَّ و قد عصیت قبل" از جمله آیاتی است که ایمان در هنگامه عذاب را نابهنگام و مردود خوانده، زیرا این خود ایمان نیست، به ویژه افسادهای کفر و عنادی که در بر داشته، باستانای ایمانی حقیقی مانند قوم یونس "لما امنوا..." (۹۸:۱۰).

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خُلِّفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ
 آيَاتِنَا لَغَفْلُونَ ﴿٩٢﴾

«پس امروز جسدت را (از این غرقاب) نجات می دهیم تا برای کسانی که از پی تو می آیند نشانه ای
 باشی، و بی گمان بسیاری از مردمان از نشانه های ما بسی غافل اند.» ﴿٩٢﴾

آیه ۹۲ - «ببدنک» دلیل است بر نجات مستمر و دائمی بدن فرعون، که دریا او را برون افکند، تا
 برای آیندگان نشانه ای ربانی برای تباهی فرعون و فرعونیان باشد، و من خودم در سفری به قاهره در
 موزه مومیائی بدن مومیائی شده فرعون را از نزدیک دیدم، و به شخص انگلیسی - که آنجا مشغول
 بازدید از موزه بود - گفتم: مگر این بدن فرعون نیست؟ و خدا در قرآن به جریان ماندن این بدن برای
 بینندگان پیام داده، گفت: این خود علم غیب و ویژه خداست، و دلیلی روشن است بر وحیانی بودن
 قرآن.

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مَبُوءًا صِدِّ وَرَزَقْنَهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى
 جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٩٣﴾ فَإِن
 كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسَلِّ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ
 جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٩٤﴾

و به راستی و درستی ما فرزندان اسراییل را در جایگاه: پایگاه و آرامگاه نیکو پناهگاه و مأوای راست
 و درستی دادیم، و از چیزهای پاکیزه به آنان روزی بخشیدیم. پس اختلاف نکردند مگر پس از آنکه
 علم برایشان آمد. بی گمان پروردگارت روز قیامت درباره ی آنچه بر سر آن اختلاف می کرده اند
 میانشان داوری خواهد کرد ﴿٩٣﴾ پس اگر از آنچه سوی تو نازل کرده ایم در شکی بوده ای، از کسانی
 که پیش از تو کتاب (آسمانی) می خوانند بپرس. به راستی تمامی حق (شایسته و ممکن) به درستی از
 جانب پروردگارت سوی تو آمده. پس زنهار از تردیدکنندگان مباش ﴿٩٤﴾

آیه ۹۴ - «شک» در این آیه دارای دو بُعد است: عمومی و خصوصی، عموماً دربارۀ کسانی است
 که در وحیانی بودن قرآن دچار شک هستند، که اینجا مأموریت دارند برای بر طرف شدن شکشان به
 آگاهان نسبت به سایر کتب وحیانی مراجعه کنند، و طبعاً پاسخ درستشان این است که وحیانی بودن
 قرآن نسبت به سایر کتب وحی در اولویتی قطعی است، سپس شک خصوصی که مثلاً درباره خود
 پیامبر حامل قرآن باشد، کلاً این هرگز بیانگر شک آن حضرت نیست، زیرا نزول قرآن بر حضرتش
 خود لازمه رسالت و علم به این وحی آخرین است، ولی اینجا که تعبیر از شک شده نسبت به خود

حضرتش نیست، بلکه بعنوان مماشات در برابر کافران است، که اگر شکی دارید دست کم نظر اهل کتاب - در صورتیکه به درستی آنرا می خوانند و می فهمند - شک شما را بر طرف می کند.

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَسِرِينَ ﴿٩٥﴾ إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٩٦﴾ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٩٧﴾ فَلَوْلَا كَانَتْ قَرِيَةً ءَأَمَنْتُمْ فَنَنْفَعَهَا إِيْمَانَهَا إِلَّا قَوْمٌ يُؤْنَسُ لَمَّا ءَأْمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ ءَعَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٩٨﴾

و هرگز از کسانی مباش که با آیات ما (همان ها و ما را) تکذیب کردند، که از زیانکاران خواهی بود. ﴿95﴾ بی گمان، کسانی که سخن پروردگارت (در عذابشان) بر آنان تحقق یافته ایمان نمی آورند، ﴿96﴾ و هر چند تمامی نشانه ها (ای ربانی) برایشان بیاید؛ تا (هنگامه ای که) آن عذاب دردناک را ببینند ﴿97﴾ پس چرا هرگز هیچ گروهی نبوده است که (به هنگام عذاب) ایمان بیاورد، پس ایمانشان به حالشان سودی بخشد؟ مگر قوم یونس که وقتی (در آخرین لحظات) ایمان آوردند، عذاب رسوایی را در زندگی دنیا از آنان بر طرف کردیم، و تا چندی آنان را برخوردار ساختیم (چندان که توبه خود را نشکنند) ﴿98﴾

آیه 91 - برحسب آیاتی چند ایمان بهنگام بلای حتمی هرگز پذیرفته نیست، ولی در این آیه استثناء ایمان قوم یونس را - که گرچه در حال بلا بوده اند - چون همراه با حقیقت هم بوده است، مادامی که از آن برنگشته اند مورد پذیرش قرار داده است.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرَهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٩٩﴾ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٠﴾

و اگر پروردگارت می خواست همواره هر که در زمین است، همگان یکسره ایمان می آوردند. آیا پس تو (هستی که) مردم را ناگزیر می کنی (از) ایمان آوردگان باشند؟ ﴿99﴾ و هیچ کس را چنان نبوده است که جز به اذن خدا ایمان بیاورد. و خدا بر (سر و سامان) کسانی که خردورزی نمی کنند، پلیدی قرار می دهد ﴿100﴾

آیات 99 و 100 - در آیه (99) تحقق ایمان کل مکلفان را در اختصاص مشیت الهی دانسته، و ایمان مؤمنان را هم باذن الله دانسته بدین معنا که خواستاران ایمان را همواره یاری می دهد تا ایمانشان تحقق یابد.

قُلْ انظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ
لَّا يُؤْمِنُونَ ﴿101﴾

بگو: «بنگرید در آسمان ها و زمین چیست؟» و (اما) نشانه ها و هشداردهندگان گروهی را که ایمان
نمی آورند بی نیاز نمی کنند ﴿101﴾

آیه ۱۰۱ - اینجا که کل مکلفان مأموریت دارند تا سرحد توانشان نگرشی در آسمانها و زمین
افکنند، این جریان کل زمانهای تکلیف را در بر دارد، و چون نگرش هر چند دقیقتر و نزدیکتر باشد،
گزارش بهتری را نسبت به شناخت آفریدگار در بر دارد، روی این اصل در زمانهای ما نگرشهای
کیفانی را نیز شامل است، که دیدن و بررسی کردن آسمانها و کرات آسمانی پس از نگرشی راستا در
زمین تکاملی روز افزون در معرفت است.

فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ
الْمُنْتَظِرِينَ ﴿102﴾ ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نَجِ
الْمُؤْمِنِينَ ﴿103﴾

پس آیا جز مانند روزهای کسانی را که پیش از آنان در گذشتند، انتظار می برند؟ بگو: «انتظار برید که
من (نیز) با شما از منتظرانم.» ﴿102﴾ سپس فرستادگان خود را - و کسانی را که گرویدند - (از
شکنجه) می رهانیم. این حقی است بر عهده‌ی ما که مؤمنان را نجات دهیم ﴿103﴾

آیه ۱۰۳ - "ننجی رسلنا" که در بر گیرنده نجات یافتن کل رسولان و مؤمنان به آنان است، مربوط
به رجعت این بزرگواران در دولت جهانی ولی امر عجل الله تعالی فرجه است، که این خود بر حسب
آیه (۱۰۲) مورد انتظار همگان می باشد، و در این رجعت شکوهمند کل ستمکاران تاریخ نیز رجعت
می کنند، و از آنان در همین دنیا انتقامی گرفته می شود.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ
اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّكُمُ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ ﴿104﴾ وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
﴿105﴾ وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا
مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿106﴾ وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ
يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ
الرَّحِيمُ ﴿107﴾ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ اهْتَدَى فَإِنَّمَا

يَهْتَدِي لِنَفْسِهِۦٓ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ﴿108﴾ وَ اتَّبِعْ
مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَ اصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿109﴾

بگو: «هان ای مردمان! اگر در دین من تردید داشته اید، پس (من) کسانی را که به جز خدا می پرستید نمی پرستم. بلکه خدایی را می پرستم که شما را همی می میراند، و دستور یافته ام که از مؤمنان باشم.» ﴿104﴾ و اینکه چهره (ی فطرت) ات را برای دین - در حال رویگردانی از هر باطلی - برآور، و زنهار از مشرکان مباش. ﴿105﴾ و پس از خدا، چیزی را که سود و زیانی به تو نمی رساند مخوان. پس اگر چنان کنی، در آن صورت بی گمان از ستمکارانی. ﴿106﴾ و اگر خدا به تو زیانی رساند هیچ رهاکننده ای (از این زیان) جز او نیست، و اگر برای تو خیری بخواهد بخشش او را هیچ ردّ کننده ای نیست. آن را به هر کس از بندگانش بخواهد می رساند، و تنها او بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است ﴿107﴾ بگو: «هان ای مردمان! بی گمان تمامی حق (در حد امکان) از (جانب) پروردگارتان برایتان آمده است. پس هر کس هدایت یابد تنها به سود خویش هدایت می یابد، و هر کس گمراه گردد، تنها به زیان خود گمراه می گردد، و من بر (سر و سامان) تان کارسازی نیستم.» ﴿108﴾ و آنچه را سوی تو وحی می شود پیروی کن و شکیبایی نمای، تا خدا (میان تو و آنان) حکم کند. و او بهترین حاکمان است ﴿109﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

الر. (بگو: این) کتابی است که آیات آن استحکام یافته، سپس از جانب حکیمی آگاه، مفصل و جداسازی

شده است» ﴿١﴾

آیه ۱ - «الر» از حروف رمزی است که در بیست و هشت سوره دیگر نیز هست.

«کتاب» در اینجا به دو بخش تقسیم شده است: ۱- «أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ» که مرحله نخستین فرود آمدن قرآن بر قلب رسول الله (صلی الله علیه وآله) است که آیاتی رمزی و احتمالا بدون هیچ لفظی بر حضرتش نازل گشته، چنان که آیاتی مانند «أَنَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» آن را تبیین می کند که همه قرآن به گونه ای فشرده در یک شب بر قلب حضرتش فرود آمد. ۲- «ثُمَّ فُصِّلَتْ» که بیانگر مرحله تفصیل و باز شدن و گونه گون گردیدن قرآن است که مدت بیست و سه سال به طول انجامید.

شاید «مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ» اشاره به مرحله آغازین باشد که بر پایه حکمت و در هم فشردن، پروردگار قرآن در نخستین بار به گونه ای فشرده بر قلب پیامبر فرود آمده و «خبیر» اشاره به دومین مرحله قرآن است که همان خدای حکیم با آگاهی کامل، قرآن را مفصل و به گونه ای مفهوم برای دیگران گردانید، و یا آن که هردوی «حکیم خبیر» مربوط به هر دو جهت است که حکمت دارای دو بخش احکام و تفصیل قرآن است چنان که خبیر هم این گونه است.

أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ ﴿٢﴾ وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا

إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَ يُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِنْ

تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ﴿٣﴾

«که جز خدا را نپرستید. به راستی من از جانب او برای شما هشدار دهنده و بشارتگری (شایسته) هستم.» ۲... ۱ - «و اینکه از پروردگارتان پوشش بخواهید (و) سپس به او بازگشت کنید تا شما را با بهره ای نیکو تا فرصتی معین بهره مند سازد، و به هر صاحب فضیلتی، فضیلتش را بدهد. و اگر روی گردان شوید من به راستی از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم.» ﴿3﴾

آیه ۳ - "استغفروا ربکم" مقدمه ای است برای "توبوا الیه" با فاصله «ثم» که نماینده زمان بندی میان آن دو است که در آغاز گنهکار از خدا پوشش می طلبد و سپس در زمانی شایسته به سوی او برمی گردد، و پس از این دو گام با شرایطی چند خدا درخواست او را می پذیرد.

"يُمَتِّعُكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا" بدین معناست که به شما در طول زندگی تکلیف بهره زیننده ای خواهد داد. "کلّ ذی فضل فضله" که خدا فضیلت هر صاحب فضیلتی را به وی عطا می کند، یعنی فضیلت هایی که برای اشخاص به وجود می یابد از عطیه های شایسته ربانی است، که زمینه را مناسب می بیند، و به اندازه همان فضیلتی را عطا می کند.

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿4﴾ أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَحِينَ يَسْتَعْشُونَ تِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُمْ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿5﴾

«بازگشت شما تنها سوی خداست و او بر هر چیزی تواناست.» ﴿4﴾ هان! آنان همواره سینه هاشان را دو ته و پنهان می گردانند (و می کوشند) تا (رازهای خود را) با کوشش از او نهفته دارند. هان! آگاه باشید آن گاه که آنان جامه هایشان را بر سر می کشند، خدا آنچه را نهفته و آنچه را آشکار می دارند می داند. همانا او به ذات (و درون) سینه ها بسی داناست ﴿5﴾

آیه ۵ - "ذات الصدور" سینه ها را به دو بخش می کند: نخست ذات و اصل سینه ها، سپس عوارض غیر ذاتی که در سینه ها اصالت ندارد، و این که خدا "علیم بذات الصدور" است، یعنی حضرتش از ذوات حقایق سینه ها آگاه است، و این که ذات مفرد، اضافه بر «صدور» که جمع است شده، نشانگر این حقیقت است که صدور، گرچه گوناگونند لکن در ذاتشان که فطرت است وحدت دارند.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿6﴾

و هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر (اینکه) روزیش تنها بر عهده ی خداست و (همو) قرارگاه و تهی گاهشان را (در زمان و مکان) می داند. همه (ی این ها) در کتابی روشنگر است ﴿6﴾

آیه ۶ - «دَابَّة» جنبنده را گویند که اینجا چون در برابر پروازکنندگان هوایی و شناکنندگان دریایی نیست، همگان را اعم از حیوانات زمینی، زیرزمینی، دریایی و هوایی را شامل است.

«الارض» هم ویژه زمین ما نیست، بلکه حداقل هر هفت زمین را شامل است که "و مِنَ الْاَرْضِ مِثْلُهُنَّ" (۱۲:۶۵) نشان می دهد همانگونه آسمان هفت عدد است، زمین نیز به همان تعداد می باشد.

و از جمله آیاتی که وجود جنبندگانی را در آسمانها و زمین تأیید می کند آیه (۲۹:۴۲) می باشد.

"علی الله رزقها" که رز همگان بر عهده خداست به این معنا نیست که بدون هیچ گونه کاوش و کوششی به کسی رز دهد، بلکه مقصود از تو حرکت و از خدا برکت است؛ مگر موجوداتی که حرکت و اختیاری در یافتن رزقشان ندارند.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَسِنِ قُلْتِ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾

و اوست کسی که آسمان ها و زمین را در شش هنگام آفرید - حال آنکه عرش (آفرینش) او (پیش از این) بر آب [مادهی نخستین جهان] بود - تا شما را بیازماید (که) کدام یک نیکوکارترید. و اگر بگویی: «شما پس از مرگ بی چون برانگیخته شونده اید» همواره کسانی که کافر شدند همی خواهند گفت: «این (انگیختگی و باز گردانیدن) جز سحری آشکارگر نیست.» ﴿٧﴾

آیه ۷ - "ستة ایام" در این آیه و ماندش، شش زمان است و نه شش روز، به این دلیل که در قرآن لفظ «یوم» بیشتر در دوران و مطلق زمان بکار رفته است مانند "یوم الدین" و نیز عمرش خلقت جهان که بر «ماء» بوده، این خود بجز «ماء» آسمانی و زمینی است که از آن خلق شده است. و چگونگی مراحل شش گانه خلقت آسمان ها و زمین در سوره فصلت آمده است.

«الماء» اینجا ماده نخستین و مادر جهان هستی است که آسمان و زمین، فرزندان این مادر بزرگ نخستین می باشند و «عرشه» عرش قیمومیت و تدبیر است که پیش از آفرینش زمین و آسمان تنها بر ماده نخستین استوار بوده و پس از بهوجود آمدن آسمان و زمین، طبعاً عرش تدبیر برای این دو مقرر شده است.

در پاسخ این پرسش که چرا «ماء» برخلاف ظاهرش به ماده نخستین تفسیر شده است باید گفت که ماء اصولاً ماده ای روان و همسان است، و اصلش بدون هیچ قرینه ای همان آب معمولی است، لکن با قرائنی، معانی و مصادیق دیگری هم برایش فهمیده می شود از جمله "ماء دافق" که منی است، اینجا هم «ماء» محور آغازین آفرینش زمین ها و آسمان هاست که خود دلیلی روشن بر اثبات این حقیقت

است که مقصور از آن آب معمولی نیست، زیرا آب معمولی خود از اجزاء زمین و آسمان است، و اگر آب اولیه همین آب معمولی باشد آیا می توان گفت آب از آب آفریده شده است؟ بنابراین تمامی آسمان ها و زمین که از «ماء» آفریده شده اند، غیر از آب معمولی است بلکه تعبیری است از ماده ای روان و همسان که مادر و ماده اولیه جهان است، و چون حقیقت این «ماء» برای هیچ کس روشن نیست لفظی هم که درست بیانگر آن حقیقت باشد در کار نیست، پس باید لفظی برای تبیین آن انتخاب گردد که دورنمایی از حقیقتش را نشان دهد و این جز لفظ «ماء» نیست.

وَلَسِنَ أَخْرُنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَّيْقُولُنَّ مَا يَحْبِسُهُ إِلَّا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٨﴾ وَلَسِنَ أذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَكُفُورٌ ﴿٩﴾ وَلَسِنَ أذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَّسَّتْهُ لَيْقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ ﴿١٠﴾ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿١١﴾ فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَاقُ بِهِ صَدْرُكَ أَن يَقُولُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٢﴾

و اگر همواره عذاب را تا زمانی چند از آنان به تأخیر اندازیم، بی چون همی خواهند گفت: «چه چیزی آن را (از ما) باز می دارد؟» هان! روزی که (عذاب) به آنان در رسد، آن را بازگشتی نیست، و آنچه را که مسخره می کرده اند (همان) آنان را فراخواهد گرفت ﴿٨﴾ و اگر همواره از خود رحمتی به انسان بچشانیم، سپس آن را از او باز ستانیم، بی گمان بسی نومید و ناسپاس است ﴿٩﴾ و همانا اگر - پس از زبانی که به او رسیده - نعمتی به او بچشانیم، بی چون همی خواهد گفت: «گرفتاری ها از من دور شد!» بی گمان او بسی شادمان و فخرکننده است ﴿١٠﴾ مگر کسانی که شکیبایی ورزیده و کارهای شایسته (ی ایمان) کردند (که) برایشان پوشش و پاداشی بزرگ است ﴿١١﴾ پس شاید تو برخی از آنچه را که سویت وحی می شود ترک کننده ای و سینه ات بدان تنگ است (از آن رو) که می گویند: «چرا گنجی بر او فرو فرستاده نشده، یا فرشته ای با او نیامده؟» تو فقط هشدار دهنده ای. و خدا بر هر چیزی وکیل (و) کارساز است ﴿١٢﴾

آیه ۱۲ - «لعلک» - درباره ترک احتمالی برخی از وحی های ربانی دلیل بر تحقق آن نیست، بلکه بیانگر زمینه آن است که حضرتش در اثر انکارها و تکذیب های فراوان کافران تا اندازه ای دم فرو بندند لکن "انما انت نذیر" ریشه این «لعل» را برکنده و حتمیتی مطلق نسبت به کل آیات وحیانی را بر عهده حضرتش تثبیت نموده است.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَاتُوا بَعْشَرَ سُورٍ مِّثْلَهُ مُفْتَرِيَةً وَادْعُوا مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿13﴾

یا می گویند: «آن [قرآن] را به دروغ به خدا نسبت داده.» بگو: «اگر راستگو بوده اید، پس ده سوره‌ی افترا بسته همچون قرآن بیاورید، و غیر از خدا هر که را توانستید (در این فراگیری مقایسه ای) فرا خوانید.» ﴿13﴾

آیه ۱۳ - "بَعْشَرَ سُورٍ مِّثْلَهُ" میانگین تهدید و تحدی کسانی است که گمان می برند قرآن کتاب وحیانی نیست و کمترش چنان که در سوره بقره گذشت "سُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ" و بیشترش تحدی به کل قرآن است، و در جمع کمترینش یک سوره است، سوره هم تنها سوره اصطلاحی نیست، بلکه مجموعه کلماتی است که دلالتی مستقل بر مطلبی دارد، گرچه در یک آیه باشد و منظور از آوردن آیاتی مثل قرآن این است که شما اگر ادعا می کنید قرآن از جانب خدا نیست یا اینکه نجات دهنده مکلفان نیست، شما مطلبی بیاورید که همانند قرآن در طول زمان خدشه ناپذیر و مطلق باشد.

«یقولون» که صیغه مضارع است حال و استقبال را تا پایان زمان تکلیف در بردارد، بنابراین و طبق آیه (۸۸) اگر کل مجتمع انس و جن در طول زمان و عرض زمین جمع گردند نخواهند توانست همانند قرآن مطلبی مطلق بیاورند که در طول زمان درست باشد.

و بالاخره در آیه (۱۴) این سبر و تقسیم منطقی درباره وحیانی بودن یا نبودن قرآن بیان شده است که: اگر دیگران شما را در آوردن مثل قرآن اجابت نکردند، پس احتمال دیگر درباره قرآن، وحیانی بودن آن است که شما و دیگران نتوانسته اید مثل آن را بیاورید.

فَأَلِّمُوا يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿14﴾ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿15﴾

«پس اگر به سود شما اجابت نکردند، بدانید که قرآن بی گمان تنها به (وسیله ی) علم خدا نازل شده و اینکه معبودی جز او نیست. پس آیا شما (در برابر حق) تسلیمید؟» ﴿14﴾ کسانی که زندگی دنیا و زیور آن را می خواسته اند (جزای) کارهایشان را در (همین) دنیا بی کم و کاست به آنان می دهیم؛ حال آنکه آنان در آن زبان بار نخواهند بود ﴿15﴾

آیه ۱۵ - در این آیه کسانی را که در سراسر زندگی تکلیفشان بر مبنای «کان» هدفی جز زندگی دنیا و زینتش را نداشته و ندارند تمامی اجرشان را در همین دنیا مقرر کرده که هرگز نقصان و زبانی هم نمی بینند، اینجا جای این پرسش است که مخترعان و مکتشفانی بودند و هستند که در عین کفرشان

پاداش خدماتشان در زندگی شان داده نشده است، پاسخ این است که کل اینان بدون استثناء از موحدان کتابی و یا غیر کتابی بوده اند که با عدم عناد بر حسب آیاتی چند بالاخره اهل نجاتند و پاداش خدماتشان بیشتر پس از مرگشان خواهد بود، و اگر هم ملحد یا مشرکی یافتید که خدماتی مادی به بشریت کرده باشد تمامی پاداش خود را در این دنیا برده و می برد، و اگر هم اندکی از پاداش او مانده باشد در مقابل کفر و شرکش چندان نیست که باعث بخشودنش گردد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَطِلَ
 مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿16﴾ أَلَمْ يَكُنْ عَلَى بَيْتِهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ
 قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنْ
 الْأَحْزَابِ فَأَلَّانًا مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مَرِيَّةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ
 النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿17﴾

ایشان کسانی هستند که در آخرت جز آتش برایشان نخواهد بود، و آنچه در دنیا ساخته اند به هدر رفته و آنچه انجام می داده اند باطل است ﴿16﴾ آیا پس کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن استوار بوده، و شاهی (هم) از خودش در پیش می آید و پیش از وی (نیز) کتاب موسی راهبر (موسویان و عیسویان به این حقیقت) و مایه‌ی رحمت است، ایشان به او ایمان می آورند؟ و هر کس از گروه‌ها (مخالف) به او کفر ورزد، آتش وعده گاه اوست. پس از آن هرگز در تردیدی مباش. همان به راستی از جانب پروردگارت حق است، ولی بیشتر مردمان ایمان نمی آورند ﴿17﴾

آیه ۱۷ - "بَيْتُهُ مِنْ رَبِّهِ" دلیل بر وحیانی بودن رسالت محمدی (صلی الله علیه وآله) است که دو بعد دلالتی بر رسالت آن حضرت دارد: بعد خودی و بعد وحی، که خودش از نظر گفتار و کردار، دلیل بر رسالت وحیانی اوست، و سپس نخستین و بهترین تربیت شده رسالتی او به دنبال این دو دلیل، دلیل سومی است بر رسالتش و "یتلوه شاهدٌ منه" که مقصود تنها حضرت علی (علیه السلام) است چنان که روایات بسیاری از شیعه و سنی شاهد آن است؛ در مرحله چهارم "و من قبله کتاب موسی" که تورات موسی را گواهی گذشته بر این رسالت بزرگ معرفی کرده که "اماماً و رحمة" پیشوای امت موسی در دعوت آنان است و نوید دادنشان به این رسالت آخرین و نیز رحمتی وحیانی برای آنان است.

با نگرشی وسیع تر و دقیق تر در این آیه باید گفت که «بَيْتُهُ» مفرد است ولی مفردی جنسی، و اگر هم مفرد وُحدانی باشد باز هم همان وحدت جنسی است، و اینجا رسول بزرگوار (صلی الله علیه وآله) "علی بَيْتُهُ مِنْ رَبِّهِ" معرفی شده است که دارای سلطه و احاطه بر بینه ای ربانی و وحیانی است، می توان به گواهی آیاتی دیگر نصاً و گواهی همین "بَيْتُهُ مِنْ رَبِّهِ" عموماً هفت مرحله درونی و بیرونی

از این بینه برای حضرتش وانمود کرد که «کان» گواهی بر این مراحل است؛ نخست در صلبهای پدران و رحم های مادران از آدم و حوا تا عبدالله و آمنه بر مبنای "تقلبک فی الساجدین" و ماندش در کل این جایگاه های صلبی و رحمی و انتقال هایش یکی پس از دیگری پاکترین پاکان بوده است، و این بینه نخستین "من ربه" است که پایه ریزی از برای بیناتی دیگر در آینده بوده است، دوم بر حسب کلامی از امیرمؤمنان(علیه السلام) از هنگامی که حضرتش از شیر گرفته شد تا هنگام چهل سالگی دارای عصمت درونی بشری بوده و سوم عصمتی هم منفصل منهای نبوت و رسالت بوده که بر مبنای عصمت بشری، فرشته وحی در تمام حرکات و سکونات حضرتش دخالت داشت، عصمت چهارم عصمت و حیانی درونی حضرتش بوده از آغاز. و پنجم عصمت برونی قرآنی که درونش را نور علی نور ساخته و ششم عصمت برونی و حیانی ربانی که "و لو ان تبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئاً قليلاً"، هفتم و هشتم که همه عصمت ها و نگهبانان برونی هستند، نخست "شاهد منہ" و سپس "کتاب موسی". شش مرحله نخستین این عصمت ها مربوط به شخص حضرت اقدس دسول است که مقام اول را در مثلث "بینة من ربه" و "شاهد منہ" و "کتاب موسی" دارد. مرحله دوم "شاهد منہ" است که ساخته و پرداخته ای حضرت علی(علیه السلام) بوده و در آخر کار مقدمه و پیشتازی که بیانگر این رسالت و بینه آخرین است "کتاب موسی" است، چه اسفار پنج گانه تورات و چه کتاب های و حیانی کل انبیاء تورات که پیروان شریعت تورات بوده اند و حتی انجیل هم در عین استقلال ولایت عزمی اش از پیروان شریعت تورات است که این کتب آسمانی عهد عتیق و جدید برای پیروانشان امام و پیشوا بوده اند، و از برای مسلمانان، رحمت و بشارتی بر این رسالت می باشد.

حدود ۲۰۰۰ کتاب از برادران سنی طبق حروف بیست و هشتگانه عربی در منقبت حضرت علی(علیه السلام) از زبان رسول الله(صلی الله علیه وآله) برای این "شاهد منہ" وارد شده که در تفسیر الفرقان آمده است.

«الحق» تمامی حق است که در قرآن محمد و محمد قرآن برای کل مکلفان تا انقراض جهان تبیین گشته است.

این "یؤمنون به" اخباری است ربانی از این حقیقت که کتابیان بایستی به این پیامبر آخرین و قرآنش ایمان بیاورند سپس "و من یکفر به من الاحزاب" تمام گروه های کافرند چه کتابیان و چه دیگران، جز آن که کفر کتابیان نفرت بارتر است.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ
 الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿18﴾ الَّذِينَ
 يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿19﴾
 أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ
 يُضَعَّفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ ﴿20﴾
 أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿21﴾

و چه کسی ستمکارتر از آن (نا)کس است که بر خدا دروغی را افترا بزند؟ ایشان بر پروردگارشان
 نمایش داده می شوند، و گواهان خواهند گفت: «اینان بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند. هان!
 لعنت خدا بر ستمگران.» ﴿18﴾ «کسانی که (مردمان را) از راه خدا باز می دارند، و آن را به کزی
 می خواهند، و آنان، (هم)آنان به آخرت کافراند.» ﴿19﴾ ایشان در زمین درمانده کنندگان (خدا)
 نبوده اند، و پس از خدا هرگز اولیایی برای آنان نبوده است. عذاب براینان چندان می شود، زیرا آنان (:
 این معاندان) توان شنیدن (حق را) نداشته اند، و (حق را) هرگز - به درستی - نمی دیده اند. ﴿20﴾
 ایشانند که خویششان را زیان کرده اند، و آنچه را به دروغ بر ساخته بودند از آنان گم گشته است. ﴿21﴾
 آیه ۲۱ - "خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ" به معنای زبانی است کلی نسبت به ارواح و ابدان و اموال و
 کارهایشان که در هر چهار بعد، این کافران زیان بارند.

لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ ﴿22﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا
 الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا
 خَالِدُونَ ﴿23﴾ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَىٰ وَالْأَصْمَىٰ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ
 يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿24﴾ وَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ
 مُّبِينٌ ﴿25﴾ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ أَلِيمٍ ﴿26﴾ فَقَالَ
 الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرَاكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا
 الَّذِينَ هُمْ أَرَادْنَا بِأَدْيِ الرَّأْيِ وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ
 كَاذِبِينَ ﴿27﴾ قَالَ يَقَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَءَاتَنِي رَحْمَةً مِنْ
 عِنْدِي فَعَمِيَّتْ عَلَيْكُمْ أَنْزَلُكُمْ هَا وَ أَنْتُمْ لَهَا كَرِهُونَ ﴿28﴾

به ناچار آنان در آخرت (هم) آنان زیانکارترین (مکلفان) اند. ﴿22﴾ بی گمان کسانی که ایمان آورده و
 کارهای شایسته (ی ایمان) کرده اند و سوی پروردگارش بینی هاشان را به خاک ساییده اند (هم) اینان

- جاودانه - همدمان بهشتند. ﴿23﴾ مَثَل (این) دو گروه، چون نابینا و کر و (در مقایسه‌ی با) بینا و شنواست. آیا (اینان) در مَثَل یکسانند؟ پس آیا متذکر نمی شوید؟ ﴿24﴾ و به راستی نوح را همی سوی قومش فرستادیم. (گفت): «من همواره برای شما هشداردهنده‌ای آشکارکننده‌ام،» ﴿25﴾ «که جز خدا را نپرستید؛ همانا من از عذاب روزی دردناک بر شما بیمناکم.» ﴿26﴾ پس، سران قومش - که کافر شدند - گفتند: «ما تو را جز بشری همانند خود نمی بینیم، و در نگرش آغازین نمی بینیم (که کسی تو را پیروی کرده باشد، جز فرومایه گانمان، و برایتان بر خودمان امتیازی نمی بینیم، بلکه شما را دروغگویان می انگاریم.» ﴿27﴾ گفت: «ای قوم من! آیا دیدید (که) اگر من از طرف پروردگارم بر حجتی روشن استوار بوده‌ام و مرا از نزد خود رحمتی داده، پس این بر شما (با کوریتان) بسی کور (و مهجور) خوانده شده است. آیا ما شما را - در حالی که برای (پذیرش) آن کراهت (و نفرت) دارید - به آن وادار کنیم؟» ﴿28﴾

آیه ۲۸ - اینجا «بینة» به معنای بیانگر رسالت و رحمت وحی رسالتی است و «عمیت» پنهان داشتن این هر دو است که شیطان‌های درونی و برونی آن‌ها را نادیده انگاشته‌اند، در این صورت که این پنهان داشتن شیطانی نابکاران را به کفر و تاریک دلی به گونه‌ای ملزم ساخته، که دیگر راه چاره‌ای جز الزام آنها بر هدایت نیست، خدا هم کسی را هیچ گاه نه بر هدایت الزام می‌کند و نه بر ضلالت، که مکلفان در این میان مختارند "اِ مَا شَاكِرًا وَا مَا كَفُورًا" (۳:۷۶).

وَيَقَوْمٍ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّهُمْ مُلْقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿29﴾ وَيَقَوْمٍ مِّنْ بِنَصْرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿30﴾ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا لَّمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿31﴾ قَالُوا يَنُوحُ قَدْ جَدَلْنَا فَاكْثَرْتَ جِدَلْنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿32﴾ قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيَكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿33﴾ وَلَا يَنْفَعُكُمْ نَصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أُنصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿34﴾ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَبَهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَ أَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا تُجْرِمُونَ ﴿35﴾

«وای قوم من! بر این (رسالت) هرگز مالی از شما درخواست نمی‌کنم. مزد من جز بر خدا نیست، و من کسانی را که ایمان آورده‌اند طرد کننده نیستم. بی‌گمان آنان پروردگارشان را (با معرفت و پاداشش)

دیدارکننده اند. ولی شما را قومی می بینم که نادانی می کنید.» ﴿29﴾ «و ای قوم من! اگر آنان را برانم، چه کسی مرا از (روی آوردن عذاب) خدا (بر این تخلف رسالتی) یاری خواهد کرد؟ آیا پس متذکر نمی شوید؟» ﴿30﴾ «و برای شما نمی گویم گنجینه های خدا نزد من است، و نه غیب می دانم و (نیز) نمی گویم (که) من همانا فرشته ام، و درباره ی کسانی که دیدگان شما به خواری و نقصان در آنان می نگرد، نمی گویم خدا هرگز خیرشان نمی دهد. خدا به آنچه در جان های آنان است دانایتر است. (اگر جز این بگویم) من در این هنگام (و هنگامه)، بی گمان از ستمکاران خواهم بود.» ﴿31﴾ گفتند: «ای نوح! بی چون با ما جدل کردی، پس بسیار (هم) با ما جدل نمودی. پس اگر از راستان بوده ای آنچه را (از عذاب خدا) به ما وعده می دهی بر ایمان بیاور.» ﴿32﴾ گفت: «(این) تنها خداست که اگر بخواهد آن را برایتان می آورد، و شما ناتوان کننده (ی) او نیستید.» ﴿33﴾ «و اگر بخواهم شما را اندرز دهم - در صورتی که خدا خواسته باشد که شما را (از روی عنادتان) گمراه و گذارد - اندرز من شما را سودی نمی بخشد. او پروردگار شماست و تنها سوی او بازگردانیده می شوید.» ﴿34﴾ یا (درباره ی قرآن) می گویند: او «آن را (بر خدا) افترا زده است.» بگو: «اگر آن را افترا زده ام جرمم بر عهده ی خود من است و من از آنچه شما جرم می کنید، (برکنار و) بیزارم.» ﴿35﴾

آیه ۳۵ - "فَعَلَىٰ آجْرَامِي" که اگر این قرآن را بر خدا افترا زده باشم ضررش بر خود من است، ولی اگر گفته شود ممکن است کسی بر خدا افترا زند و زیر بار جرمش نیز برود، پاسخ این است که نتیجه افترای وحی بر خدا تنها جزای اخروی نیست، بلکه در همین دنیا بر مبنای عدالت ربانی و حفظ رسالت و حیانی، جزای افترا در دنیا گریبان گیر مدعی دروغ گو می گردد چنان که "و لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ" (۴۳:۶۹).

وَ أَوْحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ ءَامَنَ فَلَا تَتَّبِعِ سِبْ مِمَّا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿36﴾

و سوی نوح وحی شد: «از قوم تو بی چون، جز کسانی که (تاکنون) ایمان آورده اند هرگز (کسی) ایمان نخواهد آورد، پس به آنچه می کرده اند بد حال مباش.» ﴿36﴾

آیه ۳۶ - "لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ" بیانگر این است که پس از این احدی از قومت هرگز ایمان نخواهند آورد، بنابراین نفرین نوح (علیه السلام) که "رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا" (۲۶:۷۱) که به منظور جلوگیری از افساد آنان است، بر مبنای همان وحی است که پروردگار به او وحی فرمود.

وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا وَلَا تَخْطِبْنِي فِي الْأَذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿37﴾
«و با نظرات ما و به وحی ما کشتی را بساز، و در (باره ی) کسانی که ستم کرده اند با من هم سخن مشو، بی گمان آنان غر شده گانند.» ﴿37﴾

آیه ۳۷ - آیا در سازمان این کشتی دیده ها و وحی ربانی چه فرقی دارند؟ «اعین» دیده های علم و قدرت ربانی است که از روی دانش و بینش وحیانی پاسدار سازمان این کشتی است، و سپس وحی بدین معناست که مهندس این کشتی هم خداست و نه آن که تنها خدا با علم و قدرت به نوح توفیق داده بلکه اضافه بر این با وحی صریح سازمان این کشتی را نیز به عهده گرفته است.

وَ يَصْنَعُ الْفُلْكَ وَ كَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ﴿38﴾

و [نوح] کشتی را (بدین گونه) می سازد، و هر بار که گروهی چشمگیر [؛ اشرافی] از قومش بر او می گذشتند، او را مسخره کردند. گفت: «اگر ما را مسخره کنید، همان گونه که مسخره مان می کنید ما (هم) بی گمان (در امواج خروشان) مسخره تان خواهیم کرد.» ﴿38﴾

آیه ۳۸ - این که نوح(علیه السلام) به آن مسخره کنندگان فرمود ما هم مثل شما را مسخره خواهیم کرد هرگز منافاتی با آیه (۶۲:۲) که مسخره کردن را از جهالت دانسته ندارد، زیرا مسخره ای جاهلانه و بی اساس است که مذموم است، ولی مسخره در مقابل مسخره بی جا، خود از باب اعتدای به مثل بهیژه در برابر معاندان نه تنها جایز است بلکه واجب نیز هست و این کافران که به هنگام گذرشان بر کشتی سازی نوح او را به مسخره می گرفتند، که تو در جایی خشک کشتی بزرگ جهانی می سازی، پاسخ این است که هنگام طوفان آینده به وعده ربانی شما را عملاً مسخره خواهیم کرد.

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿39﴾ حَتَّى إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَ فَارَ التَّنُورَ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ ءَامَنَ وَ مَا ءَامَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿40﴾

«پس در آینده ای دور خواهید دانست چه کسی را عذابی که خوار(ش) کند در می رسد، و بر [سر و سامان]ش عذابی پایدار حلول می کند.» ﴿39﴾ تا هنگامی که فرمان ما در رسید و تنور (نار یا تنور نور خورشید یا تنور غضب الهی) فوران کرد، فرمودیم: «در آن کشتی از هر حیوانی (که نیاز به خشکی دارد) دو زوج [؛ یک نر و یک ماده] با کسانت - مگر کسی که قبلاً درباره‌ی او سخن رفته است - و کسانی (از غیر کسانت) که ایمان آورده اند - برگیر.» و جز (عده‌ی) اندکی با او(به خدا) ایمان نیاوردند ﴿40﴾

آیه ۴۰ - "و فَارَ التَّنُورَ" تنور با وجود الف و لام عهدی، تنوری معهود و مخصوص است که به معنای جایگاه آتش زاست، چه به عنوان نشانه ربانی تنور آتشین مشخصی باشد، یا به گونه ای دیگر تنور

طلوع خورشید و یا آتش غضب الهی باشد و ظاهراً هر سه تنور مقصود است، چرا که با هم منافات ندارند، که در این هنگام یا هنگامه جریان سیل جهانگیر و آمادگی کشتی نجات آغاز شد.

وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿41﴾

و (نوح) گفت: «در آن (کشتی) سوار شوید، به نام خداست روان شدنش و (به نام خداست) لنگر انداختنش. بی گمان پروردگارم بسی پوشنده‌ی رحمت گر بر ویژگیان است.» ﴿41﴾

آیه ۴۱ - این "بسم الله" - که در جریان فرود آمدن کشتی است - آیا تنها به معنی اراده الهی است، یا بر همان مبنا "بسم الله" گفتن نوح است؟ ظاهراً اینجا هر دو مرادند.

وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَ نَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْرِزِ يَبْنَى
ارْكَب مَعَنَا وَ لَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ ﴿42﴾

حال آنکه آن (کشتی) ایشان را در میان موجی همانند کوه ها می برد، و نوح پرسش را - که در کناری جدا بود - بانگ در داد: «ای پسرک من! با ما سوار شو و با کافران مباش.» ﴿42﴾

آیه ۴۲ - "و لا تکن مع الکافرین" که نوح به این فرزند ناخلفش فرمود که با کافران مباش و نه از کافران، خود دلیلی روشن است بر این که هنوز نوح نمی دانسته که فرزندش کافر است. بلکه همین اندازه که با کافران همنشین بود برایش معلوم بود، روی این اصل پرسش او درباره فرزندش به عنوان استفهام و روشن شدن حق در آیه (۴۵) نقصانی در رسالت برای او نیست، خصوصاً که خدا به او وعده داده بود که اهل و کسانش را نجات می دهد، مگر آنان که کافر باشند و تنها کفر زنش بر او نمایان بود و نه فرزندش، لذا پرسش او در آیه (۴۵) - آن هم پس از غر شدن فرزندش - محذوری نداشته است.

قَالَ سَاوِيَ إِلَىٰ جِبَلٍ يَّعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَ حَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُعْرَقِينَ ﴿43﴾ وَ قِيلَ يَا رِضُّ ابْنِ عِيسَىٰ
وَ يَسْمَاءُ أَقْلَعِي وَ غِيضَ الْمَاءِ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا
لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿44﴾ وَ نَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ
وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَكَمِينَ ﴿45﴾ قَالَ يَبْنَوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ
إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ
مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿46﴾

گفت: «به زودی به کوهی پناه می جویم که مرا از (سیل) آب ننگه می دارد.» (نوح) گفت: «امروز نگهدارنده ای از امر خدا نیست. جز هر که خدا (بر او) رحم کند.» و موج میان آن دو حایل شد. پس

(این پسر) از غرِ شدگان بود ﴿43﴾ و گفته شد: «ای زمین! آب خود را فرو بر؛ و ای آسمان! آبت را (از بیخ و بن) برکن.» و آب فرو کاست و فرمان (خدا) انجام شد، و کشتی بر (کوه) جودی قرار گرفت. و گفته شد: «دورباشی است برای گروه ستمکاران!» ﴿44﴾ و نوح پروردگار خود را ندا در داد. پس گفت: «پروردگارم! پسرمان از کسان من است. و به راستی وعده‌ی تو راست و پای برجاست. و تو حکیم‌ترین حکم‌کنندگانی.» ﴿45﴾ فرمود: «ای نوح! او (در حقیقت) از کسان تو نیست. او کرداری ناشایسته (و از ناکسان) است. پس چیزی را که بدان علم نداری از من نخواه. من به تو بسی اندرز می‌دهم که مبدا از نادانان باشی.» ﴿46﴾

آیه ۴۶ - "أَنِّي أَعْظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ" اینجا موعظه‌ی ربانی است که مبدا در آینده از نادانان شوی و سؤالی جاهلانه کنی، و این سؤالش نیز جاهلانه نبود بلکه پس از جریبان غر شدن پرسش تنها پرسشی بر مبنای ایمان بود چنان که "أَنْ وَعَدَكَ الْحَقُّ وَ أَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ" در آیه (۴۵) این مبنا را استوار کرده است، به عبارتی دیگر حضرتش به کفر واقعی و عناد فرزندش اطلاعی نداشت، و از طرفی هم وی از اهلس بود که خدا آن‌ها را از غر شدن استثناء کرده بود و تنها زن او بود که به تصریح وحی بایستی از غر شدگان باشد، به همین خاطر "لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ" آمده و نه من الکافرین.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي
وَ تَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿47﴾

گفت: «پروردگارم! من به راستی به تو پناه می‌برم (از این) که از تو چیزی از روی نادانی بخواهم، و اگر برایم پوشش نهدی و به من رحم نکنی بی‌گمان از زیانکاران هستم.» ﴿47﴾

آیه ۴۷ - نوح به خدا پناه می‌برد که مبدا مبتلای به پرسشی جاهلانه گردد، و حتی از همان پرسش ایمانی و استفهامی هم که کرد پوزش می‌طلبد که "وَ الْاَتَّغْفِرْ لِي وَ تَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ" و آنچه برای سؤال کننده از خدا معلوم نیست دو بُعد دارد؛ ۱- اینکه نوح در باره اش به خدا پناه برده که سؤالی است اعتراضی! و ۲ - سؤالی که برای روشن شدن مجهول اوست، و این هم گرچه در شریعت الهی حرام نیست ولی چنان پرسشی از محضر اقدس ربانی از مقام عصمت گویی به دور است. که "لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْئَلُونَ" که حتی پرسشی که از باب استفهام است و خدا موردش را تبیین نکرده چندان با ادب عبودیت تناسبی ندارد، و روی این اصل نوح برای این سؤال غیر محرم که چندان شایستگی نداشت طلب مغفرت و رحمت می‌کند. و احياناً برخی پیامبران الهی منهای حالت وحی و توقفی در عصمت مطلقه شان مبتلای به چنان ابتلاآت می‌شوند، تا فقر الی الله در کل برای همگان روشن باشد، چنانکه در باره رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: "ولو ان ثبتناک

لقد کدت ترکن الهم شیئاً قليلاً"، ولی فاصله عصمت و معرفت میان نوح و حضرت اقدس خاتم النبیین (صلی الله علیه وآله) مقتضی این است که هم چون پرسش نوح برای حضرتش هرگز اتفاق نیافتاد. و بالاخره درست است که زن نوح از اهلش صریحاً مستثنا شده، و پسرش مستثنا نگردیده، ولی همین غر شدنش خود دلیل است بر عدم استحقاق نجاتش و دیگر جای پرسش هم در هلاکتش باقی نیست و گر چه نا اهل بودنش مورد تصریح نیست.

قِيلَ يٰ نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِّنَّا وَ بَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَ عَلٰى اُمَّمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَ اُمَّمٌ سَنُنَتِّعُهُمْ ثُمَّ يَمَسُّهُمْ مِّنَّا عَذَابٌ اَلِيمٌ ﴿48﴾ تِلْكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوْحِيهَا اِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا اَنْتَ وَ لَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هٰذَا فَاصْبِرْ اِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿49﴾

گفته شد: «ای نوح! با درودی از ما و برکت هایی بر تو و بر گروه هایی از کسانی که با تو هستند، فرود آی. و گروه هایی (هم هستند) که از نعمت ها برخوردارشان خواهیم کرد، سپس از جانب ما عذابی دردناک به آنان خواهد رسید.» ﴿48﴾ «این ها از خبرهای مهم غیبند که آنها را به تو وحی می کنیم. تو چنان بودی که از پیش آنها را بدانی و نه قومت (چنان بودند که آن را بدانند). پس شکیبایی کن (که) بی گمان فرجام (نیک) از آن تقوایبشگان است.» ﴿49﴾

آیه ۴۹ - "ما کنت تعلمها" کل خبرهای غیبی و حیانی را پیش از وحی قرآنی از حضرت رسول (صلی الله علیه وآله) سلب می کند که قبل از وحی قرآنی هرگز آگاهی از وحی نداشت، گرچه زمینه عصمت بشری برای فرود آمدن وحی قرآنی در موقع مقرر برای او آماده بود، و نیز توفیق وحی منفصل عملی را بوسیله جبرئیل (علیه السلام) از هنگام دو تا چهل سالگی داشت، ولی این مقتضی دانستن وحی های قرآنی در بعد درونی نبوده است.

وَ اِلٰى عَادِ اٰحَاهُمْ هُوْدًا قَالَ يٰ قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَيْرُهُۥٓ اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا مُفْتَرُونَ ﴿50﴾ يٰ قَوْمِ لَا اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِنْ اَجْرِي اِلَّا عَلٰى الَّذِي فَطَرَنِيْ اَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿51﴾

و به سوی عادیان، برادرشان هود را (فرستادیم که) گفت: «ای قوم من! خدا را پرستید (که) جز او هیچ معبودی برای شما نیست (و) شما (کسانی) به جز افترازنندگان نیستید.» ﴿50﴾ «ای قوم من! بر این (رسالت) هرگز پاداشی از شما درخواست نمی کنم. پاداش من جز بر عهده کسی نیست که مرا بر فطرت (توحید) آفریده. پس آیا خردورزی نمی کنید؟» ﴿51﴾

آیه ۵۱ - «فطرنی» در این آیه اشاره ای زیبا و دلرباست بر این حقیقت که خدا هود را با سایر انسانها بر فطرت توحید آفریده، و این «فطرنی» که ویژه مقام رسالت است، افزون بر فطرت توحیدی

فطرت عاقلانه و عادلانه بشری، و سپس فطرت و حیانی رسالت است که مثلث وحی فطرت اصلی و فطرت عقلانی و فطرت رسالتی مشمول همین «فطرتی» است.

وَيَقَوْمٍ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَكَّلُوا مُجْرِمِينَ ﴿52﴾

«و ای قوم من! از پروردگارتان پوشش بخواهید، و سپس به او برگردید تا از آسمان بر (سر و سامان)تان باران فراوان فرو فرستد، و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید. و مجرمانه (از خدا) روی بر مگردانید.» ﴿52﴾

آیه ۵۲ - اینجا که توبه پس از استغفار آمده اشاره به این حقیقت است که گناهکار نخست باید از پروردگار پوزش و پوشش بطلبد، سپس به سوی او راه یابد تا توبه اش را قبول فرماید، و در نتیجه نعمتهایی ویژه بر او ارزانی دارد.

قَالُوا يَهُودُ مَا جِئْنَا بِبَيِّنَةٍ وَ مَا نَحْنُ بِتَارِكِي ءَالِهَتِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَ مَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿53﴾ اِنْ نَقُولُ اِلَّا اَعْتَرَكَ بَعْضُ ءَالِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ اِنِّي اَشْهَدُ اللّٰهَ وَ اَشْهَدُوْا اَنِّيْ بَرِيْءٌ مِّمَّا تُشْرِكُوْنَ ﴿54﴾

گفتند: «ای هود! برای ما (دلیل) روشنی نیاوردی، و ما برای سخن تو از خدایانمان دست بردار نیستیم، و هرگز برایت ایمان آورنده (ی به خدایت) نیستیم.» ﴿53﴾ «(با تو چیزی) نمی گوئیم، جز اینکه بعضی از خدایان ما تو را به (گونه ی) بدی (و ناروایی از خرد) عریان کرده اند.» گفت: «به راستی من خدا را گواه می گیرم و (شما هم) شاهد باشید که من از آنچه (با او) شریک می گیرید به راستی بیزارم» ﴿54﴾

آیه ۵۴ - "أشهد الله و اشهدوا" با تأکید «آنی» شهادتی است دوگانه و دوگونه: نخست گواهی ربانی است، گر چه مورد انکار این بت پرستان بوده است، سپس گواهی اینان است که حضرتش از شرک برائت می جوید، و این دو شهادت آن گونه پا بر جاست که در آیات (۵۷:۵۵) با کمال تأکید از این مشرکان همی خواسته که هر گونه کید و مکرری دارند بدون مهلت علیه حضرتش انجام دهند، زیرا این رسول ربانی در انجام رسالتش تنها بر خدایش توکل کرده، همان خدایی که ناصیه و اصل وجود هر موجودی بدست قدرت اوست.

مِنْ دُونِهِ فَكَيْدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونَ ﴿55﴾ اِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللّٰهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ اِلَّا هُوَ اَخَذَ بِنَاصِيَتِهَا اِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿56﴾

«به جز او (خدایی نیست). پس همگان در کار من نیرنگ کنید، و سپس مرا مهلت (هم) ندهید.» ..._..._ «من همواره بر خدا - پروردگار خودم و پروردگار شما - توکل کردم. هیچ

جنبنده ای نیست مگر اینکه خدا گیرنده‌ی پیشانی (هستی) اوست. به راستی پروردگارم بر راهی بسی راست (و راهوار) محیط و استوار است.» ﴿56﴾

آیه ۵۶ - "ان ربی علی صراط مستقیم" به معنای صراط مستقیم ربوبیت است که ربوبیت های پروردگار در انحصار خود اوست، و هیچ کس نمی تواند همانند او ربوبیت کند، و راه پروردگار را طی نماید مگر آن راهی را که خدا پیش پای بندگان نهاده است که راه شایسته رهروان حقیقت است و نه راه ربوبیت که در انحصار رب العالمین می باشد.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ
وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴿57﴾

«پس اگر روی برگردانند، به راستی آنچه را که (برای آن) به سوی شما فرستاده شده بودم همواره به شما ابلاغ کردم، و پروردگارم قومی جز شما را جانشین (تان) خواهد کرد. حال آنکه به او هیچ زیانی نمی رسانید. به راستی، پروردگارم بر هر چیزی همواره نگهبان است.» ﴿57﴾

آیه ۵۷ - «حفیظ» و نه (حافظ) به معنای نگهبانی عمقی است نسبت به هر چیزی که اگر آنی نظر تداوم ربوبیتش را از هر چیزی سلب کند آن چیز به طور کلی ناچیز خواهد شد و نه آنکه تنها کاستی ای در وجودش پدید آید، بلکه چنان که کل وجودش در ابتدا از حضرت اقدس الهی است، استمرار آن نیز بی کم و کاست چنین است.

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُم مِّنْ
عَذَابِ غَلِيظٍ ﴿58﴾ وَتِلْكَ ءَايَاتُ بَيِّنَاتٍ لِّرَبِّهِمْ وَعَصُوا رُسُلَهُمْ وَاتَّبَعُوا أَمْرًا
كُلًّا جَبَّارًا عَنِيدًا ﴿59﴾

و هنگامی که فرمان ما در رسید، هود و کسانی را که با او (به خدا) گرویده بودند، به رحمتی (بزرگ) از سوی خود، نجات بخشیدیم و آنان را از عذابی پرفشار (و خشونت بار) رهانیدیم. ﴿58﴾ آنان عادیانند (که) آیات پروردگارشان را انکار (و انگار) کردند، و فرستادگانش را نافرمانی نمودند، و به دنبال فرمان هر زورگوی ستیزه جویی رفتند. ﴿59﴾

آیه ۵۹ - «رسله» که جمعی مضاف است از نظر ادبی دلیل استغرا است، و قوم عاد که در زمانی محدود فرستادگانی محدود را انکار کردند، چگونه می توان گفت که اینان منکر تمامی فرستادگان خدایند؟ پاسخ این است که حتی انکار یک رسول - با داشتن حجت های قطعی ربانی - خود به معنی انکار کل رسالتهای ربانین است، مانند آنکه کسانی امضای شخصی را که می شناسند انکار کنند، در کل

تمامی امضاهای مشابه اش را در گذشته و آینده انکار کرده اند، چنانکه در آیاتی دیگر هم این جریان نمودار است.

و این عاد، عاد دومین است، و بر حسب آیه ای دیگر که "عاد الاولی" آمده است، و هر جای قرآن که عاد بدون «اولی» باشد طبعاً دومین عاد مراد است و همانند این کلیت تکذیب رسل، پیروی از هر جبار معاندی است در مثلث زمان، زیرا پیروی از شیطان با شناختش حاضرش با غایبش یکسان و یکسو است.

وَأَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِعَادِ قَوْمِ هُودٍ ﴿60﴾

و (سرانجام) در این دنیا و روز قیامت، لعنت، بدرقه‌ی (راه) آنان گردید. هان! عادبان به پروردگارشان کفر ورزیدند. هان! (که) عادیان - قوم هود - از رحمت خدا دورند ﴿60﴾

آیه ۶۰ - لعنت و دورباش دوگانه بر سینه‌های این نابکاران خورده: نخست در دنیا به ویژه در دولت حضرت مهدی (عج) است، و سپس در قیامت، که فرعش برزخ و اصلش رستاخیز است.

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَهُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ ﴿61﴾

و سوی ثمودیان، برادرشان صالح را (فرستادیم). گفت: «ای قوم من! خدا را بپرستید. برای شما هیچ معبودی جز او نیست. او شما را از زمین نشأت داد و در آن شما را به آبادانی برگماشت. پس از او پوشش بخواهید، سپس به او باز گردید. پروردگارتان همواره اجابت کننده ای نزدیک است.» ﴿61﴾

آیه ۶۱ - "أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا" استعمار دارای چهار بعد است: ظالمانه، عادلانه، فاضلانه و افضل.

اصولاً استعمار به معنای طلب عمران و آبادی است، چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی، چه خودی و چه غیری.

ظالمانه اش بدین معنی است که کسانی را به کار و یا بیگاری بکشند و نتیجه کار در انحصار گمارنده باشد، و یا بهره بیشترش بطور ظالمانه در انحصار اوست، این گونه استعمار کلاً از نظر شرع اقدس الهی حرام است، استعمار عادلانه آن است که کسی را به کاری وادار کنی که نتیجه اش به گونه ای عادلانه میان هر دو تقسیم گردد مانند کاری که نتیجه اش میان کارگر و کارفرما بر مبنای عدالت تقسیم شود، که این خود مبنا و معنای صحیح استعمار است، استعمار فاضلانه این است که بهره

بیشتر کار که بیش از میزان عدالت است مربوط به کارگر باشد، که این خود احسانی در استعمار و استعماری شایسته رادمردان است.

بهترین نوع استعمار، نوع افضل و خالصانه است که کل منافع برای کارگر باشد و این استعمار ربانی است که نخست خدا همگان را آفریده و سپس کل وسایل کار را در اختیارشان نهاده، و آنگاه با تأکید، آنان را تنها به سود خودشان وادار به کار فرموده است که به گونه ای عادلانه و یا بهتر که فاضلان است زمین و زمینی ها را آباد کنند، چه آبادی مادی و چه آبادی معنوی که خودشان را بدین وسیله آباد سازند، و تمام این آبادانی ها چه از نظر مادی و چه از نظر معنوی به نفع خودشان می باشد، و هرگز سودی برای استعمار ربانی وجود ندارد.

پیام بزرگ اجتماعی که ما از آیه استعمار باید داشته باشیم، کوشش و کاوش خستگی ناپذیر به سود خود و دیگران است که باید از جهات برونی و درونی، فردی و اجتماعی، همواره کاربرد و سودساز باشیم، چه عادلانه و چه بهتر فاضلان اش.

«کُم» در «أَنْشَأَكُم» کل انسان های زمینی و آسمانی اند که از زمین و زمینه مناسب خودشان، انشاء و ایجاد گشته اند، و با قدمی فراتر باید گفت کل مکلفان - به استثنای فرشتگان اند - که شامل جنیان نیز می شود.

قَالُوا يَصْلِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهِنَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا
وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ ﴿62﴾

گفتند: «ای صالح! به راستی تو پیش از این میان ما مورد امیدی بودی. (که اینگونه به توحید دعوتمان نمی کردی) آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می پرستیدند باز می داری؟ و بی چون، ما از آنچه تو ما را بدان می خوانی سخت در (ژرفای) شکی مستندیم!» ﴿62﴾

آیه ۶۲ - «شک» دو گونه است، شک مُرِيب یا مستند، و غیر مُرِيب یا غیر مستند؛ در این آیه کافران به حضرت صالح گفتند که در عین مشاهده آیات بینات رسالتی اش به او شک مستند دارند، ولی چنان که اشاره شد در آیات (۶۳ و ۶۴) با اظهار بیبینه رسالتی اش و خود رسالتش این مستند و ادعای کافران ناچیز شمرده شده است.

قَالَ يَقَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَءَاتَسْنِي مِنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ ﴿63﴾ وَ يَقَوْمِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ

قَرِيبٌ ﴿٦٤﴾ فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ
 مَكْذُوبٍ ﴿٦٥﴾ فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا
 وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ﴿٦٦﴾ وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا
 الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيرِهِمْ جَثَمِينَ ﴿٦٧﴾ كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا إِنَّ ثَمُودًا
 كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِّثَمُودَ ﴿٦٨﴾

گفت: «ای قوم من! آیا دیدید، اگر (در این دعوا) بر حجّتی روشن از پروردگارتان استوار بوده ام، و او از
 جانب خود رحمتی به من داده باشد، پس اگر او را نافرمانی کنم، چه کسی از (عذاب) خدا مرا یاری
 می کند؟ پس شما مرا جز زیانباری نمی افزایید.» ﴿٦٣﴾ «و ای قوم من! این ماده شتر خداست، حال
 آنکه برای شما نشانه ای (شگرف) است. پس واگذاریدش (تا) در زمین خدا(یش) بخورد، و با او به
 بدی ای برخورد مکنید، پس غذایی نزدیک گریبانگیرتان شود.» ﴿٦٤﴾ پس آن (ماده شتر) را پی کردند.
 آن گاه (صالح) گفت: «سه روز در خانه هایتان برخوردار شوید، این (هشدار عذاب) وعده ای دروغین
 نیست.» ﴿٦٥﴾ پس چون فرمان ما در رسید، صالح و کسانی را که با او (به خدا) ایمان آورده بودند، به
 رحمتی (ویژه) از سوی خود، رهانیدیم و (هم) از رسوایی آن روزگار (دشوار، نجاتشان دادیم). بی گمان
 پروردگار تو (هم) او پرتوان با عزت است ﴿٦٦﴾ و کسانی را که ستم کردند، (آن) بانگ (مرگبار) فرو
 گرفت. پس در خانه هایشان زمین گیر شده (و) از پا در آمدند ﴿٦٧﴾ گویا هرگز در آن خانه ها با
 اقامتی آرامش بخش سکونت نداشته اند. هان! که ثمودیان پروردگارشان را (از خود و دیگران) پنهان
 داشتند. هان! دورباشی سخت برای (سر و سامان) ثمودیان است ﴿٦٨﴾

آیه ٦٨ - "أَلَا بُعْدًا لِّثَمُودَ" اِخْبَارِ دَوْرِبَاشِ بَرِ ثَمُودِيَانِ نَسْبَتِ بِي حَضْرَتِ اِقْدَسِ اِلٰهِي اِسْتِ، وَ نَسْبَتِ
 بِي دِيْكَرَانِ نَفْرِيْنِ كِي اِيْنِ نَفْرِيْنِ بَرِ مَبْنٰى اَنْ اِخْبَارِ، تَدَاوُمِي نَسْبَتِ بِي اِيْنِ دَوْرِبَاشِ اِسْتِ.

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا اِبْرٰهِيْمَ بِالْبَشْرٰى قَالُوْا سَلٰمًا قَالِ سَلٰمٌ فَمَا لَبِثَ اَنْ جَاءَ
 بِعِجْلٍ حَنِيْدٍ ﴿٦٩﴾

و به راستی، فرستادگانمان بی گمان برای ابراهیم مژده آوردند (و) سلام گفتند. گفت: «سلام.» پس
 دیری نپایید که گوساله‌ی بریان شده ای را (پیش) آورد ﴿٦٩﴾

آیه ٦٩ - «رُسُلُنَا» گرچه جمع مضاف است، ولی خود آمدن این بزرگواران با بشارتشان قرینه ای
 است قطعی که مقصود آوردن این پیام است، و چنان پیام شخصی بزرگی نیازی به آمدن فرشتگان دارد.
 این «سلاماً» و «سلامٌ» هر دو اشاره ای است به این دو سلام که هر دو با الفاظی مناسب بوده است
 که سلامٌ علیکم از رسولان و علیکم السلام از حضرت ابراهیم (علیه السلام) بوده است.

«سلاماً» مفعول «قالوا» است که سلامی را گفتند، و این مرفوع بودن «سلام» بیانگر خبری محذوف همچون «علیکم» است که «سلاماً» را نیز تبیین می کند.

فَلَمَّا رَأَىٰ أَيُّدِيهِمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَحَفْ إِنَّآ أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ ﴿70﴾ وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكْتُمْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ ﴿71﴾ قَالَتْ يَوَيْلَتِي ءَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿72﴾ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَّجِيدٌ ﴿73﴾ فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ يُجَدِّدُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ ﴿74﴾ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّهٌ مُنِيبٌ ﴿75﴾ يَابِرَ هَيْمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ ﴿76﴾ وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ وَضَآبِهِمْ ذَرَعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ﴿77﴾ وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَتَقَوْمِ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ﴿78﴾ قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكُمْ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ ﴿79﴾

پس چون دست هایشان را دید (که) بدان نمی رسد، انکار (و انکار)شان کرد، و از ایشان به پنهانی ترسی (به دل) برگرفت. گفتند: «مترس، ما به راستی سوی قوم لوط فرستاده شده ایم.» ﴿70﴾ در حالی که زن او ایستاده بود، خندید. پس وی را به اسحا و بعد از اسحا به یعقوب مژده دادیم ﴿71﴾ (همسر ابراهیم) گفت: «وای بر من! آیا فرزند آورم، با آنکه من پیرزنی بسیار عاجزم، و این شوهرم در حالت پیری (و سالخوردگی) است؟ به راستی این چیزی بسی شگفت انگیز است.» ﴿72﴾ گفتند: «آیا از کار خدا تعجب می کنی؟ رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان (رسالت) است. بی گمان او ستوده ای بزرگوار [بزرگ منش و بزرگ بینش] است.» ﴿73﴾ پس هنگامی که (هنگامه‌ی) ترس از ابراهیم برفت، و مژده (ی فرزنددار شدن) برایش آمد، درباره‌ی قوم لوط با ما (به قصد شفاعت به امید بازگشتشان سوی خدا) در حال چون و چرا بود ﴿74﴾ همواره ابراهیم، بسی بردبار و آه کننده ای گریان و بازگشت کننده ای (سوی خدا) است ﴿75﴾ (گفتیم: «ای ابراهیم! از این (چون و چرا) روی برتاب. بی گمان فرمان پروردگارت به راستی آمده، و بی چون عذابی بازناگشتنی بر آنان آمدنی است.» ﴿76﴾ و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند، آمدنشان برای او بدآمد شد، و توانش از حمایت ایشان (در برابر لوطیان) به تنگ آمد و گفت: «امروز، روزی سخت (و) پرماجر است.» ﴿77﴾ و قوم او

ناگزیر شتابان و ترسان سویس روانه شدند و پیش از آن همه گونه کارهای زشت را مرتکب می شده اند. (لوط) گفت: «ای قوم من! اینان دختران من اند. ایشان برایتان پاکیزه ترند. پس از خدا پروا کنید و مرا نزد میهمانانم خوار و بی مقدار مکنید. آیا از (میان) شما رادمردی رشید نیست؟» ﴿78﴾ گفتند: «تو بی چون همی دانسته ای که ما را در دخترانت هیچ حقی نیست، و بی گمان هم چنان می دانی که ما چه می خواهیم.» ﴿79﴾

آیات ۷۸ و ۷۹ - "هنّ أظھر لکم" پیشنهاد لوط به هجوم کنندگان مشرک است که نظر ناروایی نسبت به میهمانان وی داشتند که "هؤلاء بناتی هنّ أظھر لکم" شاید پیشنهاد اضطراری است که به جای هرزه درآیی و آمیزش با مردان با دختران وی ازدواج کنند، و یا آنکه اصولاً ازدواج زن مؤمنه با کافر در شریعت تورات حلال بوده است، در هر صورت این پیشنهاد برای جلوگیری از انحراف جنسی بسی ناهنجار این منحرفان بوده است که به جای آمیزش ناپاک با مردان، با زنانی چند آن هم دختران لوط، آمیزش پاک داشته باشند، ولی در پاسخ شنید که "ما لنا فی بناتک من حقّ" ما هیچ حقی در دختران تو نداریم و تنها مردانند که نظر ما را می توانند تأمین کنند.

اینجا توضیحاً باید گفت که ازدواج ناهمسان به ویژه ازدواج زن مؤمن با مرد کافر در شرایع مقدسه الهیه مورد احتمالات زیرین است:

۱- این ازدواج در هر دو بُعدش پیش از اسلام کلاً حلال بوده، ولی دلیلی قرآنی بر این حلیت عمومی وجود ندارد.

۲- مشرک بودن زن نوح و لوط و ملحد بودن شوهر آسیه تنها دلیل بر حلیت این ازدواجهای خصوصی است که هرگز انحرافی از برای زن یا مرد مؤمن ایجاد نمی کرده بلکه به عکس خود دعوت الی الله بوده است، چنانکه آسیه خود موجب نجات موسی از غرقاب گردید. ۳- بعد سومش مواردی ضروری است که در دوران امر بین مهم و مهم، اهم ترجیح داده می شود. و این احتمال در پیشنهاد لوط نسبت به ازدواج دخترانش به جاست که این ازدواج احیاناً حرام از حرمت لواط محضورش کمتر است. در پاسخ این سؤال که در هر صورت آیا دختران لوط با این لوطیان مهاجم در عدد یکسان بوده اند که این پیشنهاد ولو به عنوان اضطرار حلال باشد؟ جواب این است که یا در عدد یکسان بوده اند و یادر صورت تعداد بیشتر لوطیان، مقصود تبادل در ازدواج بوده است که با از عدد دختران کمتر ازدواجهایی متعدد با حفظ شرایط شرعی انجام گردد. و یا آنکه این پیشنهاد بر مبنای همان تعداد برابر بوده است. و در هر صورت این خود نه پیشنهاد به زناکاری بوده و نه تعدّد شوهران برای یک زن.

در پاسخ این سؤال که آیا موافقت این دختران با پیشنهاد لوط، شرط بوده است یا نه؟ پاسخ این است که نخست بر مبنای ایمان این دختران، چنان پیشنهادی را از پدر می پذیرفتند، و در ثانی بر مبنای ولایت شرعیه پیامبر، روی مصلحتی الزامی، این پذیرش واجب است .

"رجلٌ رشید" به معنای جوانمردی است که انسان دارای رشدی در رجولیت باشد، گرچه بی ایمان بوده ولی هجوم به خانه های دیگران برای این گونه اعمال ناجوان مردانه برخلاف رشد است.

قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوَى إِلَيَّ رُكْنٌ شَدِيدٌ ﴿80﴾

(لوط) گفت: «کاش برای مقابله‌ی با شما قدرتی می داشتم، یا به تکیه گاهی استوار [خدا] پناه می بردم.» ﴿80﴾

آیه ۸۰ - مقصود از قوت نیروی خودی است که با به کار بستن آن جلوی این هجوم ناجوان مردانه را بگیرد، وگرنه تنها به رکن و پایه پرمایه ای شدید که همان رکن ربوبیت است پناهنده شود، و این خود تربیتی است ایمانی که مؤمن نخست در خطرات بایستی کل نیروهای خودی را مصرف کند، پس آنکه - و همه گاه - به رکن شدید ربوبیت پناهنده شود.

قَالُوا يَلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ
وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ
أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ﴿81﴾

(فرشتگان) گفتند: «ای لوط! ما فرستادگان پروردگار توایم. (اینان) هرگز به تو دست نخواهند یافت. پس در پاسی از شب خانواده ات را حرکت ده - و هیچ کس از شما مبادا (که) واپس بنگرد - مگر زنت، که آنچه بدیشان رسید به او (نیز) رسنده است. بی گمان، وعده گاه شان صبح است. آیا صبح نزدیک نیست؟» ﴿81﴾

آیه ۸۱ - «امراتک» که اینجا مفعول «لایلتفت» است بیانگر این حقیقت است که التفات احیاناً دارای مفعول بی واسطه می باشد و اینجا بدین معنی است که هیچ یک از شما به پشت سرش توجه نکند مگر زنت که بایستی همگی به بازگردانیدنش کوشا باشند، روی این اصل «لایلتفت» نسبت به خودشان لازم است، ولی نسبت به زن لوط متعدی می باشد.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ
مَّنْضُودٍ ﴿82﴾

پس چون فرمان ما در رسید، بلندایش را (به) زیرینش نهادیم، و باران سنگ پاره هایی از (نوع) سنگ گلی لایه لایه و منظم بر آن باریدیم ﴿82﴾

آیه ۸۲ - نخستین مرحله عذاب فروریختن تمامی بلندی ها و سقف ها بوده که ساکنان زیر آن ها را نابود ساخته، سپس سنگ هایی نشاندار بر همگان - چه اینان و چه دیگران - فرود آمد تا یکسره نابود گشتند.

مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بَعِيدَةٌ ﴿83﴾ وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَاقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أُرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ ﴿84﴾ وَيَقَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿85﴾ بَقِيَّتُ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿86﴾

(حال آنکه آن سنگ ها) نزد پروردگارت نشان زده (ای عذاب) بودند، و آن از ستمگران دور نیست ﴿83﴾ و به سوی (اهل) مَدْيَن، برادرشان - شعیب - را فرستادیم. گفت: «ای قوم من! خدا را پرستید (که) برای شما جز او معبودی نیست، و پیمانۀ و ترازوی (حال و مالتان) را کم نکنید. به راستی شما را در خیری می بینم، و همواره از عذاب روزی فراگیر بر شما بیمناکم.» ﴿84﴾ «و ای قوم من! پیمانۀ و ترازو را به گونه‌ی وافی و همسان بدهید، و به چیزهای (حق) مردمان (در جان و مالشان) زیان نرسانید، و تبهکارانه در زمین سرکشی نکنید.» ﴿85﴾ «اگر مؤمن بوده اید، باقیمانده‌ی (حجت) خدا برای شما بهتر است، و من بر شما نگاهبان نیستم.» ﴿86﴾

آیه ۸۶ - "بقیة الله" اینجا به معنای "ما عندالله" است که باقی، و آنکه و آنچه در رابطه ربوبیت الهی نیست فانی است، و از جمله اش بقیه رسالتی شعیب و سایر رسولان و در آخر کار بقیه الله است که آخرین معصومان است.

قَالُوا يَشْعِيبُ أَصْلَوْتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أُمُورِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ ﴿87﴾

گفتند: «ای شعیب! آیا نمازت به تو فرمان می دهد که آنچه را پدرانمان می پرستند رها کنیم، یا در اموال خود آنچه می خواهیم انجام دهیم؟ به راستی تو، بی چون (همین) تو، بردبار رشدیافته ای!» ﴿87﴾

آیه ۸۷ - کافران شعیبی، صلاة حضرتش را نمونه و بهانه ای به عنوان مسخره قرار دادند که آیا همین صلاة توست که ما را از پرستش معبودان پدرانمان منع می کند و از تصرفات دلخواهمان در اموالمان باز می دارد؟

اینجا صلاة به دو معنای خصوصی و عمومی است؛ خصوصیش همان نماز معمولی است که بر حسب آیات و روایاتی عمود الدین و عماد الیقین است که مکلف را از پرستش دیگران باز می‌دارد، و عمویش از اصل صلوه و گیرانه است که نخست همین نماز بوده و سپس تمامی گیرانه‌های نور، که تاریکی‌های بین عابد و معبود را می‌شکافد، در هر صورت پرش مسخره آمیزشان بر همین مبناست که آیا ارتباط نورانی تو ما را از ارتباط با خدایان دیگر باز می‌دارد؟

در آخر آیه - با تأکید - حضرتش را مخاطب قرار دادند که تو بسیار بردبار و رشد یافته‌ای که این چنین بر دعوت خویش پایداری می‌کنی!

قَالَ يَقَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿٨٨﴾

گفت: «ای قوم من! آیا دیدید [اندیشیدید] اگر از جانب پروردگرم بر (دلیل) روشنی استوار باشم، و او از سوی خود روزی (معنوی) نیکویی به من داده باشد (آیا باز هم از پرستش او دست بردارم)؟ و من نمی‌خواهم سوی آنچه شما را از آن باز می‌دارم با شما مخالفت کنم. من قصدی جز اصلاح (شما) - تا آنجا که توانستم - ندارم. و توفیق من جز به (باری) خدا نیست. تنها بر او توکل کرده‌ام، و تنها سوی او پیاپی باز می‌گردم.» ﴿88﴾

آیه ۸۸ - "وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَنْهُ" دلیلی روشن است بر این که لازمه نهی از منکر این است که خود نهی کننده، همان منکر را ترک کرده باشد و الا نهی از آن منکری که خود ناهی آلوده به آن است خود منکری بیش نیست، مگر کسانی که به نص قرآن در حال تناهی از منکرند که هم نهی کننده و هم نهی شونده آلوده به منکر مورد نهی اند، به شرطی که این تناهی و یکدیگر را از آن منکر نهی کردن زمینه‌ای برای اصلاح آنان باشد، و نه آنکه همچنان بر کار منکرشان پایدار باشند که این پایداری از موارد حرمت نهی از منکر است که اگر کسی با اصرار و پی‌گیری منکری را انجام می‌دهد، حق ندارد در این حال دیگری را از همان منکر نهی کند، زیرا خود به مسخره گرفتن شریعت ربانی است و چنانکه "اتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ" (۲:۴۴) و آیاتی مشابه که مؤکد نهی است از امر به کار شایسته‌ای که خود آن را در بوته فراموشی نهاده و بر ترک آن اصرار دارد.

وَيَقَوْمٍ لَا يُجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ
أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمٌ لَوْطٍ مِنْكُمْ بَعِيدٌ ﴿٨٩﴾ وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ

إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ ﴿٩٠﴾ قَالُوا يَشْعَبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ فِينَا
ضَعِيفًا وَلَا رَهْطًا لَرَجْمِكَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْنَا بَعَزِيزٌ ﴿٩١﴾

«وای قوم من! زنهار تا جدایی (از) من، شما را مجرمانه بدانجا کشاند که (بلایی) مانند آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید، به شما (نیز) در رسد. و قوم لوط (هم) از شما دور نیستند.» ﴿89﴾ «و از پروردگار خود پوشش بخواهید. سپس سوی او بازگردید (که) بی گمان پروردگارم رحمت گر بر ویژگیان و بسی دوستدار (آنان) است.» ﴿90﴾ گفتند: «ای شعیب! ما بسیاری از آنچه را که می گویی نمی توانیم بفهمیم، و همواره ما تو را در میان خودمان بسیار ناتوان می بینیم، و اگر کسانت نبودند بی چون سنگسارت می کردیم، و تو بر (سر و سامان)مان عزتی (و موقعیتی) نداری.» ﴿91﴾

آیه ۹۱ - "ما نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ" که بسیاری از آن چه را می گویی ما نمی توانیم بفهمیم، خود عذری بدتر از گناه است، گناه ترک پیروی از رسالت شعیب، و گناه بدتر اینکه ما چون نمی توانیم گفته های تو را بفهمیم از تو پیروی نمی کنیم، در حالی که گفته های رسالت های ربانی مانند خورشید درخشان است، و هیچ خفایی ندارد، زیرا اگر در گفته رسالتی حتی درصد کمی گنگی و نامفهومی باشد، خود نقصان در حجت ربانی و زیان برای دعوت رسالتی است، همان گونه که نشانه ها و معجزات رسالتی نیز بایستی برای همه مکلفان هم چون خورشید نمایان باشد.

روی این اصل، قرآن که وحی آخرین ربانی است و برای تمامی مکلفان در بودن و نبودن معصومان حجت یگانه ربانی است، حتماً بیانش نیز روشن ترین بیان های ربانی است، و هرگز ظن و گمان در آن راه ندارد، بلکه با روشنگری، کامل تر از کل روشن گری ها، مکلفان را به کل حقایق رهبری می کند و اضافه بر سایر کتاب های آسمانی از لحاظ معانی و روشن گری لفظی عهده دار بهترین بیان است که هیچ مفسری جز خود قرآن برای آیات آن هرگز وجود ندارد که آفتاب آمد دلیل آفتاب، و همان گونه که خدا خودکفاست و هرگز در الوهیت و ربوبیت خود نیازی به دیگران ندارد، سخنانش به ویژه سخنان قرآنی برای بیان مقصودش هرگز نیازی به دیگران ندارد، بلکه خود خویشتن را معنا می کند، و مفسر قرآن در حقیقت مستفسر آن است و نه مفسر، یعنی توضیح بعضی از معانی پنهانی قرآن را از خود قرآن می جوید و نه از فکر خود و دیگران، و این همان اعجاز بی نظیر قرآن است که حتی خدا هم بیانی بهتر و روشن تر از بیان قرآن هرگز نداشته و نخواهد داشت، و همان گونه که خدایی با او نبوده و نخواهد بود، کتابی هم به روشنی قرآن نبوده و نخواهد بود.

مانند این عذر بدتر از گناه کافران شعیبی کفران علمی و معنوی کفران کنندگان مسلمان اند که همی گویند ما بسیاری از آیات قرآن را نمی فهمیم، چون ظنی الدلالة است، و این کفر اسلامی، بسی بدتر از

کفران شیعی است و نیز سخن دوم شیعیان که ما تو را در میان خودمان ضعیف می بینیم و تعداد شما اندک است، بدین ترتیب کمبود را در وحی شیعی و انمود ساختند، چنانکه گروهی از مسلمانان نسبت به قرآن نیز چنین اند.

قَالَ يَقَوْمِ أَرْهَطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيَا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿92﴾ وَيَقَوْمِ اعْمَلُوا عَلَي مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَمِلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَذِبٌ وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ﴿93﴾ وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالدِّينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيرِهِمْ جَثَمِينَ ﴿94﴾ كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا ءَالَا بُعْدًا لِّمَدِينٍ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ ﴿95﴾ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَنٍ مُّبِينٍ ﴿96﴾

گفت: «ای قوم من! آیا کسان من نزدتان از خدا عزیزترند، حال آنکه او را پشت سر خود برگرفته اید (و فراموشش کرده اید)؟ به راستی، پروردگارم به آنچه انجام می دهید محیط است.» ﴿92﴾ «و ای قوم من! شما بر حسب امکان و توان عمل کنید، من (نیز) همانا (همان طور) عمل می کنم. در آینده ای دور خواهید دانست که عذاب رسواکننده چه کسی را در می رسد، و چه کسی (هم) او دروغگوست. و بسیار دیده بانی (و نظاره) کنید که من (هم) با شما بی گمان بسیار نظاره گرم.» ﴿93﴾ و چون فرمان ما آمد، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمتی ویژه از جانب خویش نجات دادیم، و کسانی را که ستم کرده بودند، فریاد (مرگبار) برگرفت. پس در خانه هایشان زمین گیر شده از پای در آمدند ﴿94﴾ گویی در آن (خانه) هرگز اقامتی گوارا (و خوشایند) و دیرپا نداشته اند. هان! که مردمان مدین از رحمت خدا بدورند؛ همان گونه که ثمود (یان) دور شدند ﴿95﴾ و به راستی، موسی را با آیات خود و حجتی روشنگر، همی فرستادیم: ﴿96﴾

آیه ۹۶ - «آیاتنا» که نشانه های رسالتی موسوی است، تنها نشانه های رسالتی موقت اوست نه کل نشانه ها که در طول زمان تکلیف برای راهنمایی مکلفان لازم است، زیرا نشانه های صد در صد آخرین و رسالت آخرین در انحصار قرآن است، و این "سلطان مبین" پس از «آیاتنا» برگزیده ترین آیات رسالتی می باشد که همان اژدها شدن عصای موسی (علیه السلام) است.

إِلَى فِرْعَوْنَ وَ مَلَآئِهِ فَاتَّبِعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ﴿97﴾

به سوی فرعون و سران چشمگیر قومش. پس (این سران) از کار و فرمان فرعون پیروی کردند، حال آنکه فرمان و کار فرعون هرگز رشد و راهواری ای ندارد ﴿97﴾

آیه ۹۷ - "امر فرعون" کل فرعونیت هایش را در بردارد که همگی از نظر معنوی بی معنایش و حتی از نظر مادی اش از هر رشد نتیجه بخشی تهی بوده است.

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَأُورَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرِدُ الْمَوْرُودُ ﴿98﴾ وَاتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ ﴿99﴾

(فرعون) روز قیامت پیشاپیش قومش می آید، پس آنان را (از پیش) به آتش در آورده (بود) و چه بد ورودگاه و آبشخور (داغی) است برای واردان. ﴿98﴾ و در این دنیا و روز قیامت به لعنت بدرقه شدند (و) چه بد (خیر مقدم و) کمک و بخشوده ای نصیب آنان است. ﴿99﴾

آیات ۹۸ و ۹۹ - "فاوردهم النار" که ماضی است اشاره ای بس لطیف است به اینکه آتش کنونی رستاخیز از پیش در عالم تکلیف برای این دوزخیان آماده بوده، که نتیجه اش و ظهور ملکوتش اکنون در رستاخیز هویدا گشته است که «یقدم» مضارع بیانگر این نتیجه است، و «فاوردهم» منشأش را تبیین کرده است. چنانکه آیه (۹۹) لعنت فرعونی را در دو جهان برقرار دانسته.

ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَىٰ نَقِصُهُمْ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ ﴿100﴾ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٌ ﴿101﴾ وَكَذَٰلِكَ أَخَذَ رَبُّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخَذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ﴿102﴾ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّمَنْ خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ ﴿103﴾ وَمَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مُّعَدَّدٍ ﴿104﴾

این، از خبرهای بزرگ مجتمع هاست. آن را بر تو برگزیده (و روایت می کنیم) و بیایی گزارش می دهیم. بعضی از آنها (هنوز) بر سر پا هستند، و بعضی هم) درو شده اند (و از پا درآمده اند) ﴿100﴾ و ما به آنان ستم نکردیم، ولی آنان به خودشان ستم کردند. پس چون فرمان پروردگارت آمد، خدایانی که به جای خدا (ی حقیقی) می خواندند هرگز بی نیازشان نکردند، و ایشان را جز هلاکت و دور کردن (از خدا) نیفزودند ﴿101﴾ و این گونه است برگرفتن پروردگارت، وقتی جمعیت ها را در حالی که ستمگرند (به عذاب) بگیرد. آری، (به قهر) گرفتن او بسی دردناک و سخت است ﴿102﴾ به راستی در این (یادآوری ها) برای کسی که از عذاب آخرت هراسید نشانه ای است (و) این، روزی است که مردمان برای آن گرد آورده می شوند، و همین (روز) مشهود (همگان) است ﴿103﴾ و ما آن را جز تا زمانی شمارش یافته واپس نمی اندازیم ﴿104﴾

آیه ۱۰۴ - "أجل معدود" افزون بر رستاخیز «أجل» برزخ را نیز شامل است. که «یوم» در آیه (۱۰۵) هر دو را بیان می کند.

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ ﴿105﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا
فَفِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ﴿106﴾

روزی (که) هیچ کس جز به اذن خدا سخن نگوید، پس بعضی از آنان شقاوتمند و (برخی هم) سعادت‌مندند ﴿105﴾ پس اما کسانی که شقاوت کرده اند، برایشان در آتش، فریادی نفس گیر مرگبار و ناله ای بسیار سهمگین و پربار است ﴿106﴾

آیه ۱۰۶ - «شقوا» شقاوت را تنها کار این نابکاران دانسته که خدا هرگز سهمی در شقاوتشان ندارد، جز این که یا آنان را به حال خود وامی گذارد، و یا به عقوبت گناهان، شیاطین را در تداوم گمراهی شان آزاد می کند، که در هر صورت شقاوت هاشان از خودشان و پیامد عنادشان می باشد، ولی در آیه (۱۰۸) درباره بهشتیان «سعدوا» فرموده که سعادت اینان در انحصار فعالیت خودشان نیست، بلکه آیاتی مانند "والذین اهتدوا زادهم الله هدی" گامهای هدایت ربانی با هدایت خودی اینان همراه و برتر است.

خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ
لِّمَا يُرِيدُ ﴿107﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ
وَالأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ ﴿108﴾

تا آسمان ها و زمین بر جاست در آن ماندگارند؛ مگر آنچه پروردگارت خواسته بی گمان پروردگارت همان را که بخواهد، بی چون انجام دهنده است ﴿107﴾ و اما کسانی که سعادت‌مند شدند، تا آسمان ها و زمین بر جاست، جاودانه در بهشتند؛ مگر آنچه پروردگارت خواسته. حال آنکه (این) بخششی است ناگسستنی ﴿108﴾

آیات ۱۰۷ و ۱۰۸ - "مادامت السموات و الأرض" مربوط به عذاب برزخی است، زیرا آسمانها و زمین پیش از قیامت از میان می روند چنان که همین "ما دامت السموات و الأرض" در آیه (۱۰۸) همان برزخی است که اهل بهشت برزخی پس از مرگ تا انقراض عالم در آن خواهند بود و "الآما شاء ربك" شاید نظر به جریان آغازین بهشت بعضی از آنان است که احیاناً در آغاز زمان برزخی شان مبتلای به عذاب هایی هستند که مشمول عذاب "شاء ربك" باشند و سپس منتقل به بهشت برزخی گردند که تا آسمان ها و زمین پایرجاست در آن بمانند و سپس به بهشت اخروی منتقل شوند و دلیل روشنش "عطاء غیر مجذوذ" است که هرگز از بهشت برون نخواهند رفت، و در فاصله برزخ و قیامت

که حالت بیهوشی و صعقه به آنان دست دهد به معنای انقطاع رحمت نیست، بلکه این خود فاصله ای است ناگزیر از برای کل مکلفان "الآمن شاء ربک" مگر آنان که خدا خواسته، که در این بین هرگز نمیرند و صعقه شامل آنها نشود که "عطاءً غیر مجذوذ" برای اینها بی فاصله است.

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ
وَإِنَّا لَمَوْفُوهُمْ نَصِيبُهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ ﴿109﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ
فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضَىٰ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ
مُرِيبٍ ﴿110﴾ وَإِنْ كُنَّا لَمَّا لِيُوقِنَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَلَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ
﴿111﴾ فَاسْتَقِمُّ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ ﴿112﴾

پس در(باره‌ی) آنچه آنان [:مشركان] می پرستند، غر در زرفای (شک و) تردید مباش. آنان جز همان گونه که از پیش پدرانشان پرستیدند، نمی پرستند. و ما بی گمان بهره‌ی ایشان را به راستی ناکاسته (جز در غیر ستم هاشان) خواهیم داد ﴿109﴾ به درستی، ما به موسی همانا کتاب (آسمانی) دادیم. پس در آن اختلاف شد، و اگر از جانب پروردگارت کلمه ای پیشی نگرفته بود، بی گمان میان آنان داوری شده بود. و همواره آنان درباره‌ی آن بی چون در شکّی (با) مستندی (باطل) می باشند ﴿110﴾ همانا پروردگارت (نتیجه‌ی) اعمال هر یک را به راستی بی کم و کاست در آن هنگام (و هنگامه) به آنان خواهد داد. به راستی او به آنچه انجام می دهند بسی آگاه است ﴿111﴾ پس، همان گونه که دستور یافته ای ایستادگی کن، و (نیز) هر که با تو سوی خدا بازگشته (استقامت کند). و طغیان مکنید. او به راستی به آنچه عمل می کنید بیناست ﴿112﴾

آیه ۱۱۲ - "و من تاب معک" پس از "فأستقم كما أمرت" نور علی نور است، یعنی تکلیفی است دو چندان د راستقامت بر شریعت برای صاحب شریعت، که هم خود چنان که مأموریت یافته ای بر آن استقامت کن، و هم کسانی را که با تو پیمان بسته اند به استقامت وادار، گرچه استقامت رسولی با استقامت رسالتی فرها دارد، که استقامت رسولی اش در بالاترین درجه عصمت، و استقامت رسالتی مؤمنان مادون عصمت است، و این همان آیه است که رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) درباره اش فرمود: "شیبتنی سورة هود" که این جا "من تاب معک" تکلیفی دو بعدی است، به ویژه بعد دومش که پیروانت را وادار به استقامت کن، و استقامت طلب مقاومت و قیام و قوام است د برابر تمامی انحرافات درونی و برونی، فردی و اجتماعی که پایه گذارش حضرت اقدس رسول گرامی (صلی الله علیه وآله)

بوده و نتیجه و نمود جهانیش در دولت جهان شمول حضرت مهدی (علیه السلام) است، و در این میان - به ویژه در زمان غیبت کبرا - حضرتش در این استقامت بایستی نقشی استوار و مداوم داشته باشد. «معک» در «تاب» دارای دو بعد است؛ نخست بعد خودی رسولی که انتقال از غیر وحی به وحی است، سپس رسالتی که انتقال کفر مکلفان به ایمان است.

وَلَا تَرْكُونُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ
ثُمَّ لَا تَنْصُرُونَ ﴿113﴾

و سوی کسانی که ستم کرده اند تکیه ننماید، تا (مبادا) آتش به شما (در پی آنان) در رسد، و از غیر خدا برای شما اولیایی نباشد، (که) سپس یاری (هم) نشوید ﴿113﴾

آیه ۱۱۳ - رکون و اعتماد به ستم کاران به ویژه در ستم شان اعتمادی آتشین است که در مربع زندگی دنیا و رجعتش، برزخ و قیامتش، چنان رکونی آتش افروز است. آری این تنها رکون به ستم کاران است، و نه معاملاتی مادی و یا معنوی با احتیاط کامل و بدون اعتماد بر آنان، بلکه بر مبنای عقل و ایمان و اعتماد بر خدا، و از جمله این رکون مذموم به ظالمان، انجام درخواست های شایسته آنان است که در نتیجه به آن ها آبرویی می دهد که ظلم شان وجهه عقلانی و شرعی پیدا کند که باب (معوذة الظالمین فی ظلمهم) از پیامدهای همین رکون است.

وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَ زُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ
ذِكْرِي لِلَّذِ كَرِينِ ﴿114﴾

و در دو طرف روز [؛ اول و آخرش] و بخش هایی از شب نماز را بر پا بدار. بی گمان (این گونه) خوبی ها، بدی ها را از میان می برد. این برای یادکنندگان (حق) یادواره ای است ﴿114﴾

آیه ۱۱۴ - "طَرَفِي النَّهَارِ" صبح و عصر و "زُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ" نماز مغرب و عشاء است، شاید هم "طرفی النهار" چنانکه صبح و عصر را شامل است، شامل ظهر نیز باشد، زیرا روز دارای دوگونه طرفین است؛ اول طرفین اصلی آغاز و پایانش که همان صبح و عصر است، و دوم طرف نخستین و طرف پایانی نسبی است که ظهرو زوال شمس باشد و در نتیجه مقصود از آن، به این هر دو معناست. وانگهی، نماز ظهر فرد دوم از دو فرد "الصلوة الوسطی" است که نماز وسطای روز می باشد.

"ان الحسنات يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ" در این آیه کل حسنات را شامل نیست، بلکه مقصود حسنات بزرگ مانند نماز است، و الف و لام «الحسنات» به اصطلاح عهد ذکری است که خود اشاره ای به نماز و مانند آن است، روی این اصل آیه نشان گر این حقیقت کلی است که واجبات بزرگ، گناهان کوچک را از میان می برد، چه گناهان کوچک انجام شده را که ناپدید می سازد، و یا بهتر و والاتر که از پدید

آمدن گناهان کوچک جلوگیری می کند، که «یذهبن» اعم است از برطرف کردن و رفع گناهان در بعد نخست و جلوگیری و دفع آن در بعد دوم که این ها بعد ایجابی است.

بعد سلبی اش "إِنْ تَجْتَنَّبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا" (۳۱:۴) است. اگر از گناهان بزرگ اجتناب ورزید گناهان کوچک تان را می بخشاییم، البته در صورتی که به آن ها اصرار نوزدید، زیرا اصرار بر گناهان کوچک خود از گناهان بزرگ است، چنانکه اصرار بر ترک واجبات کوچک، با انجام واجبات بزرگ مورد عفو نیست.

وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۱۵﴾ ﴿فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ﴾ ﴿۱۱۶﴾

و شکیبایی کن. پس خدا بی چون پاداش نیکوکاران را ضایع نمی گرداند ﴿۱۱۵﴾ پس چرا از نسل های پیش از شما نگهدارانی نبودند که (مکلفان را) از فساد در زمین باز دارند؟ جز اندکی از کسانی از میان آنان که نجاتشان دادیم. و کسانی که ستم کردند از آنچه ناز و نعمت - که در ژرفای آن غر بودند - پیروی کردند، در حالی که (از) بزهکاران بوده اند ﴿۱۱۶﴾

آیه ۱۱۶ - "اولوا بقية" که از فساد در زمین و زمینه تکلیف نهی می کنند بدین معناست که برای بقای مصلحت و پیشبرد آن همت می گمارند، و نه آن که نهی شان بر فساد بیافزاید، یا هیچ اثر مثبتی - حتی تکرار حجت ربانی بر مفسدان - نداشته باشد.

"لو لا كان" توبیخی شدید نسبت به تارکان نهی از منکر است، که بدین وسیله حق و حجت حق را ابقاء نمی کرده اند، به همین دلیل، در جو فساد و افساد زندگی می کرده اند. که اگر "اولوا بقية" به تکلیف خود به گونه شایسته عمل کنند جو فردی و اجتماعی نیز جوی روشن و شایسته خواهد بود. چنان که در دولت ولی امر (عج) چنان خواهد شد، و ما نیز در زمان غیبت کبری این وظیفه سنگین را به هر حال بر عهده داریم که راه وصول آن حضرت را به گونه ای آشکار در اجتماع مکلفان پدیدار کنیم، و الا "فغيبته منا" تأخیر در ظهور حضرتش در اثر تساهل و تکاهل مسلمانان است که در عین توانشان یا امکان ایجاد آن، نهی از منکر را هم چنان ترک می کنند.

وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْلِحُونَ ﴿۱۱۷﴾ ﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ﴾ ﴿۱۱۸﴾

و پروردگارت (هرگز) بر آن نبوده است که مجتمع‌ها را که مردمش اصلاح‌گراند، به اندک ستمی هلاک (شان) کند ﴿117﴾ و اگر پروردگارت می‌خواست، همه‌ی مردمان را همواره امت یگانه‌ای، یکسان (در تشریح و تکوین و عقاید و اعمالشان) قرار می‌داد؛ حال آنکه پیوسته در اختلافند ﴿118﴾

آیه ۱۱۸ - بر مبنای "لو شاء ربک" اجبار مکلفان بر وحدت از نظر حکمت ربوبیت محال است، بنابراین اختلافشان در دین الهی همیشگی است، مگر کسانی که بر مبنای آیه (۱۱۹) مورد رحم ربانی باشند، که در حق اختلاف نکنند "و لذلک خلقهم" نیز نمایانگر این حقیقت است که خدا مکلفان را برای هدف وحدت در دین آفریده، و نه اختلاف در آن، و مذکر بودن «ذلک» هم به دو جهت است؛ اول این که مرجعش «رحم» است که مصدر «رَحِمَ» است، دوم اگر هم مرجع مانند «رحمة» مؤنث مجازی بود. بر مبنای استعمالات قرآنی ضمیر و اشاره، مذکر به مرجعی که مؤنث مجازی است معمول بوده، و بلکه احیاناً فاعل مؤنث حقیقی است و فعل قبل یا بعد، مذکر می‌باشد، مانند "و قال نسوة فی المدینة" که فعل قال مذکر است، و به هر حال «ذلک» در این جا هم لفظاً و هم معنأً نمی‌تواند اختلاف داشته باشد، زیرا اولاً «مختلفین» دورتر از «رحم» است، و در ثانی با ادله زیاد قرآنی و عقل و عدل، مقصود از خلقت اختلاف نبوده است، بلکه وحدت در دین بوده و اختلاف در دین در ده‌ها آیه مورد مذمت است، پس چگونه می‌تواند هدف از آفرینش باشد، آیا آفرینش که خود رحمت است بر هدف زحمت و اختلاف قرار می‌گیرد؟

بالاخره «ذلک» اشاره به جریان مهمی است و آیا این مهم، همان "امة واحدة" که وحدت تکوینی است، از نظر حکمت محال دانسته شده، و یا اختلاف مکلفان در حقیقت است که از نظر شرعی ممنوع است؟! یا همین رحم ممتاز ربانی است که وحدت مکلفان را در حقیقت با اختیارشان و لطف ویژه ربان در برخی از آنان تحقق می‌یابد.

إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَ لِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لِأَمْلَانِ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ
وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿119﴾

مگر کسانی که پروردگارت به آنان رحم کرده، و برای همین (رحم هم) آنان را آفریده. و کلمه‌ی پروردگارت (این گونه) تمامیت یافته است (که): «همواره جهنم را از همه‌ی جن و انس بی‌چون‌پُر خواهم کرد.» ﴿119﴾

آیه ۱۱۹ - "لأملان جهنم" در همین آیه که به معنای پرکردن است از کل جنیان و آدمیان، تنها برای عذاب نیست، بلکه بر حسب نص آیه "و ان منکم الاّ واردها کان علی ربک حتماً مقضیاً. ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیاً" (۷۱:۱۹) بسیج عمومی مکلفان در ورود جهنم تنها برای عذاب نیست،

بلکه برای ستمکاران عذاب، و برای سایرین رحمتی پیش از ورود به بهشت است که با ورود در جهنم، نه تنها هرگز عذاب نمی شوند بلکه با نگرستن عذاب ستمکاران حظّ و بهره بیشتری از رحمت الهی در بهشت، زیرا مظلومان هنگامی که ظالمان را در عذاب بنگرند برای شان استشفای قبلی است.

وَ كَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿120﴾

و از هر یک، از اخبار مهم پیامبران (خود) را بر تو حکایت می کنیم - آنچه که دل فروزانت را بدان استوار می گردانیم - و در این (جهان همه‌ی) حقیقت برای تو آمده، و برای مؤمنان اندرز و یادواره ای بزرگ است ﴿120﴾

آیه ۱۲۰ - این جا فرازهای بسیار مهم تاریخ رسولان - در رسالت‌هایشان - خود موجب دل گرمی فؤاد رسول بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) است که از کاوش ها و کوشش های رسولان تشویق شود، و از معارضات تکذیب کنندگان رنجور نگردد و «الحق» این شریعت آخرین، تمامی حق است.

وَ قُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ اَعْمَلُوا عَلٰی مَكَاتِبِكُمْ اِنَّا عَمِلُونَ ﴿121﴾ وَ اِنْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظِرُونَ ﴿122﴾ وَ لِلّٰهِ غَيْبُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اِلَيْهِ يُرْجَعُ الْاَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَ مَا رَبُّكَ بِغَفِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿123﴾

و به کسانی که ایمان نمی آورند بگو: «بر حسب امکان و توانتان عمل کنید، که ما (هم بر حسب امکان و توانمان) بی گمان عمل کننده ایم.» ﴿121﴾ «و منتظر باشید که ما (نیز) حتماً منتظریم.» ﴿122﴾ و نهان آسمان ها و زمین تنها از آن خداست، و همه چیز و همه کار و هر فرمانی تنها سوی او باز گردانده می شود؛ پس او را پرستش کن و بر او توکل نمای. و پروردگارت از آنچه می کنی غافل نیست ﴿123﴾

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الر تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿١﴾

به نام خدای رحمت گر بر آفریدگان، رحمت گر بر ویژگان

الر. آن ها آیات (آن) کتاب روشنگر است. ﴿١﴾

آیه ۱ - "الکتاب المبین" دارای سه بعد است بعد ربانی که "انه فی ام الكتاب لدینا لعلی حکیم" که اینجا بیانگری است شأنی، نخست برای رسول گرامی در شب قدر و سپس برای دیگران در تفضیل کتاب. پس آنها همان قرآن که در شب قدر نازل گردیده مبین بالفعل است برای رسول گرامی و شأناً مبین است در آینده تفضیلی اش برای کل مکلفان، مرحله سوم همین تفضیل کتاب است که قرآن مفصل می باشد که بالفعل از برای کل مکلفان می باشد با شرایطش بیانگر است.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢﴾

ما بی گمان آن را قرآنی روشن بیان نازل کردیم، شاید شما (آن را) دریابید ﴿٢﴾

آیه ۲ - "قراناً عربیاً" به معنای خواندنی روشن است و نه تنها به لغت عربی، درست است که لغت عربی روشن ترین لغات است ولی عربی قرآن در همین لغت عربی نیز در درجه اول و بی مانند روشنی و روشنگری است

«انزله» که بمعنی فرود آوردن دفعی و یکجاست نخست نزول روشن محکم و فشرده ای است در شب قدر بر رسول گرامی که اینجا لعلکم تعقلون شأنی است. بدین معنی که در آینده ای نزدیک تبدیل به تفضیل کتاب می شود که برای دریافت مکلفان امکان پذیر است. و در مرحله دوم نظر به فرود آمدن تمامی قرآن مفصل است که اینجا منظور شده بدین معنی که تمامی بیست و سه سال نزول تدریجی قرآن منظور گردیده و بالاخره "لعلکم تعقلون" شاید اینجا به معنی باید است، زیرا کسانی

هستند که باید آنرا دریافت کنند ولی دریافتی از آن به بهانه هائی ندارند، مگر دریافتیهای تحمیلی، یا می گویند قرآن چندان مفهوم نیست که ظنی الدلاله است، و یا اینکه آنرا بخوبی دریافت می کنند که گام نخستین در انجام تکلیفی قرآنی است و لکن در بعد عقلی به آنچه دریافت کرده اند و یا عمل به آن لیت و لعل دارند، روی این اصل "لعلکم تعقلون" بمعنای شایستگی و بایستگی تعقل و دریافت قرآنی است در این مثلث، و این "لعلکم تعقلون" پیامدی است برای عربی بودن یعنی آشکار بودن لغت قرآنی از نظر فصاحت و بلاغت که هر کس لغتش عربی است عربی قرآنی را بهتر می فهمد، و کسانی که لغاتشان عربی نیست کلید فهم قرآن از نظر تکلیف سطحی برای تمامی اینان آموختن عربی قرآنی است، روی این اصل این "لعلکم تعقلون" تنها عرب زبانان نیستند بلکه کل عربی دانان را شامل است، و اگر هم عربی نمی دانند ترجمان صحیح قرآن برای آنها بعد دوم عربیت و آشارگری قرآن است

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقُصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ
 قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ﴿3﴾

ما نیکوترین برش های پیگیر تاریخی را به موجب این قرآن - که به تو وحی کردیم - بر تو حکایت می کنیم؛ و گرچه پیش از آن همانا از غافلان (از آن) بوده ای ﴿3﴾

آیه ۳ - «نحن» به معنای جمعیت ذات نیست، بلکه جمعیت صفات ربانی در بُعد تعلیم و حیانی خداست. "أحسن القصص" قصص جمع قصه است و مقصود بریده های تاریخی است که بهترینش را قرآن گزارش می دهد. در این سوره أحسن القصص ویژه حکایت یوسف است و "بما أوحینا الیک هذا القرآن" أحسن القصص را شامل کل قرآن می کند، و چنانکه "الله نزل أحسن الحدیث کتاباً متشابهاً" (۲۳:۳۹) کل قرآن را بعنوان "أحسن الحدیث" معرفی کرده که بهترین سخنان و حیانی ربانی است، و بهتر از آن و یا برابر آن در هیچ یک از جهاتش برای مکلفان امکان پذیر نیست، زیرا قرآن خود را در بالاترین درجات و حیانی برای کل مکلفان در طول زمان و عرض مکان خوانده است، که از نظر بالاترین حکمت ربانی در توان دریافت و پذیرش مکلفان تار ستاخیز، بهتر و یا برابر از آن محال است. "و ان كنت من قبله لمن الغافلین" بدین معنی است که قبل از نزول قرآن آن را نمی دانستی، چون ضمیر "من قبله" برگشت به قرآن دارد و نه تنها قصه یوسف و حتی قصه هایی مانند آن پیش از نزول قرآن بگونه درستش برهمگان پوشیده بود، زیرا تورات که نخستین کتاب محوری ربانی است با ابتلای به تحریقاتی این قصه ها را نیز نابسامان و وارونه آورده است، و حتی اگر پیامبر بزرگوار می خواست و می توانست تورات را مطالعه کند باز هم این مطالعه بیانگری درست از برای این مطالب قرآنی نبوده است.

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿4﴾

هنگامی که یوسف به پدرش گفت: «پدرم! (در خواب) یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. آنان را دیدم (که) برای من (به محضر خدا) در حال سجده اند.» ﴿4﴾

آیه ۴ - «ساجدین» که مربوط به ذوی العقول راجع به "واحد عشر كوكبا والشمس والقمر" می باشد، و با اینکه اینها عاقل نمی باشد دارای دو بُعد عقلانی اند: ۱- اینکه حرکتشان عاقلانه و بلکه از هر عاقلی منظم تر است، چنانکه در "و كل في فلک يسبحون" (۴۰:۳۶) هم بدین جهت ضمیر عاقل در «يسبحون» به زمین و خورشید و ماه برگشته ۲- اینکه مقصود از یازده ستاره، یازده برادران یوسف و مقصود از خورشید و ماه پدر و مادر او هستند.

ولی این سجده برای شکر الهی جهت احترام یوسف بوده است و نه برای عبودیت بلکه همچون سجود ملائکه برای آدم بوده است سجده شکر هم که بمنظور تشکر از ساحت اقدس ربوبیت است نیز منحصرأً سجده برای عبودیت خداست و نه غیر او.

و اینکه برادران یازده گانه یوسف در خواب همچون ستارگان درخشان شدند که با خورشید و ماه یعنی پدر و مادرش به سجده شکر افتادند جای این پرسش است که این برادران با آنکه از شدت حسد قصد کشتن یوسف را داشتند و بالاخره او را تار و مار کردند باز هم ستاره اند؟ پاسخ اینست که نخست بنیامین از اینان بود که بگونه ای مستمر ستاره ای درخشان از بیت نبوت یعقوبی بود، و آن ده نفر دیگر در آغاز پیش از این حالت درخشانی ایمانی همچون ستاره داشتند، و سپس به کمرنگی گرائیدند. ولی در هنگامه جریان سلطه یوسف، وی آنها را بخشید و هم یعقوب برایشان تقاضای بخشش کرد. روی این اصل بحالت درخشش ایمان نخستین برگشتند، و این خواب هم ناظر به پایان این داستان است.

قَالَ يَبْنَىٰ لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ
لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿5﴾

(یعقوب) گفت: «ای پسرک من! خوابت را برای برادرانت حکایت مکن، پس (از این گزارش) برای تو نیرنگی می اندیشند. شیطان بی امان برای انسان دشمنی آشکارگر است.» ﴿5﴾

آیه ۵ - "عدوٌ مبين" بدین معنی است که شیطنت شیطان خواه ناخواه آشکارگر است، و هر اندازه شیطان شیطنتش را پنهان کند، بر مبنای رسولان درونی که فطرت و عقل هستند، و نیز رسالت برونی که شریعت ربانی است - اضافه بر سایر نشانه های ربانی آفرینش - کل عداوتهای شیطان - گرچه هر قدر پنهان دارد - آشکار است.

«کیداً» مفعول مطلق نوعی است و تأکیدی از برای این کید است.

وَ كَذَّ لَكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنَ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ
وَ عَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ
عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿6﴾

«و این چنین، پروردگارت تو را بر می‌گزیند، و برخی از تعبیر حوادث و خواب‌ها را به تو می‌آموزد، و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب به اتمام می‌رساند، همان‌گونه که از پیش بر پدرانت: ابراهیم و اسحاق، به اتمام رسانید. به راستی، پروردگارت بسیار دانایی حکیم است.» ﴿6﴾

آیه ۶ - "یجتبیک ربک" گزینش و حیانی ربانی است که لازمه اش نخست و عصمت و حیانی و نبوت است.

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِّلسَّالِّينَ ﴿7﴾ إِذِ قَالُوا لِيُوسُفُ وَ أَخُوهُ
أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿8﴾

به راستی و درستی در (سرگذشت) یوسف و برادرانش برای پرسندگان نشانه‌هایی بوده است. ﴿7﴾ چون (برادران او) گفتند: «همواره یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما - حال آنکه جمعی نیرومندیم - دوست داشتنی‌ترند. بی‌امان پدرمان غر در (ژرفای) گمراهی آشکارگری است.» ﴿8﴾

آیه ۸ - "و نحن عصبه": که ما گروهی بسیار نیرومند و متحد هستیم، و یوسف کوچک و تنه‌است، و این خود تأکیدی نسبت به حفاظت یوسف بوده و در عین حال رفتار یعقوب با یوسف رفتاری بسیار ممتاز و برجسته‌تر نسبت به آنها بوده است، و همین عقده‌ای شدید در دل آنان بود که در صد جبرانش بر آمدند، و در آخر کار چاره‌ای جز تصمیم‌گشتن و یا ناپدید کردن یوسف نبود.

این دومین برخورد است با یوسف که پیش از آن برخورد و حیانی ربانی و عطف پدری بر همین مینا بوده است. اینها گمان کردند اگر یوسف را بکشند و یا ناپدید سازند چهره واقعی یوسف نیز در این میان پنهان خواهد شد، و توجه ویژه پدر به آنان معطوف خواهد گشت، و شایسته توجه اختصاصی پدر خواهند بود که "و تکنونوا من بعده قوماً صالحین" نتیجه این نفی و اثبات است، و نه بدین معنی که بعداً توجه خواهید کرد، زیرا «تکنونوا» مجزوم و جزای شرط است، بنابراین "قوماً صالحین" بمعنای شایستگی ظاهری است در زندگی با یعقوب که با وجود یوسف و توجه خاص یعقوب به او و در نتیجه کم‌اعتنایی به ما این زندگی هرگز شایسته نیست.

اَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ﴿9﴾ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهُ فِي غَيْبَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿10﴾

(گفتند: «یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید، تا توجه پدرتان تنها برایتان گردد، و تا پس از او گروهی شایسته (ی دوستی پدرمان) باشید.» ﴿9﴾ گوینده ای از میان آنان گفت: «یوسف را مکشید و اگر انجام دهنده‌ی کاری هستید، او را در نهن خانه‌ی (آن) چاه بیفکنید، تا برخی از مسافران او را دریابند.» ﴿10﴾

آیه ۱۰ - "غَيْبَتِ الْجُبِّ" چاه، معروفی بود و نه هر چاهی، زیرا «ال» در اینجا برای عهد است، وانگهی هر چاهی دارای غیابت و جایگاهی میانه چاه نیست که در آن می توان نشست و یا پنهان شد. "الْقَوْهُ فِي غَيْبَتِ الْجُبِّ" افکندن در همین جایگاه پنهان چاه است و نه در میان چاه - چنانکه "يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ" گواهی می دهد که بعضی از مسافران او را بیابند و اگر در میان آب می افتاد یافتنی هم در کار نبود.

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَصْحُونَ ﴿11﴾

گفتند: «ای پدر ما! تو را چه شده که ما را بر یوسف امین نمی داری، حال آنکه ما به درستی به سود او به راستی نصیحت گریم.» ﴿11﴾

آیه ۱۱ - از "مَالِكٌ لَا تَأْمَنَّا" می فهمیم که یعقوب حسد عمیق برادران یوسف را فهمیده بود، و لذا درباره او به برادران اطمینانی نداشت، و این جریان بی اطمینانی بگونه ای آشکار بود. ولی برادران عصبه و نیرومند می گویند ما بر دو مینا نگهبان او هستیم؛ یکی اینکه نیرومند هستیم و در ثانی برادران بزرگ اوئیم، پس چرا به ما اطمینان نداری؟!

أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ ﴿12﴾ قَالَ إِنِّي لَيَحْزَنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ﴿13﴾ قَالُوا لَسِنِ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَسِرُونَ ﴿14﴾

«فردا او را با ما بفرست تا در چمنزارها بگردد و بازی کند، و ما به راستی نگهبان ویژه‌ی (بایسته و شایسته‌ی) اوئیم.» ﴿12﴾ گفت: «اینکه او را ببرید همواره سخت مرا اندوهگین می کند، و می ترسم - در حالی که از او در غفلتید - گرگ او را بخورد.» ﴿13﴾ گفتند: «اگر به راستی گرگ او را بخورد - حال آنکه ما گروهی نیرومند و متحدیم - در آن صورت ما بی چون گروهی بس زیانکار (و بی بندوبار) خواهیم بود.» ﴿14﴾

آیات ۱۳ و ۱۴ - پاسخ یعقوب با کمال ملایمت این بود که من از دوری یوسف غمگین می شوم و نیز می ترسم - در صورت غفلت شما - گرگ او را بخورد، حُزن او که مسلم بود ولی معمولاً گرگ آدم را بکلی نمی خورد و اگر هم بخورد پیراهنش را سالم نمی گذارد.

روی این اصل گرگ خواره گی خود راهنمایی بود برای برادران یوسف که اگر می خواهید عذری بیاورید به همین عنوان باشد، که در آخر کار رسوا گردند، ولی اینان با شتاب زدگی و ناآگاهی در پاسخ یعقوب گفتند: اگر او را گرگ بخورد - در حالیکه ما گروهی نیرومند هستیم - زیانبار خواهیم بود، و آیا ای پدر ما را اینگونه ناچیز و ناتوان گرفته ای که با وجود ما ده تن نیرومند گرگ برادر کوچکمان را بخورد.

و "انا اذاً لخاسرون" بدین معنی است که اگر در عین نیرومندی، در حفاظت برادرمان گرگ او را بدرد، در داشتن نیرو و برادری خیلی زیانکاریم، که هیچ نیستیم، و این خود تهدیدی است نسبت به یعقوب که گویی ما را به هیچ گرفته که درباره برادرمان بما اطمینان ندارد.

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غَيْبَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ
بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿15﴾

پس هنگامی که او را بردند و همدستان شدند تا او را در نهران خانه ی (آن) چاه بیفکنند، و سوی او وحی کردیم که به راستی آنان را همانا از این کارشان - در حالی که باریک بینی نمی کنند - با خبری مهم آگاه خواهی کرد ﴿15﴾

آیه ۱۵ - "و اوحینا الیه" دومین دلیل بر نبوت یوسف است که در همان هنگام طفولیت دارای مقام نبوت و وحی شد. گرچه هنوز وحی اش رسالتی نیست، بلکه خودی است و وحی احکامی هم نیست، بلکه بیانگر موضوعی از موضوعات پنهان است، و این خود مقدمه و آستانه وحی حکمی رسالتی است چنانکه در آیه (۲۲) خواهد آمد.

وَ جَاءُوا أَبَاهُمْ عِشَاءً يَبْكُونَ ﴿16﴾ قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَ تَرَكْنَا يُوسُفَ
عِنْدَ مَتَعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّبُّ وَ مَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَ لَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ﴿17﴾

و شامگاهان، گریان نزد پدرشان (باز) آمدند ﴿16﴾ گفتند: «ای پدر! به راستی ما رفتیم مسابقه بدهیم، و یوسف را پیش کالای خود نهادیم، پس گرگ او را خورد، ولی تو ما را - هر چند راستگو (هم) باشیم - باورکننده نیستی.» ﴿17﴾

آیه ۱۷ - "ولوکنا صادقین" - که صدقشان را در ظاهر از نظر یعقوب محال فرض کرده اند - نهایت جدیتشان را در تبرئه خودشان نسبت به یوسف ابراز داشته اند.

وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ
وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ﴿18﴾

و (پرچموار) با پیراهنش که آغشته به خونی دروغین بود آمدند. (یعقوب) گفت: «(نه!) بلکه نفوس اماره‌ی شما کاری (دروغین) را برایتان آراسته است. پس (اینک جای) صبری زیباست. و بر آنچه توصیف می‌کنید، تنها مورد یاری خداست.» ﴿18﴾

آیه ۱۸ - "و جاءوا ... بدم کذب" در سه بُعد کذبش معلوم بود، یکی اینکه خون انسان با خون حیوان فر دارد، و خون پیراهن یوسف خون انسان نبود، دیگر آنکه گرگ انسان خوار نیست گرچه او را بدرد، سوم آنکه اگر هم یوسف را خورده پس چرا پیراهن آلوده به خون یوسف سالم است، چنانکه در آیه اشاره ای به پاره بودن پیراهن نیز نشده، بلکه این همان پیراهن سالم یوسف است، در هر صورت یعقوب این جریانات آشکار را و نیز وحی را بگونه ای پنهان دانست، که یوسف هنوز زنده است، و برادران در این جریان خود را فریفته اند، چنان "فصبر جمیل" در پیامد این ناگواری و اینکه اینان خود را گول زده اند معلوم است که یوسف زنده است، زیرا صبر برمرده معنای درستی ندارد.

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَبُشْرَى هَذَا غُلْمٌ وَاسْرُوهُ
بِضَعَّةٍ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿19﴾ وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ
وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ ﴿20﴾

و کاروانی رهسپار آمد. پس (کارگر) آب آور خود را فرو فرستادند (و) او دلوش را (به آن چاه) انداخت. گفت: «مژده! این یک پسری است!» و او را چون کالایی پنهان داشتند، حال آنکه خدا به آنچه می‌کردند بسی داناست ﴿19﴾ و او را به بهایی ناچیز - چند درهم کم شمار - فروختند، و در آن از زاهدان [بی اعتنایان و کم جویمان] بودند ﴿20﴾

آیات ۱۹ و ۲۰ - بر خورد سوم بار یوسف: کسانی که یوسف را از جایگاه پنهانی چاه یافتند او را بعنوان مالی در نظر گرفتند که یوسف با حالتی وحیانی اکنون عنوان بضاعت و مال یافته، و نه مال عادی، بلکه بر مبنای آیه (۲۰) مالی کم ارزش، "دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ" و در همین چند در هم هم "کانوا فيه من الزاهدين"، در فروش یوسف دقت و اهمیت قائل نبودند، بلکه به همان بهائی که خریدار می‌خواست او را فروختند. و اینان هرگز برادران یوسف نبوده اند، زیرا آیه (۱۹) آمدن سیر کنندگانی دیگر را به میان آورده، که این آمدن پس از جریان برادران یوسف (علیه السلام) بوده است، و اگر اینان همان برادران بوده اند قاعده فصاحت و صحت این است که بجای "جاءت سیارة" همان «جاءوا»

تکرار شود، که و بالاخره هر لفظی معنای خود را در بر دارد که در گذشته برادران و اکنون رهگذران مقصودند، وانگهی "یا بُشْرَى هَذَا غَلامٌ" بشارتش از کسانی است که سابقه ای از این پسر نداشته اند.

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِمِثْرَتِهِ أَكْرَمِي مَثْوَاهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ
وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ
غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿20﴾

و آن کس از مصریان که او را خرید به همسرش گفت: «جایگاه و آرامشگاهش را نیکو بدار، شاید به حال ما سود بخشد، یا او را به فرزندی بگیریم.» و بدین گونه ما یوسف را در آن سرزمین مکانت بخشیدیم و برای اینکه به او تأویل حوادث و خواب ها را بیاموزیم. و خدا بر کار خویش چیره است ولی بیشتر مردم نمی دانند ﴿21﴾

آیه ۲۱ - برخوردار چهارم: یوسف پس از آنکه بعنوان کالائی برای فروش قرار گرفت اکنون در دست زن عزیز مصر برای بهره برداری جنسی منظور نظر است، گر چه از نظر عزیز بعنوان شخصی نافع یا فرزند خوانده آنان است، و چون فرزندی نداشتند عزیز او را به حساب فرزند می آورد، و کل این جریانات بر مبنای همین آیه امتحانات و فراز و نشیب های سختی است که خدای تعالی به یوسف تمکین رسالتی و سیاسی دهد و او را از تأویل صبح، چه خواب و چه بیدار، آگاهی می بخشد، در اینجا بین "مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ" بر مبنای عطف بدون معطوف علیه جریاناتی دیگر برای یوسف است.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿22﴾

و چون به رشدهایش رسید، او را حاکمیتی و علمی (بسیار) دادیم. و نیکوکاران را این چنین پاداش می دهیم ﴿22﴾

آیه ۲۲ - "وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ" حداقل بمعنای رسائی به سه نیروی محکم است که جسم، عقل و رشدش که زمینه های رسالتی است کامل شده که "آتیناه حکماً و علماً" حکم و علم هر دو رسالتی است، گر چه قبلاً «أوحینا» دلیل بروحی بوده جز آنکه وحی دارای مراحل نبوت، رسالت، نبوت، ولایت عزم و امامت بر انبیا است، اکنون یوسف در دومین مرحله وحی که رسالت است قرار گرفته و «یجتبیک» در آغاز اشاره به نبوت است.

نبوت مانند لقمان که به او وحی می شده و لکن رسالتی درباره وحی نداشته، بلکه خود تابع رسالت توراتی بوده است، چنانکه "و کذلک نجزی المحسنین" رسالت و حیانی را در زمینه احسان در کل جهات معرفی کرده و نه آنکه هر محسنی رسول گردد، بلکه رسالت در زمینه احسان کاری ویژه است.

وَرَوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَن نَّفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ
مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّيْ اَحْسَنَ مَثْوَاىِ اِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ ﴿23﴾

و آن بانو که یوسف در خانه اش بود با او (برای کام گیری از او) رفت و آمدهایی (شهوة زا و محبت افزا) کرد، و همه ی درهای عذر و بهانه را به رویش بست و گفت: «وای بر تو (که به من تن نمی دهی یوسف) گفت: «پناه بر خدا! او پروردگار من است که به من جایگاهی نیکو داده است. بی گمان ستمکاران رستگار نمی کنند.» ﴿23﴾

آیه ۲۳ - "هو فی بیتها" از جمله جریاناتی است که یوسف را بیشتر به عمل جنسی با زلیخا وادار می کند، زیرا از بیرون نیامده، بلکه در قصر پادشاهی و تحت مراقبت زلیخا است، و کس دیگری هم در خانه نیست. و "عن نفسه" این مرآوده را بگونه ای تبیین می کند که یوسف را در این جریان از خود بی خود کند، این از نظر درونی زلیخا و یوسف، و از نظر برونی هم "و غلقت الابواب" تمام درهای عذر ظاهری و باطنی را هم بر او بست که نخست در بهای ورودی قصر است و دوم ابواب عذر، که حضرتش هر گونه عذری که آورد همه درها در این عذرها را به روی یوسف بست و گفت "هیت لک" وای بر تو.

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِيَ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّءَا بُرْهَانَ رَبِّهِيَ كَذٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوْءَ
وَ الْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ ﴿24﴾

(این زن) با اصرار و تکرار، همواره آهنگ وی کرد و (یوسف نیز) - اگر برهان پروردگارش را ندیده بود - آهنگ او می کرد. چنین (کردیم) تا بدی و زشتکاری تجاوزگر را از او بازگردانیم. به راستی او از بندگان پاک شده ی (ویژه ی) ماست ﴿24﴾

آیه ۲۴ - «لقد» در اینجا دو تأکید است بر اهتمام جنسی زلیخا، و در مقابل "و هم بها" بدون هیچ تأکیدی هیچ اهمتامی را در بر ندارد، بلکه اهتمام متقابل یوسف نسبت به زلیخا با بودن کل شرایط شهوانی هرگز محقق نشده، زیرا "لولا أن رأى ربّه" برهان جلوگیری چنان تصمیمی بود، البته زمینه اهتمام شهوانی یوسف در کل جهات بشری صد در صد فراهم بود؛ جوانی و زیبایی و تنهائی یوسف باضافه جوانی و زیبایی و تنهائی زلیخا افزون بر بودن این دو در کاخ شاهنشاهی، و نیز اهتمامهای مختلف زلیخا بگونه ای که بدنبال یوسف دوان دوان رهسپار شد؛ همه اینها "لولا أن رأى برهان ربّه" احیاناً کنترل را تا این اندازه از دست یوسف می گرفت، که دست کم خیال شهوانی درباره زلیخا کند، اما این خیال با این عصمت برونی بر پایه عصمت درونی منتفی شد، و حداقل «کذلک» اینگونه بر مبنای عصمت یوسف را نگهبانیم که "لنصرف عنه السوء" هر گونه بدی را و حتی اهتمام برگناه را از او

بزدائیم تا چه رسه به «الفحشاء» که در اینجا مقصود تجاوزی جنسی است، و چرا اینگونه خدای او را منزّه گردانید؟ پاسخش "انه من عبادنا المخلصین" می باشد، زیرا گاه انسان مخلص است که کل نیروهای بازدارنده از سوء و فحشاء را بسیج می کند. ولی باز هم مطلق نیست که سیطره گناه بگونه ای او را فلج کرده که دست کم خیال گناه در او راه دارد، در اینجا باید خدای به فریاد او برسد که با عصمت برونی عصمت درونی اش را دریابد و تکمیل کند، و این سومین تعبیر است از مقام شامخ یوسف که خدا بگونه ای ویژه او را خالص کرده، و روی این مبنا شائبه گناه و حتی کمتر از گناه که خیال گناه باشد در ساحت مقدس او راه ندارد.

و از جمله نظایر این جریان راجع به پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه وآله) است که "لولا أن ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئاً قليلاً" (۷۴:۱۷) اگر بفرض محال ما تو را بر کل جریانات توحیدی تنبیت نمی کردیم محققاً نزدیک بود که کمی به مشرکان اعتمادی کنی، این اعتماد کم به مشرکان کوچکترین نمایشگاه گناه است که عصمت درونی قادر به جلوگیری از آن نیست، و عصمت برونی با معصومان این است که برای پیامبر بحساب عصمت درونی «کدت» و «قلیلاً» آمده که نزدیک شد کمتر بر آنها تکیه کنی، ولی دیگران که در جمع مشرکان بوده اند و با ترغیبهها و تشویقها و وعده و وعیده های آنان شبانه روز دست و پنجه نرم می کند هم «کدت» به تحقق می رسد که در اعتمادی بر مشرکان به وقوع می پیوست و هم بجای "شیئاً قليلاً" "شیئاً کثیراً" می باشد.

وَ اسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿25﴾

و آن دو، سوی در بر یکدیگر سبقت گرفتند، و آن زن پیراهن او را از پشت بدرید. و در آستانه‌ی در ناگهان سرور زن را یافتند. زن گفت: «کیفر کسی که قصد بدی به خانواده‌ی تو کرده چیست؟ جز اینکه زندانی شود یا (مبتلا به) عذابی دردناک (گردد)». ﴿25﴾

آیه ۲۵ - اینکه زلیخا پیراهن یوسف را از پشت درید شاهد دیگری است بر آنکه اهتمام عملی نسبت به یوسف داشت، ولی یوسف حتی اهتمام غیر عملی هم نداشت زیرا از این جریان در حال فرار بود، و کسی که تنها اهتمام کاری را دارد ولی دست به عمل نزده گر چه اهتمام عملی نداشته باشد از جریان فرار نمی کند.

«لداالباب» که عزیز در این هنگام بدانجا رسید مناقاتی با "غلقت الابواب" که همه در بهار زلیخا بسته بود ندارد، زیرا عزیز مصر برای ورود در قصرش بویژه از درب اصلی نیازی به کوبیدن درب ندارد، بلکه خود آنرا گشوده.

قَالَ هِيَ رَ وَدَّتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قَبْلِ
فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكٰذِبِينَ ﴿26﴾

(یوسف) گفت: «او با من (برای کام گیری) مراوده ای (شهوة انگیز) داشت.» و شاهی از خانواده ی
آن زن شهادت داد: «اگر پیراهن او از جلو چاک خورده، زن راست گفته، و او از دروغ پردازان
است.» ﴿26﴾

آیه ۲۶ - جریان ملاقات نابهنگام عزیز نزدیک درب خروجی بگونه ای بود که همه چیز را فراموش
داد، حتی پیراهن یوسف را که از پشت درید شده - و خود دلیل بر محکومیت زلیخا بود - در اینجا دو
هشدار عزیز را هوشیار کرد: ۱- سخن یوسف که زلیخا مرا به خود خوانده ۲- گواهی شاهی از اهل
زلیخا که جریان مشهود را گواهی داد .

در پاسخ این پرسش که این "شاهد من اهلها" در حین خلوت بودن قصر کجا بود؟ باید گفت: این
شاهد از همراهان عزیز مصر بود، و گواهی اش بر اصل این جریان نبوده بلکه بر مبنای پاره شدن
پیراهن یوسف را از پشت بوده که خود دلیل است بر اینکه دنبال روی و تعدی از یوسف نبوده، بلکه
این زلیخا بوده است که با شتاب یوسف را دنبال کرده و بالاخره پیراهنش را از پشت پاره کرده است، و
"من اهلها" نیز که این شاهد را از کسان زلیخا معرفی کرده این شهادت را بیشتر تثبیت نموده است.

وَإِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصّٰدِقِينَ ﴿27﴾ فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ
قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ﴿28﴾

«و اگر پیراهن او از پشت دریده شده، پس زن دروغ گفته و او از راستان است.» ﴿27﴾ پس چون
(شوهرش) دید پیراهنش از پشت چاک خورده گفت: «بی گمان، این همواره از نیرنگ شما (زنان) است،
بی چون نیرنگ شما (زنان) بزرگ است.» ﴿28﴾

آیه ۲۸ - اینجا که عزیز مکر زنان را بزرگ دانسته و آیه ای دیگر که شیطان را ضعیف شمرده
منافاتی در این میان نیست، زیرا سخن اول از عزیز است که کید زنان را از کید مردان بزرگتر شمرده،
ولی سخن دوم از خداست که حتی کید شیطان را چون دارای هیچگونه برهانی نیست در برابر برهانهای
درونی و برونی مکلفان ناچیز دانسته است.

يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هٰذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخٰطِئِينَ ﴿29﴾
«یوسف! از این (جریان) روی گردان، و تو (ای زن) برای این گناه بدپایانت پوششی بخواه که بی گمان
تو از خطاکاران بوده ای.» ﴿29﴾

آیه ۲۹ - "و استغفری لذنبک" به این معنی نیست که عزیز از زلیخا استغفار از گناهِش را در برابر خدا خواسته باشد، زیرا مشرک بوده اند، بلکه مقصود پنهان داشتن این گناه از دیگران است چون ذنب گناهی دنباله دار است و دنباله این جریان رسوائی عمومی قصر عزیز مصر است که از نظر ناموس اینگونه ناهنجار بوده. بنابراین بس است که گناهت را ما دانستیم ولی از دیگران آنرا بپوشان، و چرا اینجا عزیز، زلیخا را "من الخاطئین" دانسته که مقصود مردان خطا کار است و "من الخاطئات" نگفته؟ نخست باید گفت که «خاطئین» هر دوی زنان و مردان خطاکار را در بر دارد، و در ثانی این خطای زلیخا اضافه بر زنانه بودنش مردانه هم بوده است، چون زنان نوعاً بدنبال مردان برای اطفاء شهوت با آنان گلاویز نمی شوند.

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَوِّدُ فَتْسَهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا
إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿30﴾

و زنانی در شهر گفتند: «زن عزیز با (غلام) جوان خود مروده هایی شهوت زای می کند [از او کام می خواهد] و سخت دلباخته ی او شده. به راستی ما او را همواره در گمراهی آشکارگری می بینیم.» ﴿30﴾

آیه ۳۰ - "و قال نسوة" برحسب ادبیات عربی اگر فاعل مؤنث حقیقی باشد فعلش نیز چنان است، چه قبل از فاعل باشد و چه بعد از آن، و «نسوة» هم مؤنث حقیقی است و هم مؤنث لفظی مجازی که جمع مکسر است. و فعل این مؤنث دوگانه مذکر یگانه آمده است. بنابراین باید گفت اولاً این قاعده ادبی عرب در صورت مقدم بودن فعل کلیت ندارد، وانگهی این زنان با چنان سخنی آشکار علیه زن عزیز مردانگی کرده اند. و از این جهت «قال» آمده نه «قالت».

"قد شغفها حُبًّا" شغف نهایت دلباختگی است که گوئی محبوب تمامی دل محب را تصرف کرده است.

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿31﴾

پس چون (همسر عزیز) مکر زنان را شنید، نزد آنان (کسی را) فرستاد، و محفلی با تکیه گاهی (فرح بخش) برایشان آماده ساخت، و به هریک از آنان کاردی داد و (به یوسف) گفت: «بر (دیدار) آنان (از نهان گاهت) برون آی.» پس چون (زنان) او را دیدند، وی را بسی بزرگ یافتند و (از شدت هیجان)

دست های خود را (به جای میوه ها) همی بریدند و گفتند: «متزّه است خدا! این بشر نیست! این جز فرشته ای بزرگوار نیست!» ﴿31﴾

آیه ۳۱ - "اعتدت لهنّ متکناً" به معنای آماده ساختن یک تکیه گاه برای همه این زنان است که یکجا تنگاتنگ با هم بنشینند

تا امکان وحدت عمل برایشان آماده شود. "و قالت اخرج علیهن" - که دستور خروج یوسف است بر زنان و نه ورود بر آنان - خود گواهی است بر اینکه یوسف در حالت پنهانی سر می برده که اولاً پنهان از زلیخا و ثانیاً پنهان از زنان زیرا آگاه شده بود برای جریان یوسف دعوت شده اند.

اینجا «متکناً» احیاناً «متکاً» که به معنای ترنج است قرائت شده، ولی نخست باید گفت که اگر هم ترنج بوده، آیا یک ترنج در میان این زنان اشرافی بوده، وانگهی ترنج تناسبی با مهمانی های عادی هم ندارد، تا چه رسد به قصر عزیز مصر.

اینجا تنها زنان و تکیه گاهشان و چاقوها و بُریدن دستشان به میان آمده، و البته این چاقو و کارد برای بُریدن دستشان نبوده بلکه برای پوست کندن میوه هایی بوده که در دستهایشان قرار گرفته، و زیبایی یوسف به اندازه ای این زنان را از خود بی خود کرده بود که بجای میوه ها دستهایشان را بریدند.

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَ لَقَدْ رَوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِي فَاسْتَعْصَمَ وَ لَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَا مِنَ الصَّغِيرِينَ ﴿32﴾ قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ ﴿33﴾

زلیخا) گفت: «این همان (فرشته‌ی بزرگوار) است که درباره‌ی او سرزنش می کردید. بی چون، من همواره با او رفت و آمدهایی شهوت زا (برای کام گیری از او) داشتم، ولی او بسی جویا و پویای نگهبانی خود بود. و اگر آنچه را که به آن دستورش می دهم عمل نکند به راستی زندانی شود، و بی چون و بی امان از خوارشدگان گردد.» ﴿32﴾ (یوسف) گفت: «پروردگرم! زندان (تن) برای من از آنچه مرا به آن می خوانند دوست داشتنی تر است، و اگر نیرنگ آنان را از من بازنگردانی، کودکانه سوی آنان خواهم گرایید، و از (جمله‌ی) نادانان خواهم بود.» ﴿33﴾

آیه ۳۳ - در "السجن أحبّ الی" گواهی است آشکار بر شدت پرهیز و پرهیزگاری یوسف از این جریان جنسی که زندان تن را بر زندان روح ترجیح می دهد، و آنرا از محضر پروردگار به اصرار تقاضا دارد، روی این اصل درخواست آینده او از رفیق زندانی اش که مرا نزد پادشاه یادکن، این یاد کردن

تنها برای خلاصی از زندان تن نبود، بلکه بمنظور خلاصی از زندان روح بود که تهمت انحراف جنسی را از خود بزُداید.

«يَدْعُونَني» و «كيدهن» گواه ابن جریران است که این زنان هم با مکرشان یوسف را مانند زلیخا به خودت دعوت کردند.

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿34﴾

پس، پروردگارش خواسته اش را برایش اجابت کرد، و نیرنگ زنان را از او بازگردانید. بی گمان او (هم) او بسیار شنوای داناست ﴿34﴾

آیه ۳۴ - این "فصرف عنه کیدهن" عنایتی ربانی است که کید و درخواست منحرف زنان را از ساحت مقدس یوسف بزُود و از جمله استجابت درخواست زندان شدن یوسف بود، که یوسف را از زندان هوس زنان نجات داده، و این زندانی شدن یوسف دارای مصالحی بود. که بعداً محقق گردید، و از جمله دعوت آن دو زندانی به توحید و تعبیر خواب پادشاه که یوسف را به مقام والای وزرات اقتصاد مصر رسانید.

ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَجُنَّهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿35﴾

سپس پس از دیدن آن نشانه ها، به نظرشان آمد که او را بی چون تا چندی بی امان به زندان افکنند ﴿35﴾

آیه ۳۵ - "حتی حین" بدین معناست که تا زمانیکه این فضاقت ها علیه دربار عزیز فرو نشیند.

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿36﴾

و دو جوان با او به زندان در آمدند. یکی از آن دو گفت: «من خویشتن را (به خواب) دیدم که (انگور برای) شرابی می فشارم.» و دیگری گفت: «من خود را (به خواب) دیدم که بر روی سرم نانی می برم و پرندگان از آن می خورند. ما را از تعبیرش خبری مهم ده، که ما تو را به راستی از نیکوکاران می بینیم.» ﴿36﴾

آیه ۳۶ - فاعل «آرانی» خواب است که برای این دو این جریان را نمودار ساخته.

در دو آیه (۳۶ - ۳۷). تأویل تکرار شده و این هرگز در اختصاص لفظ نیست، تا بر خلاف آنچه گفته می شود، تأویل به معنای خلاف ظاهر لفظ باشد، بلکه کلاً تأویل به معنای ارجاع و بازگرداندن حقیقتی است به مبدء یا فعلیت پنهان و یامنتهایش، و اینجا از برای طعام که معلوم نبوده به دلیل "قبل

آن یاتیکها" سه تأویل وجود دارد: نخست کیفیت این طعام که هرگز نه از ظاهر لفظ طعام پیداست و نه از باطنش، درثانی مبدا این طعام که از چه درست شده و که آنرا می آورد و در آخر کار نتیجه اش که آیا زیان آور است یا نه؟! این هر سه ارتباطی به لفظ طعام ندارد، بلکه حقایقی است برون از لفظ که از آنها تعبیر به تأویل شده.

قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَّأْتُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿37﴾

گفت: «غذایی را که روزی شما می گردد برای شما نمی آید مگر آنکه من از واقعیت و پیامدش به شما خبری مهم می دهم. پیش از آنکه آن غذا برایتان بیاید، این برای شما دو تن از همان چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته. من آیین قومی را که به خدا اعتقاد ندارند - و همانانند که به روز بازپسین کافرانند - رها کردم» ﴿37﴾

آیه ۳۷ - "قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا" دلیل بر این است که یوسف در چند بُعد نسبت به خوراکی های این زندانیان آگاهی داشت؛ اول مبدا آن، و سپس کیفیت طعام و سوم اثر مطلوب یا نامطلوب آن، و این آگاهی و حیاین ربانی را معلول نفی شرک و اعتقاد به توحید کامل رسالتی دانسته است. اینجا پیامی درخشان از سخنان یوسف با زندانیان آشکار است که اگر شخصی یا اشخاص گمراه گرفتاری داشتند که بدست شخصی مؤمن حل می شود - پیش از آنکه گرفتاریشان را حل کند - بر مبنای اینکه آنان به او نیاز دارند و طبعاً به سخنانش گوش می دهند، این زمینه را مغتنم شمرده و درصد راهنمایی آنان باشد که در آیات (۳۷ تا ۴۰) حضرت یوسف (علیه السلام) با کمال بلاغت و اخلاص این جریان را به خوبی عمل کرد و آنان را با برهان و پندو اندرز بسوی عقیده توحیدی سو داد.

وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿38﴾ يَصْحَبِي السِّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَحِيدُ الْقَهَّارُ ﴿39﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَنٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿40﴾

«و آیین پدرانم - ابراهیم و اسحاق و یعقوب - را پیروی نمودم. برای ما هرگز سزاوار نبوده که هیچ چیزی را شریک خدا کنیم. این (فضیلت) از فضل خداست بر ما و بر مردم؛ ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند.» ﴿38﴾ «ای دو همراه زندانیم! آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه‌ی بسی برومند و چیره؟» ﴿39﴾ «شما به جز او، جز نام‌هایی (بی نشان) را نمی پرستید، که شما و پدرانتان آنها را نامگذاری کرده اید (و) خدا دلیلی سلطه‌گر بر (حقانیت) آنها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست (که) فرمان داده جز او را نپرستید. این است دین درست پای برجا و راستا و پر بها؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند.» ﴿40﴾

آیه ۴۰ - این «أسماء» الفاظی است بی معنا که تنها برای معبوداتی خیالی است.

«حکم» که اینجا در انحصار خداست حکمهای ویژه ربانی را در تکوین و تشریح در بردارد، و چنانکه آیتی از قبیل "ولایشک فی حکمه احداً" دلیل بر این انحصار است.

يَصْحَبِي السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ
الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴿41﴾

«ای دو همراه زندانیم! اما یکی از شما به سرور خود باده می نوشاند، (و) اما دیگری به دار آویخته می شود، سپس پرندگان از سرش می خورند. امری که شما دو تن از من جويا می شوید تحقق یافته است.» ﴿41﴾

آیه ۴۱ - "قضى الامر" اینجات قضا و حقیقت علمی است و نه اجبار عملی.

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ
رَبِّهِ فَكَوَّبَتْ فِي السِّجْنِ بَضْعَ سِنِينَ ﴿42﴾ وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ
سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعُ سُنْبُلَاتٍ خَضْرَاءَ وَأُخْرَى يَابِسَاتٍ يَأْكُلُهَا الْمَلَأُ
أَفْتُونِي فِي رُءْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّءْيَا تَعْبُرُونَ ﴿43﴾ قَالُوا أَضْغَثُ أَحْلَمَ وَمَا نَحْنُ
بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَمِ بَعْلَمِينَ ﴿44﴾ وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ
بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ﴿45﴾

و (یوسف) به آن کس از آن دو که گمان می کرد نجات یافتنی است، گفت: «مرا نزد آقای خود به یاد آور.» و (اما) شیطان، یادآوری به آقايش را از یادش برد (و) در نتیجه (یوسف) چند سالی در زندان ماند ﴿42﴾ و پادشاه (مصر) گفت: «من (در خواب) می بینم هفت گاو فربه را که هفت (گاو) لاغر آنها را می خوردند، و هفت خوشه‌ی سبز، و (نیز) هفت خوشه‌ی دیگر خشکیده را. ای سران قوم! اگر خواب تعبیر می کرده اید، درباره‌ی خواب من، به من رأی تازه ای بدهید.» ﴿43﴾ گفتند: «این‌ها پاره‌هایی است پراکنده از خواب‌هایی پریشان، و ما به تعبیر خواب‌های آشفته دانا نیستیم.» ﴿44﴾ و

آن کس از آن دو (زندانی) که نجات یافته و پس از چندی (سخن یوسف را) به یاد آورده بود گفت:

«مرا (به زندان) بفرستید تا شما را از تعبیر این (خواب) خبری مهم بدهم.» ﴿45﴾

آیات ۴۲ و ۴۵ - «ظن» اینجا که دون علم است برای مراعات مقام علم و حکمت ربانی است که باطنش مورد احتمال محو می باشد. و "أذکرني عند ربک" پس از جریان تعبیر خواب آن دو زندانی بود که با آن زندانی رهائی یافته آنرا بمیان گذاشت که مرا نزد پادشاه، یاد کن که چنان جریان درخشانی از زندانی شما یوسف دیده ام و نه یادکن که مرا از زندان خلاص کند، تا تنها میانجیگری باشد، زیرا اصولاً میانجیگری شخصی زندانی نقشی ندارد، بلکه احیاناً تهمت رایبشتر می کند، چون خودش هم به جرمی زندانی بوده است، وانگهی یوسف پس از مدتها که در زندان بوده و اکنون تعبیر خواب را بعنوانی و حیانی و خار العاده بیان نموده، در این زمینه بر او واجب است که خود را از این زندان - که زندان استمرار تهمت است - نجات دهد، نه نجات با صرف درخواست آنهم بوسیله یک زندانی، بلکه به دلیل آگاهی و حیانی بر تعبیر خوابها.

"فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ" هم بدین معنی نیست که شیطان یاد خدا را از خاطر یوسف برد، زیرا اگر چنین بود «فَأَنسَاهُ» بر «اذکرني» پیش می افتاد، بدین معنی که چون شیطان یاد خدا را از خاطر یوسف برد یوسف نیز به رفیق زندانی مشرکش متوسل شد تا درخواست او را با پادشاه مشرک در میان گذارد! ولی درست قضیه به عکس است که اولاً "اذکرني عند ربک" و سپس "فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ" و در نتیجه "فَلَبِثَ فِي الْحَبْلِ بضع سنين" که این سه جریان پیوند و در پی یکدیگر بوده است، و نیز یوسف که در چهار آیه گذشته این مشرکان را به خدا توجه داده چگونه می شود خود خدا را فراموش کند، وانگهی اصل زندان رفتن یوسف برای فرار از گناه و بخاطر یاد خدا بوده، پس چگونه ممکن است که حال خدای را فراموش کند.

در پایان نیز "وَأَذْكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ" در آیه (۴۵) خود دلیلی است روشن بر اینکه این نسیان در «فانساه» نسیان آن زندانی رها یافته بوده که تذکر یوسف را فراموش کرد، و نه آنکه شیطان در یوسف چنان نسیانی را ایجاد کرده باشد که بر خلاف کل این جریانات بوسیله مشرکی به مشرکی دیگر توسل جوید.

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَ سَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خَضْرُوهُ وَأُخْرَى يَابَسَاتٌ لَّعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿46﴾ قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّا تَأْكُلُونَ ﴿47﴾

«یوسف! ای مرد بسی راستگوی راست کردار! درباره‌ی (این خواب که) هفت گاو فربه، هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند، و هفت خوشه‌ی سبز و هفت (خوشه‌ی) دیگر خشکیده، به ما نظری نو بده. شاید سوی مردم برگردم (و) شاید آنان (تعبیر آنها را و صداقت تو را) بدانند.» ﴿46﴾ یوسف گفت: «هفت سال بی‌دری پویا و کوشا با رنجی مداوم می‌کارید، پس آنچه را درویدید - جز اندکی را که می‌خورید - در خوشه اش واگذارید.» ﴿47﴾

آیه ۴۷ - "قذروه فی سنبله" که زیاده از مصرف را در ساقه هایش واگذارید، هم به منظور نگرهبانی از فساد آن در گذشت زمان است، و هم برای اینکه در دسترس مصرفشان نباشد.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَخَصُّونَ ﴿48﴾ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ ﴿49﴾ وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ ارْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالَ النِّسْوَةِ الَّتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ﴿50﴾

«سپس بعد از آن، هفت سال سخت در می‌رسد (که) آنچه در آن سال(های سبز) از پیش نهاده اید - جز اندکی را که می‌اندوزید - (آن سال ها) همه را خواهند خورد.» ﴿48﴾ «سپس، سالی در می‌رسد که مردم در آن (سال) از بی‌آبی نجات یافته (و) با باران کمک می‌شوند و در آن (میوه) می‌فشارند.» ﴿49﴾ و پادشاه گفت: «او را نزد من آورید.» پس هنگامی که آن فرستاده نزد وی آمد (یوسف) گفت: «نزد آقای خویش برگرد و از او پرس که حالت مهم آن زنانی که دست‌های خود را به شدت بریدند چگونه (بوده) است؟ بی‌گمان پروردگار من به نیرنگ آنان بسی آگاه است.» ﴿50﴾

آیه ۵۰ - "و قال الملك ائتونی به" دلیل است بر اینکه خود پادشاه درخواست کرد که یوسف را بیاورید، ولی یوسف این تقاضا را نپذیرفت و به فرستاده گفت "ارجع الی ربک" بسوی مریت برگرد، یعنی اولاً دست خالی برگرد، و ثانیاً درباره جریان آن زنان، از او پرس، اینها خود دلیل دیگری است که "اذکرنی عند ربک" توسل به دو مشرک برای بیرون شدن از زندان تن نبوده است، بلکه همانگونه که ورودش در زندان برای فرار از زندان روح بوده که مبادا به انحراف جنسی وادار شود، و او را به همین اتهام ظالمانه زندانی کردند، اکنون که مدتی از زندانی اش گذشته و دلیلی هم بر پاک‌بودن او آورده در صدد است که آن تهمت که باعث زندانی شدنش شده بزرگ گردد که با سربلندی تمام دو جریان نفی و اثبات را طی کند؛ نخست نفی اتهام و سپس رسیدن به مقام بزرگ در سلطه فرعون که در حقیقت بخشی مهم از "لا اله الا الله" را در اینجا پیاده کرد، «لا اله» که نفی کل نسبت‌های ناروا بود و «الا الله» شایستگی مقام عزیز مصر که همانگونه که از آیات بعد می‌فهمیم عزیز مصر برکنار شد و یوسف جای او را گرفت. و از باب آیاتی مانند "وابتغوا الیه الوسیله" وسیله این نفی و اثبات "اذکرنی

عندربیک" بود که در حقیقت یوسف نه تنها کار مرجوح و یا حرامی انجام نداده، بلکه کارش از واجبات رسالتی بوده است، که اولاً این تهمت بزرگ که برخلاف عدالت است - تا چه رسد به رسالت - از او زدوده گردد، پس آنگاه در دستگاه فرعونى این رسول آسمانى شاغل شغلى بس و حیانی مهم گردد. در اینجا این پیام مهم از برای کل شایستگان و مؤمنان تاریخ وجود دارد که در کل جریانها باید این نفی و اثبات را رعایت کنند، نفی ناشایستگی و اثبات شایستگی که حتى المقدور رهبری های مردم را بدست گیرند، گرچه در میان مردمی مشرک باشند، چنانکه یوسف و زیراقتصاد در دولت فرعون گردید تا چه رسد به اینکه رهبری شایستگان را بدست گیرد که اگر چنان نکند رهبری آنان بدست ناکسان خواهد افتاد.

قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَأَوْتَنِي يَوْسُفَ عَنِ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْمَن حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَأَوْتُهُ عَنِ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿51﴾ ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ ﴿52﴾ وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿53﴾

(پادشاه به آن زنان) گفت: «چون از یوسف کام خواستید شما را چه مهمی روی داده بود؟» (زنان) گفتند: «منزه است خدا! ما هیچ بدی بر یوسف ندانستیم.» همسر عزیز گفت: «اکنون حقیقت به روشنی آشکار شد. من بودم که با او مراوده‌ی شهوت‌زا داشتم (و از او کام خواستم) و بی‌گمان او به راستی از راستان است.» ﴿51﴾ (یوسف گفت:) «این (درخواست اعاده‌ی حیثیت) برای آن بود تا (عزیز) بداند که من بی‌گمان در نهان به او خیانت نکردم. و خدا بی‌امان‌نیرنگ‌خاینان را راهنمایی نمی‌کند.» ﴿52﴾ «و من نفس خود را تبریہ نمی‌کنم (که) همواره نفس (اماره) همی امرکننده‌ی به بدی است، مگر آنچه را که خدای من رحم کند. به راستی پروردگار من پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است.» ﴿53﴾

آیه ۵۳ - نفس یوسف که نفس معصوم بود پیش از عصمت برونی ربانی آنچنان مطلق نبود که حتی خیال گناه هم نکند، و روی همین جهت می‌گوید "و ما ابری نفسی" که این نفس غیر مطلق به لطف الهی مطلق گردید.

وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُونِي بِهِِ اسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ ﴿54﴾ قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ ﴿55﴾ وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ

نَشَاءَ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿56﴾ وَلَا جُرْ الْآخِرَةَ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا وَ كَانُوا
 يَتَّقُونَ ﴿57﴾ وَ جَاءَ إِخْوَةَ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿58﴾
 وَ لَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ قَالَ أَتُّونِي بِأَخٍ لَّكُمْ مِّنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي
 الْكَيْلَ وَ أَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴿59﴾ فَإِن لَّمْ تَأْتُونِي بِهِي فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي
 وَ لَا تَقْرَبُونِ ﴿60﴾ قَالُوا سَنَرُدُّ عَنْهُ أَبَاهُ وَ إِنَّا لَفَاعِلُونَ ﴿61﴾ وَ قَالَ لِفَتِيئِهِ
 اجْعَلُوا بِضَعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ
 يَرْجِعُونَ ﴿62﴾ فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا
 أَخَانًا نَّكْتُلُ وَ إِنَّا لَهُ لَحَفِظُونَ ﴿63﴾ قَالَ هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا ءَامَنُتُمْ عَلَىٰ
 أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَفِظًا وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ ﴿64﴾ وَ لَمَّا فَتَحُوا مَتَعَهُمْ
 وَ جَدُوا بِضَعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْغِي هَذِهِ بِضَعَتْنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا
 وَ نَمِيرُ أَهْلَنَا وَ نَحْفَظُ أَخَانًا وَ نَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَٰلِكَ كَيْلٌ يَّسِيرٌ ﴿65﴾ قَالَ لَنْ
 أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِّنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِي إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا
 ءَاتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿66﴾ وَ قَالَ يَسْبَنِ لَا تَدْخُلُوا مِن بَابِ
 وَ حِدٍ وَ ادْخُلُوا مِن أَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ وَ مَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ
 إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿66﴾

و پادشاه گفت: «او را نزد من آورید، تا وی را برای خود برگزینم.» پس چون (شاه) با او سخن به میان
 آورد گفت: «تو امروز به راستی نزد ما دارای منزلت و مکانت و امانتی بزرگ هستی.» ﴿54﴾ (یوسف)
 گفت: «مرا به خزانه داری (این) سرزمین برگمار. بی گمان من نگهداری بسی نیرومند و دانا
 هستم.» ﴿55﴾ و بدین گونه یوسف را در سرزمین (مصر) مقام و منزلت دادیم، که از آن - هر جا که
 بخواهد - سکونتی هموار و راهوار کند. (این گونه) هر که را بخواهیم رحمت خود را به او می رسانیم،
 و اجر نیکوکاران را تباه نمی سازیم ﴿56﴾ و به راستی اجر آخرت - برای کسانی که ایمان آورده و
 پرهیزگاری می نموده اند - بهتر است ﴿57﴾ و برادران یوسف آمدند و بر او وارد شدند. پس (او) آنان را
 شناخت حال آنکه آنان انکار (و انگار)کنندهی اویند ﴿58﴾ و چون آنان را به خواروبار (دلخواه
 زندگی ساز)شان مجهز کرد گفت: «برادر پدری خود را نزد من آرید، مگر نمی بینید که من پیمانہ را
 تمام می دهم، و من (از) بهترین میزبانانم؟» ﴿59﴾ پس اگر او را نزد من نیاوردید، برای شما نزد من
 هرگز پیمانہ ای نیست، و به من نزدیک (هم) نشوید.» ﴿60﴾ گفتند: «او را با نیرنگ و رفت و آمدی

مکرر از پدرش خواهیم ربود، و به راستی ما همی کننده (ی این کار) می باشیم.» ﴿61﴾ و (یوسف) به جوانان خود گفت: «سرمایه های آنان را در بارهایشان بگذارید، شاید هنگامی که سوی خانواده ی خود برگشتند آن را بازیابند، شاید بازگردند.» ﴿62﴾ پس هنگامی که سوی پدرشان بازگشتند، گفتند: «ای پدرمان! پیمانہ (ی گندم) از ما منع شد، پس برادرمان را با ما بفرست تا پیمانہ بگیریم، و ما بی گمان برای او نگاهبانان ویژه ایم.» ﴿63﴾ (یعقوب) گفت: «آیا جز همان گونه که شما را پیش از این بر برادرش امینتان داشتم، بر او (نیز اکنون هم) امینتان بدارم؟! پس خدا بهترین نگاهبان است، و اوست رحم کننده ترین رحم کنندگان.» ﴿64﴾ و هنگامی که بار خود را گشودند، دریافتند که سرمایه شان بدان ها بازگردانیده شده. گفتند: «ای پدرمان! ما (دیگر) چه می جوییم؟ این سرمایه ی ماست که به ما بازگردانیده شده، و قوت خانواده ی خود را (هم) می افزایشیم، و برادرمان را (هم) حفظ می کنیم، و پیمانہ ی شتری (هم) می افزایشیم؛ این (پیمانہ ی گذشته ی عزیز) پیمانہ ای ناچیز است.» ﴿65﴾ گفت: «هرگز او را با شما نخواهم فرستاد تا پیمانہ ی برایم از خدا بیاورید، که به راستی او را بی چون نزد من باز آورید، مگر آنکه ناخودآگاه گرفتار شوید.» پس چون پیمان خود را برای او آوردند (یعقوب) گفت: «خدا بر آنچه می گوئیم وکیل است.» ﴿66﴾ و گفت: «ای پسران من! (همه) از یک در و راه در نیاید و از راه ها و درهای جداگانه ای درآیید، و من (با این سفارش) چیزی از (فضای) خدا را از شما دور نمی توانم داشت. فرمان جز برای خدا نیست. تنها بر او توکل کردم، پس توکل کنندگان باید تنها بر او توکل کنند.» ﴿67﴾

آیه ۶۷ - "من باب واحد" تنها بدین معنی نیست که از یک درب ورودی وارد نشوید، بلکه مهم این است که از یک راه وارد نشوید، بلکه از راههای گوناگون به مقصد برسید، و این خود پیامی کلی است که اگر انسان می خواهد کار مهمی انجام دهد، تنها از یک راه وارد نشود، بلکه از راههای گوناگون وارد شود، با بوسیله بعضی از آنها به مقصد برسد.

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُم مَّا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿68﴾ وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿69﴾ فَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقِيَّةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ﴿70﴾

و چون - همان گونه که پدرشان به آنان امر کرده بود - وارد شدند (این کار) چیزی را در برابر خدا از آنان بی نیاز نکرده بود؛ جز اینکه یعقوب نیازی را که در دلش بود بر آورد. و بی گمان، او به آنچه بدو آموخته بودیم به راستی دارای دانشی (فراوان) بود؛ ولی بیشتر مردمان نمی دانند ﴿68﴾ و هنگامی که بر یوسف وارد شدند، برادرش [بنیامین] را سوی خود جای داد و گفت: «به راستی من، (همین) من،

برادر تو هستم. پس، از آنچه (برادران) می کرده اند، غمگین مباش. ﴿69﴾ پس هنگامی که آنان را به خواروبارشان مجهز کرد، پیمانہ را در بارِ برادرش نهاد. سپس (به دستور او) ندا کننده ای ندا در داد: «بی گمان شما همانا دزدید.» ﴿70﴾

آیه ۷۰ - "جعل السقایة فی رحل أخیه" که ظرف زرین آب را دربار انداز برادرش نهاد، خود حیلہ ای است شرعی برای بدست آوردن جریانی بس مهمتر، زیرا یوسف هرگز نمی توانست بگونه ای عادی به برادرش دست یابد، و دست یابی به این برادر که نسخه دوم اوست حتی بعضی از محرمات را نیز حلال می کند تا چه رسد به جریان توریہ، بویژه آنگونه که یوسف انجام داد، مثلاً "انکم لسارقون" ظاهرش سرقت ظرف است ولکن مقصود سرقت یوسف است از پدرش که این خود مصداً اعلای سرقت می باشد، و این توریہ ای است بس لطیف که گام به گام بسوی دست یابی به برادرش بوده است، اینجا تنها یوسف عامل گزاردن ظرف طلاست دربار انداز برادرش، و این خود چنانکه اشاره شد، مکرری است ربانی که برابر مکر شیطان پاسخی عادلانه است، و از جمله «کدنا لیوسف» در آیه (۷۶) همین مکر ربانی مستفاد می گردد، در هر صورت هم گذارنده این ظرف زرین و هم بردارنده آن خود شخصی یوسف (علیه السلام) بوده که "ثم استخرجها من وعاء أخیه" ولی فریادگر جریان دزدی برادران یوسف (علیه السلام) نبوده بلکه "أذن مؤذناً" که بلندگوی تشکیلات یوسف بوده است، و از «تفقدون» می فهمیم که گروه کارساز یوسف در جمع نمی دانستند که این ظرف زرین کجاست، زیرا گفتند "نفقد صواع المَلک" و طبعاً این نسخن به دستور یوسف بوده است، و هرگز کذبی هم در این میان نبوده که دست کم توریہ و مکرری عادلانه است در برابر مکر شیطانی برادران.

قَالُوا وَ أَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ ﴿71﴾ قَالُوا نَفَقْدُ صَوَاعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَ أَنَا بِهِ زَعِيمٌ ﴿72﴾ قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا كُنَّا سَرِقِينَ ﴿73﴾ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ ﴿74﴾ قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿75﴾ فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وَعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ ﴿76﴾

(برادران) در حالی که به آنان روی کردند، گفتند: «در پی چه اید؟» ﴿71﴾ گفتند: «در پی پیمانہی شاهیم، و برای هر که آن را بیاورد یک بار شتر است.» و (ندا کننده ای گفت): «و من سخت ضامن آنم.» ﴿72﴾ گفتند: «به خدا سوگند، شما به راستی و درستی دانستید که ما نیامده ایم تا در این

سرزمین افساد کنیم، و ما هیچ گاه دزد نبوده ایم.» ﴿73﴾ گفتند: «پس اگر دروغگو بوده اید کیفرش چیست؟» ﴿74﴾ گفتند: «کیفرش کسی است که پیمانۀ در بارش پیدا شود، پس کیفرش خود اوست. ما ستمکاران را این گونه کیفر می دهیم.» ﴿75﴾ پس (یوسف) به (بازرسی) بارهای آنان - پیش از بار بردارش - آغاز کرد. سپس (در پایان کار) آن را از بار بردارش [بنیامین] به پویایی (ظاهری) در آورد. این گونه به یوسف شیوه (ای شرعی) آموختیم (چرا که) او در آیین پادشاه نمی توانست بردارش را بگیرد؛ مگر اینکه خدا بخواهد (و چنین راهی بدو بنماید). کسانی را که بخواهیم درجاتی بالا می بریم و برتر از هر صاحب دانشی دانشوری است ﴿76﴾

آیه ۷۶ - "فبدأ بأوعيتهم" و چرا در آغاز بار اندازهای برادران را جستجو کرد و سپس برادر مقصودش را؟ این نیز توریۀ ای عملی بوده که هرگز گمان نشود یوسف خود این ظرف را دربار انداز بردارش نهاده، و از اینجا نیز پیامی عمومی داریم که در نظیر این جریان بایستی اینگونه احتیاط کرد تا گمانهای طرف مقابل بکلی زدوده گردد.

"الا أن يشاء الله" دلیل است بر اینکه نگهداشتن برادرش مورد مشیت الهی بوده و خود این توریۀ نیز باذن الله بوده است.

قَالُوا إِنْ يَسِرُّ فَعَدُّ سِرِّ أَخٍ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَ لَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ
قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ﴿77﴾

گفتند: «اگر او دزدی می کند، همانا پیش از این برادرش (یوسف هم) دزدی کرده است.» پس یوسف این (سخن) را در دل خود پنهان داشت. و آن را برایشان آشکار نکرد (ولی) گفت: «موقعیت شما بدتر (از او) است، و خدا به آنچه وصف می کنید داناتر است.» ﴿77﴾

آیه ۷۷ - "فقد سر اخ له من قبل" مُردا یوسف است، و این سرقت عبارتست از اینکه یوسف در گذشته بُتی زرین یا نقره خام را که مربوط به جدّ مادریش بوده به ناچار شکست و آنرا در راه افکند و برادرانش او را توییح نمودند و اینرا به حساب سرقت آوردند که اکنون پاسخ سرقت را به سرقت می دهند.

قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ
الْمُحْسِنِينَ ﴿78﴾ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَّعْنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذَا
ظَلَمْنَا لَمْ نَكُنْ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿79﴾ فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ
قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ
حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿80﴾ ارْجِعُوا إِلَيَّ

أَبِيكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّ ابْنَكَ سَرَّ وَ مَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلِمْنَا وَ مَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ ﴿81﴾ وَ سَأَلَ الْقُرْبَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَ الْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿82﴾ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿83﴾ وَ تَوَلَّى عَنْهُمْ وَ قَالَ يَا سَفَى عَلَى يُوسُفَ وَ ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ ﴿84﴾

گفتند: «هان ای عزیز! او را به راستی پدری پیر (و سالخورده است؛ پس یکی از ما را به جای او بگیر. بی گمان ما تو را از نیکوکاران می بینیم.» ﴿78﴾ گفت: «پناه بر خدا که جز آن کس را که کلاهی خود را نزد وی یافته ایم بگیریم، زیرا در آن صورت بی امان ما (از) ستمکارانیم.» ﴿79﴾ پس هنگامی که از او نومید شدند، رازگویان (هم چون فراریان خستند و) رستند. بزرگشان گفت: «مگر نمی دانید که پدرتان بی امان بر شما پیمانی استوار از خدا بر گرفت؟ و از پیش (هم) درباره ی یوسف آنچه تفریط و کوتاهی کردید (یاد کنید). پس هرگز از این سرزمین بر نخواهم خاست تا پدرم برایم اجازه دهد، یا خدا در حق من داوری کند، و او بهترین داوران است.» ﴿80﴾ «سوی پدرتان بازگردید. پس (به او) بگوئید: پدرمان! پسرت دزدی کرد، و ما جز به آنچه می دانستیم گواهی نمی دهیم. و ما نگهبان غیب (هم) نبوده ایم.» ﴿81﴾ «و از (مردم) مجتمعی که در آن بودیم و (از) کاروانی که از میانشان آمدیم جویا شو و ما به راستی راستگوا ایم.» ﴿82﴾ (یعقوب) گفت: «(چنین نیست!) بلکه نفس های (اماره ی) شما کاری (نادرست) را برایتان آراسته است. پس صبری زیبا و دل ربا (باید). امید که خدا همه ی آنان را سوی من (باز) آورد، که او (هم) او بسی دانای حکیم است.» ﴿83﴾ و از آنان روی گردانید و گفت: «اسفا بر یوسف!» و دو چشمانش از اندوه سپید شد. پس او بسی فرو نشانده ی خشم است. ﴿84﴾

آیه ۱۴ - «حُزْنٌ» دارای مراتبی است: گاه با گریه عادی توأم است، و گاه با گریه ای بسیار شدید و مداوم که احیاناً پیامدش نابینائی است، و اینجا اندوه بسیار شدید یعقوب با گریه زیادش توأمان پیامد سفیدی دو چشمش را داشت، که این نابینائی در اثر بیماری نبود بلکه پیامد این حُزْن بسیار قوی یعقوب بوده است، و در پاسخ این پرسش که اضرار به نفس در حوادث حرام است؟ باید گفت: این حزن و گریه شدید ناخود آگاه بودهو طبیعت مماس علاقه شدید یعقوب به این دو فرزند دلبنده این حزن و همین گریه بوده است مانند زینب (علیها السلام) که با مشاهده سر بریده برادرش ناخود آگاه سرش به چوبه محل خورد که اختیاری نبوده بلکه این خود به ناچاری و اندوهی شدید بوده است.

قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ تَذَكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ ﴿85﴾
قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿86﴾ يَبْنِيَّ

اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَ أَخِيهِ وَ لَا تَأْيِسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْسُ
مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴿87﴾

(پسران) گفتند: «به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می کنی تا به یرتگاه هلاکت افتی یا (در پایان) از هلاک شدگان باشی.» ﴿85﴾ گفت: «من شکایت غم و اندوه خود را تنها سوی خدا می برم، و از خدا چیزی می دانم که شما نمی دانید.» ﴿86﴾ «ای پسران من! بروید و از یوسف و برادرش با احساسی اکید کاوش و پویش کنید. و از آسایش روح افزا و نسیم فریاد رسی و شادی و مهربانی و بخشایش ربانی نومید نشوید. بی گمان جز گروه کافران (کسانی) از رحمت خدا نومید نشوند.» ﴿87﴾

آیه ۸۷ - «فَتَحَسَّسُوا» فریب بین تحسس و تجسس این است که تجسس شر است و تحسس خیر، زیرا تجسس کنجکاو از اسراری است که نباید فاش گردد، و در مقابل تحسس بر مبنای حس رحمت است و به معنای جویائی از خیری است پنهان، و یوسف که خیری پنهان شده است و یعقوب هم به زنده بودنش با اشاره و حیانی آگاه است فرزندانش را امر می کند که بر مبنای حس ایمان و اخوت از یوسف و برادرش بی جوئی کنید و از رحمت خدا مأیوس نباشد.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضْعَةٍ مُزْجَجَةٍ
فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ ﴿88﴾

پس هنگامی که (برادران) بر یوسف وارد شدند، گفتند: «ای عزیز! به ما و خانواده‌ی ما زیان (مرگبار) رسیده و (اکنون) با سرمایه ای کم (نزد تو) آمده ایم. پس برای ما پیمانه را وافی و کامل گردان، و بر ما تصدق فرمای. به راستی خدا صدقه دهندگان را پاداش می دهد.» ﴿88﴾

آیه ۸۸ - اینجا و در آیه (۷۸) "آیه الغریز" بیانگر تحول این مقام است از عزیز همسر زلیخا به به حضرت یوسف (علیه السلام)، و خود لفظ عزیز بیانگر دومین مقام عزت در کشور مصر است پس از پادشاه.

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ ﴿89﴾ قَالُوا أَعْنِكَ لَأَنْتَ
يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ
اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿90﴾

گفت: «آیا دانستید با یوسف و برادرش به هنگام (و هنگامه‌ی) نادانی، چه (ها) کردید؟» ﴿89﴾ گفتند: «آیا تو بی گمان خودت به راستی یوسفی؟» گفت: «(آری) من (همین) من یوسفم، و این برادر من است. به راستی خدا بر ما منت نهاده است. هر که همواره تقوا و صبر پیشه کند بی گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباہ نمی کند.» ﴿90﴾

آیه ۹۰ - اینجا یوسف خودش و بنیامین را به این برادران معرفی می کند که در طول این مدت رفت و آمد شان یوسف را نمی شناختند، چون چهره یوسف دگرگون کشته یا بزرگسال شده و یا با چاه افکندن او احتمال نجات و تداوم زندگی اش را نمی دادند، وانگهی در صورت زنده بودن یوسف، رسیدن به مقام دوم کشور فراغنه برای این موحد یگانه از محالات عادی است، روی این اصول اگر هم یوسف تغییر چهره نداده بود خود این ابعاد موجب نشناختن او بوده است، و اینکه خدا پاداش محسنان را ضایع نمی کند دلیل است بر اینکه جزای بدکاران خود بخود ضایع است، بدین معنی که این شروران پاداش خیری هرگز ندارند، بلکه پاداششان ظهور ملکوت اعمال بدشان می باشد، و روی این اصل این خود تضييع حقی نیست، و اینجا «محسن» بگونه ای مطلق در برابر «مستی» بگونه ای مطلق آمده و میانگین مقصود نیست، که اگر کسی هم محسن باشد و هم میستی در برابر احسانش پاداش خیر است و در برابر بدکاریش شر.

قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ ءَاثَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَاِن كُنَّا لَخٰطِئِيْنَ ﴿٩١﴾ قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ وَهُوَ اَرْحَمُ الرَّحْمِيْنَ ﴿٩٢﴾

گفتند: «به خدا سوگند، (که) بی چون خدا تو را به راستی بر ما برتری داده است، و گر چه ما بی شک خطاکار بوده ایم.» ﴿٩١﴾ (یوسف) گفت: «امروز بر شما سرزنش و رسوایی نیست. خدا برایتان گناهتان را می پوشد، و او رحم کننده ترین رحم کنندگان است.» ﴿٩٢﴾

آیه ۹۲ - "یغفر الله لکم" این دعای مغفرت بدون درخواست برادران - با آنهمه ستمی که بر او روا داشتند - خود دلیل است بر نهایت و محبت یوسف و این "یغفر الله لکم" بعد از بخشش خود یوسف است، زیرا این گناه دو بعدی بوده، بعد خلقی و خالقی، و تقاضای مغفرت ربانی دلیل است بر اینکه یوسف قبلا از حق خود گذشته است، با آنکه "یغفر الله" اخباری است از مغفرت آینده ربانی پس از آنکه یوسف از حق خودش گذشت، زیرا اگر دعا بود "غفر الله" بود، ولی "یغفر الله" اخبار است.

اَذْهَبُوا بِقَمِيصِيْ هٰذَا فَاَلْقُوْهُ عَلٰى وَجْهِ اَبِيْ يٰٓاَتِ بَصِيْرًا وَاَتُوْنِيْ بِاَهْلِيْكُمْ اٰجْمَعِيْنَ ﴿٩٣﴾ وَاَلَمْ يَكُنْ لَكَ الْبَشِيْرُ ﴿٩٤﴾ قَالُوا تَاللّٰهِ اِنَّكَ لَفِيْ ضَلٰلِكَ الْقَدِيْمِ ﴿٩٥﴾ فَلَمَّا اَنَّ جَاءَ الْبَشِيْرُ اَلْقَاهُ عَلٰى وَجْهِهِ فَاَرْتَدَّ بَصِيْرًا قَالِ اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ اِنِّيْ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿٩٦﴾ قَالُوا يٰٓاَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا اِنَّا كُنَّا خٰطِئِيْنَ ﴿٩٧﴾ قَالَ سَوْفَ اَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّيْ اِنَّهُ هُوَ الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ ﴿٩٨﴾

«این پیراهن مرا ببرید. پس آن را بر چهره‌ی پدرم بیفکنید تا بینا بیاید، و همه‌ی کسان خود را نزد من آورید.» ﴿93﴾ و هنگامی که کاروان جدا شد، پدرشان گفت: «اگر مرا به کم فهمی نسبت ندهید من به راستی بوی یوسف را می‌یابم.» ﴿94﴾ گفتند: «به خدا سوگند تو بی گمان (هم چنان) فرو رفته‌ی در ژرفای گمراهی دیرینت هستی.» ﴿95﴾ پس هنگامی که مژده رسان آمد، آن (پیراهن) را بر چهره اش انداخت (و یعقوب) به بیناییش برگشت. گفت: «آیا به شما نگفتم (که) بی شک من از (عنایت) خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید؟» ﴿96﴾ گفتند: «پدرمان! برای گناهانمان (از خدا) پوشش (و پوشش) بخواه (که) ما بی گمان از خطاکاران بوده ایم.» ﴿97﴾ گفت: «در آینده ای دور از پروردگام برای شما پوشش می‌خواهم. او، همانا (هم) او بسی پوشنده‌ی رحمت‌گر بر ویژگیان است.» ﴿98﴾

آیه 98 - "سوف استغفرلکم ربی" که در آینده برای شما استغفار می‌کنم، این آینده از آن جهت است که استغفار برادران یوسف باید جلوتر از استغفار یعقوب محقق گردد، پس این تأخیر استغفار ظاهراً علتی جز این جریان نداشته است، "یعفر الله لحکم" یوسف هم که مضارع است بر این مبنی است که در این غفران چنانکه بخشش یوسف شرط است یعقوب هم باید گذشت کند، تا برآیند و مبنی با استغفار برادران مغفرت الهی تحقق یابد.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبْوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنِ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ ﴿99﴾ وَرَفَعَ أَبْوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُءْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿100﴾

پس هنگامی که (برادران) بر یوسف وارد شدند، پدر و مادر خود را در کنار خویش جای داد و گفت: «ان شاء الله، با امن و امان داخل مصر شوید.» ﴿99﴾ و پدر و مادرش را بر تخت به بالا (و بلندا) برد، و برای او (به شکرانه‌ی این نعمت برای خدا) به سجده در افتادند و گفت: «پدرم! (هم) این است تعبیر خواب پیشینم، به راستی پروردگام آن را راست و پای برجا گردانید، و بی گمان به من احسان کرد، چون مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان (کنعان به مصر) باز آورد، پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم دخالتی افسادگر نمود. بی چون پروردگام نسبت به آنچه بخواهد دقیق و ریزه کار است. به راستی او بسی دانای حکیم است.» ﴿100﴾

آیه 100 - "و رفَع ابویه علی العرش" دلیل است بر اینکه یوسف از تخت فرود آمد و پدر و مادرش را بر تخت به جای خود نشاند و "و خرّوا له سجداً" به معنای آن نیست که آنان برای یوسف سجده کردند، بلکه این سجده، سجده شکر بود برای خدا که یوسف را پس از مدتی طولانی با این چهره

درخشان برای پدر و مادرش در این مقام بزرگ نمودار کرد، مانند "اسجدوا لآدم" که توضیحش گذشت.

رَبِّ قَدْ ءَاتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ لِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَالْحَقْنِي
بِالصَّالِحِينَ ﴿101﴾

«پروردگارم! تو به راستی بخشی از پادشاهی را به من دادی. و برخی از تعبیر حوادث و خواب ها را به من آموختی. ای پدیدآورنده‌ی آسمان ها و زمین بر فطرت (توحید)! تنها تو در دنیا و آخرت مولای منی. مرا به حالت تسلیم بمیران، و مرا به شایستگیان (برتر) ملحق فرمای.» ﴿101﴾

آیه ۱۰۱ - "تأویل الأحادیث" تمام حوادث بیداری و خواب را که نیازمند به تأویل است در بر دارد، سپس این "توفنی مسلماً" تقاضای استمرار تسلیم یوسف است در برابر حضرت اقدس الهی که نکند در آینده لغزش بیابد "و الحقنی بالصالحین" به معنای پیوستن حضرتش پس از وفات است به شایستگیانی برتر از خودش که طبعاً انبیای اولوالعزم هستند.

"إذ أخرجني من السجن" دلیلی دیگر است بر برائت یوسف که بر خلاف آنچه به او تهمت زده اند "اذکرنی عند ربک" درخواست ناروایی برای خروج از زندان نبود، و "قد أحسن بی" از جانب رب العالمین بود که با بیرون آوردن یوسف به او احسان کرد و آیا احسان خدا بر مبنای تقاضای بی جای یوسف از مشرکان بود؟!!

ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَ هُمْ
يَمْكُرُونَ ﴿102﴾ وَ مَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿103﴾ وَ مَا تَسَلَّهُمْ
عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿104﴾ وَ كَأَيِّنْ مِنْ ءَايَةٍ فِي السَّمَوَاتِ
وَ الْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ﴿105﴾

این (ماجرای) از خبرهای مهم غیب است. آن را به تو وحی می کنیم و تو - چون آنان در کارشان هم داستان شدند در حالی که مکر می کردند - نزدشان نبودی ﴿102﴾ و بیشتر مردمان - هر چند (برای ایمان آوردنشان) حرص ورزی - (از) ایمان آوردگان نیستند ﴿103﴾ و تو بر این (کار) پاداشی از آنان نخواهی. این (قرآن و پیامبران) جز یادواره ای برای جهانیان نیست ﴿104﴾ و چه بسیار از نشانه هایی در آسمان ها و زمین است که بر آنها می گذرند، در حالی که از آنها رویگرداندند ﴿105﴾

آیه ۱۰۵ - "یمرون علیها" در این آیه اخباری است نسبت به گروهی که بر نشانه های آسمانها و زمین مرور می کنند، نشانه های زمین معمولی است، ولی نشانه های هفت آسمان که بشر حتی به عمق

آسمان نخستین هم نرسیده است، خود دلیل بر آینده ای است درخشان که بشر یا از دور و یا از نزدیک در آسمانها عبور خواهد کرد، از دور فعلا بوسیله اکسپرسکوپهای قوی که ستاره های دور را با آن می بینند و بر جریاناتی از آنها اطلاع پیدا می کنند، و همچنین کیهان پیمایی که از نزدیک دیدارهایی از ستارگان دارند، این خود آغازگر "یمرُون علیها" است و ما در انتظار مرور بیشتری بر آسمانها و ستارگان می باشیم و اینجا "هم عنها معرضون" بیانگر اعراض گروهی از فضاپیماست که به هنگام ورود بر بعضی از ستارگان می گویند: خدا کجاست، مانند کمونیست ها که هنگام ورود به کره ماه چنین سخن یاوه ای را گفتند.

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴿106﴾

و بیشترشان به خدا ایمان نمی آورند مگر آنکه هم چنان مشرک اند ﴿106﴾

آیه ۱۰۶ - وجه ویژه و نخستین این «هم» در «اکثرهم» «همان» معرضون در آیه (۱۰۵) اند، که بیشترشان در ایمان به خدا هم مشرکند، که ایمانشان از روی نفاست، گرچه بعضی از همین معرضان ایمان واقعی می آورند، و اصولا اعراض کننده گان از نشانه های ربانی که با حق و حقیقت عناد می ورزند، اگر هم ایمان بیاورند ظاهری و قشری است بر حسب ترس و یا مصالحی دنیوی، بجز اندکی از آنان که عنادشان کم بوده و ایمانشان خالی از شرک است.

و وجه عمومیش این است که «هم» تمامی ایمان آوردگان را اعم از ایمان واقعی و غیر واقعی را

بردارد

و چگونه ایمان به خدا با شرک سازش دارد، و حال آنک در این آیه اکثریت مؤمنین بالله را مشرک خوانده؟ پاسخ این است که مشرک دارای مراحل است، مشرک به معنای بت پرست که شرک رسمی است، با توحید هرگز سازگار نیست، ولیکن سایر مراحل شرک با توحید سازگاری دارد، چه شرک حرام مانند ثنویت یا تثلیث و ریا و چه شرک حلال و مرجوح مانند تو جهاتی اخیانی به غیر خدا که این خود همگانی است جز برای معصومان که با درجات مختلفشان یکجا و سراسر توجه به خدا دارند، قلبهایشان فؤاد است که شعله نور توحید نسبت به آنها فراگیر می باشد و براین مبنا فطرتها، عقلاها، فکرها، تدبیرها، عقاید، اخلا و اعمالشان یکسره و یکجا متوجه خداست:

أَفَأْمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ

لَا يَشْعُرُونَ ﴿107﴾ قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي

وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿108﴾

پس آیا از اینکه عذابی فراگیر از خدا آنان را در رسد در امانند؟ یا (از) ساعت [قیامت] - درحالی که بی خبرند - ناگهان آنان را فرا رسد (ایمنند)؟ ﴿107﴾ بگو: «این راه (راهوار) من است و هر کس را (که) پیروی ام کرد از روی بصیرتی (شایسته) به راه خدا دعوت می کنم. و منزّه است خدا. و من از مشرکان نیستم.» ﴿108﴾

آیه ۱۰۸ - "علی بصیرة" که بعد از "ادعوا الی الله" احاطه بینش و حیانی داعی الی الله را شرط اصلی دعوت دانسته، که نه هر کسی شایسته دعوت الی الله است، بلکه تنها بر محور وحی خالص ربانی دعوت الی الله مجاز است، و در امت آخرین که امت اسلام است بصیرت محوری همان بصیرت قرآنی است که با نگرش درست به ویژه با شورای قرآن شناسان شایسته چنان بصیرتی حاصل است، و چنانکه اشاره شد "علی بصیرة" و نه «بصیرة» دلیل است بر اینکه داعی الی الله باید بر بصیرت و حیانی سیطره ای کامل داشته باشد، معصومش در بُعد عصمت و غیر معصومش در ابعاد علمی و معنوی در حد توانشان.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿109﴾

و پیش از تو (نیز) به جز مردانی از اهل مجتمع ها - که به آنان وحی می کردیم - (برای مکلفان) نفرستادیم. آیا پس (از این وحی) در زمین نگردیدند تا فرجام کسانی را که پیش از آنان بوده اند بنگرند؟ و به درستی سرای آخرت - برای کسانی که پرهیزگاری کرده اند - بهتر است. پس آیا خردورزی نمی کنید؟ ﴿109﴾

آیه ۱۰۹ - "اهل القرى" اینجا و در آیاتی دیگر پیامبران را برخواسته از کل مجتمعات انسانی دانسته، چه روستهاها و چه شهرها، و این بزرگان نوعاً روستائی بوده اند.

حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّىَ مِنْ نَشَاءٍ وَ لَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿110﴾

تا هنگامی که فرستادگان (ما از ایمان کافران) نومید شدند، و پنداشتند که به آنان (از جانب مردمان) بی گمان دروغ گفته شده، یاریمان آنان را در رسید. پس کسانی را که می خواستیم، نجات یافتند. و برخورد شدیدمان از گروه مجرمان برگشت ندارد. ﴿110﴾

آیه ۱۱۰ - "وظنوا أنهم قد كذبوا" بیانگر این است که به گمان فرستادگان خدا بر اینکه مورد تکذیب مکلفانی واقع شده و تا اندازه ای از نتیجه رسالت خود مایوس شده بودند، و در این هنگامه نصرت ربانی فرار رسید.

لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ
الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿111﴾

بی گمان در سرگذشت آنان، برای خردمندان همواره عبرتی بوده است. این سخنی نبوده که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق کننده‌ی آنچه از کتاب‌هایی است که در برابرش می‌باشند (و پیش از آن گذشته) و جداسازی همه چیز است، و گروهی را که ایمان می‌آورند رهنمودی و رحمتی (بزرگ) است ﴿111﴾